

منصور حکمت

مجموعه آثار

جلد ششم

کمونیسم کارگری (۱)

۱۳۶۴ - ۱۳۶۷



منصور حکمت (ژوبین رازانی)

۱۳۳۰ - ۱۳۸۱

کارگران جهان متحد شوید!

منصور حکمت

مجموعه آثار

جلد ششم

کمونیسم کارگری (۱)

۱۳۶۴ - ۱۳۶۷

* مجموعه آثار منصور حکمت، جلد ششم

کمونیسم کارگری (۱)

۱۳۶۴-۱۳۶۷ ، ۱۹۸۵-۱۹۸۹

* انتشارات بنیاد منصور حکمت

* چاپ اول، آبان ۸۱، نوامبر ۲۰۰۲

* تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

* ISBN: 91-970866-7-3

پیشگفتار

تهیه و ویراستاری جلد ۶ از مجموعه آثار، توسط منصور حکمت آغاز شد، ولی متأسفانه خود او فرصت نیافت که کار آنرا به پایان برساند. و لذا من، همانطور که خود او خواسته بود، وظیفه اتمام آنرا بعهده گرفتم. منصور حکمت از من خواسته است که ویراستاری و چاپ آثارش را بعهده بگیرم، بمنظور پاسخگویی به این وظیفه مهم من بنیاد منصور حکمت را بنیان گذاشتم تا کار چاپ مجموعه آثار او و ترجمه و چاپ آثارش به زبانهای دیگر را بانجام برسانم.

جلد ۶ و ۷ را منصور حکمت به مباحث مربوط به کمونیسم کارگری اختصاص داده است. نوشته های مربوط به مبحث کمونیسم کارگری بطور کرونولوژیک در این دو جلد بچاپ میرسد. جلد ۶ نوشته های سالهای ۱۳۶۷-۱۳۶۴ را در برمیگیرد. سایر نوشته های وی که به این مبحث مربوط نیست ولی طی این دوره به نگارش در آمده است در جلد ۵ بچاپ خواهد رسید.

سمینار مبانی کمونیسم کارگری توسط منصور حکمت ادیت و آماده چاپ شده است. سایر نوشته های منتشره در این جلد پیش از این در نشریات مختلف بچاپ رسیده و لذا تغییری در آنها ایجاد نشده است.

در تهیه و آماده کردن این کتاب دوستان متعددی از حزب کمونیست کارگری شرکت داشته اند.

قابل توجه است که عباراتی که در متن مورد تاکید قرار گرفته بصورت "بولد" بچاپ رسیده است.

آذر ماجدی

بنیاد منصور حکمت

نوامبر ۲۰۰۲

فهرست مطالب

صفحه

- ۱- حوزه های حزبی و آکسیونهای کارگری
درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی ----- ۱
- ۲- سبک کار کمونیستی: یک جمعبندی مجدد ----- ۳۵
- ۳- درباره مباحث کنگره دوم حزب کمونیست ایران
مصاحبه نشریه کمونیست با منصور حکمت ----- ۴۷
- ۴- سیاست سازماندهی ما در میان کارگران ----- ۱۰۹
- ۵- در مورد مسائل گرهی در بحث شورا و سندیکا ----- ۱۴۵
- ۶- باز هم درباره شورا ----- ۱۴۹
- ۷- قطعهنامه درباره تشکل های توده ای طبقه کارگر
شورا، مجمع عمومی، سندیکا ----- ۱۵۹
- ۸- تشکل های توده ای طبقه کارگر
گفتگوئی با منصور حکمت ----- ۱۶۷
- ۹- اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم
گزارش به کنگره سوم حزب کمونیست ایران ----- ۱۸۹
- ۱۰- در حاشیه گزارش اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم
سخنرانی در کنگره سوم ----- ۲۰۵
- ۱۱- درباره سیاست سازماندهی کارگری ما
سخنرانی در یک سمینار حزبی ----- ۲۱۹
- ۱۲- مبانی کمونیسم کارگری
سمینار اول کمونیسم کارگری - مارس ۱۹۸۹ ----- ۲۴۷

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری

درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی

(۱)

(۱) مقدمه

آکسیون اعتراضی کارگری، مانند هر پدیده دیگر، گذشته، حال و آینده ای دارد. از مسائل، مناسبات و مطالبات خاصی مایه میگیرد، به جریان درمیآید و اوج میگیرد و در فردای پایان خود مناسبات، تناسب قوا، روحیات و تلقیهای متفاوتی برجای میگذارد. ناظر خارجی عمدتاً آکسیون کارگری را با بروز بالفعل اعتراض علنی دسته جمعی تداعی میکند. "کارگران ذوب آهن اعتصاب کرده اند"، "کارگران کانادادرای با پلیس و پاسداران درگیر شده اند"، "کارگران صنعت نفت دست به کم کاری زده اند" و نظیر آن. اما یک آکسیون کارگری برای فعالین کمونیست معنای وسیعتری را در بردارد و هنگامی که ما از دخالت در آکسیون های کارگری و رهبری آنها سخن میگوئیم، دخالت و اعمال رهبری در کل یک پروسه، یعنی قبل از آکسیون، حین آن و پس از آن را مدنظر داریم. هر رهنمود، یا مجموعه رهنمودها، برای توضیح نحوه دخالت فعالین کمونیست و تشکیلات کمونیستی در مبارزات و اعتراضات جاری کارگران باید وظایف کمونیستها را در هر سه دوره شکل گیری، وقوع و خاتمه آکسیون ها روشن کند. معنی دخالت و شرکت در یک آکسیون در حال وقوع در وهله اول روشن بنظر میرسد. اما ایده دخالت در آکسیون، قبل از آن و یا پس از پایان آن، شاید در ابتدای امر قدری غریب بنظر برسد. اتفاقاً این وجه دوم مساله است که تاکنون در بحثهای ما راجع به شیوه برخورد حوزه های حزبی به مبارزات جاری بیشتر مورد توجه قرار گرفته و آنچه بیشتر از قلم افتاده

ملزومات و شیوه دخالت در آکسیون در حین وقوع آن بوده است. با این وجود توضیح بیشتری مفید خواهد بود.

هر آکسیونی (به معنی اخص کلمه، یعنی بعنوان یک مبارزه اعتراضی بالفعل و در جریان)، مهر زمینه ها و شرایط عینی و ذهنی قبلی خود را با خود حمل میکند. هر آکسیون بر زمینه تناسب قوای معین و در چهارچوب آگاهی سیاسی و درجه سازمانیافتگی و تشکل پذیری موجود طبقه شکل میگیرد. بدون شک این عوامل در طول خود آکسیون تغییر میکنند، اما در تحلیل نهایی تنها به حد معینی میتوانند از سطح قبلی فراتر روند. هیچ اعتصابی در ایران امروز دفعتاً بر سر ۳۵ ساعت کار، خروج نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی از کردستان و یا آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان در کل کشور آغاز نمی شود. تعرض بورژوازی، عقب نشینی های تحمیلی به جنبش کارگری و تناسب قوای موجود، مطالبات کارگران در اعتراضات جاری را به سطح پایین تری تنزل داده است. هر آکسیون اقدام مبارزاتی کارگران معین، با آگاهی سیاسی و توان تشکیلاتی معین، بر زمینه تناسب قوای موجود و با تلقی خاصی از تناسب قوای موجود است. چهارچوب و جو کلی ای که اعتراضات خودبخودی کارگری در محدوده آن شکل میگیرد، توسط این عوامل کمابیش از قبل تعیین شده است. دخالت در آکسیون قبل از آکسیون، به معنای دخالت و تلاش برای تغییر این جو و شکستن این چهارچوب است. به معنای تلاش در بالا بردن سطح آگاهی و تشکل پذیری کارگران، خنثی کردن عوامل تفرقه انگیز موجود، فرمولبندی اصولی شعارها و مطالبات کارگران، مرتبط کردن و متشکل کردن کارگران پیشرو و صاحب نفوذ و بالا بردن روحیه مبارزاتی کارگران و نظایر آن است. جلب بخش بیشتری از کارگران به کمونیسم و تشکل در حزب کمونیست خود تاثیر تعیین کننده ای در سطح مبارزات اعتراضی آتی دارد. فعالیت مستمر حوزه ها و فعالین کمونیستی در میان کارگران و نیز اقدامات مشخص آنها در هر دوره ای که نارضایتی های موجود به نحوی اوج میگیرد که دورنمای یک آکسیون را در برابر کارگران قرار میدهد، تاثیرات جدی خود را مستقیماً بر قدرت و دامنه آکسیون آتی خواهد گذاشت. سرنوشت آکسیون کارگران کارخانه ای که به دولت و کارفرما توهم دارند، کمونیستها در میانشان کار نکرده اند، فرمولبندی غیر اصولی و مبهمی از خواستهای خود دارند و غیره از پیش معلوم است. بخش مهمی از فعالیت روتین کمونیست ها و اقدامات ویژه قبل از آکسیون آنها، صرف رفع این نقاط ضعف میشود، و این بهر رو، به معنی دخالت و تاثیرگذاری بر سرنوشت هر آکسیون آتی کارگران است.

وظایف کمونیستها پس از خاتمه آکسیون نیز کمابیش روشن است. اعم از اینکه

آکسیون به نتیجه رسیده باشد یا نه، کل پروسه مبارزه، نقاط ضعف و قدرت آن باید جمع‌بندی شود و این جمع‌بندی در وسیع‌ترین سطح ممکن به شعور عمومی کارگران و یا لاقبل به نظر بخش پیشروتر آنان تبدیل شود. اگر دستاوردی هست باید تثبیت و حراست شود، اگر شکستی در کار بوده است، باید دلایل این شکست تحلیل شود و مبنای تجربه اندوزی کارگران قرار گیرد، باید مقاومت در برابر تاثیرات عملی شکست (اخراج رفقای کارگر، تعدی کارفرما به دیگر حقوق کارگران و غیره) سازماندهی شود. تحت هر شرایطی باید با افت روحیه مبارزاتی و ناامیدی و دل‌سردی از مبارزه مقابله شود. هر آکسیون زمینه ای را برای کار فشرده کمونیستی در میان کارگران و عناصر پیشرو فراهم می‌سازد که باید به خوبی از آن استفاده شود.

بهر حال تبیین وظایف حوزه های کمونیستی در قبل و بعد از آکسیون دشوار نیست. بسیاری از نکات مهم فی الحال به طرق مختلف توضیح داده شده است. اگر ابهام و اشکالی در زمینه شیوه برخورد به آکسیون ها وجود دارد، اساسا به مسئله دخالت در آکسیون و رهبری آکسیون در جریان وقوع آن یعنی در حین آکسیون (به معنی اخص کلمه) برمیگردد. اینجاست که بیشترین تعمق ضروری است. اینجاست که باید در جستجوی ایده ها و رهنمودهای راهگشا بود.

۲) ویژگی روزهای آکسیون و اهمیت وجه علنی مبارزه

منظور از دخالت حوزه ها و فعالین کمونیست در آکسیونهای کارگری چیست؟ قطعا منظور این نیست که کمونیست ها صرفا مانند کارگران دیگر در تجمع عمومی، صف تظاهرات و محل تحصن حضور بهم رسانند؛ مشت خود را در میان صدها مشت گره کنند و رای خود را مانند صدها رای دیگر در رد و قبول این یا آن پیشنهاد و فراخوان ابراز کنند. کمونیست ها در آکسیون صرفا "مثل هر کارگر دیگر" شرکت نمی کنند، شرکت کمونیستها بنا به تعریف شرکت در هدایت آکسیون، در رهبری آن در جهت اصولی، بر طبق سیاستهای کمونیستی حزب است.

ادبیات پوپولیستی تصویر ساده گرایانه ای از رهبری آکسیون های کارگری توسط سازمان مخفی ترسیم میکند. یک سلول مخفی "سازمان" رهبری آکسیون را به دست دارد. این سلول قبلا حقانیت خود را به توده کارگران ثابت کرده و کارگران علی العموم با شنیدن نام سازمان و یادآوری سابقه پرافتخار آن تحت شعارها و رهنمودهای سلول مخفی بخط میشوند. سلول مخفی شعارها را تعیین میکند و به اطلاع کارگران میرساند و حتی در صورت لزوم قبلا تقسیم کار لازم را در بین کارگران بوجود می آورد. سلول مخفی (با

اعلامیه و غیره) نظر خود را درباره هر مرحله از پیشرفت آکسیون اعلام می کند و کارگران را نسبت به اقدامات فوری بعدی واقف می سازد. آکسیون تحت شعارهای سلول مخفی، با مطالبات مطرح شده از جانب آن و با کنترل غیبی آن هدایت میشود.

اشکال کار اینجاست که اگرچه محبوبیت توده ای یک حزب احتمالاً قادر به جهت دادن به حرکت عمومی کلی کارگران خواهد بود، اما این سناریو، یا سناریوهای شبیه به آن که آکسیون را به یک فعل و انفعال بلاواسطه "سازمان مخفی - کارگران" تنزل میدهند، تنها روی کاغذ میتواند اجرا شود. در جهان واقعی آکسیون بطور اجتناب ناپذیر وابسته به وجود عناصر پیشرو علنی کار، یعنی رهبران و آژیوتاتورهای علنی است. در جهان واقعی، چنین سلولی از چنین سازمانی همواره با این واقعیت روبروست که چند کارگر سرشناس و صاحب نفوذ "غیرسازمانی" از بالای چهارپایه، از میان دستگاہها، بالای پله ها، از درون هیات نمایندگی، و بطور خلاصه از دور و نزدیک، اما بهر حال به شیوه علنی، سرخ ماجرا را میگیرند و آن را در جهتی که میخواهند و میتوانند سمت و سو میدهند. کاری که برای سلول مربوطه میماند، اعلام کتبی هواداری سازمان از آکسیون، تمجید آکسیون و تمکین به تمام محدودیت ها و عقب ماندگی های آن و نیز تنظیم گزارش خبری برای سازمان است. این کنترل از راه دور و رهبری غیبی را باید به عالم تخیلی پوپولیست ها واگذاشت، زیرا آنچه روزهای آکسیون را از دوره قبل و بعد آن متمایز میکند اینست که:

اولاً، توده کمتر آگاه و کمتر سازمان یافته کارگران به صحنه عمل کشیده میشود. توده وسیعی که نیازمند یک رهبری حضوری، مستمر و سریع الانتقال است. توده ای که در ضمن از قبل، بنا بر یک دانش سیاسی - ایدئولوژیک و یا تعلق خاطر تشکیلاتی از پیشی، به تبعیت از کمونیست ها و نظرات و سیاست های آنان سوگند نخورده است. ثانیاً، رهبری آکسیون به ناگزیر از یک جنبه علنی تعیین کننده برخوردار میشود. هدایت مخفیانه تمایلات، مطالبات عمومی و یا حتی جهت گیری کلی کارگران شاید کمابیش ممکن باشد، اما رهبری عمل مستقیم و در حال جریان آنان بی شک تنها میتواند یک رهبری اساساً علنی و حضوری باشد.

ثالثاً، آکسیون شامل یک سلسله لحظات تعیین کننده، رودرویی های پی در پی کارگران با دولت و کارفرما و عمال آنها و مباحثات درونی و حساس در میان خود کارگران، توطئه های کارفرما و عمال او، تجدید آرایش کارگران، تعرض، عقب نشینی و غیره است. عکس العمل مناسب و سریع به تمام این لحظات و نقطه عطف های تعیین کننده و حفظ سکان مبارزه در طول این پروسه رویارویی آشکار، نیز رهبری زنده علنی

و حضوری را اجتناب ناپذیر میکند.

رابعا، کمونیستها ناگزیر از فعالیت مخفی اند، اما سندیکای زردی ها، شورای اسلامی ها، انجمنی ها، و یا توده ای و اکثریتی هایی که موقعیت خود را در کارخانه حفظ کرده اند، همه امکان دخالت علنی دارند. در غیاب رهبری علنی انقلابی و منطبق با خط مشی کمونیستی، اعتراضات کارگری بطور دائمی توسط این جریانات به سازش و شکست کشیده میشود. در روزهای آکسیون، مقابله کمونیستها با تمهیدات ضد کارگری این جریانات باید بطور جدی به بعد علنی کشیده شود.

همه اینها به این معنی است که تشکیلات کمونیستی در محل کار و زیست کارگران، بعنوان یک تشکیلات مخفی، تنها هنگامی به معنی واقعی کلمه و به شیوه ای اصولی قادر به دخالت موثر و اعمال رهبری در آکسیونهاست که بتواند این وجه علنی، حاضر در صحنه و حضوری رهبری را تامین نماید. این آن مساله اساسی است که تبیین جدی شیوه برخورد حوزه های حزبی به مساله رهبری مبارزات جاری به آن وابسته است. بویژه اینکه ما در شرایطی فعالیت میکنیم که جنبش کارگری در ایران فاقد تشکل های توده ای تثبیت شده است. وجود تشکل های توده ای کارگری (نظیر شورا و سندیکا) بی تردید ظرف و بستر متعارفی برای دخالت کمونیستی در آکسیون فراهم میکند. در این حالت دخالت در آکسیون تا حد زیادی به درجه دخالت و اتوریته سیاسی و عملی حزب در تشکل توده ای غیر حزبی کارگران مرتبط میشود. اما در غیاب چنین تشکلهایی، یعنی در شرایطی که هر آکسیون باید کمابیش از نو رهبری عملی خود را پیدا کند، نکات فوق اهمیت بمراتب بیشتری می یابند.

بارها شده است که رفقای ما در حوزه های حزبی پرسیده اند ملزومات و شرایط و ضوابط دخالت حوزه ها در آکسیونهای کارگری چیست، تحت چه شرایطی مجازیم برای رهبری این آکسیون ها بکوشیم، تحت چه شرایطی دخالت ما سطحی و آکسیونیستی نخواهد بود. اکنون تا حدود زیادی یکی از مهمترین ملزومات این امر را توضیح داده ایم. اولین سوالی که حوزه باید در این زمینه برای خود طرح کند اینست، آیا حوزه و یا تشکیلات محلی ما بطور واقعی قادر به پر کردن خلاء رهبری علنی و حضوری در آکسیون هست، بی آنکه کل موجودیت و ادامه کاری شبکه مخفی را به خطر بیاندازد؟ اگر نه، که در بیشتر موارد چنین است، آنگاه این آمادگی را چگونه میتوان بدست آورد.

۳) نقش حیاتی آژیتاتور

آنچه قبل از هر چیز از نکات فوق برمیآید، نقش برجسته رهبران عملی و علنی و بطور

کلی آژیتاتورها در جنبش کارگری است. هر آکسیون بطور تفکیک ناپذیری به عملکرد این افراد وابسته است. اینگونه فعالین، یعنی کارگران پیشروتری که نقشی بیشتر از هر شرکت کننده عادی در آکسیون را بعهده میگیرند، به جلوی صف کارگران گام میگذارند، آنها را مخاطب قرار میدهند و میکوشند به نماینده و سخنگو و هدایت کننده اعتراض و اعتصاب تبدیل شوند، همواره و در هر جنبش اعتراضی وجود دارند. اینها محصول "طبیعی" اعتراضند.

هر اعتراض و مبارزه کارگری، حتی اگر احزاب سیاسی در آن کمترین نفوذ را داشته باشند، بطور طبیعی از خود رهبرانی بیرون میدهد. افرادی که شهامت پا جلو گذاشتن و مبارزه را با خود تداعی کردن را دارند. کسانی که به درجات مختلف این وظیفه را بردوش خود می بینند که به سخنگوی علنی کارگران تبدیل شوند، تمایلات آنان را در سخنان خود بیان کنند و لذا قادر میشوند تا در میان کارگران محبوبیت و نفوذ کلام بیابند. کسانی که از سطح آگاهی و تعهدپذیری عمومی کارگران فراتر میروند و به خود به چشم یک رهبر و متعهد به هدایت کارگران مینگرند. سنتا اینها کارگران آگاه تر، پرشورتر و باتجربه تری اند که قدرت تهییج، مجاب کردن و خط مشی تعیین کردن را از خود بروز میدهند. به موقع در بحث ها دخالت میکنند، در لحظات حساس کارگران را از ابهام و دودلی بیرون میکشند و راهی به جلو برای آنها ترسیم میکنند. طبیعی است که این رهبران خود بخودی به دفعات خطا میکنند. ممکن است اساسا به درک درستی از منافع طبقه کارگر و اشکال مبارزه مسلح نباشند، گاه تندروی و گاه سازش میکنند، اما یک خصوصیت در همه آنها مشترک است، قابلیت قرار گرفتن در جلو صف کارگران، تاثیرگذاری بر آنان از طریق توضیح، استدلال و تهییج و شهامت ابراز وجود فردی. هیچ آکسیونی بدون آنکه کارگرانی خود را در موضع رهبری آن قرار دهند به جایی نمی رسد و در عین حال هیچ آکسیونی نیست که بطور طبیعی کارگرانی را به جلوی صفوف خود نراند و حرکت خود را با قدرت تشخیص این عناصر رهبری گره نزند.

آنجا که جنبش کارگری توانسته باشد نوعی از تشکل پایدار را به بورژوازی تحمیل کند (نظیر اتحادیه، شورا، هیاتهای نمایندگی و غیره) این عناصر عمدتا در مقامهای کلیدی این ارگانها قرار میگیرند و نقش خود را رسماً و از مجرای ارگانهای جاافتاده رهبری ایفا میکنند (طبعاً در این شرایط این عناصر تا حدود زیادی توسط این تشکل ها هضم میشوند و به مهره های آن و سخنگویانی برای سیاست حاکم بر آن تبدیل میشوند و لذا با انحراف آن تشکل از منافع کارگران همواره خیل وسیعی از فعالترین کارگران نیز از گردونه مبارزه اصولی پرولتری خارج میشوند، نظیر سندیکاهای فرمیست

و غیره).

اما در شرایط موجود در ایران، که خبری از شورا و سندیکا نیست، آژیتاتور نه به اعتبار مکان رسمی اش در این یا آن کمیته و اتحادیه کارگری، بلکه عمدتا به اتکا نفوذ و محبوبیت اش در میان کارگران، جای خود را در آکسیون پیدا میکند. ویژگی این شرایط اینست که صف رهبری کارگران به شدت متغیر است. سرکوب هر آکسیون کارگری توسط بورژوازی به دفعات به دستگیری و اخراج آژیتاتورها و رهبران شناخته شده تر و قدیمی تر منجر میشود، و لذا کارگران به ناگزیر هر بار رهبران جدیدی را از میان خود جستجو میکنند. از یکسو تداوم مبارزه گسسته میشود، انباشت تجربه در میان رهبران کاهش مییابد و جنبش همواره با ضعف عملی رهبری علنی روبروست و از سوی دیگر خلائی باز میشود که هر بار کارگران جدیدی را به عرصه رهبری و آژیتاسیون جلب میکند. ضعف دائمی رهبری توأم با وجود تعداد کثیری از عناصر پرشور و آماده پیش افتادن، این یک خصیصه مهم جنبش کارگری در ایران است.

هنگامی که ما از رهبران علنی و عملی جنبش کارگری سخن میگوئیم این طیف را مد نظر داریم. طیفی شامل کارگران پیشرو قدیمی کار، با تجربه کار متشکل و سابقه طولانی در امر آژیتاسیون و نیز کارگران پرشور و جدید، که گام به گام قابلیت‌های خود را در آکسیونها به ثبوت میرسانند و عملا خود را در نقش رهبری قرار میدهند. اختناق چندین ده ساله و سرکوب وحشیانه جنبش کارگری توسط بورژوازی در ایران از جمله به این نتیجه نیز منجر شده است که احزاب و گروه های سیاسی درصد بسیار کمی از این رهبران و عناصر قادر به رهبری را در صفوف خود دارند. عمده این عناصر فاقد تعهد و تعلق تشکیلاتی هستند. در یک کلمه این کارگران غیر حزبی و غیر تشکیلاتی اند. بی شک روزی خواهد رسید که در نتیجه تلاش ما و رشد حزب کمونیست در میان کارگران، بتوانیم بخش تعیین کننده و قابل ملاحظه ای از رهبران و آژیتاتورهای پرنفوذ جنبش کارگری را در صفوف حزب داشته باشیم، روزی که آژیتاتورهای کمونیست نبض اعتراضات کارگری را در کلیه سطوح در دست بگیرند. اما امروز چنین نیست. این آن واقعیتی است که هر حوزه حزبی که مساله رهبری و دخالت در آکسیونهای اعتراضی را برای خود طرح میکند باید به خوبی بشناسد. هدایت مبارزه اعتراضی، بدون آژیتاتور، بدون رهبران عملی و علنی کارگری ممکن نیست. رهبری از بالای سر اینها ممکن نیست. موفقیت ما در تعیین گام اصولی به جلو در جنبش کارگری و در تدقیق بیشتر سبک کار عملی حوزه های حزبی تماما به درک این واقعیت گره خورده است.

۴) حزب کمونیست و رهبران عملی جنبش کارگری

واضح است که هدف حزب ما اینست که رهبران عملی و آژیتاتورهای پرنفوذ در جنبش کارگری در صفوف خود حزب باشند و فعالیت آنها در چهارچوب عمومی فعالیت حزب و تحت ضوابط تشکیلاتی و خط مشی سیاسی حزب قرار بگیرد. اما چه برای گام برداشتن به سمت این هدف و چه برای حداکثر تاثیرگذاری کمونیستی بر اعتراضات و مبارزات جاری کارگری، ما باید امروز، برای دستیابی به آژیتاتورهای قابل، توجه خود را به قلمرو فعالیت غیرحزبی کارگران پیشرو معطوف کنیم. ما باید روی امکانات و روابط و ماتریال موجود کار کنیم.

همانطور که گفته شد، رهبر عملی و آژیتاتور، اختراع حزب ما یا هیچ جریان سیاسی دیگری نیست. این پدیده جزء لایتجزای اعتراض کارگری است. بنابراین مساله ما صادر کردن تعدادی آژیتاتور به عرصه علنی نیست (هر چند زمانی خواهد رسید که آژیتاتورهای حرفه ای و سیار حزب، علاوه بر آژیتاتورهای محلی، این وظیفه را انجام دهند)، بلکه کار روی رهبران عملی موجود برای تاثیرگذاری بر آنها، جلب آنها به حزب و هدایت عملکرد آنها در جریان آکسیون از یکسو و مرتبط کردن فعالیت حزبی با پروسه و مکانیسم رشد آژیتاتورهای جدید در میان کارگران از سوی دیگر است. ما باید رهبران و آژیتاتورهای موجود و بالفعل را جلب کنیم و در شکل گیری آژیتاتورهای جدید، با افکار و اصول روشن کمونیستی، شرکت کنیم. این جزئی از کار روتین ماست. اما در هر آکسیون معین ما باید بتوانیم رابطه سیاسی - تشکیلاتی معین و محکمی با رهبران عملی آکسیون برقرار کنیم.

در شرایط موجود افرادی را که باید مورد توجه جدی ما قرار بگیرند میتوان به دو دسته تقسیم کرد: اول کارگران پیشرو و رهبران عملی قدیمی کار و دوم، استعدادهای جدید و رهبران در حال شکل گیری. واضح است که تقسیم رهبران عملی به مجرب و تازه کار یک تقسیم بندی شماتیک و خشک است. در واقعیت امر ما با طیفی از کارگران مواجهیم که بدرجات مختلف از آگاهی سیاسی و توانایی عملی برای آژیتاسیون برخوردارند. تشخیص دقیق شیوه برخورد به هر مورد خاص طبعا تنها از خود فعالین و حوزه های ما در میان کارگران برمیآید. اما همین تقسیم بندی شماتیک برای فرموله شدن رفقای ما مفید خواهد بود.

الف) آژیتاتورها و رهبران عملی باسابقه و باتجربه. این دسته از کارگران تجربه سخت و مشقت باری را در چند سال اخیر از سر گذرانده اند. فشار جمهوری اسلامی بر جنبش

کارگری عمدتاً این رفقا را هدف قرار داده است. تعداد زیادی از آنان اعدام، دستگیر و یا اخراج شده اند. بخشی از آنان امکان کار کردن در واحدهای بزرگ را از دست داده اند و به ناگزیر به کارگاه های کوچک روی آورده اند. جایی که اولاً محیط محدودی برای فعالیت آنهاست و ثانياً سابقه مبارزاتی آنان در آن کمتر شناخته شده است و لاجرم از نفوذ و محبوبیت پیشین در میان کارگران برخوردار نیستند. اکثر این کارگران خود را سوسیالیست و کمونیست میدانند. اما کمونیسم را به روایت پوپولیستها و رویزیونیستها آموخته اند و لذا بحران رویزیونیسم و پوپولیسم آنها را نیز به یک بحران و سرگشتگی ایدئولوژیکی و ناباوری سیاسی دچار کرده است. از نظر عملی تا حدود زیادی منزوی و متفرق شده اند. روابط گسترده پیشین را با یکدیگر ندارند. نگرانی از خطرات امنیتی و تجربه تلخ سبک کار پوپولیستی، آنان را در تشکل پذیری با سازمان کمونیستی دچار دودلی کرده است. مسائل مالی و معیشتی نیز به شدت بر دوش آنان سنگینی میکند و این انزوای سیاسی آنان را تشدید میکند. در مجموع آشفتگی فکری، تشکل گریزی، دلسردی و محافظه کاری، و فقدان عرصه مناسب برای فعالیت مشکل عمومی اکثر این کارگران است. در شرایطی که جو اختناق و بن بست پوپولیسم و "خلق گرایی" حتی سازمانهایی نظیر راه کارگر یا محافل باقی مانده از خط ۳ را (که کار خیابانی و ماوراء طبقاتی خصلت اساسی شان بود) به سندیکالیستهای دواآتشه تبدیل کرده است، جای تعجب نیست که این دسته از کارگران، که خود از ابتدا گرایشات سندیکالیستی قوی داشتند، در این انحراف غرق شده باشند. ما باید روی این بخش از کارگران بطور منظم کار کنیم و تمام مسائل فوق باید در برخورد ما به آنها ملحوظ باشد.

(۱) باید تحت هر شرایطی تماس و تبادل نظر با این رفقا را حفظ کنیم. تنها ملاحظات امنیتی میتواند دلیلی برای محدود کردن تماس با اینگونه کارگران باشد.

(۲) ما باید در برخورد به این کارگران، تجربه پوپولیسم، عملکرد رویزیونیسم و نیز مبانی سندیکالیسم و فعالیت انفرادی را عمیقاً نقد کنیم. ما باید این کارگران را از آشفتگی فکری، یاس و تمکین به مبارزه محدود سندیکالیستی بیرون بکشیم. باید توجه کرد که در این کار حداکثر متانت و تفاهم متقابل ضروری است. بی آنکه سرسوزنی از نقد خود به هر آنچه غیرکمونیستی است تخفیف بدهیم، باید حجم سنگین تجارب منفی ای را که این کارگران از سر گذرانده اند و بدآموزی های پوپولیستی و رویزیونیستی را به حساب آوریم. ما نباید از موضع حق به جانب، طلبکار و صرفاً بر مبنای پرخاشگری اخلاقی (مبنی بر لزوم مبارزه و کنار نکشیدن و غیره)، با آنان مواجه شویم. اگر انتقاداتی به مواضع و عملکرد حزب ما دارند، این انتقادات باید به دقت و با تفصیل پاسخ گفته شود.

باید بکوشیم تا ضمن بالا بردن روحیه مبارزاتی آنان، به نقد عمیقی از پراتیک محدود گذشته و درک روشنی از حزب کمونیست و اهداف و شیوه های آن دست یابند.

۳) باید کاری کرد که این مناسبات و مباحثات در متن روابط طبیعی و با حداقل خطرات امنیتی (برای هر دو طرف) صورت بگیرد. نگرانی امنیتی این کارگران متکی بر تجربه آنها از سبک کار فرصت طلبانه پوپولیستی است. در چهارچوب این مناسبات محکم ما باید این رفقا را با نشریات و رادیوی حزب و با نظرات سیاسی و تاکتیکی و شعارهای خود آشنا کنیم.

۴) باید این کارگران را حتی المقدور در ارتباط با یکدیگر قرار داد. نباید اجازه داد سیاست سرکوب جمهوری اسلامی، پیوند طبیعی میان کارگران پیشرو را تضعیف کند. کار بر روی این دسته از کارگران مستلزم استمرار، حوصله قابلیت ترویج و توضیح نظرات حزب در برابر گرایشات انحرافی و شناخت معضلات عملی این دسته از کارگران است. بهترین و مجرب ترین رفقای مروج باید به این امر بپردازند.

ب) استعدادهای جدید، رهبران رو به رشد. در غیاب بخش مهمی از رهبران شناخته شده و مجرب، قشر وسیعی از رهبران جدید پا به میدان میگذارند. اینها عمدتاً کارگرانی هستند با آگاهی سیاسی و تجربه عملی کمتر، اما پرشور و معترضند، جوانترند و از روحیه بالاتری برخوردارند. رفقای ما در کارخانجات و محلات به کرات با این رهبران در حال شکل گیری آشنا میشوند. در مجامع عمومی، در تجمع های اعتراضی، کسانی هستند که بهر ترتیب حرف خود را به گوش همه میرسانند، در مقابل عوامل دولت و کارفرما صدای اعتراض خود را بلند میکنند. گاه با یک سخنرانی به موقع یا حتی پراندن یک جمله جو جلسات کارگری را تحت تاثیر قرار میدهند. در موارد زیادی به خوبی دیده میشود که دخالت آنها بیشتر جنبه احساسی دارد، ظاهراً به شور میایند و کسی جلودار اعتراضشان نیست. نسبت به تحمیل و فشار حساسند و در اعتراض فردی جسورند. سخنانشان چندان منظم، مستدل و حساب شده و الزاما اصولی نیست، بیشتر بیان پراحساس مشقت ها و ستم هاست تا دعوت به اقدامات عملی و سیاسی حساب شده، اما شور مبارزاتی در آن موج میزند. اینها بتدریج اعتماد و محبت کارگران را بدست میآورند، اما ناپختگی و فقدان زمینه قبلی در رهبری، باعث میشود نتوانند بخوبی و بسرعت به یک رهبر عملی شناخته شده تبدیل شوند. رفقای ما باید این قشر کارگران را با دقت و حساسیت مورد توجه قرار دهند. اینها کسانی هستند که از حداقل توانایی برای تبدیل شدن به آژیتاتورهای خوب برخوردارند. و اگر آگاه شوند، به ایدئولوژی

کمونیستی مسلح شوند و تجربه کسب کنند، به نسل جدیدی از رهبران کمونیست علنی در جنبش کارگری تبدیل خواهند شد. کار در میان این کارگران برای پرورش آژیتاتورهای کمونیست از نظر ما حیاتی است. رنوس وظایف ما در این زمینه اینهاست:

۱) نه فقط باید با آنها تماس برقرار کرد، بلکه باید رابطه حضوری و مستمری میان آنها با رفقای حزبی مجرب در امر ترویج برقرار کرد. باید رفیق حزبی در یک رابطه طبیعی به دوست و همراه دائمی این کارگران تبدیل شود. اینها آژیتاتورهای در حال "کارآموزی" هستند، به آنها باید آموزش در حین عمل داد.

۲) باید کمونیسم را به آنان آموخت. این کارگران باید با اسناد پایه ای کمونیسم و ایده های بنیادی مارکسیسم از طریق ما آشنا شوند. در ادامه کار، این رفقا باید حزب کمونیست، اهداف، تاکتیکها و شیوه های آن را بشناسند و مشتاق کار با حزب باشند. ۳) این کارگران باید نقش و موقعیت یک آژیتاتور و اهمیت آن برای انقلاب و مبارزه کارگری را درک کنند و آگاهانه به نقش خود برخورد کنند. هر چه بیشتر باید دخالت آنها در اعتراضات کارگری از شکل یک دخالت احساسی درآید و به یک دخالت عاقلانه و هدفمند تبدیل شود که به سیاست و خط مشی طبقاتی معین (سوسیالیسم) و یک حزب سیاسی مشخص (حزب کمونیست) مرتبط میگردد.

۴) باید هنر آژیتاسیون کمونیستی را به آنان آموخت. آژیتاتور کی وارد عمل میشود، کی باید حتما دخالت کند و کجا باید احتیاط کند، چگونه باید جو و محیط فعالیت خود و موقعیت را بشناسد، حدود و شعور سر بسته حرف زدن یا صریح گفتن مسائل چگونه روشن میشود، چگونه باید نظرات صحیح و یا حتی شعارهای مشخص حزبی را تبلیغ کند بی آنکه قربانی تحریکات عمال بورژوازی شود، چگونه باید خود را حفظ کند، رابطه اش با توده کارگران چه باید باشد، در مقابل پلیس سیاسی چگونه هویت خود را تعریف میکند و اعمال خود را توجیه مینماید، تا چه حد و تحت چه شرایطی مجاز به اشاره علنی به کمونیسم و سیاستهای کمونیستی است، چگونه باید قدرت بالفعل و بالقوه حرکتی را که میخواهد هدایت کند بشناسد، توطئه های عمال بورژوازی از چه قماش است، عمال دولت و کارفرما چگونه در حین آکسیون تفرقه افکنی میکنند و چگونه باید این اقدامات خنثی شود. قواعد نماینده کارگران بودن چیست، چه شیوه هایی باید در مذاکره با دولت و کارفرما بکار برد، چگونه میتوان بیشترین نیروی توده کارگران را بسیج کرد و در صحنه نگاهداشت و ده ها سوال مهم "سبک کاری" نظیر این، اینها تماما باید به دقت به آژیتاتور کارآموز آموخته شود و عملکرد او در هر مورد تصحیح شود.

بطور خلاصه در برخورد به کارگران پرشور و معترض باید با حساسیت تمام قابلیت

این رفقا برای تبدیل شدن به یک مبلغ علنی و رهبر عملی را ارزیابی کرد. نقاط ضعف آنان را تحلیل کرد و در صورتی که استعداد و قابلیت فردی و صلاحیت امنیتی او مورد تایید قرار گرفت، تماس دانی و محکمی، در یک رابطه طبیعی، میان او با یکی از مروجین حزبی برقرار کرد. اصول کمونیسم و انقلاب کارگری را به او آموخت و کار تبلیغی او را در صحنه عملی هدایت و نقد کرد. در این میان ایجاد یک رابطه رفیقانه، اصولی و سازنده میان رفیق حزبی با آژیتاتور تازه کار بیشترین نقش را دارد. این رابطه در عین اینکه آموزش آژیتاتور را ممکن میکند، حفاصلی میان او و بدنه مخفی تشکیلات ایجاد میکند و خطر انتقال ضربه را کاهش میدهد، بویژه اگر آژیتاتور خود به اهمیت و ارزش کار "آموزگار" خود پی برده باشد و آگاهانه او را از ردیابی پلیس مصون بدارد (در مورد این جنبه پانین تر بیشتر توضیح میدهم).

کار در میان کارگران پیشرو برای جلب آنان به حزب کمونیست یک فعالیت روتین و دانی ما است. اما تلاش برای پر کردن خلاء آژیتاتورهای علنی در کار کمونیستی، جزء ویژه ای از این فعالیت همیشگی ماست. پرورش و جلب آژیتاتور به معنای اضافه کردن عرصه جدیدی به مجموعه فعالیتهای تشکیلات مخفی است. رفقای که بعنوان مبلغ علنی به حزب جذب میشوند، صرفاً به عنصر جدیدی در شبکه حزب تبدیل نمیشوند، بلکه بعد جدیدی از فعالیت را امکان پذیر میکنند. بنابراین باید ویژگیهای این بعد علنی فعالیت را به خوبی شناخت و جای واقعی آژیتاتور را به او بخشید. مادام که ما از لحاظ عملی قابلیت پای گذاشتن به این بعد فعالیت را نداشته باشیم، یعنی مادام که تشکیلات محلی ما (در کارخانه و محله) فاقد مجموعه ای از آژیتاتورهای علنی است که به شیوه ای اصولی با تشکیلات مخفی حزب در ارتباطند و توسط آن هدایت میشوند، دخالت واقعی کمونیستی در آکسیونهای کارگری اگر غیرممکن نباشد، در بهترین حالت تصادفی، کم تاثیر و سطحی خواهد بود و در همه حال مخاطراتی جدی برای کل تشکیلات حزبی به بار میآورد. آکسیونیسیم در کلی ترین تعبیر آن به معنای دست زدن به عمل در هنگام و تحت شرایطی است که ملزومات و زمینه های مادی و واقعی این عمل فراهم نشده است. آژیتاتور علنی حزبی یکی از این ملزومات حیاتی است. رابطه محکم تشکیلات مخفی (از لحاظ سیاسی - تشکیلاتی و امنیتی) با آژیتاتور علنی یکی دیگر از این شرایط حیاتی است. حالا هر رفیق ما میتواند به حوزه و تشکیلات محلی خود بنگرد و مجدداً از خود بپرسد، تا چه حد از این لحاظ ما از این ابتدایی ترین ملزومات دخالت اصولی و ادامه کار در آکسیونهای کارگری برخورداریم.

این قسمت مقاله را همینجا تمام میکنیم. در این قسمت تاکید شد که مساله دخالت

در آکسیونها برای ما نه یک مساله نظری و تاکتیکی بلکه اساسا یک مساله سبک کاری است. اگر موانعی وجود دارد این موانع باید با تدقیق سبک کار کمونیستی رفع شود. آکسیون کارگری نیازمند رهبری علنی (علاوه بر مخفی) است. لذا ما باید روشهای دخالت علنی را بیاموزیم و بکار ببندیم. اما دخالت علنی مستلزم داشتن عناصر علنی کار و آژیتاتورهای کمونیست در جنبش کارگری است. امروز این آژیتاتورها در صفوف ما بسیار اندکند. راه پرورش و جذب اینگونه فعالین، خم شدن بر روی رهبران عملی جنبش کارگری، کارگران پیشرو و عناصر پرشور و معترض و با استعداد در جنبش کارگری به منظور تبدیل کردن این عناصر به آژیتاتورهای حزبی است. این امر بعلاوه مستلزم درک نوع رابطه تشکیلاتی ایست که تشکیلات مخفی حزبی با عناصر علنی کار خود برقرار میکنند.

در قسمت بعد روی این وجه آخر، یعنی جنبه تشکیلاتی مساله مکث میکنیم و بطور مشخص نکاتی را درباره رابطه عملی آژیتاتور با حوزه و تشکیلات مخفی حزب طرح میکنیم، و در انتها بحث خود را، با هدف روشن کردن رنوس گامهای عملی حوزه های حزبی در این جهت، جمعبندی خواهیم کرد.

(۲)

۱) اهمیت "سبک کاری" مبحث آژیتاتور:

بحث اهمیت آژیتاتور کمونیست را باید قبل از هر چیز در یک سطح پایه ای و به اصطلاح "سبک کاری" مد نظر قرار داد. در این سطح، هنوز بحث بر سر این نیست که برای مثال تعداد رهبران عملی و کارگران صاحب نفوذ در صفوف ما کم است و باید افزایش یابد. بحث بر سر این است که اصولا حزب ما، فعالین حزب در شهرها و حوزه های ما باید دارای چنان سنت ها و عادات و روشهای فعالیتی باشند که جذب اینگونه کارگران را امکان پذیر میکنند. به همین معنی است که قبلا از ضرورت "هضم" پدیده ای بنام آژیتاتور پرولتر در سیستم عملی فعالیت حزبی صحبت کردیم. روشهای ما باید چنان باشد که آژیتاتور و رهبر عملی کارگران بتواند در این سیستم جا بیفتد. کار با حزب نه تنها با خصوصیات و نیازهای فعالیت آژیتاتور در تناقض نباشد، بلکه برعکس، محیط کاملا مناسبی برای شکفتن این خصوصیات و تقویت آنها ایجاد کند. سبک کار پوپولیستی، که منطبق با نحوه زیست و اشکال اعتراضی خرده بورژواهای از لحاظ تولیدی منفرد است، طبیعتا جایی برای یک آژیتاتور پرولتر و رهبر توده ای کارگری باقی

نمیگذارد.

وقتی مبارزه سیاسی به نوسانی میان اعمال فشار مسالمت آمیز بر بورژوازی و عصیان کور تروریستی بدل شود، وقتی ابراز وجود سیاسی به ابراز وجود خیابانی منحصر شود، وقتی کار مخفی تا حد عملیات توطئه گرانه دستجات بریده از جامعه مسخ شود و دخالت در عرصه علنی مبارزه را کمابیش مطلقاً منتفی کند، طبعاً یک کارگر صاحب نفوذ و یک رهبر کارگری که نقش خود را تنها می تواند در جلوی صف کارگران بازی کند، جایی در سازمان نمی یابد. بیهوده نیست که عظیم ترین سازمانهای پوپولیستی در اوج رونق شان نه تنها فاقد قدرت و نفوذ جدی مبارزاتی در صنایع بزرگ نظیر صنعت نفت بودند، بلکه حتی از سازماندهی و رهبری یک اعتصاب در یک کارگاه ۵۰ نفره نیز ناتوان بودند و تا آنجا که به اعتراضات و مبارزات به معنی اخص کارگری مربوط میشود، حداکثر به دنباله رو و خبرنگاران آن بدل میشدند.

سبک کار حزب سیاسی طبقه کارگر، باید با زیست اقتصادی و اشکال مشخص مبارزه و اعتراض کارگری سازگار باشد. کارگر در متشکل شدن قدرت مییابد. اعتراض انفرادی کارگران بی ثمر و تنها مبارزه متشکل آنها ثمربخش است. کارگران از اهرم فشار نیرومندی در عرصه تولید برخوردارند. از اینرو کارخانه و محل تولید یکی از اساسی ترین عرصه های مبارزه کارگری را تشکیل میدهد و اعتصاب به شکل پایه ای اعتراض کارگران در اقصی نقاط جهان تبدیل میشود. کارگر برخلاف خرده بورژوا یک طبقه اجتماعی و مرتبط با تولید بزرگ است. اعتراض و مبارزه این طبقه ناگزیر اشکال توده ای، علنی و رو در رو به خود میگیرد.

کارگران را نمی توان در خانه های امن و جوخه های رزمی و تیم های "چسب قطره ای" سازمان داد و انتظار داشت که همچون کارگران مبارزه کنند. و بالاخره کارگران بمشابه یک طبقه سراسری، در عین حال در زیر مجموعه های فابریکی و محلی خاصی جای گرفته اند که در هر یک توده وسیع کارگران رهبری حضوری و محلی خود را نیاز دارد. مبارزه سراسری کارگری ارتباط ناگسستنی با سازماندهی و حرکت بخشهای مختلف این طبقه دارد. کارگران را نمی توان چون بورژواها و خرده بورژواها، با علم کردن یک مرجع تقلید و یک دولت در تبعید و نظیر آن از راه دور به خط کرد. سازماندهی و رهبری محلی برای هر عملکرد طبقاتی کارگران، از اعتصاب و قیام تا کنترل کارگری و اعمال برنامه ریزی اقتصادی در فردای کسب قدرت، یک امر حیاتی و غیر قابل چشم پوشی است.

سبک کار کمونیستی، سبک کاری سازگار با این خصوصیات عینی زیست و مبارزه

طبقه کارگر است. تمام جوهر نقد ما به سبک کار پوپولیستی را میتوان در این خلاصه کرد که ما دریافتیم باید آگاهانه و از طریق نقد سنت های بورژوازی حاکم بر جنبش چپ، راه خود را در جهت سازگار کردن شیوه های فعالیت حزبی با عینیات حیات تولیدی و مبارزاتی طبقه کارگر باز کنیم. پوپولیست ها مجازند که به هر شکل که میخواهند قشر اجتماعی ای را که پایگاه و موکل آنهاست بسیج و هدایت کنند.

ما موظفیم طبقه خود، طبقه کارگر، را در آن اشکال و با تکیه بر آن مکانیسم هایی سازمان بدهیم که به قدرت واقعی طبقه کارگر به بهترین وجه امکان مادی شدن میدهد. مبارزه طبقه کارگر، از اعتصاب تا قیام تا اداره جامعه، نیازمند رهبران عملی محلی و آژیتاتورهاست. پس حزب کمونیست باید خود تشکلی از آژیتاتورهای پرولتر نیز باشد. تجسم رابطه حزب و طبقه بصورت رابطه دو قطبی "سازمان مخفی توده کارگران" یک تصور مکانیکی است. این بیان دیگری از فرمولبندی چریکی "موتور کوچک - موتور بزرگ" است.

در جهان واقعی آژیتاتورها و رهبران محلی و توده ای با نفوذ آن حلقه ای هستند که حزب مخفی پیشروان طبقه را بیا توده وسیع کارگرانی که عمدتاً علناً آموزش می بینند، علناً اعتراض میکنند و علناً متشکل میشوند متصل نگاه میدارد و مربوط میکند. مساله ای که ما با آن روبرویم اینست: در حزب ما و در سبک کار ما چه جایگاهی به این عنصر حیاتی مبارزه پرولتری اختصاص داده شده است؟ آیا سنت های فعالیت تشکیلاتی ما بطور طبیعی ظرف مناسبی را برای ایفای نقش این قشر تعیین کننده در طبقه کارگر بوجود می آورد؟ آیا حزب ما میتواند دو گانگی و جدانی سنتی میان حزب سیاسی از یکسو و رهبران عملی و علنی از سوی دیگر را از میان بردارد و خود حزب سیاسی را به حزب دربرگیرنده رهبران کمونیست صاحب نفوذ محلی بدل کند؟ به این ترتیب بحث حاضر گام دیگری در جهت تدقیق روشهای عملی فعالین محلی و حوزه های حزبی است. مستقل از هر اولویت یا کمبود مقطعی، توجه ما به رهبران عملی جنبش کارگری، قابلیت ما در پرورش رهبران کمونیست برای جنبشهای اعتراضی کارگران و بخشهای مختلف طبقه کارگر و تلاش ما در تبدیل کردن حزب کمونیست به حزب متشکل کننده این رهبران، یک امر و وظیفه دائمی و همیشگی ماست، اعم از اینکه آکسیونی در کار باشد یا نه. بخش مهمی از تبلیغ و ترویج و سازماندهی روتین حزبی تنها به مدد فعالیت آژیتاتورها امکانپذیر است. ما باید به سمتی برویم که حزب ما بطور طبیعی همواره بخش قابل ملاحظه ای از رهبران عملی جنبش کارگری را در صفوف خود داشته باشد. قابلیت سازماندهی این بخش از طبقه کارگر، یکی از شاخص

های مهم در تشخیص این است که آیا واقعا حزبی به یک جریان در درون طبقه کارگر تبدیل شده است، یا خیر.

۲) سلول پایه حزبی و "فعالیت پایه" حزب حوزه سلول پایه حزب است، سلولی از حزب که در کارخانه یا محله تشکیل شده است. از این نقطه نظر حوزه وظایف روتین و تعریف شده ای را برعهده دارد. اما "فعالیت پایه" حزب در کارخانه و محله از حد فعالیت روتین یک سلول فراتر می‌رود. "فعالیت پایه" حزب، یعنی تبلیغ، ترویج، سازماندهی و رهبری مبارزات در یک کارخانه یا بخش (شامل مجموعه ای از کارخانه ها و محلات کارگری) چیزی بیش از تبلیغ و ترویج و سازماندهی ای است که توسط یک یا چند سلول پایه انجام می‌شود. آن واحد تشکیلاتی که بنا به تعریف وظیفه پیش بردن چنین سطحی از فعالیت را دارد دیگر حوزه نیست، بلکه یک کمیته تشکیلاتی (کمیته کارخانه، بخش، ناحیه و غیره) است. وظایف تبلیغی، ترویجی و سازماندهی یک حوزه حدود و ثغور معینی دارد. میتوان سازماندهی محافل ترویجی، شبکه های توزیع نشریه و جمع آوری کمک های مالی و نظایر آن را از یک حوزه طلب کرد، اما سازماندهی اعتصاب و تظاهرات را نمیتوان به همین سادگی از یک حوزه انتظار داشت. اینها دیگر نمی توانند جزء وظایف حتمی و لازم الاجرای یک حوزه باشند. اینها دیگر وظیفه کمیته های تشکیلاتی است. بعبارت دیگر باید میان وظایف حوزه، بعنوان یک سلول پایه با "فعالیت پایه" حزبی یعنی آن کمیت و کیفیتی از فعالیت که از حضور همه جانبه حزب در یک کارخانه یا ناحیه انتظار می‌رود تفاوت گذاشت. در مورد اول ما از عملکردهای یک واحد و سلول پایه تشکیلاتی سخن می‌گوییم. در مورد دوم بحث بر سر مجموعه آن فعالیت‌هایی است که حزب باید در تحلیل نهایی در هر واحد فابریکی و محلی قادر به پیشبرد آن باشد.

اما این نکات چه ربطی به مسئله آژیتاتور و آژیتاسیون دارد؟ رابطه مسئله در اینست که تا آنجا که حوزه ها به معنی اخص کلمه را مد نظر داریم، نمی توان بعنوان وظیفه قطعی آنها (یعنی وظیفه ای که بدون انجام آن حوزه های کاملی نیستند) سازماندهی و هدایت آژیتاتورها را قرار داد. هر حوزه سازمانی موظف نیست حتما یک یا چند رهبر علنی کارگری را سازمان داده باشد و تغذیه کند. سازماندهی آژیتاتورهای کمونیست توده ای و علنی به معنای فراتر رفتن از محدوده وظایف تعریف شده یک حوزه است. بنابراین اولاً همواره حوزه های متعددی میتوانند وجود داشته باشند که فاقد آژیتاتورهای توده ای اند، و ثانياً آن حوزه هایی که از این امکان و توانایی برخوردارند

که رهبران عملی جنبش کارگری را در رابطه با خود و تحت پرچم حزب کمونیست متشکل کنند، دیگر کمابیش دارند خود را از محدوده یک حوزه فراتر میبرند. اینجا دیگر یک گام جدی برای شکل گیری ارگانهای بالاتر حزبی (نظیر کمیته های کارخانه) دارد برداشته میشود.

ما، بعنوان یک اصل و به عنوان یک اولویت، مصرانه خواهان تشکیل و تکثیر حوزه های پایه وانجام منظم وظایف تعریف شده حوزه ها توسط آنها هستیم. این آن طپش دانمی و آن عنصر همیشگی رشد است که هر فعالیت پیچیده تر و متکامل تر حزبی، در هر مرحله از حیات حزب، باید بر آن متکی و استوار شود. این کار تعطیل بردار نیست و هرگز از اولویت نخواهد افتاد. اما بر مبنای این رشد دائمی در پایه، حزب ما امکان مییابد به عرصه های "جدیدی" پای بگذارد، وظایف پیچیده تر و ترکیبی تری را در دستور بگذارد و بالاخره اندامهای تشکیلاتی مرکب و بالاتری را در هرم تشکیلاتی حزب بوجود آورد. جذب و سازماندهی آژیتاتورها و پیشبرد امر آژیتاسیون توده ای و رهبری عملی آکسیونها یکی از این عرصه هاست.

در این دوره از کار حزب کمونیست، پا گذاشتن به این عرصه ها و شکل دادن به ارگانها و اندامهای عالیتر حزبی یعنی کل تشکیلات حزبی کارخانه با وظایف متنوع آن، قبل از آنکه نتیجه یک تصمیم "از بالا" و اساسنامه ای باشد، نتیجه یک تکامل و رشد از پایین است. هدف از بحث حاضر آنست که این دورنمای رشد، در یکی از ابعاد مهم آن، ترسیم شود.

اما اینکه توجه حوزه ها علی العموم را به مسئله آژیتاتور و آژیتاسیون توده ای جلب میکنیم و در این بحث همه حوزه ها را خطاب قرار میدهیم، از اینروست که اولاً، کل حوزه ها و فعالین حزب را به سمت کار سیاسی (و در مراحل بعد، تشکیلاتی) با رهبران عملی جنبش کارگری جهت بدهیم. اهمیت این قشر از طبقه باید برای همه ما معلوم باشد، و ثانیاً، گامهای بعدی آن حوزه هایی را که هم اکنون از امکانات اولیه و توانانی لازم برای پا گذاشتن به این عرصه فعالیت برخوردارند، مشخص کنیم. برای بسیاری از حوزه ها، بحث ما در حد یک آموزش سبک کار و تاکیدی بر یک جهت گیری عمومی، اما مهم، باقی میماند. برای برخی دیگر، مضامین این بحث میتواند رهنمودی برای عمل مشخص در دوره حاضر باشد.

۳) ملزومات عمومی و سیاسی جلب آژیتاتورهای کارگری
از آنچه تا همینجا گفتیم روشن است که امر جلب آژیتاتورهای کارگری، یعنی رهبران

بانفوذ و یا در حال شکل‌گیری کارگران در سطح کارخانه و محله را نمی‌توان به یک مکانیسم ساده عضوگیری تنزل داد. صحبت بر سر یک جهت‌گیری جدی از طرف ما به این عرصه فعالیت و همین‌طور ایجاد یک موج حرکت در میان رهبران کارگری و کارگران پیشرو و با نفوذ به سمت کار با حزب است. در محتوای امر این یک جهت‌گیری و حرکت سیاسی از هر دو سو است.

از طرف ما، این یک جهت‌گیری به سمت رهبران عملی و توده‌ای برای تاثیرگذاری کمونیستی بر آنان و از طرف رهبران کارگری یک سمت‌گیری در جهت کار کمونیستی و تشکل در سازمان مخفی است. عامل محرکه این جهت‌گیری از هر دو طرف بهر حال حزب ماست. این مائیم که به رهبران عملی روی میاوریم تا کاری کنیم آنها به سمت کمونیسم و حزب کمونیست روی آورند. و این مائیم که باید ملزومات کار را فراهم کنیم. چگونه؟

الف- حفظ تماس دانی و آمیختن با محافل کارگران پیشرو
این محافل همواره وجود دارند. هیچ درجه از اختناق و سرکوب قادر به انحلال و امحاء این محافل نیست. کارگران با تجربه و استخوان خردکرده در طول سالها راه و رسم حفظ و گسترش این محافل در درون کارگران را آموخته‌اند. این محافل بر مبنای طبیعی‌ترین روابط و در دل هزاران تماس روزمره کارگران در محیط کار و زندگی بقاء خود را حفظ میکنند. بورژوازی تاکنون تحت هیچ شرایطی قادر نبوده است که کارگران را چنان منفرد و اتمیزه کند که این روابط بطور جدی مورد مخاطره قرار گیرند. در این روابط محفلی کارگران فعال تر و آگاهتر تبادل نظر میکنند، تصمیم میگیرند و حتی نوعی آموزش مقدماتی - عموماً در جهت بالا بردن درک منافع صنفی - را در میان توده کارگران و بویژه کارگران جوانتر به پیش میبرند. "اتوریته‌ها" در این روابط کمابیش شکل می‌گیرند. بی‌آنکه تشکل و تشکیلاتی در کار باشد، رشته‌هایی از دل روابط طبیعی کارگران فعال را بنحوی از انحاء به هم مرتبط میکنند. این محافل کانونهای تعیین‌کننده‌ای در درون طبقه کارگرند.

فعالین حزب، خود بعنوان بخشی از کارگران پیشرو محیط خود، باید با این محافل بجوشند. هر جا این محافل اشکال جدی تری به خود گرفته باشند، به همان درجه برقراری تماس جدی تر با آنها، همچنان در روابط طبیعی برعهده ما قرار میگیرد. همانطور که قبلاً هم گفتیم، تنها ملاحظات امنیتی میتواند دامنه تماس و آمیختگی طبیعی ما با این محافل را محدود کند. اختلاف نظر ما با این یا آن دسته و محفل از کارگران فعال،

بهیچوجه نمی تواند دلیلی برای گسستن رابطه متقابل و کناره گیری از آنها باشد.

ب- مطلع نگاهداشتن کارگران پیشرو از مواضع و نظرات حزب:

در دل این تماس دائمی، ما باید دائما نظرات و سیاستهای حزب را بدرون صفوف کارگران پیشرو "پمپ" کنیم. هر کارگر مبارز و فعالی باید از نظرات، سیاستها و شعارهای ما مطلع باشد (حتی اگر نسبت به آن نقد داشته باشد). شرط لازم این کار ترویج و تبلیغ حضوری و سیستماتیک نظرات حزب در این محافل (طبیعتا با در نظر گرفتن سطح امنیتی هر رابطه)، رساندن جزوات پایه و نشریات حزبی به طور دائمی به محافل کارگران پیشرو، معرفی و تثبیت صدای حزب کمونیست ایران در میان کارگران و توضیح دائمی تاکتیکها و شعارهای حزبی در روابط کارگری است. باید کاری کرد که هر کارگر فعال، حزب کمونیست را در رئوس و حتی المقدور در جزئیات دیدگاهها و مواضعش بشناسد و در مواجهه با هر مسئله جدید خواهان اطلاع از نظر و جهت گیری حزب باشد.

ج- قابلیت ترویج مارکسیسم و نقد نظرات غیرپرولتری:

جهت گیری ما به سمت رهبران عملی کارگران باید به پیوستن قطعی آنها به مارکسیسم و سازمانیابی کمونیستی آنان منجر شود. نقد تفکرات غیر پرولتری و تلاش برای رواج مارکسیسم در میان این کارگران، یک وظیفه حیاتی ما است. سطح ترویج ما باید برای تاثیرگذاری جدی بر این کارگران به اندازه کافی بالا باشد. اما این ایدا به معنای ترویج نکات انتزاعی و تکرار ساده فرمولبندی های کلاسیک ماکسیستی نیست. مروج ما باید بتواند مبانی اساسی مارکسیسم را به اشکال گوناگون و در تقابل با بروزات مختلف خرافات بورژوایی معنی کند. مارکسیسم زنده، روشن و مرتبط با مسائل جامعه و جهان امروز، این چیزی است که رفقای مروج ما باید بکوشند با خود به میان کارگران ببرند. اما خصوصیات خود مروج نیز مهم است. پوپولیسم سنتا امر ترویج را به روشنفکران و دانشجویان می سپرد. روشنفکرانی که اگر شاید مارکسیسم را بهتر مطالعه کرده بودند، از زندگی و مبارزه عملی طبقه کارگر مشاهدات و تجربیات اندکی داشتند، این مروجین بندرت می توانستند مجاب کنند و از لحاظ نظری با اتوریته باشند. ترویج آنها با داده های زنده کارگرانی که در محافل آنها شرکت میکردند، بندرت ارتباط می یافت. ما باید مروجینی تربیت کنیم که از این اشکالات میرا باشند. روشنفکران می توانند در امر ترویج موثر باشند، مشروط بر آنکه نسبت به زندگی و مبارزه عملی کارگران حساس باشند. مشاهدات غنی و تجربه ملموسی از این زندگی و مبارزه و زوایای گوناگون آن

داشته باشند و بعلاوه با مسائل و مشغله های کارگران پیشرو بخوبی آشنا باشند. اما ما باید بتوانیم بیش از پیش مروجین خود را از میان خود کارگران آگاه و مجرب تربیت کنیم. نه تنها احاطه تئوریک بلکه همچنین پختگی عملی مروج برای موفقیت او ضروری است.

د- احاطه به مسائل عملی جنبش کارگری و مطالبات کارگران:

هیچ جریانی که حساسیت لازم را در قبال مسائل عملی جنبش کارگری، مطالبات کارگران و موانع سد راه اعتراضات کارگری از خود نشان ندهد، نمی تواند به بسط نفوذ خویش در میان کارگران خوش بین باشد. بخشی از این حساسیت از طریق کارگری شدن بافت حزب و نیز کار دائمی حوزه ها در میان کارگران بدست می آید. اما این بتنهایی کافی نیست. باید این مسائل را به طور جدی مطالعه و بررسی کرد. باید نسبت به کلیه مسائل جنبش کارگری موضع دقیق و متکی بر اطلاعات و شناخت کافی داشت. باید روحیات کارگران، تمایلات و مطالبات آنها را شناخت و با مشکلات یک رهبر عملی در بسیج و سازماندهی کارگران از نزدیک آشنا شد. هر رفیق حوزه ما در کارخانه و محله باید قادر به تحلیل و حلاجی مسائل کارگری و نقد دیدگاهها و مواضع انحرافی باشد. هر رفیق ما باید به تدریج به یک مرجع صاحب نظر در تحلیل مسائل جنبش اعتراضی کارگران تبدیل شود. از مسائلی نظیر قانون کار، طرح طبقه بندی، بهره وری، ایمنی محل کار، دستمزدها، سود ویژه، مزایا، شرایط کار زنان و غیره گرفته، تا آمار و ارقام مربوط به سطح تولید، اشتغال، تراکم کارگران و غیره در کارگاهها و مناطق مختلف، باید به طور جدی به مشغله فعالین ما تبدیل شود.

۴- مسائل عملی و امنیتی در سازماندهی آژیتاتورها

سازماندهی فعالیت مخفی و حفظ ادامه کاری تشکیلات مخفی حزب در میان کارگران، در شرایط اختناق موجود (که برای کمونیستها شرایط "متعارف" فعالیت محسوب میشود) به سهم خود امر پیچیده و دقیقی است. حال اگر به این تشکیلات آژیتاتورها و وظایفی که از طریق آنها انجام میشود را اضافه کنیم، آشکار است که بر دشواری کار بمراتب افزوده میشود. اینجا دیگر با تشکلی روبرو هستیم که برخی عناصر آن عمدتا بطور علنی فعالیت میکنند، محل کار "روتین" آنها جلسات نسبتا وسیع کارگری، مجامع عمومی، در راس اعتصابات و اعتراضات و غیره است. بدیهی است که چنین رفقایی بنا به تعریف زیر ذره بین پلیس سیاسی قرار میگیرند. هر حرکت آنها با حساسیت از طرف

نیروهای جاسوسی و سرکوب پلیس تحت نظر خواهد بود. در این شرایط محدودیت ها و مسائلی متعددی برای ما مطرح میشود. جذب آژیتاتورها و تلفیق فعالیت مخفی حوزه های حزبی با فعالیت علنی حزبی که عمدتاً حول محور آژیتاتورها شکل میگیرد، به این ترتیب مستلزم نهایت درجه آمادگی، هوشیاری دائمی و قبل از هر چیز یک سبک کار اصولی و جا افتاده کار کمونیستی است. و تازه این حالتی است که ما شرایطی را فرض کرده ایم که در آن آژیتاتورها عناصر حزبی و اعضای رسمی حزبند، مجرب اند، روشهای مبارزه با پلیس سیاسی و حفظ امنیت و ادامه کاری تشکیلات را آموخته اند. در پروسه جذب آژیتاتورها، جایی که آژیتاتورها هنوز دوره انتقالی پیوستن به حزب را طی میکنند، کار از اینهم دشوارتر میشود.

برای سهولت بحث، بهتر است ابتدا مشکلات و محدودیتهای همان حالت اول، یعنی حالتی که مرحله جذب تمام شده و آژیتاتور به جزئی از خود تشکیلات حزب تبدیل شده است، را در رئوس خود بشماریم و سپس به ویژگیها و مشکلات خاص دوره انتقالی بپردازیم. چرا که در صورت تجسم صحیح این امر در شکل نهائی خود، درک خصوصیات پروسه ای که باید به حالت نهایی منجر شود، ساده تر خواهد بود. مشکلات و دشواریهای کار ما کدامند؟

الف- تماس آژیتاتور با تشکل مخفی حزبی:

این در واقع مادر همه مسائل دیگر است. هر فعل و انفعالی اعم از آموزش، انتقال تجربه، هدایت و کنترل، دخالت آژیتاتور (بعنوان عضو حزب) در حیات تشکیلات و غیره، مستلزم تماس منظم و محکم آژیتاتورها با حوزه های مخفی است. چگونه می توان این تماس را بدرستی برقرار کرد؟ چگونه حوزه حزبی میتواند با رفیق آژیتاتور، که یک رهبر عملی کارگران است و لذا کمابیش بعنوان یک عنصر "ناراضی" مبارز و یا حتی "دست چپی" برای پلیس سیاسی شناخته شده است، بطور منظم تماس داشته باشد بی آنکه امنیت تشکیلات مخفی و آژیتاتور هر دو به خطر افتد؟

ب- هدایت آژیتاتور و کنترل و نظارت بر کار او:

کار روتین آژیتاتور تبلیغ و بسیج کارگران است (حال برای آکسیون یا برای سازماندهی آنان در اشکال مختلف). این کار باید بطور روتین تحت هدایت تشکیلات مخفی حزبی انجام شود. اما چگونه؟ چگونه تشکل مخفی فعالیت عنصر علنی کار را در جریان اعتصاب، در جریان سازماندهی مجمع عمومی و یا در حین برانگیختن کارگران به

اعتراضات معین، هدایت میکند. این از خصوصیت اصلی کار یک مبلغ توده ای و رهبر عملی کارگران است که در مدت زمان کوتاه ناگزیر از تصمیم گیریهای متعدد در قبال مسائل حساسی است (مثلاً: آیا اعتصاب باید ادامه یابد؟ آیا طرح کارفرما باید قبول شود؟ آیا باید لحن تبلیغ خود را تعدیل کند؟ آیا روحیه کارگران را درست تشخیص داده است؟ و ...). آژیتاتور در چنین شرایطی نیاز به مشاوره و رهنمود خواهد داشت. تشکیلات مخفی چگونه این نیاز را برطرف میکند؟ و هر چه ابعاد اختناق شدیدتر باشد، این مشکل بطور حادتری بروز میکند.

ج- آموزش سیاسی منظم آژیتاتور:

آژیتاتور باید به سهولت به نشریات حزب دسترسی داشته باشد. باید بتواند کتابها و جزوات لازم را بخواند، باید بتواند در جلسات آموزشی شرکت کند. در عین حال، بعنوان فردی که دشمن نسبت به او حساس است، باید خانه اش پاک باشد. اسناد و مدارکی همراه خود و یا در خانه خود نداشته باشد، روابط تشکیلاتی اش قابل ردیابی نباشد و غیره. این نیاز آژیتاتور چگونه برطرف میشود؟

د- شرکت آژیتاتور در فعالیت درون حزبی:

آژیتاتور بعنوان عضو حزب باید گزارش بدهد، در بحثهای درون حزبی شرکت کند، در انتخابات حزبی رای بدهد، نظر خود را در قبال تصمیم گیریهای جمعی ابراز کند و دهها عمل "درون حزبی" نظیر این. چگونه می توان یک رهبر عملی و سرشناس را در چنین روابطی قرار داد، بی آنکه اولاً امنیت تشکیلات مخفی مستقیماً به خطر افتد، ثانیاً، اطلاعات او از اماکن و عناصر حزبی از محدوده لازم فراتر نرود و ثالثاً، موقعیت خود او در صورت ضربه خوردن به عناصری از حوزه و یا سطوح دیگر تشکیلات تضعیف نشود و کارش فلج نگردد؟

اینها نیازهای اصلی است که باید بطوری جدی برآورده شود. به اینها میتوان عوامل دیگری را افزود. آژیتاتور، حتی وقتی ارتباط حزبی او کاملاً پوشیده نگاهداشته شده باشد، دائماً بعزت فعالیت خود بعنوان پیشرو کارگران در معرض جریمه، اخراج و یا دستگیری است. مسائل او بعنوان نان آور یک خانواده کارگری دیگر مسائل شخصی او نیست، بلکه یک مسئله حزب است. همینطور در صورت بروز خطر امنیتی، آژیتاتور باید دربرده شود. فراهم کردن امکانات لازم در این عرصه نیز یک وظیفه تشکیلات حزبی است. و مسائل دیگری نظیر اینها.

اما پاسخ چیست؟ واضح است که یک پاسخ واحد، مستقل از زمان و مکان و شرایط خاص سیاسی و امنیتی هر دوره وجود ندارد. دوره ای را میتوان تصور کرد، مثلا در اوج یک اعتلای انقلابی که آژیتاتور بعنوان عضو حزب، رهبر شورای کارخانه، نماینده کارگران و غیره، نظیر هر عضو دیگر حزب به مراکز حزبی رفت و آمد کند، خود راسا در جلسات حوزه تشکیلاتی خود شرکت کند و یا تعلق خود به حزب کمونیست را رسماً در سطح جامعه و به توده وسیع کارگران اعلام نماید و سخنران رسمی در میتینگهای حزبی باشد. اما فعلاً ما در مرحله دیگری هستیم، در متن یک اختناق شدید و کم سابقه در تاریخ مبارزات کارگری و کمونیستی در سراسر جهان. در اینجا باید سنت ها و مکانیسم های ویژه ای را یافت. بحث ما هم اگر بخواهد برای حوزه های ما در شرایط موجود راهگشا باشد، باید شرایط امروز را مبنا قرار بدهد.

قبل از آنکه به شکل ویژه سازماندهی آژیتاتور و اتصال و فعل و انفعال متقابل تشکیلات مخفی با عناصر علنی کار حزب بپردازیم، باید به چند عامل پایه ای و مهم که هر نوع سازماندهی باید با تکیه به آنها انجام بشود اشاره کنیم.

اول، باید به اهمیت "روابط طبیعی" در میان کارگران اشاره کرد. این چیزی است که خرده بورژوازی آنرا "محمل سازی" مینامد. برای ما روابط طبیعی، دوستی و آشنائی ها و رفت و آمدهای طبیعی میان کارگران، چیزی بسیار فراتر از این است. اینها مکانیسم های واقعی فعل و انفعال درونی طبقه است، و به این معنی بخشی از مکانیسم های عملی فعالیت خود ما کمونیستها بعنوان بخشی از طبقه نیز هست. این روابط را باید کاملاً جدی گرفت. محافل خانوادگی، دوستی ها، تماس های شغلی، آشنائی های محلی و غیره یکی از ظرف های واقعی فعالیت خود ماست. بدرجه ای که فعالین حزب این روابط خود را گسترش داده باشند، در این روابط جای گرفته باشند و خود به کارگرانی "اجتماعی" با تماس های وسیع با هم طبقه های خود بدل شده باشند، کار سازماندهی فعالیت مخفی و علنی هر دو، با سهولت بیشتری پیش میرود. بسیاری از تماس ها، آموزش ها، گزارش گیری ها و رهنمودها را میتوان در دل همین "روابط طبیعی" به پیش برد. دوم، مسئله رشد سطح آگاهی سیاسی کارگران و افزایش محبوبیت عمومی حزب در میان آنها است. قبلاً هم درباره احاطه شدن حوزه ها با قشر وسیعی از کارگران دوستدار حزب صحبت کرده ایم. بدرجه ای که علاقه به حزب کمونیست، سخن گفتن از آن، حمایت کردن حتی لفظی از آن، شنیدن رادیوی آن، جستجو کردن نشریات آن در میان کارگران افزایش یافته باشد، به همان درجه سازمان دادن شبکه واقعا حزبی، اعم از مخفی و علنی ساده تر خواهد شد. بدرجه ای که کارگران معترض افزایش یابند، کارگران معترض

کمونیست از موقعیت عملی محکم تری برخوردار خواهند شد. بدرجه ای که هر معترض به شیوه ها و با شعارهای ما سخن بگوید، آژیتاتور رسمی و سازمان یافته حزبی در گسترش ابعاد و تحکیم امنیت فعالیت خود موفق تر خواهد بود. بدین ترتیب استحکام رابطه کار مخفی و علنی و رابطه حوزه ها و آژیتاتورها خود تا حدود زیادی متکی به فعالیت روتین رفقای ما در رواج دادن اندیشه ها و سیاستهای حزب و بالا بردن سطح آگاهی سیاسی عمومی کارگران است.

سوم، مسئله آمادگی و ظرفیت سیاسی، تشکیلاتی و عملی خود حوزه هاست. برای جذب یک رهبر عملی کارگری و برای سازماندهی او بعنوان یک آژیتاتور حزبی، که همان وظایف رهبری را به شیوه کمونیستی و تحت اهداف و موازین و انضباط حزبی انجام میدهد، تشکیلات مخفی ما (در این مورد حوزه ها) باید توانایی های اولیه خاصی را کسب کرده باشد. هر حوزه ای قادر به چنین سازماندهی ای نخواهد بود. حوزه باید از لحاظ سیاسی سطح بالائی داشته باشد. قدرت ترویجی خوبی را در خود متمرکز کرده باشد و به مسائل عملی جنبش کارگری و مطالبات کارگران بخوبی آشنا باشد. حوزه باید تا حد معینی در امر سازماندهی محافل ترویجی، توزیع نشریات حزب، آموزش کارگران و بطور خلاصه سازماندهی و انجام وظایف روتینی که در جزوه "وظایف حوزه های حزبی" آمده است، پیشرفت کرده باشد. از لحاظ امنیتی روابط خود را کاملاً محکم کرده باشد و از نظر کمیت نیرو به حد کافی ای رشد کرده باشد. تغذیه، حفظ تماس، هدایت و سازماندهی آژیتاتور خود نیاز به صرف انرژی زیادی خواهد داشت. حوزه باید این توانائی را داشته باشد که آژیتاتور را در خدمت حزب فعال کند و نه آنکه خود توسط مسائلی که از مجرای آژیتاتور برای آن طرح میشود، بلعیده شود و از انجام وظایف پایه خود نیز باز بماند. واضح است که حتی حوزه های ضعیف نیز نمی توانند و نباید نسبت به رهبران عملی کارگری که در محیط فعالیت خود با آنها تماس میگیرند بی تفاوت باشند. اما باید توجه کنند که از تماس با این دسته از کارگران و انجام وظایف روتین حزبی در رابطه با آنها تا سازماندهی آنها بعنوان یک مبلغ توده ای حزبی راهی طولانی است. اما بهرحال این راهی است که هر حوزه حزبی در ادامه تلاش موفقیت آمیز خود در شکل دادن اولیه به خود دیر یا زود به آن گام خواهد گذاشت.

(۳)

در بخش های قبل در توضیح اهمیت آژیتاتور کمونیست از نظر تلفیق کار مخفی و علنی

در فعالیت روتین حزب، سازماندهی و هدایت آکسیون ها و تاثیرگذاری بر توده کارگران نسبتاً به تفصیل صحبت کردیم. در انتهای بخش دوم به یک سلسله سوالات عملی مهم در زمینه سازماندهی آژیتاتور و رابطه عملی او با حوزه و تشکل حزبی اشاره کردیم. رئوس کلی سوالات اینها بود: تماس آژیتاتور با حوزه مخفی چگونه باید برقرار و حفظ شود؟ هدایت عملی و کنترل فعالیت آژیتاتور چگونه باید توسط تشکل مخفی انجام شود؟ آموزش منظم آژیتاتور علنی کار توسط سازمان مخفی چگونه تامین میشود؟ آژیتاتور چگونه در حیات درونی یک حزب مخفی دخالت و شرکت میکند؟ و بالاخره مسائل معیشتی و امنیتی آژیتاتور چگونه حل می شود؟

اینجا، در انتهای بحث لازم است در حد امکان نکاتی در جهت پاسخگویی به این مسائل عملی، با توجه به اوضاع اختناق کنونی، طرح کنیم. واضح است که آنچه اینجا بعنوان "راه حل" یا راه های نسبی ذکر می کنیم دگم های لایتغیری نیستند. هم تغییر اوضاع و هم انباشت تجربه و گسترش امکانات، اشکال عملی سازماندهی و فعالیت آژیتاتور علنی در رابطه با تشکل مخفی را تحت تاثیر قرار میدهد. اما، بهررو آنچه اینجا گفته میشود میتواند الگوی ابتدائی و کمابیش قابل تعمیمی برای فعالیت ما در این زمینه در دوره حاضر باشد. لازم به یادآوری است که به دلیل سه تکه شدن این مقاله، در هر قسمت برخی نکات برای زنده کردن زمینه عمومی بحث، احتمالاً بناگیر تکرار خواهد شد.

۱) کار با رهبران موجود

قبلاً گفتیم که کارگرانی را که ما برای پرورش آژیتاتورهای کمونیست بر روی آنها کار میکنیم میتوان، در مجموع و بطور نسبی، به دو دسته تقسیم کرد. اول رهبران عملاً موجود جنبش های اعتراضی کارگری، یعنی کارگران مبارزی که هم اکنون دارای نفوذ عملی جدی بر توده کارگران در واحدهای خویش اند؛ دوم، استعدادها در حال شکل گیری، کارگران معترض باشهامت و هوشیاری که تازه پا به عرصه رهبر شدن میگذارند. کار با رهبران موجود دارای ویژگی های خاص خود است. تشکل گریزی آنان، درک مبهم شان از اهداف و روشهای حزب کمونیست که حاصل تحریفات رویزیونیستی از کمونیسم و محدودیت های دامنه فعالیت تاکنونی حزب ماست، محافظه کاری امنیتی در تماس با تشکیلات مخفی و توهامات اکونومیستی و سندیکالیستی، اینها رئوس عمده مواعنی است که پیوستن این کارگران به صفوف حزب را دشوار میکند. در مقابل، تجربه غنی، شناخت مکانیسم های کار علنی در میان کارگران و حفظ خود در برابر فشار

سرکوب و تحریکات عوامل بورژوازی، درک سریع موقعیت و روحیات کارگران، نقاط مثبتی است که این کارگران از آن برخوردارند و در صورت روی آوری به مارکسیسم انقلابی و متحد شدن در حزب ما، آنان را به اهرمهای نیرومندی در پیشبرد سیاست کمونیستی در درون کارگران تبدیل میکند.

دوره جذب این رفقا به حزب عمدتاً دوره ای است که آنها به اهمیت کار با حزب کمونیست پی میبرند و به ضرورت قرار گرفتن در صف تشکیلات حزبی مجاب میشوند. محور این دوره جذب، معنی کردن کمونیسم از دیدگاه ما توضیح و آموزش روش ها و اهداف کمونیستی است. اگر نقد باورهای نادرست نقش حیاتی دارد، آموزش روشهای ویژه ما نیز به همان درجه حیاتی است. بنابراین رفقای که مسئولیت جذب رهبران کارگری به حزب را برعهده دارند باید از مسلط ترین مروجین ما باشند. رابطه این رفقا با این کارگران پیشرو از همان ابتدا باید با ضریب امنیتی بالایی برقرار شود. قرار دادن این پروسه در متن یک رابطه طبیعی، سپردن پیشبرد این رابطه به یک نفر و کاهش دادن اطلاعات دیگر اعضای کمیته یا حوزه مخفی حزبی از هویت و عرصه کار و فعالیت این رفقای کارگر به حداقل ممکن، شرط لازم حفظ امنیت حوزه و رفقای کارگر مورد نظر هر دو است.

در گزارشدهی راجع به نحوه پیشرفت این روابط کارگری به ارگانهای بالای حزبی، باید حداکثر دقت به عمل آید که با محدود کردن اطلاعات امنیتی در گزارشات و با استفاده جدی از محکم ترین اشکال رمز و رد و بدل کردن اطلاعات، امنیت کارگرانی که با آنها در تماسیم حتی در صورت افتادن گزارشات بدست عوامل دشمن محفوظ بماند. باید کاری کرد، و این تلاش خود را به کارگران مورد نظر نیز توضیح داد، که ریسک امنیتی تماس گرفتن با حزب کمونیست برای کارگران پیشرو به حداقل ممکن کاهش یابد. فداکاری در پیشبرد امر کمونیسم و حزب کمونیست برای اعضای حزب فرض است، اما انتظار فداکاری برای تماس با حزب از کارگرانی که هنوز حقانیت راه انقلابی ما را به روشنی که باید درنیافته اند بیجاست.

این مائیم که باید بر موانع اولیه فائق آئیم و اگر یکی از این موانع محافظه کاری، تشکل گریزی و بی اعتمادی ایست که در درجه اول جلاخان جمهوری اسلامی و در درجه دوم سطحی کاریهای پوپولیستی در گذشته در دل کارگران انداخته اند، آنگاه این مائیم که باید به عنوان حزب سیاسی و متعهد طبقه کارگر با صرف انرژی بیشتر این موانع را خنثی کنیم. بدرجه ای که کارگران به امر کمونیسم و حزب کمونیست مومن میشوند، بهمان درجه نیز از خود مایه خواهند گذاشت. اما این شرایطی است که ما باید برای آن

کار کنیم نه آنکه مفروض بگیریم.

بهر رو در این روابط ما قادر خواهیم شد بخشی از این رهبران عملی را به کمونیستهای متعهد به حزب و متشکل در حزب تبدیل کنیم. اینجا دیگر عملکرد این رفقا در عرصه آژیتاسیون و رهبری عملی به امری برای حزب تبدیل میشود. مسائل تکنیکی و عملی سازماندهی حزبی آژیتاتور دیگر بطور جدی برای ما طرح میشود.

ارتباط، آموزش، هدایت

اولین مسئله ای که باید حل کرد، مسئله ارتباط و تماس دائمی تشکیلات مخفی با آژیتاتور است. در شرایط موجود مطمئن ترین راه حفظ این تماس، قرار دادن آژیتاتور در رابطه با یک مروج کارآزموده حزبی است که تنها وظیفه (و یا وظیفه عمده) سازمانی او حفظ ارتباط، آموزش، تغذیه سیاسی و گزارش دهی از کار آژیتاتور است. اختصاص یک رابط ویژه به هر آژیتاتور، حداقل امکاناتی است که باید در خدمت فعالیت آژیتاتور قرار داده شود. اما رفیق رابط تنها وظیفه حفظ ارتباط آژیتاتور و حوزه را ندارد. برعکس او در واقع نماینده تمام اتورितه حوزه در رابطه با آژیتاتور خواهد بود. از لحاظ سیاسی و کارآکتر مبارزاتی رفیق مروج باید رفیقی باشد که بتواند به مسائل نظری و عملی آژیتاتور پاسخ گوید، در حین عمل او را هدایت کند و نقاط ضعف و قدرت کار او را جمعبندی نماید. رفیق مروج باید بتواند به یک اتوریته معنوی و سیاسی برای آژیتاتور تبدیل شود. هر چه آژیتاتور مورد بحث با سابقه تر، مجرب تر و فعالتر باشد، خصوصیتی که رفیق مروج رابط با او باید داشته باشد به همان نسبت باید در سطح بالاتری قرار داشته باشد.

شیوه روزمره کار مروج با آژیتاتور

رفیق مروج برای آنکه قادر به هدایت آژیتاتور باشد باید در همان محیط فعالیت آژیتاتور (کارخانه و محله) حضور داشته باشد، و حتی المقدور در همان واحد تولیدی شاغل باشد که آژیتاتور در آن کار و فعالیت میکند. رابطه این دو رفیق باید رابطه دو دوست و همکار نزدیک باشد. اما سطح علنی این دوستی باید چنان حفظ شود که از یکسو آژیتاتور و رفیق مروج حزبی بطور خودبخودی همواره با هم تداعی نشوند. مروج باید دوستی در میان دوستان متعدد آژیتاتور باشد. از سوی دیگر این رفاقت باید آنچنان نزدیک باشد که تماس نسبتا مکرر آژیتاتور و مروج برای هر ناظر خارجی امری طبیعی بنظر برسد.

بر خلاف آژیتاتور که دخالت علنی و نیمه علنی در مبارزات کارگری وظیفه اوست، رفیق مروج باید حتی المقدور حداکثر بعنوان یک کارگر عادی در اعتراضات شرکت جوید. اگر مروج خود راسا در امر آژیتاسیون دخالت کند، آنگاه حوزه حزبی عملا دو آژیتاتور بدون پشتوانه و بدون ارتباط خواهد داشت! مساله را میتوان به اینصورت در نظر گرفت که هر واحد آژیتاسیون ما حداقل شامل دو نفر است که یکی خود آژیتاتور و دیگری مسئول سیاسی و رابط اوست. حفظ تقسیم کار موجود میان این دو حیاتی است. رفیق مروج باید ترتیبی بدهد که در متن روابط طبیعی آژیتاتور بتواند از طریق و به کمک او نشریات حزبی را مطالعه کند، به کتب و جزوات لازم دسترسی پیدا کند و با مباحثات درون حزبی آشنا شود. آژیتاتور از طریق رفیق مروج نظرات و گزارشات خود را به حوزه و تشکیلات حزبی ارائه میکند. اساسی ترین نکته در رابطه مروج و آژیتاتور، اعتماد سیاسی آژیتاتور به مروج و اتوریته معنوی رفیق مروج است. بدین ترتیب مرتبط کردن رهبران عملی با حوزه ها اساسا در گرو داشتن رفقای است که بتوانند نقش رابط مروج را بدرستی ایفا کنند. هر رابطی نمی تواند این وظیفه را به عهده بگیرد. چرا که ضعف سیاسی و تجربی مروج، به عقب ماندگی آژیتاتور، دلسردی او از کار و جدایی سیاسی اش از حزب منجر خواهد شد. اگر این اتوریته معنوی بدست آید فعالیت روزمره آژیتاتور، با شادابی، با کمترین ابهامات عملی و اعتماد به نفس کافی انجام خواهد شد. در اینجا مسئله ما، بیش از آنکه تشکیلاتی و اجرایی باشد، یک مسئله سیاسی است. ما باید کادرهای مروج ورزیده خود را در خدمت جلب و سازماندهی و حفظ ارتباط با بهترین رهبران عملی در جنبش کارگری قرار بدهیم.

ضرورت استقلال عمل نسبی آژیتاتور

حتی در صورت امکان برقراری محکم ترین تماسها با حوزه ها و تشکیلات حزب، یعنی در شرایطی بسیار مساعدتر از امروز، یک مبلغ توده ای حزبی و یک رهبر کمونیست کارگران باید از آزادی عمل نسبی بالایی برخوردار باشد. ابتکار عمل، تصمیم گیری سریع و تشخیص فوری موقعیت در لحظات مختلف مبارزه، شرط لازم فعالیت یک آژیتاتور کمونیست است و این مترادف با درجه بالایی از استقلال در فعالیتهای جاری است. در شرایط کنونی ما باید به درجه حتی بالاتری از آزادی عمل برای آژیتاتورها "رضایت" بدهیم. محدودیت های امنیتی و عملی تماس و کنترل، تا درجه زیادی در این مرحله باید توسط آموزش آژیتاتور، همدلی ایدئولوژیک - سیاسی میان آژیتاتور و تشکیلات مخفی و سنت های جاافتاده فعالیت جبران شود.

هر جا "کنترل" به عنوان یک امر تشکیلاتی و اجرایی تضعیف میشود، نقش انسجام سیاسی افراد، روی خط بودن آنها و احاطه آنها به سنت های کار حزبی افزایش مییابد. در این مرحله خاص از فعالیت حزب، ما باید بطور قطع بدرجات زیادی به این عوامل سیاسی - ایدئولوژیک و به این سنت ها (که باید با پشتکار تثبیت شود) متکی شویم. سنت هایی که اساسا تاکنون غایب بوده و جمع بندی و تثبیت آن وظیفه ماست. هرچه آژیتاتور از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی استوارتر باشد، نیازهای حزب را بدرستی بشناسد و در کار خود مجرب باشد، تشکیلات مخفی می تواند به همان درجه بر صحت تصمیم گیریهای فردی او بیشتر تکیه کند. این وظایف رفیق رابط و مروج را سبک تر میکند و همچنین از ضربه پذیری تشکیلات میکاهد.

امنیت حوزه ها

چگونه میتوان حوزه را از ضرباتی که می تواند در نتیجه فعالیت آژیتاتور در عرصه علنی آن را تهدید کند مصون داشت. رفیق مروج خود یک حلقه واسط است که آژیتاتور را از حوزه منفک میکند و به ما امکان میدهد تا حوزه را از دسترس پلیس دور نگهداریم. هوشیاری رفیق مروج در تشخیص احتمال وارد شدن ضربه پلیسی به آژیتاتور، اعلام خطر به موقع او به آژیتاتور و حوزه ما را قادر میکند تا از ضربه اجتناب کنیم و یا آن را در همان محدوده کنترل کنیم. در شرایط فعلی، باید اطلاعات آژیتاتور از حوزه بسیار ناچیز و تنها در حدی باشد که برای فعالیت او حیاتی است. دامنه این اطلاعات باید به حدی باشد که حتی در صورت لو رفتن همه آنها به پلیس سیاسی، حوزه قابل ردیابی نباشد. اطلاعات رفیق مروج از حوزه نیز باید بر طبق اصل "حداقل اطلاعات" محدود نگاهداشته شود، به نحوی که در صورت ضربه خوردن رفیق مروج، حوزه فرصت کافی برای پاکسازی کامل خود داشته باشد. در شرایط کنونی باید از شرکت دادن رفیق آژیتاتور در جلسات حوزه ای صرفنظر کرد. در شرایط بهتر می توان آژیتاتور را به جلسات حزبی دیگری، که در آن امکان شناسایی متقابل افراد شرکت کننده وجود نداشته باشد، دعوت کرد. در هر شرایطی در آینده نیز شرکت آژیتاتور در جلسات حزبی باید با نهایت دقت، تعمق و اطمینان خاطر از کلیه جنبه های امنیتی صورت بگیرد.

امنیت آژیتاتور

مهمترین مسنله در امنیت آژیتاتور کمونیست، رابطه ای است که او به عنوان یک رهبر با توده کارگران برقرار میکند. جلب حمایت فعال توده کارگران از خود و متکی شدن به

اراده و تصمیمات جمعی آنها، دخیل کردن کارگران در کلیه سطوح مبارزه اعتراضی و متکی شدن به پشتوانه قدرت توده ها، این حیاتی ترین سرمایه آژیتاتور در عرصه حفظ امنیت خود در جریان رهبری مبارزات اعتراضی و نیز در تماسهای روزمره اش با کارگران است. دشمن، هر قدر هم که در سطح جامعه سایه اختناق و سرکوب را گسترده باشد، نمی تواند به سادگی به رهبران کارگران، به کسانی که در دل توده کارگران جای دارند و نمایندگان صالح و شناخته شده آنها هستند دست درازی کند.

امنیت آژیتاتور در جریان فعالیت به مثابه یک آژیتاتور، اساسا از همین راه باید تضمین شود. اما شرط لازم این امر در شرایط موجود اینست که پلیس سیاسی نتواند به تعلق تشکیلاتی و تماس های عملی آژیتاتور و تشکیلات پی ببرد. در ذهن و در پرونده های پلیس رفیق آژیتاتور ما باید حداکثر کارگر فعال و مبارزی ترسیم شود که در برابر حرف زور دولت و کارفرما سرخم نمیکند و از حق کارگران دفاع میکند، اما ارتباط تشکیلاتی با هیچ جریانی ندارد. این یک نقطه قدرت آژیتاتور در مواجهه با پلیس سیاسی است. او باید رابطه تشکیلاتی اش را در یک گوشه دور از دسترس ذهن خود پنهان کند و بطور جدی روانشناسی یک رهبر توده ای، یک کارگر معترض، یک ناراضی باشهامت، یعنی بخشی از آنچه که واقعا هست، را به خود بگیرد. هر قدر ارتباط تشکیلاتی بر روابط طبیعی جافتاده تری استوار باشد، آژیتاتور از لحاظ روحی و عملی در برابر پلیس سیاسی در موضع قدرتمندتری قرار خواهد گرفت.

به این منظور باید نکات دیگری بطور جدی مد نظر گرفته شوند. نباید پلیس بتواند نزد مبلغ حزبی اسناد و مدارک سازمانی و حتی نشریات علنی پیدا کند. خانه او باید کاملا از اسناد و نشریات "پاک" باشد. آژیتاتور هیچ وظیفه سازمانی دیگری بجز ایفای نقش آژیتاتور نباید برعهده بگیرد. نباید در چاپ و توزیع نشریات، نقل و انتقال اسناد، در جمع آوری کمک مالی بنام حزب، در جذب افراد جدید به حزب (بطور مستقیم) شرکت کند. آژیتاتور باید وظیفه خاص خود را انجام بدهد.

این وظیفه حوزه مخفی و محافل و شبکه های پیرامونی آن است که بر زمینه مساعدی که در نتیجه فعالیت رفیق آژیتاتور به وجود می آید، فعالیت های روتین حوزه را گسترش دهند. در شرایط موجود، هویت آژیتاتور حزبی و تعلق او به حزب را کسی جز رفیق مروج حزبی نباید بداند (قرار و مدار خاصی میان رفیق آژیتاتور با مرکز سازماندهی تشکیلات حزبی باید برقرار شود تا در صورت قطع رابطه او با رفیق مروج، ارتباط آژیتاتور با حوزه در صورت لزوم مجددا از مرکز وصل شود). بطور خلاصه انرژی زیادی باید صرف شود تا آژیتاتور بتواند در امنیت کافی فعالیت کند. این نکته را هم

اضافه می کنیم که حفظ امنیت رفیق مروج نیز بسیار حیاتی است. هم ارزش فردی او به عنوان یک کادر کمونیست و هم نقش حساسی که در این میان برعهده دارد، ایجاب می کند که، علی رغم اینکه به اندازه آژیتاتور مستقیماً در معرض ضربه های حین آکسیون نیست، حداکثر امکانات برای حفظ امنیت او بسیج شود. در صورت وقوع هر مخاطره پلیسی برای حوزه که میتواند مروج را هم آلوده کند، باید سریعاً به او هشدار داده شود. امکانات لازم برای حفظ امنیت فردی وی باید بوجد آید. رساندن نشریات بدست رفیق مروج، دریافت گزارشات او و جلساتی که او در آنها شرکت میکند باید با درجه ایمنی بالایی سازماندهی شود.

۲) کار با استعداد های جدید

اگر رهبران جاافتاده کارگری در یک پروسه آموزش انتقادی به حزب کمونیست نزدیک میشوند، استعداد های جدید و رهبران جوانتر بیشتر نیازمند آموزش اثباتی مارکسیسم و روش های عملی رهبری کارگری هستند. کار آموزش و جذب روی این دسته از کارگران باید از همان ابتدا توسط رفقای انجام شود که در همان محیط کار و زیست حضور دارند. این رفقا هستند که باید استعداد و آمادگی کارگرانی را که میتوانند به رهبران عملی مبارزی بدل شوند، تشخیص دهند و خود آنها هستند که اولین مراحل این پروسه را به پیش میبرند. هر رفیق حزبی در کارخانه و محله میتواند با چند کارگر مستعد در رابطه باشد، و بطور همزمان امر آگاه گری و آموزش را در میان آنها به پیش برد. بخش مهمی از این آموزش، آموزش عملی و تجربی است. تربیت آژیتاتور یک پروسه نسبتاً طولانی است. رفیق کارگر باید تمام هنر آژیتاسیون را بیاموزد، و به این منظور مانند هر رشته علمی و هنری دیگر، باید مراحل مختلفی را طی کند، کارآموزی کند، از کار ساده به کار پیچیده حرکت کند.

آژیتاسیون فقط شهادت اعتراض کردن و دیگران را به اعتراض فراخواندن نیست، بلکه روش متشکل کردن و هدایت کردن توده کارگران بطور علنی و نیمه علنی است. آنچه آژیتاتور کارآموز باید از لحاظ نظری بیاموزد چندان تفاوتی با آنچه هم اکنون در محافل ترویجی مورد بحث قرار میگیرد ندارد. اما از لحاظ عملی این امر ویژگیهای خود را دارد. از روز اول نمی توان در راس یک اعتصاب قرار گرفت و همه جنبه های آن را به درستی هدایت کرد. فرد باید قبلاً کار با توده کارگران را در سطوح مختلف آموخته باشد و ملزومات رهبری اقدام اعتراضی را بشناسد، دوره کارآموزی به معنی واقعی کلمه یک دوره کارآموزی است با "پروژه ها"، تمرین ها و آزمونهاش. رفیق مروج ما باید آگاهانه

آژیتاتور کارآموز را در این آزمون‌ها قرار دهد (محافل "خودبخودی" کارگران پیشرو فی الحال این سنت را در آموزش کارگران مستعد جدید بکارمیبرند).

برای مثال، اختلافات شخصی مناسبات میان کارگران در یک قسمت را سرد و غیر رفیقانه کرده است، آیا کارآموز ما میتواند با سخن گفتن، استدلال و توضیح منافع طبقاتی کارگران، این اختلافات را از میان بردارد و جو رفاقت را برقرار کند؟ کارگری حین کار صدمه دیده و بستری شده است، آیا کارآموز ما میتواند کاری کند که کارگران، بطور دسته جمعی و ترجیحا با تعطیل کردن کار از او عیادت کنند، به خانواده اش سر بزنند و برای دریافت خسارت از کارفرما اعمال فشار نمایند؟ آیا کارآموز ما می تواند یک صندوق کمک به خانواده رفیق کارگری که از کار افتاده است سازمان دهد؟ در حمایت از یک کارگر مبارز زندانی چگونه؟ آیا کارآموز ما میتواند ترتیبی بدهد که کارگران این یا آن قسمت فلان عضو انجمن اسلامی را که دست به ارباب کارگران میزند با یک برنامه حساب شده سر جایش بنشانند؟

این آزمون‌ها بسیارند و در زندگی هر روزه کارگران بارها پیشاروی هر کارگر آگاه و مبارزی قرار میگیرند. در این پروسه آژیتاتور عمیقا با مسائل کارگران، قدرت آنها، اشکال مختلف متشکل کردن آنها، عواملی که به آنها شهامت میدهد و یا نگرانشان میکند، روانشناسی توده ای کارگران و غیره آشنا میشود. اینها همه ملزومات تبدیل شدن به رهبر عملی کارگران است.

از نظر عملی دوره آمادگی و جذب باید تحت نظر یک رفیق مروج حزبی طی شود. به درجه ای که آگاهی و تجربه آژیتاتور آتی ما افزایش مییابد، به همان درجه نیز از لحاظ عملی به حزب نزدیکتر میشود. این آگاهی و آمادگی باید چنان بالا برود که خود آژیتاتور خواستار کار جدی و مستقیم با حزب کمونیست و عضویت در حزب باشد.

هنگامی که آژیتاتور جای خود را بعنوان یک کمونیست در حزب و بعنوان یک رهبر در راس کارگران احراز کند، مسائل عملی سازماندهی او از نوعی خواهد بود که قبلا به آن اشاره کردیم. هر چند پرورش آژیتاتور از همان مراحل ابتدایی به معنای آن خواهد بود که بتدریج روابط طبیعی مستحکمی میان او و مروج یا مروجین حزبی بوجود آمده است، رفاقت کهنه و قابل اتکایی ایجاد شده است و شناخت متقابل عمیقی از ظرفیتهای و کارآکتر فردی میان مروج و آژیتاتور وجود دارد. این، که خود یکی از مولفه ها و نشانه های توده ای شدن حوزه های پایه در میان کارگران است، دست ما را بدرجات زیاد در سازماندهی مناسب رابطه تشکل مخفی با آژیتاتور علنی باز میکند.

۳) قدرت آژیتاتور در تشکل اوست

قدرت طبقه کارگر در تشکل اوست، این حکم ابتدایی مبارزه طبقاتی کارگران است. اما در مورد هر تک کارگر مبارزی نیز این حکم صدق میکند. تشکل، اگر تشکل پرولتری باشد، به کارگر مبارز قدرت میدهد، به اعتماد به نفس او می افزاید، شهامت و جسارت و اطمینان خاطر از عاقبت مبارزه اش را ده چندان میکند. رهبرانی که به صفوف ما می پیوندند نیز باید چنین احساسی پیدا کنند. متشکل شدن در حزب باید به معنای این باشد که آنان امر رهبری را بهتر انجام میدهند، امنیت بیشتری حس میکنند، به ادامه کاری مبارزه شان اطمینان بیشتری مییابند، تاثیر بیشتری به جای میگذارند، در برابر دشمن خود را قوی تر حس میکنند و اطمینان خاطر بیشتری در مورد عواقب فعالیتشان برای خانواده و همسر و فرزندان خود، چه از لحاظ مادی و چه معنوی، حس میکنند. سطحی گرایی سیاسی و تشکیلاتی سازمانهای پوپولیستی، کم توجهی آنها به مجموعه نیازهای کارگران مبارزی که به کار سازمانی روی میاورند، عملاً در موارد زیادی تشکل سیاسی را به وزنه ای بر پای کارگران مبارز و باری بر دوش آنان بدل میکرد. روش حزب کمونیست روش دیگری است. این را باید در عمل اثبات کرد.

۴) در پایان، باز هم درباره اهمیت آژیتاتور کمونیست

جذب و تربیت آژیتاتورهای کمونیست پروسه ای دشوار و طولانی است. اما از ابتدا نیز قرار نبود انقلاب کمونیستی امری ساده و زودفراجم باشد. آژیتاتور کمونیست یک رکن این انقلاب کمونیستی است. مادام که کمونیست ها در حیطة کار صرفاً مخفی مقید باشند (با فرض اینکه در این قلمرو مهم وظایف خود را بدرستی هم انجام دهند)، و عرصه کار علنی و رهبری توده ای را به آن بخش هایی بسپارند که حداکثر قادر به مبارزه برای رفرم و اصلاحات اند و پتانسیل انقلابی طبقه کارگر را در محدوده قوانین و مقررات جامعه بورژوازی مهار میزنند، انقلاب کمونیستی امکان پذیر نیست. کمونیست ها حکمای خیراندیشی نیستند که طبقه کارگر را "بطور کلی" آگاه کنند، اما بطور مشخص و در مبارزه عملی در دست سندیکالیسم و رفرمیسم رها سازند.

آژیتاتور کمونیست نه تنها جزء لایتجزای هر تلاش برای رهبری توده کارگران است، بلکه در همان وجه آگاهگری نیز، بدرجه ای که این آگاهی باید در دل مبارزه جاری و عملی آموخته شود، نقش حیاتی دارد. حزب بدون آژیتاتور حزبی ناقص و لاجرم ناموفق است. اما آژیتاتور کمونیست بر درخت سبز نمیشود. حاصل کار پیگیر و طولانی کمونیستها در عمق طبقه کارگر است.

باید کاری کنیم که دوران بی رهبری کارگران خاتمه یابد. بهترین عناصر طبقه کارگر، کارگران کمونیست، رهبران و سازماندهان عمل توده ای به همت حزب کمونیست و متشکل در این حزب جای خود را در راس توده های وسیع طبقه کارگر، در کارخانه ها و محلات، در اعتصابات، تظاهرات، باریگاد و در قیام، بازیابند.

باید کاری کنیم که در فردانی نه چندان دور هر جا بورژوازی با کارگران معترض و بیخاسته روبرو میشود، در راس و پیشاپیش صفوف آنان کارگران کمونیست استواری را ببینند که در یک حزب سیاسی مخفی با انضباط پولادین به هم بافته شده اند. کارگران کمونیستی که حلقه های متصل کننده توده عظیم کارگران با سازمان انقلابیون حرفه ای این طبقه، یعنی حزب کمونیست ایران اند. اگر می خواهیم این روز زودتر فرا برسد، امروز باید بطور جدی امر ساختن و بسط تشکل مخفی کمونیستی در میان کارگران را با وظیفه پرورش و جذب مبلغین کمونیست ترکیب کنیم. درک اهمیت و جایگاه آژیتاتور کمونیست گام اول در این راه است.

به نقل از: "کمونیست" شماره های ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰، اسفند ۶۳ تا خرداد ۶۴

سبک کار کمونیستی: یک جمع‌بندی مجدد

(قسمت اول)

سه سال قبل در ابتدای کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، عبارت "سبک کار کمونیستی" شاید عبارت نامانوس و غریبه ای بنظر میرسید. شاید برای برخی این عبارت در وهله اول مجموعه ای از اصول و موازین اداری و یا اساسنامه ای در تشکیلات را به ذهن می آورد. علیرغم اینکه در ادبیات بلشویکها و کمینترن اشارات و تزهائی در رابطه با مساله سبک کار وجود داشت، جنبش چپ ایران تا آن زمان در هیچیک از پلمیک‌ها و اسناد مدون خود به این مساله نپرداخته بود. کنگره ام.ک. نقد سبک کار پوپولیستی را یک حلقه اساسی تکامل جنبش کمونیستی نامید و سبک کار کمونیستی را معضلی در حد مسائل برنامه ای و ابزاری برای گسست همه جانبه از پوپولیسم و روزیونیسم خواند.

در سه سالی که گذشت کوشیدیم تا اهمیت این مبحث را در سطح علنی توضیح بدهیم و بویژه از پس از تشکیل حزب کمونیست معنی کردن سبک کار کمونیستی در عرصه های مختلف پراتیک سازمانی و مبتنی کردن فعالیت تشکیلات به این استنتاجات عملی یک امر دائمی ما بوده است، و باید گفت که به درجه ای نیز در انجام آن موفق بوده ایم. این تلاشها تا هم اکنون دستاوردهای ملموسی برای ما بیار آورده است. بدون شک بدون آن تعرض وسیع و نیرومند انتقادی علیه تلقی های عموم خلقی از سازمان کمونیستی و علیه تمام ادراکات، اخلاقیات و عملکردی که از آن مایه میگرفت، ما امروز در امر تجدید سازمان حزبی، اتکاء به فعالیت حوزه ای، کارگری کردن بافت واحدهای حزبی در شهرها و از سر گرفتن یک پراتیک رو به رشد علیرغم اختناق موجود، ابدا در موقعیت فعلی خود نمی بودیم. این موقعیت عملی بمراتب بهبود یافته، بدوا

حاصل همان تلاش سرسختانه نظری است.

اما متاسفانه گرایش‌ها و تلقی‌ها معینی وجود دارند که علیه تعمیق بیشتر و پیگیرانه‌تر درک ما از سبک کار کمونیستی عمل میکنند. این گرایش‌ها منفی و بازدارنده کدامند؟

۱- تبدیل شدن تئوری و نقد به کلیشه و لفظ: این بلائی است که تقریباً به سر هر ایده خلاق و هر نقد زنده و کارساز نازل میشود. این همان بلائی است که به سر مفهوم "پوپولیسم" در جنبش چپ آمده است. چه در صفوف حزب و چه در خارج آن ما در مواردی با مسخ مفهوم سبک کار کمونیستی روبرو بوده ایم. تکرار مفاهیم بدون توجه به معنی آن. امروز حتی اقلیت و راه کارگر هم گریبان یکدیگر را بر نه تنها بر سر "پوپولیسم" بلکه بر سر "سبک کار کمونیستی" گرفته اند، و مبارزات پر افتخار خود را علیه "پوپولیسم و سبک کار پوپولیستی" به رخ یکدیگر میکشند! اینکه اقلیت و راه کارگر از سبک کار کمونیستی چه چیز میفهمند را دقیقاً میتوان از روی سبک کارشان فهمید! اما بهرحال اینها مفاهیمی است که دارد در دست اینان عامیانه میشود. حاصل این "مد شدن" مفاهیم، چیزی جز تغییر شکل دادن آنها از ابزارهای تحلیلی و تجربی واقعی به عبارات توخالی و کلیشه ای نیست. در صفوف خود ما نیز مقوله "سبک کار کمونیستی" همواره به درستی بکار نمی‌رود. گاه در چهارچوب های نادرست و ناموجهی بکار گرفته میشود و گاه صرفاً همان معنای محدود، اداری و روزمره آن مد نظر قرار میگیرد.

۲- بایگانی شدن تئوری، راضی شدن به دستاوردهای موجود: متاسفانه بنظر میرسد که در این اواخر آن تعاریف جامع تر و بنیادی تر از سبک کار کمونیستی می‌رود که مشمول مرور زمان شود. آن مباحثات عمیق و اولیه مقهور محصولات عملی چشمگیر خود میشود. فرشته نجاتی آمد و حوزه ها، سازماندهی منفصل، اصول صحیح عضوگیری، حسابرسی و کنترل، مدرسه حزبی و کار روتین حزبی را به ارمغان آورد و رفت. "سبک کار ما کمونیستی شد" و آنچه میماند دیگر سرازیری "وظایف سازمانی" است. دستگاه نظری انتقادی اولیه و پایه ای به بایگانی دستاوردهای تئوریک سپرده میشود و محصولات عملی تاکنونی این تفکر تمام ذهن رفقای حزبی را اشغال میکند. گوئی آن مباحثات پایه ای صرفاً مقدماتی برای همین و فقط همین استنتاجات عملی تاکنونی بوده است. بطور خلاصه بنظر میرسد که تشکیلات در نیمه راه یک گسست جدی عملی از

روش‌های غیر کمونیستی، به دستاوردهای موجود خویش راضی می‌شود و حفظ و گسترش این دستاوردهای عملی را نه در تداوم کاربرد همان نقد اولیه، بلکه صرفاً در تکمیل و رفع عیب آنچه که فی الحال بدست آمده است جستجو می‌کند. جزء جای کل و محصول جای منشا را می‌گیرد. برای نمونه معضل "سازماندهی منفصل" و مسائل آن جایگزین مسأله "سبک کار کمونیستی" به معنای وسیع کلمه می‌شود. در اهمیت پرداختن به مسائل سازماندهی منفصل تردید نیست، اما سبک کار کمونیستی مفهومی بسیار گسترده‌تر از کار حوزه ای و سازماندهی منفصل و مسائل تبعی آن دارد. این محدود نگرانی مانع دستیابی به آن افق وسیع‌تری است که نقد سبک کار پوپولیستی باید در برابر ما قرار دهد. افقی که شرط لازم بنا نهادن یک کمونیسم عملی، ادامه کار و قدرتمند در ایران است. کمونیسمی که بطور واقعی تشکل انقلابی پیشروان و رهبران عملی جنبش کارگری ایران باشد. کمونیسمی که بطور واقعی به طبقه کارگر متکی گردد و به یک جریان در درون این طبقه تبدیل شود. این هدف ما از طرح مبحث سبک کار کمونیستی بوده است. دستاوردهای تاکنونی ما در قیاس با آنچه باید بدست آید، هنوز دستاوردهای محدود "سازمانی" است.

با توجه به نکات فوق میکوشم تا در این مقاله (احتمالاً در ۲-۳ قسمت) از برخی از محورهای مبحث سبک کار کمونیستی مروری بکنیم. هدف ما اینست که اولاً نکات محوری شاید از زوایای تازه یادآوری و تأکید شوند، ثانیاً عرصه‌هایی که برای تدقیق و تعریف اثباتی سبک کار کمونیستی باید به آن پرداخت بطور نسبتاً جامعی برشمرده شوند و ثالثاً، به این ترتیب جایگاه و اهمیت مقالات تاکنونی ما در عرصه‌های مختلف (حوزه‌ها، کار منفصل، آکسیونیسم، آژیتاسیون، تلفیق کار مخفی و علنی و غیره) بعنوان اجزائی از یک درک عام و سیستماتیک از پراتیک کمونیستی بهتر روشن شود.

جایگاه سبک کار کمونیستی در روند پیشروی ما

از ابتدا روشن بود که شکل دادن به یک جنبش کمونیستی انقلابی، به یک جنبش پرولتری - سوسیالیستی اصیل و قدرتمند در ایران مستلزم یک پروسه کمابیش طولانی منفک کردن و مستقل کردن است. منفک کردن و مستقل کردن کمونیسم به مثابه یک تفکر و یک پراتیک از آنچه که در جامعه بنام کمونیسم تبلیغ و عمل می‌شد. کمونیسم ایران در ده اخیر، یعنی آن "کمونیسمی" که پا به انقلاب ۵۷ گذاشت، کمتر نشانی از کمونیسمی داشت که با مانیفست کمونیست و اندیشه و عمل مارکس و لنین نمایندگی می‌شود. این کمونیسم ایرانی نه در فکر و آرمان و برنامه، نه در خاستگاه طبقاتی و جایگاه عملی

اش در صحنه سیاسی جامعه و نه در پیکره تشکیلاتی اش، یک جریان پرولتری - سوسیالیستی نبود. این "کمونیسم" شکل رادیکال و افراطی شده اعتراض ضد استبدادی - ضد امپریالیستی و ناسیونالیسم سیاسی و اقتصادی بود که بویژه پس از اصلاحات ارضی امپریالیستی دهه ۴۰ در مجموع ذهنیت و تمایلات سیاسی خرده بورژوازی شهری را بیان میکرد. این "کمونیسم" نه تنها پیشروترین ادعانامه علیه سرمایه داری عصر حاضر نبود بلکه عناصری از عقب مانده ترین انتقادات مالکین خرد علیه تعرضات سرمایه انحصاری و تکنیک مدرن و فرهنگ کاپیتالیستی به مالکیت و تولید خرد و فرهنگ و اخلاقیات سنتی را با خود حمل میکرد. نه طبقه کارگر مزدی، نه یک طبقه بین المللی، بلکه "خلق ایران" نقطه عزیمت این کمونیسم ایرانی بود. از لحاظ منشاء تفکر و نیز پیکره سازمانی اش این "کمونیسم" سنتزی از میراث حزب توده، جبهه ملی و اپوزیسیون مذهبی بود. اگر بخش پیشروتر و رادیکال تر این جنبش کمونیستی به نحوی از انحاء در برابر این منشاء و خاستگاه قرار میگرفت از آنرو نبود که به نقدی طبقاتی از این جریانات سه گانه رسیده بود، بلکه از آنرو بود که این جریانات را در مبارزه برای همان اهداف ناپیگیر، ناصادق و یا حتی خائن ارزیابی میکرد. منشاء مشترک فکری بهرحال بر سر جای خود باقی بود. این کمونیسم در دامان خرده بورژوازی یک کشور تحت سلطه، و نه پرولتاریای بین المللی، رشد و تکوین یافته بود. از لحاظ اعتقادی، نشان جدی ای از آرمان لغو قطعی مالکیت خصوصی، استقرار مالکیت اشتراکی، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، انقلاب جهانی کارگری و اضمحلال دولت در تفکر فعال این جریان دیده نمیشد. "استقلال ملی"، "دولت دمکراتیک خلقی"، "صنعت" و "خلق های میهن" مقولات محوری در تفکر و سیاست این جریان بود. در این "کمونیسم" مذهب دیگر افیون توده ها نبود، بلکه اعتقادات قابل احترام "متحدین مرحله ای" کمونیست ها و این یا آن قشر عزیز "خلقی" بود و منشاء نوعی عمل انقلابی محسوب میشد. برابری بی قید و شرط زن با مرد، حتی اگر در لفظ یک هدف شمرده میشد، در سیاست واقعی مساله ای فرعی بود که طرح آن همواره زودرس مینمود. هدف عملی اساسی در این قلمرو مبارزه با "فرهنگ وارداتی" و مصون داشتن "فرهنگ خودی" از تهاجم اجانب بود. در این "کمونیسم" جدال پیشبرنده جامعه جدال کار و سرمایه نبود، جدال "خلق و امریالیسم" بود. به مقالات تئوریک، اسناد برنامه ای و تاکتیکی، تبلیغات، شعارها، شعرها، سرودها و ادبیات این کمونیسم ایرانی بنگرید تا این رادیکالیسم خرده بورژوائی، این ناسیونالیسم به چه افتاده و این بیگانه گریزی سیاسی شده را در سطر سطر آن ببینید. حتی در سال ۵۸ اعلام اینکه "بورژوازی" تماما علیه انقلاب و منافع کارگران عمل میکنند، اعلام اینکه سرمایه داری

ملی و مستقل و ایجاد ایرانی صنعتی بر این مبنی یک اتویی بورژوازی است با پرخاش این "کمونیسم" مواجه میشد. در سال ۵۹ حتی نوشتن شعار "زنده باد سوسیالیسم" در زیر نشریه بسوی سوسیالیسم برای بایکوت شدن و برجسب "تروتسکیست" خوردن از جانب این "کمونیسم" کافی بود.

کمونیسم کارگری در ایران میبایست در مقابل این انقلابیگری خرده بورژوازی و نقد کمونیسم واقعا موجود شکل بگیرد، و بعلاوه ماتریال متعلق به خود را که در این خرافات نظری و قیود تشکیلاتی اسیر بود آزاد کند و تحویل بگیرد.

بعدها، هنگامی که بحث ما حول مساله سبک کار متمرکز شد، دریافتیم که استقلال نظری کمونیسم واقعی در ایران، در همان حد مقدماتی ای که بدست آمد، نسبتا با چه سهولتی عملی شده بود. سوسیالیسم خلقی چنان از لحاظ نظری پوسیده، آشکارا غیر مارکسیستی و عامیانه بود، و خود پروسه انقلاب چنان افشاگر و نقاد بود که در فاصله ای کمتر از یکسال مدافعان و سازمانهای حامل آن از تمام مواضع تئوریک و تاکتیکی خود، از بخش اعظم مقولات و مفاهیم متشکله دستگاه فکری خود و الگوها و اهداف اعلام شده خود عقب نشستند. قطعا بخشی از این سوسیالیسم خلقی انحرافات خود را به نتایج منطقی خود رساند و به بستر اصلی تفکر خود (عمدتا حزب توده) پیوست. اما بخش وسیعتری یک پروسه رادیکالیزه شدن را از سر گذراند. اینک حتی دو آتشه ترین پوپولیست ها بر روی ارابه نقد پوپولیسم پریدند و کوشیدند تا همرنگ مارکسیسمی شوند که گوئی ناگهان به "مد روز" تبدیل شده بود.

به این ترتیب در ظرف چند سال قطب بندی درونی جنبش چپ ایران به نفع مارکسیسم انقلابی که خواهان یک کمونیسم پرولتری انقلابی بود - کمونیسمی که از سنت و میراث موجود طبقات دیگر کاملا ببرد و خود را از یکسو به تفکر و برنامه صحیح مارکسیستی و از سوی دیگری به خود طبقه کارگر متکی کند - دگرگون شد. سوسیالیسم خلقی یا به بحران افتاد و یا با تعمیق انحرافات خود رابطه علنی تری با اهداف و منافع بورژوازی برقرار ساخت. از سوی دیگر مارکسیسم انقلابی، علیرغم اینکه جنبش چپ زیر سنگین ترین ضربات سرکوبگرانه بورژوازی و رژیم اسلامی اش قرار داشت، قادر گشت تا همچنان در جهت متحد کردن و نیرومند شدن گام بردارد و از حداقل نفوذ معنوی و ماتریال عملی لازم برای شکل دادن به یک جریان حزبی مستقل برخوردار شود.

اگر از آن کسانی بگذریم که ترجیح میدهند نفس وجود واقعیات عینی ای را که نمی پسندند انکار کنند، هر کس که اندک قدرت تشخیص سیاسی داشته باشد این را میببیند که امروز حزب کمونیست ایران تشکل یک جریان فعال کمونیستی است که کاملا از بستر

عمومی چپ ایران در دهه اخیر متمایز و مستقل است. حزبی که به بورژوازی و سرمایه داری توهمی ندارد، حزبی که نسب خود را به "روزهای خوب" حزب توده، به مشی چریکی شهری، به جناح چپ تقدیس کنندگان دکتر مصدق و نظایر آن نمیرساند. حزبی که تکلیف خود را با احزاب اپوزیسیون بورژوائی روشن کرده است و نه فقط در لفظ بلکه در عمل نیز با تمام موجودیت خود از منافع طبقه کارگر در برابر بخش های مختلف بورژوازی به دفاع برمیخیزد. حزبی که بطور قطع در مقابل اردوگاههای رنگارنگ رویزیونیستی ایستاده است. حزبی که آنقدر مارکسیست هست که ضرورت ایجاد یک بین الملل کمونیستی در مقابل این اردوگاهها را تاکید کند و از آیه های یاس و سوسیالیست های مایوس و بی افق دلسرد نشود. حزبی که بر خلاف طیف وسیع سوسیالیسم مفسر و انفعالی ای که نه فقط در اروپا بلکه در میان روشنفکران چپ ایران نیز وسیعا نمایندگی میشود، پرایتک کمونیستی را معضل خود قرار میدهد و به انقلابات و جنبش های عملی پشت نمیکند، و رابطه میان انقلاب با رفرم و مبارزات مقطعی را میشناسد. حزبی که در عین حال به هیچ خرافه مذهبی، ناسیونالیستی و هیچ تفکر عقب مانده بومی به بهانه "انقلاب ایران" و "حفظ وحدت خلق" آوانس نمیدهد.

ما مخالف بسیار داریم، اما در میان این مخالفان آنانکه بهرحال در جستجوی نوعی کمونیسم مستقل، اصیل و پراتیک اند، به سادگی این را میفهمند که در غیاب این حزب، چپ ایران با طیف متفرق فدائی - راه کارگری که به زور خود را از حزب توده جدا نگاه میدارد، با محافل تحقیقی ای که در جستجوی کمونیسم واقعی از عالم سیاست به برزخ اگنوستیسیسم و یا حتی مالیخولیای تئوریک سقوط کرده اند، با جریاناتی که تازه دارند خود را از زیر آوار شورای ملی مقاومت به بیرون پرتاب میکنند، و با لیبرال چپ هائی که کارشان در تفسیر حرکات همین ها خلاصه میشود، چه مجموعه ملال آور و مایوس کننده ای میبود.

ما امروز قادر شده ایم در برابر رویزیونیسم و اپورتونیسم سنتا متشکل در ایران، یک مارکسیسم انقلابی حزبیت یافته، پراتیک و رو به رشد بوجود آوریم. اما این صرفا نقطه ای در اوائل راه است. اساس مساله در تبدیل این جریان به یک حزب طبقاتی واقعی، به یک حزب متشکل کننده پیشروترین عناصر طبقه کارگر و رهبران عملی جنبش کارگری است. این حزب باید به یک سنت مبارزاتی جا افتاده در درون طبقه کارگر تبدیل شود. مساله تئوری مارکسیستی تشکیلات و سبک کار کمونیستی را باید در متن این پروسه پلاریزاسیون سیاسی - تشکیلاتی چپ ایران و در راستای همان روند شکل گیری کمونیسم عملا کارگری در ایران درک کرد. سبک کار کمونیستی برای ما صرفا نسخه ای

برای تنظیم آرایش و عملکرد نیروی موجود سازمانی حزب کمونیست نیست. نسخه ای برای انطباق با شرایط جدید امنیتی نیست، نام دیگری برای مدیریت سازمانی نیست، بلکه بیان یک جهت گیری بنیادی طبقاتی است. سبک کار کمونیستی، درست مانند برنامه کمونیستی ابزار قرار دادن کمونیسم در دسترس طبقه کارگر و تبدیل کردن این کمونیسم به بستر و مبنای وحدت طبقاتی کارگران است.

ما اینجا نه از یک سلسله اصلاحات عملی، نه از یک سیاست انطباق با شرایط جدید، بلکه از یک گسست از روش های عملی طبقات دیگر و یک انطباق با نیازهای طبقه کارگر و انقلاب کارگری سخن میگوئیم. مارکسیسم انقلابی ایران باید این مرحله تکامل را طی کند. تنها در اینصورت است که کمونیسم و مبارزه کمونیستی به شکلی از اعتراض و مبارزه متشکل خود کارگران، به شکل طبقاتی - انقلابی مبارزه کارگران، بدل خواهد شد.

سبک کار کمونیستی: گسست از سنن عملی طبقات دیگر

در گذشته هنگامی که انزوای سوسیالیست های خلقی را از طبقه کارگر و جنبش کارگری مشاهده میکردیم، مساله را اینطور برای خود توضیح میدادیم که این انزوا ناشی از جدائی و بیگانگی اهداف و آرمانهای سیاسی و برنامه ای پوپولیسم از منافع و اهداف واقعی طبقه کارگر و انقلاب او است. واضح است که تقدیس "بورژوازی ملی" و ساختن ایران صنعتی کاپیتالیستی را نمیتوان کارگری کرد و دست کشیدن کارگران از منافع طبقاتی به بهانه مبارزه "خلق علیه امپریالیسم" و یا "تکامل تاریخ" را نمیتوان به پرچم مبارزه بخش آگاه طبقه کارگر و توده های معترض این طبقه بدل نمود. و لذا مبارزه مارکسیست های انقلابی علیه این آراء و افکار بورژوائی و خرده بورژوائی خود گامی اساسی برای حدادی کردن آن مجموعه آرمانها، اهداف و سیاستها و بینش و برنامه ای بود که بطور عینی بتواند بیان منافع طبقاتی کارگران و مبنای وحدت طبقاتی آنان در انقلاب باشد. این مارکسیسم انقلابی است که میتواند کارگری شود و نه اندیشه های بزرگ شده بورژوازی متوسط و کوچک.

این توضیح البته صحیح و اصولی است. اما نیمی از واقعیت را بیان نمیکند. آنچه ما در کنگره ام.ک. بر آن انگشت گذاشتیم این بود که حتی نظریات اصولی و خالص کمونیستی، ایده های اصیل مارکسیسم انقلابی نیز به خودی خود و به صرف حقانیت طبقاتی و انقلابی اش، به ایده ها و آرمانهای بخش پیشرو کارگران یک جامعه معین در یک دوره معین بدل نمیشود و یک کمونیسم قدرتمند کارگری را بوجود نمیآورد. مگر

آنکه جنبش کمونیستی روش های عملی خود را نیز با منافع و اهداف طبقه کارگر و با موجودیت عینی اجتماعی این طبقه سازگار و متناسب کند. کارگران، همانطور که صرفاً بر مبنای اندیشه ها و اهداف و سیاست های معین و تعریف شده ای میتوانند به رهایی قطعی برسند، به همان ترتیب نیز تنها به روشهای معین و خود ویژه ای میتوانند برای رهایی متشکل شوند و به مبارزه انقلابی دست بزنند. سبک کار کمونیستی مجموعه این روش های خاص مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر است؛ آن روش ها و سنت های کار عملی مبارزاتی که امکان میدهد کارگران به مثابه یک طبقه معین اجتماعی متشکل شوند، و به مثابه یک طبقه خاص اجتماعی انقلاب کنند. تشکیلات کمونیستی، حزب کمونیست، ابزار یک طبقه معین برای یک انقلاب معین است. بنابراین روشن است که خصوصیات و نحوه عمل این تشکیلات اختیاری و دلبخواه و تصادفی نیست، بلکه توسط ضرورت وجودی آن و موضوع فعالیت آن تعیین میشود. بعلاوه این نیز روشن است که تشکیلات کمونیستی نمیتواند بر طبق ادراکات سازمانی و سنت های کار تشکیلاتی طبقات دیگر، که هم در اهداف سیاسی و هم در وجود عینی اجتماعی خویش با طبقه کارگران مزدی تفاوت های اساسی دارند، کار کند. کارگری شدن حزب کمونیست تماماً به این وابسته است که حزب کمونیست تا چه حد بتواند کارگری عمل کند، تا چه حد خصوصیتی به خود بگیرد که آن را عملاً برای کارگران به یک ابزار مبارزه، به یک ظرف متشکل شدن، تبدیل میسازد.

اجازه بدهید قبل از آنکه جلوتر برویم برای آنکه بحث قدری ملموس تر شود در مورد "سنن کار تشکیلاتی طبقات دیگر" نمونه هایی ذکر کنیم. برای مثال سندیکالیسم یک شکل معین از متشکل شدن کارگران است. این شکل با مبارزه برای اصلاحات در چهارچوب نظام موجود تناسب دارد. در سنتهای کار سندیکالیستی کارگر در ظرفیت "کارگر شاغل"، یعنی کارگری که عملاً دست اندرکار تولید است و عملاً به "حرفه" خود مشغول است، مد نظر است.

سندیکالیسم شکل معین متشکل شدن کارگران به مثابه آحاد شاغل در حرفه های گوناگون است. طبقه کارگر در تفکر سندیکالیستی از دریچه چشم سرمایه دار نگریده میشود، یعنی به مثابه کارگرانی که کار خود را به سرمایه فروخته اند، و اکنون بر سر شرایط خرید و فروش و مصرف نیروی کار با خریدار کالای خود چانه میزنند. اینجا بخش وسیعی از طبقه کارگر به فراموشی سپرده میشود. خانواده های کارگری، کودکان، نوجوانان و پیران طبقه کارگر، همسران غیر شاغل کارگران، بیکاران، همه خارج از حیطه عمل مستقیم جنبش سندیکائی قرار میگیرند و درست از همین روست که سندیکالیسم حتی

اگر قادر به دفاع از کارگران شاغل در این یا آن مورد اخراج باشد، هرگز پاسخگوی مسائل ارتش ذخیره کاری که هنوز استخدام نشده است و یا هرگز استخدام نخواهد شد، نخواهد بود. وقتی سرمایه دست از سرمایه گذاری جدید میکشد و واحدهای تولیدی را میبندد، سندیکا دیگر به خودی خود قادر به سازماندهی کمترین مقاومت نیست.

بحران امروز سندیکالیسم در واقع روند کم اثر شدن نسبی این ابزار معین "کارگران شاغل" در دفاع از اوضاع خود در هنگامی است که بورژوازی نه بصورت منفرد در واحدهای تولیدی، بلکه بصورت دولت و از طریق کاهش هزینه های مصرفی دولت و خدمات اجتماعی و کاهش سرمایه گذاری در بخشهای کمتر سودآمور تولید عملاً سطح معیشت، رفاه، آموزش و بهداشت کارگران را تنزل میدهد. واحد فعالیت سندیکا، شاخه سندیکا در واحد تولیدی است، چرا که محور کارگر شاغل است. سندیکا کار محلی نمیکند. سندیکا خارج کارخانه قادر به هیچ نوع سازماندهی طبقه کارگر نیست، و لذا از آنجا که کارخانه تنها یک عرصه، ولو عرصه ای بسیار مهم، از تقابل طبقات است، سندیکا حتی قادر به دفاع فعال از سطح معیشت کارگران شاغل هم نیست. (واضح است که بحث ما اینجا بر سر مطلوبیت و عدم مطلوبیت سندیکا برای کارگران نیست، بلکه بر سر سبک کار سندیکالیستی و مفاهیم و تلقیات نهفته در آن است). میبینیم که با توجه به آنچه گفتیم سبک کار حزب کمونیست با سبک کار سندیکا بسیار متفاوت خواهد بود. سنت سندیکائی مبارزه کارگری، یک سنت طبقاتی - انقلابی نیست. این در تحلیل نهائی یکی از سنت های "طبقات دیگر" است و طبقه کارگر نمیتواند تمام پتانسیل مبارزاتی خود را از طریق سندیکالیسم بروز دهد.

مثال دیگر مورد احزاب سوسیال دمکرات و اروکمونیست است. این احزاب هدف خود را کسب پیروزی پارلمانی قرار داده اند. کسانی که میتوانند نمایندگان این احزاب را به پارلمان بفرستند رای دهندگان بطور کلی اند و نه صرفاً کارگران. انتخابات پارلمان بر مبنای منطقه ای و محلی انجام میشود. حوزه انتخابیه حوزه محلی است. به این ترتیب اینگونه احزاب بدنه سازمانی خود را بر مبنای محلی آرایش میدهند و رهبری خود را در پارلمان متمرکز میکنند. این احزاب اکثراً فاقد تشکل کارخانه ای هستند. بطور مستقیم، مگر از داخل مجلس، نمیتوانند در تقابل کارگر و کارفرما دخالتی کنند. برای انتخاب شدن باید توجه رای دهندگان علی العموم را به خود جلب نمایند و اگر بطور ویژه خواهان کسب رای کارگرانند، عمدتاً به وعده و وعید از یکسو و شبکه سندیکا از سوی دیگر تکیه میکنند. در سبک کار این احزاب، علیرغم اینکه خود را احزاب کارگری مینامند، طبقه کارگر به مثابه یک طبقه، نمود خاصی ندارد، بلکه صرفاً یک بلوک چند

میلیونی رای در میان کل رای دهندگان بشمار می‌رود. واضح است که سبک کار پارلمانی از تمام نقاط قدرت طبقه کارگر در تولید و تمام ابزارهای مبارزاتی کارگران در این عرصه انتزاع می‌کند. این خلاء سبک کار احزاب سوسیال دمکرات را سندیکاها پر می‌کنند. سندیکا و سوسیال دمکراسی یکدیگر را در یک دستگاه واحد رفرمیستی تکمیل می‌کنند. روشن است که این "سبک کار طبقات دیگر" نیز مناسب انقلاب کارگران، به مثابه یک طبقه متمایز، نیست.

نمونه دیگر مشی چریکی است. سیاستی که می‌گویند در آمریکای لاتین بر خلاف مورد ایران نمونه‌های "موفقی" نیز داشته است. در سبک کار چریکی بطور کلی از طبقه کارگر به مثابه نیروی محرکه انقلاب انتزاع می‌شود. کارگران ذخیره نیروی چریک به شمار می‌روند، هنگامی می‌توانند فعالانه به مبارزه دست بزنند که عملاً دیگر کارگر نباشند، و به این اعتبار به مثابه یک طبقه نمی‌توانند این سبک کار را اتخاذ کنند. ده، صد، هزار یا ده هزار کارگر ممکن است چریک شوند، اما طبقه کارگر به مثابه طبقه تولید کننده و استثمار شونده در جامعه، با همه عینیات زیست خود، نمی‌تواند چریک شود. مشی چریکی مناسب حال اقشار خرده بورژوازی است که افراد جزء هویت اقتصادی و اجتماعی آنهاست. در مشی چریکی قدرت طبقه کارگر در تشکل او نیست، در متفرق شدن او و پیوستن انفرادی او به نیروی چریک است. این "سنت طبقات دیگر" نیز نمی‌تواند مناسب انقلاب کارگران به مثابه یک طبقه باشد، هرچند عملیات چریکی به مثابه نوعی تاکتیک موضعی می‌تواند از جانب یک حزب کمونیست در جوار کار اصلی حزبی اتخاذ شود.

نمونه‌هایی که ذکر کردیم مواردی بود که آشکارا با سبک کار کمونیستی مورد نظر ما مغایرت دارد. این برای روشن شدن منظور ما از "سنت طبقات دیگر" لازم بود. اما پائین تر به این نکته خواهیم رسید که چگونه حتی برای مثال سبک کار "سیاسی - تشکیلاتی" خط ۳ نیز با سنن موروثی غیر پرولتری مشابهت بیشتری دارد تا با سنت های مطوب کار کمونیستی.

بهررو بحث بر سر اتخاذ و تثبیت آن روشها و سنت های کار کمونیستی است که با ابراز وجود طبقه کارگر به مثابه یک طبقه و با انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا خوانائی و تناسب داشته باشد. تنها در این صورت است که این روشها و سنتها می‌تواند به روش و سنت خود طبقه کارگر، خود پیشروان و رهبران عملی این طبقه بدل گردد و کمونیسم به مثابه یک جریان در پیکر طبقه کارگر جای بگیرد، جریانی از خود طبقه شود. برای تدقیق بحث سبک کار کمونیستی باید از همان فرمولبندی فشرده پیشین آغاز

کنیم: حزب کمونیست ابزار یک طبقه معین برای یک انقلاب معین است. همین دو جزء این تعریف، یعنی طبقه معین و انقلاب معین است که باید برای استنتاج وجوه گوناگون سبک کار کمونیستی و معنای عملی آن در عرصه‌های مختلف زیر ذره بین قرار بگیرد. (ادامه دارد)

برای اولین بار در کمونیست شماره ۲۲، شهریور ماه ۱۳۶۴ منتشر شد.

درباره مباحث کنگره دوم حزب کمونیست ایران

مصاحبه نشریه کمونیست،
ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران،
با منصور حکمت

بنقل از کمونیست ۲۶، ۲۷ و ۲۹
تیر- آذر ۱۳۶۵

(مقدمه نشریه کمونیست)

به منظور طرح هرچه وسیع تر مباحثات و جهت گیری های کنگره دوم حزب کمونیست ایران نشریه کمونیست در گفتگویی با رفیق منصور حکمت عضو دفتر سیاسی حزب، سوالاتی را درباره جوانب گوناگون کنگره مطرح کرد. در قسمت اول سعی شده است تا یک تصویر عمومی از کل مباحثات کنگره ارائه شود. در قسمت دوم، مضمون بحث های اصلی کنگره در جزئیات و با دقت بیشتری بحث خواهد شد، در قسمت سوم، دورنمای دفتر سیاسی برای دوره پس از کنگره دوم و نیز اقدامات و برنامه عملی که در این دوره پیشروی حزب کمونیست ایران قرار میگیرد، تشریح خواهد شد.

کمونیست: قبل از اینکه وارد مضمون مباحثات کنگره دوم بشویم، بیفایده نیست اگر توضیحات مختصری درباره جنبه های عملی و اجرایی کنگره بدهید. برای مثال نحوه تشکیل کنگره، دستور جلسات، ترتیب پیشرفت مباحثات و غیره.

منصور حکمت: کنگره دوم، همانطور که در اطلاعیه پایانی کنگره هم آمده است، یک

کنگره روتین حزبی بود. یعنی کنگره ای که باید هر دو سال حداقل یکبار، ولو مساله فوق العاده ای هم پیش نیامده باشد، تشکیل بشود. با این حساب کنگره می بایست در اواخر تابستان و اوائل پاییز تشکیل شود و نه اواخر زمستان. منتهی بنابر محظورات عملی معینی، و از جمله اینکه فصل تابستان برای تشکیلات کردستان حزب که میزبان کنگره هم بود، فصل گسترش عملیات نظامی است و لذا تجمع کادرهای حزبی بسادگی عملی نیست، کنگره با تصمیم قبلی کمیته مرکزی استثنائاً چند ماه به تعویق افتاد. از چند ماه قبل از کنگره، آئین نامه انتخابات نمایندگان تهیه شد و در اختیار تشکیلاتهای مختلف حزب قرار گرفت. حدود چند هفته قبل از افتتاح جلسات، نمایندگان تشکیلاتهای مختلف، تشکیلات کردستان، تشکیلات خارج کشور، تشکیلاتهای شهری ما در خارج کردستان و همینطور ارگانها و واحدهای تشکیلاتی سطح مرکزی، انتخاب شده بودند. دستور جلسات پیشنهادی کمیته مرکزی حزب عبارت بود از گزارش کمیته مرکزی، برنامه حزب، اساسنامه حزب، مسائل تاکتیکی، مسائل تشکیلاتی و انتخابات برای کمیته مرکزی جدید. این یک دستور جامع و کلی است که تمام اموری را که کنگره، بعنوان عالی ترین مرجع حزب، می توانست به آن پردازد در بر میگیرد. کمیته مرکزی دستور جلسات را به این دلیل در همین حد کلی پیشنهاد کرد که خود کنگره پس از افتتاح بتواند درباره اولویت های خود با سهولت بیشتری تصمیم بگیرد و هرآنچه را که لازم میدانند از این لیست کلی در دستور بگذارد. عملاً هم در نخستین نشست کنگره اقلامی از این دستور حذف شدند. و یا در تیرهای دیگری ادغام شدند. بحث برنامه از دستور خارج شد و بحث مسائل تاکتیکی و مسائل تشکیلاتی در دو زیرتیتر گزارش کمیته مرکزی که به ترتیب به اوضاع سیاسی و بررسی عملکردهای تشکیلاتی حزب در فاصله دو کنگره می پرداخت ادغام شد. به این ترتیب دستور جلسات کنگره به اینصورت درآمد: گزارش کمیته مرکزی که به ۴ بخش مجزا تقسیم میشد، بحث اساسنامه حزب و انتخابات کمیته مرکزی جدید.

کمونیست: علت طرح و بعد هم حذف مبحث برنامه چه بود و آیا در هر کنگره حزبی برنامه باید مورد بحث و تجدیدنظر قرار بگیرد؟

منصور حکمت: روشن است که هر کنگره حق تجدید نظر در برنامه را دارد و لزوم یا عدم لزوم آن را هم خود نمایندگان حاضر تشخیص میدهند. بنظر من الزامی نیست که هر کنگره تغییراتی در برنامه بیاورد. اما کمیته مرکزی حزب، همانطور که گفتم، از

لحاظ حقوقی خود را موظف میدانست که این مبحث را باز کند تا رفقای حاضر در صورتی که تمایل به بحث حول برنامه داشته باشند دیگر لازم نباشد برای وارد کردن آن به دستور بحثی بکنند. طرح مساله برنامه در دستور پیشنهادی در وهله اول تأکیدی بود بر حق کنگره به عنوان عالی ترین مرجع حزب برای اصلاح برنامه. از این گذشته خود کمیته مرکزی معتقد بود که برنامه نیاز به اصلاحاتی دارد. از چند ماه قبل از آغاز کنگره یک کمیسیون برنامه در سطح کمیته مرکزی تشکیل شد و تنظیم اصلاحات لازم بر برنامه را شروع کرد. پیشنهادات اصلاحی رفقای مختلف در حد امکان جمع آوری شد. آلترناتیوهای اصلاحی کمیسیون در اختیار دفتر سیاسی، و تا حدی که فرصت و امکانات اجازه میداد همزمان در اختیار بخش هایی از تشکیلات حزب و نمایندگان کنگره قرار گرفت. در جلسه دفتر سیاسی اصلاحات پیشنهادی کمیسیون مورد بحث و بررسی تفصیلی قرار گرفت. برای همه در این نشست ها روشن شد که اولاً، اصلاحیه ها خود کمبودها و ناروشنی های جدی ای دارند و ثانياً فرمولبندی های جدید، هر قدر هم درست یا غلط باشند، بهر حال برخلاف فرمول بندی های برنامه، به یک پشتوانه بحث و تحلیل تئوریک در سطح علنی، یعنی در نشریات حزب و غیره، متکی نیستند. پیشنهاد چنین اصلاحاتی به یک کنگره حزبی که نمیتوانست فرصت کافی برای بحث و جدل تئوریک تفصیلی و کار تدوینی داشته باشد، اصولی نمی بود. بنابراین کمیته مرکزی حزب ضمن اینکه این اصلاحیه ها را برای اطلاع نمایندگان کنگره در اختیار آنان گذاشت، در عین حال خود پیشنهاد طرح و تصویب آنها را در کنگره نداشت. مساله به همین صورت در کنگره طرح شد و کنگره پس از مباحثاتی اگر اشتباه نکنم به اتفاق آراء مبحث برنامه را از دستور خارج کرد.

کمونیست: از نظر کمیته مرکزی برنامه در چه جهاتی میتوانست اصلاح شود، و کنگره با چه استدلالی برنامه را از دستور خارج کرد؟

منصور حکمت: اجازه بدهید برای توضیح دقیق تر مساله مقدماتی را ذکر کنم. حزب کمونیست تشکیلات سیاسی ای متعلق به یک شاخه و سنت معین در جنبش مارکسیستی است، یعنی شاخه و سنت لنینی. خصوصیت اساسی مارکسیسم ما برداشت انقلابی-پراتیک آن از تئوری مارکس است. این بنظر من جوهر اساسی مارکسیسم است و لذا معتقدم لنینیسم یا سنت لنینی در جنبش موسوم به جنبش کمونیستی تنها جریانی است که به اصول اساسی تئوری انقلابی مارکس و به آرمان بنیادی مارکسیسم، یعنی انقلاب

کارگری، عمیقا وفادار است. برنامه حزب کمونیست مجموعه ای از احکام جامد نیست، بلکه نحوه ایست که این جریان معین مارکسیستی در ایران در مقطع تاریخی معینی اهداف، اصول عقاید، روش ها و تمایزات اساسی خود را با سایر مدعیان کمونیسم بیان کرده است. به این اعتبار برنامه حزب مهر زمان و مکان و اوضاع و احوالی را که این جریان در آن شکل گرفته و رشد کرده است را بر خود دارد. فکر میکنم این خصوصیت شامل حال هر حزب سیاسی زنده ای بشود که خود همراه واقعیات زمان خود رشد میکند. مارکسیسم ما، هویت ایدئولوژیکی و سیاسی جریان ما، اصول اعتقادات ما، اهداف ما و حتی استراتژی عملی ما در ایران در طول این چند سال تغییری نیافته است. اما اوضاع و احوال اجتماعی که حزب ما در آن فعالیت میکند و نیز موقعیت حزب ما در متن این شرایط اجتماعی تغییر کرده است. "چپ" در ایران پا به دوره جدیدی گذاشته است. مسائل و مباحث این "چپ" تغییر یافته است. احاطه ما به مسائل گرهی جنبش مان بیشتر شده است، شناخت ما از طبقه ای که برنامه حزب باید رهنمودی برای انقلابش باشد دقیق تر و جامع تر شده است. بیان ما باید تغییر کند تا این واقعیات متفاوت را در خود منعکس کند. ما از خود می پرسیم آیا اگر بنا بود امروز از نو برنامه ای برای حزب کمونیست بنویسیم، عینا همان قالب، همان بیان و همان فرمول بندی های موجود برنامه حزب را بکار می گرفتیم؟ به اعتقاد من نه. برنامه حزب کمونیست محصول دوره تاریخی معینی است. این سند اعلام موجودیت و هویت یک جریان سیاسی در قبال و در تمایز با طیفی از شبه مارکسیست ها و شبه سوسیالیست ها در دوره معینی است. برنامه ما بطور جدی تحت تاثیر مبارزه ضد پوپولیستی جریانات مارکسیست انقلابی در دل انقلاب ۵۷ است. امروز اوضاع چپ ایران بشدت تغییر کرده است. رابطه ما با این چپ و نیز موقعیت مان در رابطه با طبقه کارگر تغییر یافته است. همان مارکسیسم لنینی، امروز میتواند خود را بهتر، روشن تر و دقیق تر بیان کند. همان جریان، امروز موظف است بیان خود را با واقعیات سیاسی و اجتماعی دوره جدیدی منطبق کند. برنامه حزب کمونیست نقش تعیین کننده ای در شکل دادن و تحکیم یک جریان کمونیستی متمایز، و به اعتقاد من اصیل و انقلابی، در ایران داشته است. امروز که این جریان تحکیم شده و بر پای خود ایستاده است میتواند اهداف و روش های خود را روشن تر توضیح بدهد.

آنچه گفتم قطعا استدلالی به نفع اصلاح برنامه است. اما این در عین حال استدلالی در دفاع از خارج کردن بحث برنامه از دستور کنگره دوم نیز هست. کنگره دوم، حداکثر می توانست بندهایی از برنامه موجود را تدقیق کند، برخی فرمولبندی های بهتر را به

آن اضافه کند، مطالبات بخش حداقل را جامع تر و تکمیل تر کند، اما ارائه یک برنامه کاملاً متناسب با واقعیات جدید و موقعیت حزب کمونیست در دوره آتی، از حیثه امکانات عملی این کنگره خارج بود و کنگره بدرستی این را تشخیص داد. اگر برنامه موجود قرار است به چیز دیگری تبدیل شود، این متن جدید باید همان نقشی را در حیات حزب کمونیست پیدا کند که برنامه موجود در زمان تصویب خود داشت. ما اینجا صرفاً از یک سند پایه برای خط دادن به تبلیغ و ترویج حزب صحبت نمی کنیم. برنامه ما باید گویای هویت متمایز و بیانیه ای حاکی از نگرش ویژه ما به اوضاع اجتماعی و سیاسی دوران حاضر باشد. برنامه موجود در زمان خود به خوبی این نقش را ایفاء کرد و امروز نیز بعنوان یک سند تاریخی خاستگاه و منشاء فکری و سیاسی حزب کمونیست را نمایندگی میکند، بی آنکه از ظرفیت های آن برای خط دادن به تبلیغ و ترویج چیزی کم شده باشد. یک برنامه جدید یا یک متن اصلاح شده برای برنامه حزب هم باید همین نقش را در این دوره بر عهده بگیرد. و این مستلزم آنست که تمام درک پیشرو و تکامل یافته حزب کمونیست در قبال مسائل مبارزه طبقاتی، و بویژه ابعاد جهانی این مبارزه، در این متن جدید منعکس شود. اگر برنامه موجود محوری برای متحد شدن مارکسیست های انقلابی ایران در یک دوره معین بود، برنامه ای که ما بخواهیم امروز بنویسیم، باید اولاً یک افق جهانی برای وحدت مارکسیستهای انقلابی، مارکسیست های لنینی، را در خود داشته باشد و ثانیاً در همین مقیاس ایران نیز بتواند در تحکیم رابطه این حزب متحد مارکسیستی با طبقه کارگر و رهبران عملی این طبقه نقش جدی بازی کند، چرا که این، و نه صرفاً متمایز شدن نظری و سیاسی از جریانات شبه مارکسیستی در درون چپ ایران، معضل و مساله اساسی ما در دوره کنونی و آتی است. تدوین چنین برنامه ای قبل دیگر کار چند روزه یک کمیسیون برنامه در کنگره نمی تواند باشد. اصولاً چنین برنامه ای قبل از هر چیز محصول یک پروسه فعالیت نظری علنی است که زیر بنای تئوریک برنامه را محکم میکند. این همان کاری است که ما قاعدتاً باید در نشریات مختلف حزب انجام بدهیم و تا حدودی انجام داده ایم و تلاش میکنیم به آن شدت ببخشیم. آنچه گفتیم در واقع فشرده خط استدلالی بود که در کنگره طرح شد، و کنگره بر این مبنا بحث حول برنامه را در دستور قرار نداد.

کمونیست: یک چنین برنامه ای از چه جهاتی با برنامه فعلی تفاوت خواهد کرد؟

منصور حکمت: در این باره به تفصیل میتوان صحبت کرد. من سعی میکنم حتی المقدور

به اختصار توضیح بدهم. همانطور که گفتم چه برنامه فعلی و چه متن برنامه ای که در آینده نوشته شود، بیان اهداف و روش های یک جریان سیاسی-طبقاتی واحد است. بنابراین از لحاظ مضامین اصلی برنامه تفاوتی در کار نخواهد بود. اما اولاً در ساختمان و نحوه بیان موضوعات قطعاً بهبودهای جدی لازم است. زبان برنامه نیز باید به نفع ساده شدن تغییر کند. برنامه موجود ما همانطور که گفتم، بطور جدی تحت تاثیر مبارزه ضد پوپولیستی در محدوده چپ ایران است. بسیاری از فرمول بندی ها همچنان ظاهر جدلی خود را علیه پوپولیسم حفظ کرده اند. این دیگر موردی ندارد. بعلاوه، باز به دلیل اوضاع و احوالی که برنامه حاضر در آن نوشته شده است، لحن و بیان برنامه بیش از حد تئوریک و انتزاعی است. این بیان باید ساده و ملموس شود. برنامه حزب باید از برنامه ای که لاقط تلویحاً روشنفکران انقلابی و سوسیالیست را مخاطب خود قرار میدهد، به برنامه ای مستقیماً خطاب به رهبران عملی جنبش کارگری، به کارگران پیشرو و کمونیست تبدیل شود. و ثانیاً، برنامه فعلی از لحاظ تحلیل کنکرت اوضاع و احوال سرمایه داری جهان امروز، و مبارزه طبقاتی، بویژه پس از جنگ دوم، کمبود دارد. منظور من این نیست که برنامه به یک روایت تاریخی از اوضاع تبدیل شود، بلکه لازم است ماحصل سیاسی و طبقاتی تکامل چند ده سال اخیر در جهان سرمایه داری و در جنبش کارگری، اعم از سوسیالیستی و غیره را بطور زنده تری در خود منعکس کند. ثالثاً، تبیین دقیق تر و زنده تری از رویزیونیسم و نیز تجارب شکست انقلابات در شوروی و چین بدست بدهد. برنامه امروز ما از لحاظ روشن کردن حفاصل ما با سوسیالیسم مسخ شده "اردوگاهی" و اعلام موجودیت یک مارکسیسم کاملاً مستقل از تجربه منفی رویزیونیسم، به اندازه کافی گویا هست، اما تبیین برنامه موجود بیش از حد تیتروار و کلی است. نکته دیگر اینکه با توجه به رواج تفسیر رویزیونیستی از سوسیالیسم، که در واقع سرمایه داری دولتی را سوسیالیسم قلمداد میکند، لازم است تصویر زنده تری از سوسیالیسم، حکومت کارگری و کمونیسم، آنطور که مورد نظر کارگران کمونیست و مارکسیسم اصیل انقلابی است بدست داده شود. توصیف ما از پروسه انقلاب بی وقفه در کشورهای تحت سلطه و استراتژی عملی ما برای تحقق حکومت کارگری در ایران نیز باید بطور اثباتی و بدون مشغله مرزبندی با سوسیالیسم خلقی ۶-۷ سال گذشته بیان شود. و بالاخره مطالبات حداقل در برنامه ما باید تکمیل و جامع تر شود، به نحوی که مجموعه اصلاحاتی را که جنبش انقلابی به رهبری طبقه کارگر برای تحقق آن تلاش میکند، بصورت گسترده عملی برای بهبود اوضاع کارگران و زحمتکشان و مردم محروم جامعه، ارائه بدهد. به این نکات باز هم میتوان افزود، نظیر توصیف روشن تری از حزب سیاسی طبقه کارگر و رابطه

حزب با توده های طبقه، ملزومات عملی تر ایجاد یک وحدت بین المللی از مارکسیست های انقلابی و نیز برخورد به معضلات جنبش کمونیستی در صحنه سیاست بین المللی که اینجا فرصت توضیح بیشتر آن نیست و احتمالا ما را از موضوع مورد بحث مان، یعنی کنگره دوم حزب دور میکند.

کمونیست: سوال آخر ما در مورد برنامه حزب اینست که آیا کمیته مرکزی کار ویژه ای را در جهت تهیه و ارائه متن اصلاح شده برنامه به کنگره بعدی بر عهده گرفته است؟

منصور حکمت: چنین کاری در این مقطع برای ما مبرمیت و اولویت ندارد. برنامه حزب کمونیست برای فعالیت جاری حزب ما کاملا کافی است. برنامه موجود در همین بیان فعلی خود نیز به خوبی تمایزات ایدئولوژیک و سیاسی ما را بیان میکند. هرکس این برنامه را بخواند میفهمد که با یک جریان مارکسیستی ویژه ای روبروست؛ جریانی که روایت مسخ شده رویزیونیست ها از آرمان سوسیالیسم را نمی پذیرد و خواهان واژگونی سرمایه داری در تمام ابعاد آن است؛ جریانی که مرز خود را با قطب های اساسی رویزیونیسم در مقیاس بین المللی ترسیم کرده است. جریانی که خواهان یک پروسه بی وقفه انقلاب تا برقراری حکومت کارگری و سوسیالیسم است و بالاخره جریانی که ارزش مبارزه برای اصلاحات و بهبود اوضاع کارگران و زحمتکشان را در هر شرایطی درک میکند و رابطه ای اصولی میان انقلاب و رفم برقرار میسازد. اینها مشخصه های تعریف کننده مارکسیسم ماست که در برنامه حزب کمونیست بخوبی منعکس است. این برنامه چند سال است که مبنای یک تبلیغ و ترویج گسترده و سیستماتیک و هماهنگ توسط ارگانهای مختلف حزبی است. از صدای حزب کمونیست ایران تا رفیق مبلغی که در روستاهای کردستان تبلیغ میکند، همه با اتکاء به این برنامه یک سیاست منسجم تبلیغی را پیش می برند. تمام ارزش برنامه حزب کمونیست در فعالیت جاری حزب، در جذب کارگران و زحمتکشان به حزب و در ایجاد یک حزب منسجم و سازمان یافته به قوت خود باقی است. بعلاوه، همانطور که قبلا هم توضیح دادم، مساله بر سر نوشتن یک متن نیست، بلکه بر سر باز کردن و توضیح دادن و جا انداختن ایده های معینی در سطح علنی در جنبش کمونیستی است. این کاری است که نشریات مختلف ما بر عهده دارند. برای مثال تدقیق دیدگاههای حزب کمونیست در مورد مساله شوروی، یا نظرات ما درباره تئوری تشکیلات کمونیستی در دوران ما و غیره بر نوشتن یک متن جدید برنامه ای

پیشی میگیرد. بدرجه ای که این ایده ها باز شده باشند، ما عملاً برنامه خود را تکمیل و تدقیق کرده ایم. گنجاندن اینگونه ایده ها، هنگامی که پخته و طرح شده باشند و جا افتاده باشند، در یک متن پیشنهادی برای کنگره سوم کار دشواری نخواهد بود. مساله بر سر طرح مباحثات اساسی حزب در سطح علنی است و نه تدوین برنامه. به نظر ما معطوف کردن حزب و جنبش به بحث درباره برنامه و تدوین برنامه در این مقطع ابداع اقدام رو به جلو و مثبتی نیست. هویت سیاسی و نظری حزب ما چه به اعتبار برنامه حزب کمونیست و چه به اتکاء قریب سه سال پراتیک تبلیغی، ترویجی و سازمانی کادرها و فعالین حزب تحت یک پرچم واحد، کاملاً تثبیت شده و قوام گرفته است. به این معنی اصلاح برنامه حزب برای ما مبرمیت ندارد. پاسخگویی واقعی به مسائل نظری و عملی جدیدی که حزب امروز در مقابل خود مییابد، مساله اساسی است.

کمونیست: گفتید که مباحثات کنگره عمدتاً حول گزارش کمیته مرکزی متمرکز شد. بعداً در جزئیات بیشتری وارد بحث مضمون این گزارش خواهیم شد، لطفاً اینجا تا حد ممکن در سطح کلیات به رئوس موضوعاتی که در این گزارش طرح شد اشاره کنید؟

منصور حکمت: گزارش کمیته مرکزی به ۴ بخش تقسیم میشد. (۱) بحثی درباره موقعیت و دورنمای حزب کمونیست، (۲) بررسی عمومی عملکردها و فعالیت های حزب، (۳) گزارش اوضاع سیاسی و (۴) گزارش اوضاع جنبش و فعالیت حزب در کردستان، که این آخری در واقع جزئی از گزارش سیاسی بود که نظر به اهمیت عملی آن برای حزب ما بطور مجزا عرضه میشد. گزارش ها را بترتیب من، رفیق جواد مشکی، رفیق عبدالله مهتدی و رفیق ابراهیم علیزاده ارائه کردیم. هدف ما از این تقسیم بندی این بود که گزارش کمیته مرکزی بتواند هم جنبه های تحلیلی داشته باشد و هم گزارشی باشد از فعالیت حزب به کنگره به عنوان عالی ترین مرجع حزبی.

همانطور که گفتید لازم است بعداً در ادامه صحبت در جزئیات و به تفصیل به مضمون این گزارشات و بحث هایی که پیرامون آن صورت گرفت بپردازیم. من اینجا مختصراً موضوعاتی را که در هر گزارش مورد بحث قرارگرفت را ذکر میکنم تا تصویری عمومی از مباحثات اصلی کنگره داده باشم. بحث موقعیت و دورنمای حزب یک تحلیل از وضعیت و جایگاه کنونی حزب در مبارزه طبقاتی، راهی که پیموده شده است و نیز تحلیل معضلاتی بود که پیروزی انقلاب پرولتری در گرو رفع و حل آنهاست. سعی ما در

این بخش این بود که یک ارزیابی عینی و واقع بینانه از موقعیت بدست بدهیم. منظور من از عینی و واقع بینانه اینست که ما تلاش کردیم حزب را در متن اجتماعی واقعی ای که در آن فعالیت میکند قرار بدهیم و بررسی کنیم، و نه صرفاً بر مبنای اهداف و شعارها و برنامه فعالیتی که حزب برای خود گذاشته است. حزب ما حزب انقلاب اجتماعی است. اما انقلاب اجتماعی صرفاً به اراده احزاب صورت نمیگیرد، بلکه یک تحول انقلابی در جامعه است که ملزومات عملی خود را دارد. محور بحث ما این بود که این ملزومات عملی، ملزوماتی که باید در جهان واقعی و خارج از چهارچوب حزب ما فراهم شود کدامند، چه اتفاقات و تحولاتی باید رخ بدهد تا یک جامعه معین، و در این مورد ایران، عملاً و بطور مادی به انقلاب کارگری نزدیک شده باشد؟ ما روندهای مطلوب برای انقلاب کارگری را تحلیل کردیم و نقشی را که حزب ما میتواند و باید در به جلو راندن این روندهای عینی و مادی ایفا کند بررسی کردیم. از میان عوامل متعدد ما بر چند عامل انگشت گذاشتیم. اول، خروج جنبش مارکسیستی از آشفته فکری و سترونی عملی ای که گریبانگیر آن است. این مساله صرفاً یک مساله ایرانی نیست، بلکه دارای ابعادی جهانی است. این حاصل حاکمیت چندین ده ساله رویزیونیسم و قطب های رویزیونیستی بر جنبش مارکسیستی است. امروز شواهدی مبنی بر یک پروسه قدرت گیری و احیاء در جنبش مارکسیستی انقلابی، در تقابل با کل اردوی شبه مارکسیست ها و شبه سوسیالیست ها، وجود دارد. این روند را چگونه میتوان تسریع کرد؟ این بخشی از تحلیل ما بود. چگونه میتوان به شکل گیری یک جنبش مستقل کمونیستی که به مسائل دوران خود محیط باشد و انسجام سیاسی و عملی کافی برای قد علم کردن در برابر بلوک های گوناگون رویزیونیستی را داشته باشد، یاری رساند؟ دومین عامل، مساله رابطه این مارکسیسم، این کمونیسم انقلابی و پرولتری، با طبقه کارگر و مبارزات بالفعل این طبقه است. انقلاب اجتماعی ممکن نیست مگر آنکه کمونیسم، کمونیسم متشکل، به یک جریان پیشتاز در درون صف خود کارگران تبدیل شده باشد. فاصله جنبش مارکسیستی از طبقه کارگر، یا کارگری نبودن جریانات مارکسیستی اینهم یکی از موانع اساسی است که باید از سر راه برداشته شود. این هم منحصر به شرایط ایران نیست و ابعادی بین المللی دارد. تفاوت شاید در این باشد که خصلت روشنفکری و غیر کارگری جنبش چپ و جدایی عملی آن از بخش پیشرو و رهبران عملی در درون خود طبقه کارگر در ایران بسیار برجسته و بارز است. و بالاخره عامل سوم، پیوند خوردن کمونیسم با نقاط عطف و لحظات تعیین کننده در تاریخ مبارزه کارگری است. بدون این، کمونیسم کارگری و جنبش کمونیستی کارگران برای انقلاب اجتماعی شکل نمیگیرد و یا به یک نیروی اجتماعی

قدرتمند تبدیل نمیشود. امروز جنبش "چپ" یا جنبش مارکسیستی در بخش اعظم جهان، سرنوشت و تاریخی مجزا از سرنوشت مبارزات کارگری دارد. مارکسیستها، هر قدر هم که فعال و مبارز باشند، هنوز عمدتا در حاشیه تاریخ تحولات انقلابی و مبارزات کارگری زمان خویشند. مادام که طبقه کارگر در گره گاههای تعیین کننده مبارزاتی، نظیر دوره های انقلابی، اعتصابات، قیام ها، و جنبش های عملی خود، پیشروان کمونیست خود را در یک تجربه واحد با خود نبیند، از کمونیسم به مثابه یک نیروی اجتماعی کارگری و از جنبش کارگری به عنوان یک صف مبارزه سوسیالیستی خبری نخواهد بود. امروز در کردستان، تاریخ مبارزات چندین ساله زحمتکشان یک ملت تحت ستم از تاریخ مبارزه کمونیستها قابل تفکیک نیست. تاریخ کومه له و تاریخ جنبش انقلابی در کردستان دو تاریخ مجزا نیست، یک تاریخ و یک تجربه است. این حرف را با همین قدرت درباره انقلاب ۵۷ و کمونیسم ایران بطورکلی نمیتوان زد. این حرف را ادا در باره کمونیسم انگلستان و مبارزات قهرمانانه معدنچیان این کشور نمیتوان زد. جوش خوردن مارکسیسم با تجربه انقلابی واقعی توده های عظیم طبقه، ولو این تجارب خود مستقیما به پیروزی منجر نشده باشند، یک عنصر حیاتی در پیوند حزب و طبقه و سوسیالیسم و مبارزه کارگری است. این مساله رابطه کمونیستها و حزب با مبارزات توده ای را بطور جدی طرح میکند. این تاکید بر ضرورت دخالت گری کمونیستی و حضور دائمی کمونیسم در سنگر مبارزات جاری کارگری است. برای تحقق انقلاب اجتماعی، باید این تاریخ مشترک با کل طبقه کارگر را پیدا کرد و شکل داد. از بالای سر یک پیوند مبارزاتی زنده با طبقه و صرفا با اعلام صادقانه تعلق طبقاتی کمونیسم نمیتوان صف میلیونی کارگران را به راه انقلاب پرولتری جلب کرد و آنان را در این راه سازمان داد.

بر این مبنی ما حزب کمونیست را مورد بازبینی قرار دادیم. خود وجود حزب حاصل پیشرفت نسبی این روندها در جامعه ایران بوده است. اما این تنها بخش کوچکی از راهی است که پیموده شده. سوال اساسی اینست که حزب ما چه نقشی را در تسریع این روندهای عینی میتواند ایفا کند.

در ادامه این گزارش مباحثات کنگره بویژه روی مبارزه ضد رویزیونیستی، دخالت گری در مبارزات جاری کارگری و موضوع کارگری شدن حزب متمرکز شد. بحث های ارزنده ای از طرف رفقای حاضر در این جلسات مطرح شد، که طرح و بسط آنها در سطح علنی بصورت مقالات متنوع، یکی از وظایف دوره آتی ما خواهد بود. نکته دیگری که بعنوان نتیجه منطقی از این مباحثات بیرون آمد، اهمیت و ضرورت مبارزه ضد سکتاریستی و تلاش برای افزایش وحدت درونی کل طبقه کارگر بود. در مجموع، مبحث موقعیت و

دورنمای حزب کمونیست یک جهت گیری اساسی در حزب ما را تاکید و تقویت کرد. شکل دادن به یک کمونیسم کارگری، دخالت گر، ضد سکتاریست و از لحاظ ایدئولوژیکی قدرتمند، این محور اساسی فعالیت های ما در شرایط حاضر است.

بخش دوم گزارش دفتر سیاسی یک ارزیابی عمومی از فعالیت حزب در دوره گذشته بود. من فقط به تیتیر جنبه هایی از فعالیت حزب که مورد بحث قرار گرفت اشاره میکنم، درباره هرکدام چند جمله ای میگویم و میگذرم. سر تیتیر هایی که در این گزارش مطرح شد، عبارت بود از کار تئوریک، تبلیغات، تشکیلات، فعالیت بین المللی و کارکرد رهبری حزب. در زمینه کار تئوریک ما از فعالیت خودمان در دوره گذشته ناراضی هستیم. هرچند این اواخر با تمرکز بیشتر دفتر سیاسی روی مسائل تئوریک و سازمانیابی کمیسیون ها و سمینار هایی در سطح مرکزی بهبود نسبی ای در این امر بوجود آمده، ولی این هنوز از آنچه که ما باید برای قرارداد حزب کمونیست ایران در یک موقعیت پیشتاز نظری انجام بدهیم بسیار فاصله دارد. مشغول شدن حزب ما به معضلات سازماندهی و ایجاد ارگانهای تشکیلاتی گوناگون، به قیمت کاهش انرژی که صرف امر تئوری در حزب ما میشود تمام شده است. کنگره بخصوص بر ضرورت بهبود این وضعیت تاکید کرد. در گزارش، و همینطور در مجموعه بحث های کنگره در مورد این مساله، همچنین به مسائل گرهی ای که باید حزب از لحاظ نظری و تحلیلی به آنها پردازد اشاره شد و تاکید شد که ما باید مباحث نظری خود را از محدوده مسائل مربوط به چپ و انقلاب در ایران فراتر ببریم و یک بعد جهانی تر به کار تئوریک خودمان بدهیم. در امور تبلیغات حزب نسبتا به تفصیل صحبت شد، بویژه که حزب از طریق چندین نشریه تبلیغی و دو رادیو تبلیغات گسترده ای داشته است. از نظر کمیت کار تبلیغی، کاری که شده است رضایت بخش است. اما از لحاظ کیفی باز تا وضعیت مطلوب فاصله زیادی داریم. در گزارش بویژه در مورد زبان تبلیغات ما صحبت شده بود. زبان تبلیغات ما هنوز غامض است. هنوز رنگی از تاثیرات چپ روشنفکری ایران در ما دیده میشود؛ چپی که چه در دوره انقلاب، چه حتی امروز، فقط میتواند با کلیشه هایی که تنها خودش معنی آنها میفهمد (تازه اگر بفهمد) منظورش را بیان کند. ما باید برای دستیابی به یک زبان زنده کمونیستی-کارگری در تبلیغات کار کنیم. واضح است که زبان تبلیغات انعکاسی از درجه شناخت حزب از طبقه ای است که آنها مخاطب قرار میدهد. بدرجه ای که حزب با زندگی و مبارزه واقعی کارگران جوشیده باشد، به درجه ای که مسائل زندگی کارگران به مسائل واقعی و عملی حزب تبدیل شده باشد، زبان تبلیغات حزب هم از زبان چپ روشنفکری کلیشه پرداز فاصله میگیرد. گزارش بویژه بر ضرورت انعکاس هرچه بیشتر مسائل زندگی

و مبارزه جاری کارگران در ارگانهای تبلیغی ما تاکید کرد.

گزارش همچنین به اهمیت تدوین و نشر یک سلسله جزوات و متون پایه ترویجی برای استفاده محافل کارگری انگشت گذاشت. این کاری است که از قدیم درباره اش زیاد صحبت کرده ایم، اما کمتر عملی کرده ایم. حال آنکه نیاز ما به این جزوات بسیار روشن است. در زمینه تشکیلات، که خود عرصه های متعددی را در برمیگیرد، مسائل زیادی مطرح شد. بطورکلی سازماندهی ضعیف ترین حلقه در کار ماست. حزبی که درحال گذار از سنت های موروثی و خودبخودی سوسیالیسم خرده بورژوایی به سنت های کمونیسم کارگری است، بیشترین اشکال را در بعد عملی سازماندهی پیدا میکند. علیرغم اینکه در طول دو سال گذشته درباره اصول و سبک کار سازماندهی کمونیستی زیاد صحبت کرده ایم و به روش های اصولی در عرصه های متعددی دست پیدا کرده ایم، با اینحال هنوز تا تبدیل حزب کمونیست به حزبی که سازمان دادن به اصطلاح در خورش باشد، حزبی که بطور طبیعی هر جا پا میگذارد کارگران و زحمتکشان را به هم بیافد، خیلی فاصله داریم. در عرصه شهرها ما توانستیم اشکال پایه ای از سازماندهی حزبی را بوجود بیاوریم. اینجا جایی است که بدلیل ضربات پس از ۳۰ خرداد، عملا از زیر صفر شروع کرده بودیم موفقیتهای عملی ما در این عرصه قابل توجه است. اما این هنوز گامهایی در جهت سازماندهی "تشکیلات خود" است، حال آنکه مساله ما سازماندهی وسیع و عمیق طبقه کارگر در سطوح مختلف است. اینجااست که بی تجربگی، بی سنتی و میراث روش های عملی خرده بورژوایی و رویزیونیستی بیشترین لطمه را به ما میزند. در موارد بسیاری علیرغم خواست واقعی مان، در قبال کارگران و محافل کارگری پیشرو، عملا سکتاریستی برخورد کرده ایم. همینجا بگویم که درباره سکتاریسم در کنگره بحث های مفصل و ارزشمندی شد که در قسمت های بعدی صحبت مان بیشتر به آن خواهم پرداخت.

درباره تشکیلات کردستان، مساله ای که گزارش بیشتر مورد توجه قرارداد این بود که نفوذ معنوی و سیاسی عمیق کومه‌له در میان کارگران و زحمتکشان کردستان، مابه ازاء تشکیلاتی متناسب با خود را نیافته است. کومه‌له یک تشکیلات سیاسی با پایگاه وسیع توده ایست. همانطور که قبلا گفتم تاریخ مبارزات معاصر زحمتکشان کردستان با تازیخ کومه له عجین شده است و سرنوشت جنبش انقلابی در کردستان عمیقا با پراتیک کومه‌له پیوند دارد. این پدیده کم سابقه ای در تاریخ کمونیسم ایران است. اما ضعف ما در زمینه سازماندهی، اینجا هم بدرجات زیادی خودنمایی میکند. حزب ما از قبل متوجه این اشکال بوده است و در دو سال گذشته گامهای بسیار مثبتی در جهت تحکیم پایه های تشکیلاتی سازمان کردستان حزب در میان کارگران و متحد کردن کارگران در حزب

برداشته شده است. اما هنوز فاصله وجه سیاسی و رهبری کننده کومه‌له در کردستان، با وجه سازمان دهنده و متحدکننده آن زیاد است. یک نکته درباره تشکیلات کردستان حزب نباید از قلم بیفتد و آن انسجام سیاسی و مبارزاتی قوی این تشکیلات است. کمتر سازمان سیاسی ای از آزمونی نظیر آنچه کومه‌له در چند سال گذشته از سر گذرانده است، اینچنین استوار و سربلند بیرون آمده است. وقتی به فشار نظامی جمهوری اسلامی فکر میکنیم که با جنگ طلبی حزب دموکرات تکمیل میشود؛ وقتی به موج تبلیغات تحریک آمیز و تنگ نظرانه حزب دموکرات در یکسال و نیم گذشته فکر میکنیم که حاصل آن جز تفرقه افکنی در میان زحمتکشان و دلسردکردن آنان از مبارزه نمیتواند باشد، آنوقت به درجه استحکام و استواری حزب ما در کردستان پی میبریم. کنگره دوم حزب و پس از آن کنگره کومه له گواه این بود که این دوره خطیر بیش از پیش به آبدیده شدن حزب ما در کردستان، تقویت انسجام درونی آن، بارآمدن کادرها و افزایش آگاهی و وحدت حزبی منجر شده است. بهرحال در مجموع و با توجه به شرایط موجود، تشکیلات کردستان حزب موفق ترین بخش حزب بوده است.

گزارش همچنین به تشکیلات خارج کشور ما پرداخت. ابتدا مقدماتی درباره پروسه ایجاد کمیته خارج کشور و یک کاسه شدن فعالیت حزب در خارج گفته شد و سپس به رئوس مشکلات ما اشاره شد. مهمترین نقص ما در این زمینه، که باعث کم بودن انسجام تشکیلات خارج ما و کمبود کارایی عملی آن است، فقدان یک درک روشن و بیان شده از اهداف و اصول فعالیت ما در این عرصه بوده است، این کاری است که پس از کنگره در دستور فوری کمیته مرکزی و دفتر سیاسی قرار داشته است. در گزارش فعالیت های حزب همچنین به مساله کادرسازی، فعالیت بین المللی و مساله رهبری هم اشاره شده بود که من فقط در مورد این آخری چند جمله ای میگویم و اگر لازم دانستید در قسمت های بعدی صحبت درباره هرکدام از موضوعات بیشتر توضیح خواهم داد. سبک کار رهبری ما آنطور که باید نبوده به اعتقاد ما، علیرغم تلاشی که شده است، رهبری ما هنوز بیش از حد به موقعیت مدیر سازمانی در حزب تنزل پیدامیکند و برخی وظایف اصلی خود را بویژه از نظر ترسیم مستمر افق مبارزاتی حزب، پرداختن به معضلات پایه ای جنبش مارکسیستی و درافتادن با موانع نظری پیشروی کمونیسم، آنطور که باید و شاید انجام نمیدهد. تاکید کنگره بر این بود که این وضعیت باید هرچه سریعتر بهبود پیدا کند و کمیته مرکزی جدید هم این امر را با جدیت دنبال میکند.

یکی از محورهای مهم این گزارش تحلیل آن عواملی بود که مانع پیشروی سریع تر و مطلوب ما در عرصه های مختلف کار تشکیلاتی است. موفقیت ها و عدم موفقیت

های ما صرفاً نمیتواند بر مبنای اراده ما، یا خواست و پشتکار ما بررسی بشود. ما باید توجه کنیم که کمونیسم کارگری در ایران یک حرکت خلاف جریان است، یعنی خلاف سنت ها و گرایش های عملی موجود در اپوزیسیون و در چپ سنتی. آوانتوریسم یک سنت است و کار پرحوصله در میان کارگران خلاف سنت موجود. کلیشه پردازی و آکادمیسم در ترویج یک سنت است، بیان ساده و روشن منافع طبقاتی خلاف سنت موجود. سکتاریسم، در برخورد به طبقه کارگر یک سنت قدیمی چپ خرده بورژواست و منافع کل طبقه را دیدن و برای وحدت کل طبقه کار کردن، خلاف این سنت موجود است. این سنت ها و گرایشات پایه اجتماعی و طبقاتی دارند و بطور مستمر بازتولید میشوند، و از آنجا که حزب کمونیست با دیوار چین از جامعه جدا نشده است، به درون حزب نیز حمل میشوند. ما باید متوجه باشیم که بخش مهمی از دشواری ها در کار عملی حزب ناشی از وجود این گرایشات بازدارنده است که بطور خودبخودی و مادام که سنت پیشرو در این یا آن عرصه فعالیت معنی نشده و تثبیت نشده، به بقاء خود ادامه میدهد. از همینجاست که گزارش کمیته مرکزی بر اهمیت نقد پایه ای این گرایشات بازدارنده و این سنت های عقب مانده برای بهبود فعالیت عملی حزب بطور جدی تاکید میگذارد.

در بررسی عملکرد های حزب، گزارش کمیته مرکزی عامدانه وارد جزئیات نشد. اما کنگره تمایل نشان داد که بحث ها را در وجوه مختلف دقیق تر کند و با تفصیل بیشتری به عرصه های گوناگون فعالیت ما بپردازد. مجموعاً بحث های ارزنده و راهگشایی از جانب رفقای حاضر در کنگره در این زمینه ها مطرح شد.

گزارش سیاسی و گزارش مکمل آن درباره اوضاع جنبش در کردستان و فعالیت های کومه‌له، بحث نسبتاً جامع و مستقلی بود که در جای خود باید به تفصیل بیشتری به مضمون آن پرداخت. این گزارش با نگاهی اجمالی به اوضاع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کنونی در ایران آغاز شد. مساله بحران اقتصادی و فلاکتی که دامنگیر میلیونها انسان زحمتکش شده است، اختناق و بی حقوقی مطلق مردم، ستمکشی و تحقیر زنان، جنگ و مصائب و عواقب آن، بالا گرفتن دامنه نارضایتی ها در میان مردم از جمهوری اسلامی، تداوم لشگرکشی رژیم به کردستان، اوضاع اقتصادی وخیم جمهوری اسلامی، اختلافات درونی حاکمیت و ناکامیهای سیاسی و دیپلماتیک حکومت و جریان پان اسلامیسیم، اینها رئوس نکاتی بود که در مقدمه بحث مورد اشاره قرار گرفت. مجموعاً این مشاهدات بر اوضاع بی ثبات جمهوری اسلامی و پتانسیل های موجود برای بالا گرفتن سریع بحران سیاسی و مبارزات اعتراضی در کشور دلالت میکند. گزارش سپس وارد بحث مفصل تری در مورد خصوصیات اصلی اوضاع سیاسی موجود شد، و مشخصاً

به این نکات پرداخت اول، وضعیت جمهوری اسلامی، که در این بخش به نقش ضد انقلابی رژیم در ایران و منطقه و سیر آتی تغییر شکل و جایگزینی آن پرداخته شد. در همین رابطه به جایگاه جنگ برای رژیم و تاثیرات اشکال مختلف ادامه یا ختم جنگ بر سرنوشت آن اشاره شد. بحث پان اسلامیسیم به عنوان یک آلترناتیو ضد انقلابی امپریالیسم در منطقه جایگاه مهمی در این مبحث داشت، بویژه با توجه به بحران حکومتی امپریالیسم در کشور های تحت سلطه و بی اعتباری و ناتوانی اشکال سنتی تر حکومت های بورژوازی در این کشورها، نظیر دولت های ناسیونالیست، حکومت های نظامی و غیره، آینده حکومت اسلامی و پان اسلامیسیم بطور کلی به پذیرش این شکل دولتی بعنوان یک آلترناتیو قابل اتکاء برای امپریالیسم دارد. ناتوانی پان اسلامیسیم در به کرسی نشاندن خود به عنوان یک چنین آلترناتیوی نقش زیادی در بی ثباتی مزمن جمهوری اسلامی داشته است.

نکته بعد وضعیت اپوزیسیون بورژوازی رژیم بود. اینجا بطور مشخص تر به سلطنت طلبان و مجاهدین و شورای ملی مقاومت پرداخته شد. رقابت این دو جریان در اپوزیسیون بورژوازی برای برای مجاب کردن امپریالیسم غرب به کارآیی و توانایی شان برای تحویل گرفتن دولت سرمایه داری در ایران بحث شد و اینکه هرکدام چه خاصیت ویژه ای برای سرمایه و امپریالیسم در ایران دارند.

بخش بعدی گزارش یک بررسی از اوضاع جنبش کارگری بود. در این گزارش با اشاره به آمار و مشاهدات مربوط به اعتراضات کارگری در یکسال و نیم گذشته جمع بندی ای از روندها، مطالبات و نقاط ضعف و قدرت جنبش کارگری ارائه شد. تحرک جدیدی در جنبش کارگری به چشم میخورد که اگرچه هنوز به سطح سال ۵۸ نرسیده، اما از سالهای ۶۰ تا ۶۳ بر مراتب بیشتر است. این جنبش اساساً تدافعی است و عمدتاً پراکنده است، یعنی تشکل پایدار مبارزاتی ای در کار نیست و با وجودی که مطالبات کارگری در اعتراضات مختلف در موارد زیادی مشابه است، اما جنبش اعتراضی هماهنگ و همزمان نیست. وزنه مطالبات اقتصادی طبیعتاً در شرایط کنونی در بین مطالبات کارگری بیشتر است. اعتراضاتی که خصلت سیاسی به معنی خاص کلمه داشته باشد کمتر مشاهده میشود. یک نکته جالب توجه، که گواه شکل گیری نسل جدیدی در سطح رهبری کارگران است، اینست که شکل اعتصاب در اعتراضات کارگری برجسته بوده است و همینطور تعداد اعتصابات که قدری بلند مدت تر بوده اند بیشتر شده. این به این معناست که درجه ای از سازمانیافتگی و کار نقشه مند در اعتراضات کارگری بوجود آمده که تنها میتواند حاصل دخالت فعال تر عنصر پیشرو در میان کارگران باشد. این

نکته بسیار مثبتی است.

بهرحال مشاهدات ما از جنبش کارگری حاکی از تحرک روزافزون این جنبش و نقش اساسی آن در مرکز مبارزات توده ای علیه جمهوری اسلامی است. نکته ای که در گزارش بود و لازم است اینجا هم یادآوری بشود مساله بیکارسازی های وسیع از طریق بسته شدن واحدهای تولیدی است. این جلوه ای از بحران اقتصادی عمیق جمهوری اسلامی است که در اولین سالهای پس از استقرارش یکی از ادعاهایش مبنی بر اینکه دارد سر جای خود محکم میشود این بود که تولید را تا حد ۴۰-۵۰ درصد ظرفیت تولیدی بالا برده است. عواقب این بیکارسازی ها برای طبقه کارگر هشدار دهنده است، چه از لحاظ اقتصادی که فشار بسیار شاقی را به کارگران وارد خواهد کرد و چه از لحاظ سیاسی، که بر سیر قدرت گیری و بالندگی جنبش کارگری تاثیرات منفی خواهد گذاشت. کنگره، حزب را به ضرورت حیاتی مبارزه در جهت خنثی کردن این سیاست ها متوجه کرد. این بخش گزارش با رهنمودهای عمومی ای به حزب در رابطه با کار در درون طبقه، و نحوه دخالت در مبارزات جاری کارگری، پایان یافت.

آخرین بخش گزارش، البته اگر از قسمت مربوط به کردستان بگذریم که بعدا ارائه شد، بخشی مربوط به موقعیت "چپ" در ایران بود. ارزیابی ما اینست که جنبش چپ در ایران پس از انقلاب ۵۷، یعنی از سالهای ۶۰-۶۱ به بعد، وارد دوره جدیدی از حیات خود شده. آرایش و قطب بندی قدیمی در این جنبش میان جریانات رویزیونیست، سوسیالیسم خرده بورژوازی و مارکسیسم کارگری و انقلابی، بهم ریخته و توازن قوا و موقعیت جدیدی بوجود آمده. سوسیالیسم خرده بورژوازی، پوپولیسم، عملا راه انحطاط و تجزیه را در پیش گرفت و نفوذ خود را حتی در بین روشنفکران از دست داد. تناقضات این سوسیالیسم با منافع و مصالح جنبش کارگری مشخص شد. به همین ترتیب آن جریانات اصلی ای که محل تغذیه این نوع سوسیالیسم بودند، یعنی مشخصا قطب بندی های مائوئیستی و جریاناتی که تحت تاثیر چین و آلبانی بودند، بطور واقعی منقرض شدند و اندک ربط خود را به جامعه واقعی و طبقه کارگر واقعی از دست دادند. در مقابل، از یکطرف ما شاهد نوعی تجدید آرایش در خط رویزیونیسم مدرن روسی در ایران هستیم که علیرغم ورشکستگی سیاسی حزب توده و اکثریت، توانست از آنجا که یک بلوک جهانی است، هویت سیاسی و پراتیک تشکیلاتی خودش را حفظ کند. این قطب بخشی از طیف پوپولیستی را، بویژه بخش مهمی از طیف فدایی را بخود جذب کرد. امروز ما شاهد نشانه هایی از حرکت وحدت جویانه این طیف و انسجام خط سیاسی آن هستیم. نمونه زنده این روند، راه کارگر است که دارد آخرین بارقه های پوپولیسم دوران جوانی اش را

از دست می‌دهد تا بطور جدی در مرکز این طیف جای خود را پیدا کند. آینده اینها در گرو اینست که بتوانند ضمن حفظ اصول اعتقادات رویزیونیستی خود، ضمن تعلق بین المللی خود به اردوگاه رویزیونیسم مدرن، به نحوی خاطره عملکرد حزب توده و اکثریت را از ذهن توده‌های وسیع مردم پاک کنند و نوعی رهبری جدید در مقابل حزب توده و اکثریت در این طیف شکل بدهند. بهرحال اینها یک جریان ماندنی و صاحب سنت هستند از پشتیبانی بین المللی تمام اردوگاه رویزیونیسم مدرن در سطح بین المللی برخوردارند. یک جریان و طیف دیگر که در حال رشد و گسترش است نوعی سوسیالیسم بورژوایی و لیبرال است که البته هنوز پایه‌های عقیدتی و نظری خود را چندان محکم نکرده است. به نوعی تجربه چپ نو در اروپای غربی، با بیست سال تاخیر، دارد در درون چپ ایران اتفاق می‌افتد. درست در شرایطی همان چپ نو اروپا، که در زمان شکل‌گیری خود بسیار اصیل تر و جدی تر از همتای ایرانی امروز خود بود، دارد بصورت رجعت به سوسیال دموکراسی، اوروکومنیسم، و یا حتی در موارد زیادی به آنتی کمونیسم، پروسه انقراض خود را طی می‌کند، ایده‌های این جریان عمدتاً بخاطر تبعید شدن بخش مهمی از روشنفکران چپ ایران به اروپا، تازه دارد وارد تفکر چپ ایران میشود. تفاوت اینجاست که این چپ نو در ایران فاقد آن پایه اجتماعی و ضروریات تاریخی است که در اروپای دو دهه قبل وجود داشت و لذا بعید است این جریان حتی در تاریخ سوسیالیسم روشنفکری در ایران اثر جدی‌ای از خود باقی بگذارد. بخصوص که بنظر میرسد انحطاط فکری این جریانات از هم اکنون آغاز شده و راه بیست و چند ساله چپ نو در اروپا، در مورد ایران در ظرف دو سه سال پیموده شده است. گزارش سیاسی در بخش آخر خود اشاراتی به رئوس وظایف تاکتیکی حزب داشت، که اساساً تاکیدی مجدد بر تاکتیک‌های تاکتونی ما و اصل دخالت‌گری فعال در مبارزات جاری کارگری و در سرنوشت قدرت سیاسی در شرایط اعتلای جنبش توده‌ای و عمق یابی بحران سیاسی رژیم بود. اهمیت برخورد فعال تر به پان اسلامیسیم و جریانات اسلامی و پان اسلامیستی در ایران و در منطقه اینجا هم مورد تاکید قرار گرفت.

گزارش سیاسی تکمیلی درباره کردستان و کومله، مجموعه‌ای از یک تحلیل سیاسی و ارزیابی کار تشکیلاتی در خطوط کلی بود. ابتدا تصویر زنده و ملموسی از زندگی زحمتکشان در کردستان زیر سرنیزه‌های جمهوری اسلامی داده شد. از فقری که در چند ساله اخیر دامن کردستان را گرفته، از استثمار بی حد و حسابی که در جریان است و از ادامه مقاومت توده زحمتکشان در برابر این اوضاع صحبت شد. به نقش کومله در تاریخ معاصر کردستان اشاره شد و پیوندی که پراتیک کومله با زندگی و مبارزه واقعی

توده های وسیع کردستان یافته است. ظهور این عنصر پیشرو و کمونیست، که در عین حال توانسته در متن مبارزه اجتماعی جای خودش را باز کند، به یک جریان اجتماعی تبدیل بشود، یک عامل جدید در تاریخ مبارزات حق طلبانه مردم کردستان است. در گزارش به نفوذ و جایگاه سیاسی کومهله در کردستان و به عدم تناسب این با تجسم تشکیلاتی این نفوذ بصورت وحدت یابی و سازمانیابی کارگر و زحمتکش کرد اشاره شد که قبلا هم در این باره توضیح دادم. به تقابل منافع، ایده ها و تمایلات بورژوازی و پرولتری در کردستان امروز اشاره شد و تاکید شد که آتیه این جنبش در گرو به صحنه آمدن فعال و جدی عنصر پرولتری، چه در عرصه سیاسی و چه در مبارزه متحد تشکیلاتی است. مناسبات کومهله و حزب دموکرات، مسائل تشکیلاتی حزب در کردستان، ارزیابی از عملکرد تشکیلات کردستان در دو سال اخیر، که دوره بسیار حساس و خطیری بوده، امور سازماندهی در عرصه های مختلف و مسائل متعدد دیگری در این گزارش بحث شد. یکی از مهم ترین بخش های این گزارش تحلیل موقعیت کنونی جنبش در کردستان و افق ما برای پیروزی این جنبش بود. باز بحث مفصل تر در این مورد را در صورت لزوم به قسمت بعد صحبت مان واگذار میکنم. یادآوری میکنم که این نکات و مسائل به فاصله کوتاهی با تفصیل و دقت بسیار بیشتر در کنگره پنجم کومهله بحث شد و جمعبندی مباحثات این کنگره در جزوه ای در اردیبهشت ماه منتشر شده است.

کمونیست: درباره قسمت های مختلف این گزارشها سوالات بیشتری داریم که بعدا مطرح میکنیم. اینجا برای اینکه در سطح کلی درباره همه نکات دستور جلسات کنگره صحبت شده باشد لازم است نکاتی را درباره دو موضوع باقی مانده، یعنی بحث اساسنامه حزب و موضوع انتخابات توضیح بدهید. در مورد اساسنامه سوال ما این است که آیا اصلاحاتی بر آن تصویب شد یا خیر؟

منصور حکمت: اصلاحاتی تصویب نشد. در مبحث اساسنامه پیشنهادات مربوط به اصلاح برخی بندهای اساسنامه طرح و بحث شد. کنگره تصویب کرد که با توجه به بحثهایی که مطرح شد کمیته مرکزی جدید متن اصلاح شده اساسنامه را تهیه و پس از تصویب در پلنوم خود، بصورت طرح پیشنهادی در اختیار اعضای حزب بگذارد تا پس از بحث و تبادل نظر به رای عمومی اعضا گذاشته شود.

کمونیست: اصلاحات پیشنهادی در چه جهت بودند؟

منصور حکمت: بطور کلی اصلاحات اساسی و ریشه ای مطرح نشد، یا بهرحال اصلاحات پیشنهادی مستلزم تغییر دادن ساختمان و بخش اعظم اساسنامه فعلی نبود. از این گذشته تنها در چند مورد معدود اصلاحیه ها بصورت آئیننامه های روشن و مکتوب مطرح شد، و در بیشتر موارد بحث حول لزوم اصلاح بخش هایی در این یا آن جهت صحبت شد. اصلاحات پیشنهادی کلا دو وجه داشت. اول منطبق کردن اساسنامه به تعابیر دقیق تر و فکر شده تری که ما امروز با توجه به بحث هایمان درباره سبک کار کمونیستی و اصول فعالیت سازمانی حزب به آن مجهز هستیم. در مواردی لازم است بندهایی در مورد ساختمان حزب، کارکرد درونی آن، عضویت در حزب و غیره اصلاح شود. وجه دوم، روشن تر بیان کردن اصول و اساس سانترالیسم دمکراتیک برای بهتر معنی کردن ملاک های دمکراسی درون حزبی بود.

کمونیست: کنگره تعداد اعضاء کمیته مرکزی را افزایش داد، علت این امر چه بود و آیا این با توجه به مشکلات گردآوردن یک پلنوم ۲۳ نفره، رهبری را کند نمیکند؟

منصور حکمت: افزایش تعداد اعضاء کمیته مرکزی یکی از تصمیمات بجا و مهم کنگره بود. اولاً حزب کمونیست از لحاظ ابعاد تشکیلاتی اش، نسبتاً وسیع است و فعالیت های متنوع در سطح مرکزی حزب باید انجام بگیرد که یک مرکزیت وسیع تر را ایجاب میکند. اما این دلیل اصلی برای این تصمیم نبود، مساله مهم تر دخیل شدن تعداد بیشتری از کادرهای حزبی در امر هدایت و رهبری مرکزی حزب و تصمیم گیری ها اساسی در حزب بود. ما واقعا احتیاج داریم به اینکه کادرهای بیشتری در حیات سیاسی حزب در بالاترین سطح دخالت کنند. این حزب را تقویت میکند، به حزب ما ثبات و استواری میدهد و بعلاوه یک نسل از کادرهای حزب را از طریق کار در کمیته مرکزی برای دوره های آتی در مبارزه حزب، دوره هایی که بدلیل شرایط سیاسی و اجتماعی دامنه فعالیت حزب در مدت کوتاهی گسترش زیاد خواهد یافت، پرورش میدهد. یک نکته مهم در گسترش کمیته مرکزی، که بنظر من اثرات دراز مدت تری از لحاظ تثبیت سنت های کمونیستی خواهد داشت، اینست که عضویت در کمیته مرکزی به یک امر ملموس و به اصطلاح "زمینی" در حزب تبدیل میشود. به یک عرصه فعالیت تبدیل میشود و نه یک "جایگاه عالی" تشکیلاتی. عرصه فعالیتی که هر کادر حزبی باید اولاً خود را برای انجام وظیفه در آن آماده کرده باشد و ثانياً ورود به آن، همچنانکه خروج از آن، یک امر

طبیعی و روتین در حزب است، که از نیازها و سیاست های حزب در دوره های مختلف ناشی میشود و از طریق یک پروسه دموکراتیک، یعنی انتخابات در کنگره، صورت میگیرد. اینکه در حزب ما صفی از کاردهای حزبی وجود داشته باشد که هر کدام دوره ای تجربه کار در مرکزیت را داشته باشند به حزب اعتماد به نفس و قدرت عمل میدهد. در مورد قسمت دوم سؤالتان باید بگوییم که مشکلات فنی در گرد آوردن اعضای کمیته مرکزی برای پلنوم ها همواره وجود داشته و حل آن هم هیچوقت ساده نبوده. اما بخاطر یک پیشرفت سیاسی در سبک کار حزب ما حاضریم دشواری های فنی بیش از این را هم تحمل کنیم. از لحاظ سرعت عمل در رهبری، تصور ما اینست که در فاصله دو پلنوم دفتر سیاسی باید بتواند بر طبق مصوبات کنگره و پلنوم ها این نقش را بر عهده بگیرد. اتفاقا آنچه که اجازه خواهد داد دفتر سیاسی با استحکام و اعتماد به نفس بیشتری تصمیم بگیرد این است که جمع وسیعی از کادرهای برجسته حزب منظمًا بعنوان کمیته مرکزی به کارش نظارت خواهند کرد و نواقص کار را خواهند دید.

کمونیست: اسناد و مباحثات کنگره به چه صورتی انتشار پیدا خواهد کرد و کلا مباحثات کنگره به چه صورت در سطح علنی انعکاس پیدا میکند؟

منصور حکمت: کنگره تصویب کرد که کمیته مرکزی جدید حول محور گزارش های کمیته مرکزی به حزب و با توجه به مجموعه مباحثاتی که در کنگره شد، ایده ها و مباحثات اصلی در کنگره را بصورت یک جزوه جداگانه منتشر کند. این تا آنجا که به اسناد کنگره بر میگردد. اما مساله اساسی ما بیش از ارائه گزارش مستند از کنگره و مباحثات آن، انتقال ایده های کنگره و بسط دادن جهت گیری های مورد نظر کنگره در سطح علنی است. کار روی اسناد را در دست داریم و امیدواریم زودتر تمام بشود، هرچند که بیش از آنچه تصور میکردیم وقت میگیرد، بخصوص که قصد ما صرفا پیاده کردن نوار صحبت های این یا آن سخنران و چاپ آن نیست، بلکه ارائه ترکیبی از مباحث و سخنرانی هاست که بدرستی انعکاس مباحثات کنگره باشد. اما برای طرح و پیگیری جهت گیری های کنگره نباید و نمیتوان منتظر اسناد کنگره شد و یا حتی خود را به آن محدود کرد. انعکاس مباحثات کنگره قبل از هر چیز در اقداماتی است که پس از کنگره در عرصه های مختلف فعالیت در دستور ما قرار میگیرد. به این معنی این بازتاب را باید در نشریات حزب، در تبلیغات ما، در مباحثات نظری ای که طرح میکنیم، در جهت گیری های سازمانی حزب و غیره دید. دفتر سیاسی پس از کنگره کار فشرده ای را روی

برخی مسائل نظری و عملی که در اولویت قرار داشتند، با توجه به افقی که کنگره جلوی ما قرار داده، آغاز کرده که امیدواریم به تدریج ماحصل این کار بتواند در حزب در سطح علنی طرح بشود. در مورد مضمون بحث های کنگره هم سعی خواهیم کرد ضمن چاپ خود اسناد کنگره، از طرق دیگر، از جمله از نوع همین گفتگوها، مباحث را برای فعالین و هواداران حزب و برای کل جنبش کارگری ایران طرح بکنیم.

کمونیست: معمولا کنگره ها و سایر تجمع های سیاسی ما، نظیر پلنوم ها و غیره، چه آگاهانه و چه عملا، جایگاه خاصی پیدا میکنند و با امور معینی تداعی میشوند. برای مثال کنگره سوم کومهله عموما با تصویب برنامه حزب کمونیست و شروع پروسه عملی تشکیل حزب تداعی میشود، کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست با مباحثات سبک کار کمونیستی، کنگره موسس با نفس تاسیس حزب و غیره. آیا کنگره دوم حزب هم چنین خصوصیت ویژه ای را داشت و اگر داشت این خصوصیت چه بود؟ در یک کلمه آیا کنگره دوم اهمیت ویژه ای، بیش از اهمیت عمومی اش بعنوان یک کنگره روتین حزبی، داشت یا خیر؟

منصور حکمت: اتفاقا بخشی از سوالی که مطرح کردید در صحبت افتتاحیه کنگره توسط رفیق عبدالله مهتدی طرح شد. همانطور که اشاره کردید، اهمیت کنگره چیزی است که باید در سیر عملی مبارزه و پس از آنکه تاثیرات کار کنگره بر فعالیت ما معلوم و محسوس شد، قضاوت بشود. اما بهر حال برخی خصوصیات ویژه این کنگره از پیش قابل پیش بینی بود. نفس اینکه این اولین کنگره روتین حزب بود خود به نوعی برای حزب ما دارای اهمیت خاصی بود. کنگره موسس، یعنی اولین کنگره حزب، نسبت به خود حزب پدیده ای خارجی بود. این کنگره، ترکیب آن و مسائل آن از بسترهای مبارزاتی ای ماقبل بوجود آمدن حزب مایه میگرفت. اما کنگره دوم کنگره خود حزب بود. دو سال و نیم پراتیک مشترک، هویت حزبی مشترک و افق مبارزاتی مشترک پشتوانه این کنگره بود. کنگره خود بر سر ارزیابی این پراتیک واحد بود. به یک معنی این کنگره "پیش از تاریخ" حزب را بطور رسمی تمام میکرد و تاریخ جاری حزب را آغاز مینمود. بعنوان یک نمونه ساده، کمیته مرکزی جدید حزب اولین کمیته مرکزی است که توسط پروسه اساسنامه ای خود حزب انتخاب شده است. کمیته مرکزی سابق خود همراه با حزب "پایه گذاری" شده بود. بنابراین اهمیت کنگره دوم در وهله اول این بود که حزب را از چیزی که "باید بشود"، چیزی که باید تازه شکل بگیرد، بطور رسمی به چیزی که "هست"، بطور عینی وجود دارد،

تبدیل میکرد. این واقعیت در جوانب مختلف کار کنگره مشهود بود. در روحیه نمایندگان، در لحن مباحثات و در سیر استدلالات که در آن دائماً به تجربه مشترک حزبی و تلاش مشترک دوسال و نیمه برای رفع موانع پیشروی استناد میشد.

در فاصله دو کنگره ما قادر شدیم ساختمان یک حزب سیاسی را بنیاد بگذاریم، کمیته های آن را سازمان بدهیم، ارگانهای تبلیغی اش را ایجاد کنیم، فعالیت حزبی در عرصه های گوناگون از شهرهای ایران تا خارج کشور را بر طبق نقشه عمل های فکرشده به جریان بیاوریم، و در یک کلمه بجای نیت و عزم کنگره موسس، یک حزب واقعی را، با اندام و پیکره اش، با ساختمان تشکیلاتی و کارکرد روتین سیاسی اش بوجود بیاوریم. من اینجا از مشکلات متعددی در کار حزب صحبت کردم. اما این به هیچوجه نباید کار عظیمی را که در فاصله دو کنگره صورت گرفته است کم رنگ کند. این همواره یک خصوصیت جریان ما و حزب ما بوده است که انتظاراتش را همراه با و حتی با شتاب بیشتری از دستاوردها و پیشروی های مادی اش رشد میدهد. فاصله توقعات ما با واقعیت ما منشاء نیروی خلاقه ای است که حزب ما تا امروز به آن متکی بوده. کنگره دوم این اهمیت را داشت که از یک طرف این دستاورد های عملی را تثبیت میکرد و رسمیت می بخشید و از طرف دیگر حزب را متوجه آن موانع مادی ای میکرد که انقلاب کارگری بطور عینی با آن روبروست.

اما درباره اهمیت سیاسی کنگره دوم، من فقط میتوانم با توجه به بحث هایی که در کنگره طرح شده است، استنباط خودم را بیان کنم، بویژه اینکه این مساله که این مباحثات تا چه درجه به پراتیک مادی تبدیل خواهد شد و بر دنیای خارج از حزب تاثیر خواهد گذاشت، چیری است که کاملاً بستگی به فعالیت عملی انسانهایی دارد که در جهت تحقق اهداف این کنگره تلاش میکنند. خصوصیت ویژه این کنگره نگرش ابژکتیو و زنده آن به مسائل بود، که خود بنظر من نشانه ای از بلوغ سیاسی حزب ما و کادرهای حزب ما بود. بنظر من این کنگره توانست رابطه واقعی حزب با جامعه و جهان خارج از حزب را بدرستی و با واقع بینی تمام تحلیل کند. اوضاع طبقه کارگر و موقعیت انقلاب کارگری چیست و حزب ما در این میان چه جایگاه واقعی داشته است و میتواند داشته باشد. کدام پروسه های عینی و واقعی، در جامعه بیرون از ذهن توسط حزب ما به پیش رانده شده است و یا میتواند و باید به پیش رانده شود. دیدن موانع واقعی یک مبارزه نشانه ای از بلوغ سیاسی است. این مقدمه ای بر رفع واقعی این موانع با فعالیت انقلابی است. در دنیایی که محافل سوسیالیستی کم نفوذ روشنفکران، فارغ از موقعیت عینی ای که طبقه کارگر در برابر بورژوازی در جامعه یافته است، فارغ از هر بررسی روندهای واقعی

اجتماعی، حزب و سازمان ظفرنمون و طراز نوین و "خودکفای" خود را دارند و با کلیشه ها و عبارت پردازی های انقلابی دنیای خود را پر میکنند، معطوف شدن یک حزب کمونیستی به دیدن و سنجیدن اندازه واقعی موانع انقلاب کارگری بنظر من دستاورد ارزنده ایست. چرا طبقه کارگر چه در مقیاس جهانی و چه در ایران این چنین متفرق است؟ چرا صحنه سیاست در ایران در چندین دهه اخیر ملک طلق احزاب بورژوایی و خرده بورژوایی بوده؟ چرا کمونیسم متشکل در زبان، تبلیغ، عمل و وجود سازمانی خود از طبقه کارگر جدا افتاده است؟ چرا اعتراضات جاری کارگری متحدانه، نیست؟ چه چیز مانع پیوند عملی کمونیسم با رهبران عملی جنبش کارگری است؟ جنبش در کردستان را چگونه پیروز کنیم؟ علل تفرقه جریانات مارکسیست انقلابی در سطح جهانی و عدم کارآیی تاکنونی آنها در قبال رویزیونیسم و نیز مسائل اجتماعی معاصر چیست؟ حزب ما کجای تاریخ معاصر خویش است و بطور واقعی کدام صفحه از تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی با پراتیک ما ورق خورده است؟ چه باید بکنیم تا دو سال بعد تناسب قوای واقعی در جامعه هرچه بیشتر به نفع کارگران و به نفع اتحاد و تشکل آنان و پیوند آنان با مبارزه کمونیستی تغییر یافته باشد؟ این ها سوالاتی بود که این کنگره از دل بحث های گوناگون در مقابل خود گذاشت، و بنظر من با هوشیاری و واقع بینی ای که شایسته یک جمع فشرده از کادرهای کمونیست مجرب است به آنها پاسخ داد.

لازم است در حاشیه به همین عنصر تجربه در کنگره اشاره کوتاهی بکنیم. یکی از برجستگی های کنگره دوم انبوه تجربه ای بود که در مباحثات نمایندگان منعکس بود. انسان گویی در میان جمع متخصصین نشسته است. کسانی که از مسائل سرسری نمی گذشتند، کسانی که هر کلمه، هر استدلال و هر پیشنهادشان بار عملی ملموس و زنده ای داشت و به دنیایی تجربه مبارزاتی متکی بود. بنظر من این وجه دیگری از سیمای کادرهای کمونیست بود که تاکنون عمدتاً با شور انقلابی، فداکاری و حقانیت اعتقاداتشان مشخص میشدند. اینبار این خصوصیات بطور جدی با تجربه مبارزاتی درهم آمیخته بود. وقتی قبل از تشکیل حزب بحث کادرها و نقش محوری آنها را در شکل گیری یک حزب کمونیست انقلابی طرح میکردیم، دورادور یک چنین تصویری را در ذهن داشتیم، اما در کنگره دوم این کادرها دیگر بطور واقعی گردآمده بودند. این امید و اعتماد به پیروزی و پیشروی حزب کمونیست را صد چندان میکند. ما راه طولانی و پرافت و خیزی را در پیش داریم، اما بنظر من تا امروز کمتر جریان کمونیستی برای پیمودن این راه مانند ما مجهز بوده است.

کمونیست: اجازه بدهید به مبحث موقعیت و دورنمای حزب کمونیست، یعنی بخش اول گزارش کمیته مرکزی به کنگره بازگردیم. قصد ما طبعاً این نیست که مطالبی که در کنگره مطرح شد عیناً اینجا بازگو شود. بلکه میخواهیم تزه‌ها و نکات اصلی این مبحث تا حد امکان بیشتر شکافته شود. در قسمت قبل اشاره گردید که حزب را یا باید در متن جامعه معاصرش قرار داد و ارزیابی کرد یا بعبارت دیگر آنرا باید برحسب نقشی که در فراهم نمودن ملزومات مادی انقلاب کارگری در یک مقیاس اجتماعی ایفا میکند ارزیابی کرد. بعداً به تحلیل کنگره از این ملزومات می‌رسیم اما فعلاً بی‌فایده نیست اگر درباره همین نکته اول یعنی، لزوم ارزیابی حزب از یک زاویه عینی اجتماعی توضیحات بیشتری بدهید.

منصور حکمت: از زوایای مختلفی میشود حزب کمونیست ایران را قضاوت کرد و وظایف آینده آن را شمرد؛ مثلاً میشود از رشد سازمانی حزب و از کیفیت و کمیت تبلیغات آن صحبت کرد، از درجه انضباط و استحکام درونی اش، از تعداد نشریاتش، از سطح عملی و نظری کادرهایش و غیره. همه اینها مسلماً حقایقی را درباره حزب بیان میکند و قطعاً میشود حزب و پیشرفت آن را بر مبنای این شاخصها، و انتظارات قبلی ما از آنها ارزیابی کرد. اما در اینصورت، یعنی اگر به این محدود بمانیم، ممکن است که افق وسیعتر و مسائل پایه‌ای تر، از چشم انسان دور بماند. وقتی ما حزب را زیر ذره بین می‌گذاریم تا وجوه و اجزا مختلف آن را بررسی کنیم، این خطر هم وجود دارد که اصل مساله، یعنی آن کل جامعه‌تر و وسیعتری که حزب خودش تازه جزئی از آن است، یعنی جامعه و مبارزه طبقاتی در مقیاس اجتماعی، تحت الشعاع این ریزبینی قرار بگیرد، درست مثل آن کسی که به دلیل انبوه درختان قادر به دیدن جنگل نشده بود. اتفاقاً این حالتی است که ممکن است به خیلی از ما (منظور اعضا و فعالین حزب) دست بدهد. وقتی آدم بطور لاینقطع و مدام مشغول پیشبرد این یا آن وظیفه حزبی در این یا آن عرصه خاص است، که معمولاً تمام حواس و انرژی فرد را هم به خودش جذب میکند، واقعاً حیاتی است که گاهی سر خودش را بلند کند تا به اصطلاح جنگل را ببیند، یعنی آن کلیت وسیع‌تر و جامعه‌تری را ببیند که حزب فلسفه وجودی خودش را از آن می‌گیرد. یک شاخص موفقیت حزب ما مسلماً این است که به حد نصابها و شاخصهایی که در کار تبلیغی و ترویجی و در فعالیت سازمانی برای خودش گذاشته بود، رسیده باشد. اینها را شاید بشود شاخصها و ملاکهای درونی و یا حزبی اسم گذاشت. اما شاخصها و ملاکهای اساسی موفقیت ما بیرونی و اجتماعی اند. بدون درک روشنی

از مختصات و موقعیت و وظایف حزب برحسب این ملاکهای اجتماعی اساسا مبنایی برای تعریف شاخصهایی درونی وجود ندارد. آدم باید یک لحظه از تعلق خودش به حزب کمونیست ایران انتزاع بکند و انگار که دارد درباره یک حزب کمونیست دیگر در دوره دیگری و یا در کشور دیگری فکر میکند، از خودش پرسد که این حزب معین در این دوره معین از تکامل مبارزه طبقاتی چه نقشی را بر عهده گرفته است؟ میخواهد به کدام معضلات جواب بدهد؟ و با تلاش خودش طبقه کارگر را در مسیر انقلاب کارگری از چه گذرگاههای معینی به جلو هدایت کند؟

انقلاب سوسیالیستی شعبده بازی نیست، کودتا نیست، تصادف نیست، بلکه پیروزی و تفوق طبقه کارگر در یک جدال وسیع طبقاتی در مقیاس اجتماعی است. در هیچ کشوری که در آن کارگران متفرق باشند؛ سازمانهای کمونیستی نفوذ ناچیزی در بین کارگران داشته باشند؛ کمونیسم جنبش روشنفکران باشد حتی از ابتدایی ترین اشکال تشکل کارگران خبری نباشد، بناگاه انقلاب سوسیالیستی نمی شود. ممکن است که این کمبودها در یک دوره نسبتا کوتاه بحران انقلابی جبران بشود؛ چونکه دوران انقلابی دوران تحولات سریع و پایه ای در جنبش طبقه کارگر است. اما بهرحال جامعه نمی تواند از فراز این ملزومات مادی انقلاب سوسیالیستی بپرد. این ملزومات باید که چه به سرعت در یک دوره انقلابی یا بتدریج در طی یک دوره افول انقلاب، فراهم بشود. اگر بپذیریم که یک چنین شاخصها و ملاکهای عینی وجود دارند، اگر بپذیریم که میشود با بررسی بعضی روندهای اساسی در مناسبات طبقاتی و اجتماعی تشخیص داد که جامعه تا چه حد به انقلاب کارگری نزدیک شده یا از آن دور شده آنوقت واضح است که دیگر نمی توانیم خودمان را جز با همین ملاکها ارزیابی کنیم. حزب کمونیست را در متن اوضاع اجتماعی معاصرش بررسی کردن، یعنی سنجیدن عملکرد حزب برحسب تاثیرش بر پیشرفت روندهای عینی مطلوب بحال انقلاب کارگران، و نه صرفا قضاوت حزب برحسب رشد ابعاد کمی و کیفی خود حزب.

اجازه بدهید مثالی بزنم شاید موضوع روشن تر شود: انقلاب اکتبر یک انقلاب کارگری و سوسیالیستی بود که مهر مبارزات حزب بلشویک را بر خودش داشت اما این انقلاب صرفا نقطه ای در امتداد تاریخ حزب بلشویسم نبود؛ این تصویری است که مورخین رویزیونیست بخورد چپ میدهند. برای توضیح انقلاب اکتبر یعنی برای درک آن و درک روندها و تحولاتی که به این انقلاب انجامید، نمی شود صرفا شرح حال سوسیال دموکراسی روس، کنگره هایش، شعارهایش، موضع گیریهایش، جدالهای درونیش، مباحثات رهبرانش را روایت کرد. انقلاب اکتبر کار طبقه کارگر روسیه بود. آنها در مرحله معینی از تکامل

اجتماعی روسیه بعنوان یک جامعه معین و در متن اوضاع و تناسب قوای بین المللی معین. در طول قرن بیستم پروسه های اجتماعی مشخصی در جامعه روسیه و در اروپای سرمایه داری به پیش رفت تا مقدمات و امکان تحقق انقلاب اکتبر فراهم شد. تا اینکه نیروی فعاله این انقلاب، یعنی طبقه کارگر آماده شد و به میدان آمد. تا جامعه بورژوائی و طبقاتی در روسیه به بن بست خودش رسید و لذا شرایط برای تحول بنیادی یک انقلاب فراهم شد، حزب بلشویک در تبدیل این زمینه ها و ملزومات به یک انقلاب پیروز نقش حیاتی داشت. اما یک ارزیابی مارکسیستی از حزب بلشویک وقتی ممکن است که این حزب را در متن شرایط اجتماعی و در مسیر این حرکت تاریخی بررسی کنیم.

کدام تحولات و کدام پراتیک آگاهانه در تشکل و آگاهی سیاسی طبقه کارگر روسیه تاثیر گذاشت؟ به این باید پاسخ داد. چگونه این طبقه به عرصه ابراز وجود سیاسی در برابر نیروهای طبقات دیگر پا گذاشت؟ چطور به یک نیروی سیاسی و اجتماعی مستقل تبدیل شد؟ سنتهای عمل انقلابی چطور در درون طبقه تثبیت شد؟ رهبران عملی طبقه کارگر در چه پروسه ای و در کدام نقاط عطف در امر مبارزه انقلابی آموزش دیدند و آبدیده شدند؟ کدام بحرانها و تلاطم ها این طبقه را برای دست بردن به قدرت سیاسی آماده کرد؟ کدام اوضاع اجتماعی وارد کردن ضربه نهایی را ممکن کرد؟ و بالاخره نقش حزب کمونیست کارگران روسیه یعنی حزب بلشویک در به پیش راندن این روندها چه بود؟ این، نحوه صحیح بررسی موقعیت و عملکرد حزب بلشویک است. این قطعا همان نحوه ایست که لنین در هر مقطع به فعالیت حزب بلشویک ها نگاه میکرد. در حاشیه اضافه میکنم که در بررسی چندوچون شکست نهایی طبقه کارگر در روسیه بعد از پیروزی اکتبر هم باید همین شیوه را عمل کرد. یعنی حرکت کمونیستها را در متن اوضاع و احوال اجتماعی زمانشان تحلیلی کرد. همانقدر که پیروزی اکتبر صرفا در راستای یک روند فعالیت حزبی قابل توضیح نیست، شکست نهایی انقلاب هم صرفا بر مبنای انحراف یا انحطاط یک حزب، نمیتواند توضیح داده شود. بهرحال امیدوارم این مثال تا حدودی منظور ما را از بررسی کردن حزب در متن شرایط اجتماعی روشن کرده باشد. مسئله مورد بحث این است:

اولا کدام روندها و پروسه های عینی باید در شرایط مشخص امروز برای نزدیک شدن طبقه کارگر و کل جامعه به انقلاب اجتماعی به پیش رانده شود. معضلات گرهی امروزی انقلاب کارگری چیست؟ و ثانيا حزب کمونیست کجای این تصویر است و چه نقش ویژه ای در تحقق این ملزومات به عهده دارد؟

کمونیست: صحت این شیوه برخورد بعنوان یک متدلوزی ماتریالیستی و مارکسیستی در ارزیابی یک حزب کمونیستی قابل درک و تشخیص است. اما آیا گزارش کمیته مرکزی با تاکیدى که بر این نکته می گذارد منظور عملی تری را هم دنبال میکند؟ بعبارت دیگر آیا نتایج عملی تر و سیاسی تری از این شیوه برخورد مدنظر گزارش بود یا خیر؟

منصور حکمت: بله حتما همینطور است یکی از علل اصلی تاکید ما به ضرورت این شیوه برخورد این است که ما خواهان یک جدایی جدی از نگرش درخود گروه بندیهای چپ و شبه مارکسیستی ای هستیم که افتخارشان اینست که هستند و به بقای خودشان ادامه میدهند و احتمالا امسال از پارسال یک مقدار بیشتر عضو دارند یا توانستند از سازمان مجاور، قدری در این عرصه یا آن عرصه سبقت بگیرند. چپی که، بشدت سرش را در لاک خودش فروبرده، مسائل و مشغله های درونی سازمان و فرقه خودش را به جای مسائل و مشغله های مبارزه طبقاتی واقعی نشانده و در انزوای کامل از روندهای واقعی مبارزه طبقاتی، در دنیای سازمانی خودش خودش را با سخن گفتن (صد البته با زبان مارکسیستی) درباره خودش سرگرم کرده است. این بخود مشغولی و انزوا و ذهنیت فرقه ای صرفا یک پدیده ایرانی نیست؛ این دیگر دارد کمابیش به یک خاصیت عمومی چپ رادیکال تبدیل میشود (و یا باید بگوئیم شده است). ما در مقابل میگوئیم اگر وجود حزب کمونیست و عضویت در حزب کمونیست برایمان ارزنده است از این روست که این حزب ابزار ایجاد تغییرات مادی مهمی در جهان پیرامون خودش است. ما اینجا از تغییرات مادی اجتماعی صحبت می کنیم یعنی تغییراتی که به عینیه قابل مشاهده هستند. آیا در نتیجه فعالیت حزب، کارگران متحدتر شده اند؟ از زیر نفوذ افکار و احزاب بورژوازی آزادتر شده اند؟ آیا تناسب قوای طبقاتی در این یا آن جبهه مبارزه به سود کارگران تغییر کرده؟ آیا طبقه کارگر با تلاشهای حزب به تعداد رهبران عملی کمونیست و مجرب خودخودش افزوده است؟ آیا سنتهای مبارزاتی پیشروتری در درون طبقه کارگر جاگیر شده است؟ آیا تئوری انقلاب کارگری و برنامه عمل کارگران در امر انقلاب روشن تر و شفاف تر شده است؟ و از سنگینی وزنه های تحریفات بورژواها و خرده بورژواها به این تئوری و برنامه چیزی کم شده است؟ آیا هیچ حرکت انقلابی و اعتراضی توده کارگران و زحمتکشان جامعه به همت حزب ما استوارتر و بالنده تر شده است؟ و در یک کلمه آیا اوضاع و احوال قبلی با تلاش حزب، به اوضاع و احوال مساعدتری برای انقلاب کارگری تبدیل شده است یا خیر؟

موفقیت ما، نقاط قوت و ضعف ما و خطوط اساسی دورنمای فعالیت ما باید اینجا جستجو شود. ما برای اینکه سازمان خودمان را بسازیم متشکل نشدیم، بلکه سازمان خودمان را برای سازمان دادن و به میدان کشیدن طبقه ای ساختیم و گسترش میدهیم که یک نیروی صدها میلیونی در مقیاس جهانی است. به این دلیل سازمان خودمان را هم صرفاً با ملاکهای سازمانی ارزیابی نمی کنیم. بلکه اساساً با ملاکهای سیاسی و طبقاتی می سنجیم. این کاریست که کنگره، در دستور خودش گذاشت.

کنگره در عین حال با تاکید به این جهت گیری و شیوه برخورد سعی کرد تا یکبار دیگر ذهن فعالین حزب و کمونیستهای خارج از حزب را به این فلسفه وجودی اجتماعی حزب و کمونیسم معطوف کند. این تاکید یک گام دیگر در جهت گیری کارگری و پراتیکی حزب است که در فاصله دو کنگره مداوما تقویت و تشدید شده است. این یک تاکید عمومی به جهت گیریهای اصلی کنگره بویژه در زمینه پیوند حزب و کمونیسم با طبقه کارگر، مقابله با سکتاریسم و فرقه گیری شبه مذهبی رایج در چپ رادیکال و همینطور تقویت و دخالت گری فعال در مبارزات کارگری و انقلابی است که در جای خودش باز هم به آن رجوع خواهیم کرد.

کمونیست: سوالی که اینجا پیش می آید اینست که مگر نقش حزب کمونیست در پیشبرد انقلاب کارگری جز از طریق تبلیغ و ترویج و سازماندهی در میان کارگران، جز از طریق بردن فکر و سیاست و سازمانیابی کمونیستی عملی می شود؟ به این ترتیب آیا رشد همین ابعاد فعالیت حزب بمعنی تحقق ملزومات اجتماعی انقلاب کارگری که شما به آن تاکید می گذارید نیست؟ بعبارت دیگر از این بحث چه نتایج ویژه ای جدا از ضرورت پیگیری و شدت بخشیدن به کار جاری و روتین حزب کمونیست ناشی میشود.

منصور حکمت: واضح است که تبلیغ و ترویج و سازماندهی کمونیستی اساس هویت و وجود سیاسی ماست. بدون اینها صحبتی از کمونیسم و حزب کمونیست نمیتواند در میان باشد. واضح است که گسترش و شدت بخشیدن به کار کمونیستی در میان کارگران وظیفه ماست. و بازهم واضح است که هر ایفای نقش جدی تر حزب ما در حیات مبارزاتی طبقه کارگر بمعنای گسترش وسیع این ابعاد فعالیت ما خواهد بود.

اما من اینجا دارم از معضلات مشخص تری حرف میزنم. صحبت بر سر اینست که ما در کدام پیچ تاریخی معین داریم تبلیغ و ترویج و سازماندهی می کنیم. اگر این را

تشخیص ندهیم بطورکلی کمونیست بوده ایم، بدون اینکه مشخصا به معضلات دوره ای جنبش طبقاتی مان پاسخگو بوده باشیم. انقلاب کارگری یک پدیده انتزاعی نیست. کارگران هم یک مقوله انتزاعی نیستند. ما داریم در زمان و مکان معین و در دنباله تجربه تاریخی معینی حرف می زنیم. سوال اینست که انقلاب اجتماعی در شرایط خاص اواخر قرن بیستم معطل چیست؟ به این سوال نمیشود یک پاسخ کلی و تئوریک در باره قانونمندی انقلاب سوسیالیستی و نقش کمونیستها داد. در ضمن نمیشود همان پاسخی را هم داد که برای مثال در دوران حیات مارکس یا لنین کمونیستها در مواجهه با معضلات ویژه زمان خودشان میدادند. اگر می پذیریم که جامعه موجود در مقیاس بین المللی مدتهاست که از لحاظ اقتصادی برای سوسیالیسم آماده است، اگر می پذیریم که از لحاظ وجود شرایط بحران انقلابی و سیاسی، قرن اخیر کم و کسری و کمبودی نداشته؛ آنوقت باید پاسخ دهیم که گیر کار کجاست؟ بگذارید کمی در این باره توضیح بدهم:

وقتی ما ادبیات کمونیستی اواخر قرن قبل و یا دوسه دهه اول قرن حاضر را مرور می کنیم، بنظر میرسد که یک احساس امیدواری جدی و یک خوشبینی عمیق نسبت به دورنمای محتمل و فوری انقلاب کارگری در این ادبیات موج میزند. این امیدواری و خوشبینی کاملا موجه است. فراگیر شدن سریع مارکسیسم، تبدیل شدن آن به پرچم رهبران انقلابی کارگران در کشورهای سرمایه داری، انقلابات و جنبشهای وسیع کارگری در دهه های اول قرن اخیر، اینها خودش مدرک کافی بود برای حقانیت این توقعات و انتظارات. حالا به شرایط امروز نگاه کنیم. شک داریم که به ذهن مارکس و انگلس که کمون پاریس را دیده بودند، یا به ذهن لنین و بلشویکهائی که خودشان سازمانده یک انقلاب عظیم علیه بورژوازی در روسیه بودند، خطور میکرد که در اواخر قرن بیستم هنوز جهان تحت سیطره سرمایه و سرمایه داری باشد. هنوز هم صدها میلیون انسان در سرتاسر جهان - انسانهایی که تولیدکننده کل ثروت جامعه جهانی امروزند - مجبور باشند برای زنده ماندن و زندگی کردن به بردگی مزدی آنها در موارد زیادی به بدوی ترین و عربانترین شکل آن تن بدهند. کارگران، نه فقط گور سرمایه را نکنده باشند، بلکه در بخش اعظم جهان از سازمانیابی در اتحادیه های صنفی خودشان، یعنی دستاورد کارگر اروپایی قرن نوزدهم هم محروم مانده باشند. کمونیستها، این طور دست و پا بسته و کم تاثیر شده باشند و هنوز هرکس که در باره انقلاب سوسیالیستی حرف میزند طوری صحبت کند که انگار دارد از واقعه ای در آینده ای دور صحبت میکند. صد سال بعد از مبارزات قهرمانانه کارگر آمریکایی برای هشت ساعت کار، کارگر آمریکایی امروز در اسارت اتحادیه های زرد و زیر ضربات پی درپی بورژوازی ها آمریکا دارد به افزایش ساعات کار

و نصف شدن دستمزدش رضایت می‌دهد. بیشتر از صد سال بعد از کمون پاریس، راست افراطی، امروز همان پاریس کارگران را قرق کرده و یکی از وسیعترین حملات را به کارگر فرانسوی و حقوق سیاسی و اقتصادیش آغاز کرده است. هفتاد سال بعد از انقلاب اکتبر، بورژواهای فربه دولتی به یک ماشین اداری و پلیسی عظیم تکیه زده اند و برای کارگر مزدبگیر روسی رجز می‌خوانند که باید بارآوری و انضباطش را بالا ببرد و از زیر کار در نرود. یا اینکه زرادخانه شان را به رخ کارگر لهستانی می‌کشند که خواست چهل ساعت کار و اتحادیه، دارد. وضعیت کارگران انگلستان و آفریقای جنوبی و ایران هم که نیازی به گفتن ندارد.

واضح است که باید دید کدام موانع مادی، کدام عوامل اجتماعی، کدام وضعیت مشخص تاریخی باعث شده است که در طول دهها سال فعالیت و جانفشانی چند نسل کارگر انقلابی و کمونیست برای آگاه کردن و متحد کردن طبقه خودشان به هرز برود. مسئله اینست که درست بموازات تبلیغ و ترویج و سازماندهی کمونیستی ما، امروز عوامل عینی و مادی درکارند که بین کارگران توهم پخش میکنند. آنها را از درک منافع و سیاست های مستقل طبقاتی خودشان باز میدارند، بین آنها تفرقه ایجاد می‌کنند. اگر ما میخواهیم طبقه کارگر را در این مقطع معین آگاه و متحد کنیم باید به ریشه این مسائل بزنیم. باید این عوامل و شرایط را از میان برداریم. آن روندهای اساسی که در قسمت قبل صحبتیمان به آن اشاره کردم، روندهاییست که پیشرفت آنها برای رفع این موانع عینی که بر سر راه کار ثمربخش کمونیستی قرار دارد، حیاتی است.

کمونیست: گزارش کمیته مرکزی برای توضیح مختصات ویژه شرایط امروز یعنی برای توضیح روندهای عینی ای که انقلاب سوسیالیستی به آنها گره خورده است اساساً روی وضعیت جنبش کمونیستی و طبقه کارگر و رابطه متقابل ایندو انگشت می‌گذارد. چرا از میان همه عواملی که میتوان بعنوان ملزومات و مقدمات انقلاب کارگری از آنها اسم برد تاکید را اینجا می‌گذارید؟

منصور حکمت: به این دلیل که به نظر ما شرایط عینی اجتماعی، درجه رشد و تکامل سرمایه داری و موقعیت بحرانی موجود سرمایه داری جهانی، همه برای یک انقلاب اجتماعی علیه سرمایه آماده اند. آنچه که آماده نیست و این ناآمادگی را هم به دفعات از خود نشان داده است، طبقه کارگر است، یعنی نیروی فعاله و محرکه انقلاب سوسیالیستی و صف پیشرو این طبقه. امروز سرمایه داری تمام جهان را بلعیده و در

دورترین گوشه های جهان تولید اجتماعی را تحت کنترل خودش گرفته است. این سرمایه داری به یک بحران مزمن و عمیق اقتصادی دچار است. دویار بشریت را به کام جنگهای جهانی مرگبار برده و امروز سایه جنگ بعدی را بالای سر میلیونها انسان گسترده است. ناتوانی سرمایه داری در جلوتر بردن تولید و رفاه اجتماعی را نه فقط در آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین فقرزده و گرسنه میشود دید، بلکه در خود قلب اروپای صنعتی نیز میشود دید، به شکل صف دهها میلیونی بیکاران و رشد حلبی آبادها و خیل بی خانمانها که روزبروز هم بر تعدادشان افزوده میشود. اگر کسی بخواهد امروز حکمی درباره درجه آمادگی و ناآمادگی شرایط اقتصادی برای انقلاب سوسیالیستی بدهد، جز این نمیتواند باشد که سرمایه داری مدتهاست به آخر خط خودش رسیده است. مدتهاست که برقراری قدرت کارگری و لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و برچیدن بساط کار مزدی به تنها راه بهبود مادی و معنوی زندگی بشر تبدیل شده است. سرمایه داری عمر خودش را کرده است و شرایط نه فقط برای سوسیالیسم آماده است، بلکه باید گفت این تحول بیش از حد هم به تاخیر افتاده. بعلاوه همانطور که گفتم بورژوازی در قرن اخیر دائما در بحرانهای سیاسی بسر برده است. برخلاف تصور بعضی کمونیستها، اشکال کار در نبود شرایط انقلابی نیست، برعکس باید توضیح داد این همه شرایط انقلابی و حتی انقلابات بالفعل در کشورهای مختلف جهان چرا هدر رفته است؟ چرا به یک انقلاب کارگری منجر نشده است؟ اینجاسینجاست که ما توجه خودمان را از شرایط عینی به نیروی فعاله انقلاب سوسیالیستی معطوف می کنیم. این نیروست که به هم ریخته و ناآماده و سردرگم است. مسئله تماما بر سر مشکلاتی است که صف انقلاب کمونیستی با آن روبروست. پیروزی انقلاب کارگری یعنی امری که ما بخاطر آن متشکل شده ایم، درگرو مبارزه برای حل این مشکلات معین است. این وظیفه ای است که دربرابر کمونیستها و کارگران انقلابی قرار دارد.

کمونیست: وضعیت و مختصات جنبش کمونیستی امروز را چگونه می بینید و برای اینکه این جنبش، این عقب ماندگی را که از آن صحبت کردید برطرف کند چه تغییراتی باید در آن رخ دهد؟

منصور حکمت: اجازه دهید همینجا بگویم که ما این لفظ جنبش کمونیستی را با قدری مسامحه بکار می بریم. من از صف انقلاب کمونیستی صحبت کردم، تا هم از این بی دقتی اجتناب کرده باشم و هم معضل را به یک معضل محدود به جنبش کمونیستی

کاهش نداده باشم. گفتم که باید به وضعیت صف انقلاب کمونیستی دقیق شد، چون از یک طرف بخش مهمی از آن چیزی که امروز به آن جنبش کمونیستی اطلاق میشود عملاً خارج از این صف قرار میگیرد، چون چیزی جز کمونیسم در اسم و دفاع از منافع بورژوازی در محتوا نیست. از طرف دیگر صف انقلاب کمونیستی هرگز محدود به کمونیستها نیست. این صف اساساً، صف طبقه کارگر است که علیه سرمایه داری در اشکال مختلف مبارزه میکند و واضح است که حتی در حالتی که این طبقه به رهبری کارگران کمونیست برای کسب قدرت سیاسی وارد صحنه میشود هنوز بخش اعظم طبقه، مستقیماً و بدون واسطه جزء جنبش کمونیستی به معنی اخص کلمه نخواهد بود. بنابراین باید به صف مبارزه علیه سرمایه داری نگاه کرد. این شامل کمونیستها بطور اخص و جنبش طبقه کارگر بطور کلی است. اتفاقاً دور افتادن این دو جزء انقلاب کارگری یا در واقع تجزیه صف انقلاب کمونیستی به دو جزء از هم دورافتاده، یکی از اساسی ترین معضلاتی است که امروز کمونیستها باید به آن پاسخ بدهند.

اجازه بدهید نکاتی را که گفتم از یک زاویه دیگر بیشتر توضیح بدهم، چون اصل بحث ما در گزارش کمیته مرکزی فی الواقع همین جاست. وضعیت کنونی جنبش کمونیستی حاصل یک سیر تاریخی است که در طی آن دو پایه اساسی جنبش کمونیستی تخریب شد. ما با دو روند عقب گرد روبرو بودیم که به جنبش مارکسیستی بطور اخص و به جنبش طبقه کارگر بطور کلی تحمیل شده است:

اول: جدایی جنبش کمونیستی از تئوری انقلابی مارکس و از آرمان کمونیسم و اصول و اهداف مبارزه کمونیستی است.

دوم: جدایی این جنبش از طبقه کارگر بمثابه نیروی مادی انقلاب اجتماعی. این خصوصیت ویژه امروز است و نه اوائل قرن. جدایی از رفرمیسم و ناسیونالیسم بین الملل دوم، انقلاب اکتبر و تشکیل کمینترن مسیری بود که در طی آن گرایش لنینی در جنبش طبقه کارگر بعنوان خط رسمی و اصلی کمونیسم تثبیت شد. این کمونیسم دارای دو خصوصیت تعیین کننده بود. اولاً جریان بود که عمیقاً به تئوری و برنامه انقلابی مارکسیسم وفادار بود و ثانیاً بطور واقعی یک جریان کارگری بود؛ نماینده سیاسی و متشکل کننده صف وسیعی از کارگران کمونیست و انقلابی بود. این شاید آخرین مقطعی در تاریخ جنبش انقلابی طبقه کارگر است که ما در آن مارکسیسم انقلابی را در یک مقیاس اجتماعی بعنوان یک پدیده کارگری یعنی شکلی از وحدت و مبارزه بخش پیشرو خود طبقه کارگر می بینیم. به عبارت دیگر انقلاب اکتبر و نخستین مراحل بین الملل سوم، آخرین سنگرهای است که ما در آن کمونیسم کارگری، قدرتمند، و از لحاظ فکری

اصولی و انقلابی را در یک مقیاس اجتماعی، یعنی به صورت یک نیروی اجتماعی مشاهده میکنیم.

در طول تحولات دهه ۳۰ میلادی به بعد، به تدریج این خصوصیات بستر اصلی کمونیسم از کف رفت. در خود روسیه همراه با تثبیت شدن روند ساختمان سرمایه داری انحصاری دولتی، مصالح ناسیونالیسم بورژوازی جایگزین آرمانها و اهداف سوسیالیستی طبقه کارگر شد. بجای مارکسیسم اصولی و انقلابی لنینی، یک رویزیونیسم نوظهور قد علم میکند و به یک بلوک فکری و سیاسی جهانی تبدیل میشود.

اما کار به همین جا ختم نمیشود. ما امروز صرفا با یک قطب رویزیونیستی روبرو نیستیم. حول محور رویزیونیسم مدرن روس جریانات انتقادی مختلفی در مراحل مختلف شکل میگیرند. یعنی از این طیف انشعابات متعددی صورت میگیرد که خود آنها هم در مراحل بعد دستخوش چند دستگی میشوند و هر کدام از این شاخه ها یک نوع کمونیسم و مارکسیسم دستکاری شده، بی محتوا شده و بورژوازی شده دیگر را در سطح جهانی علم می کنند. جدائی چین از شوروی زمینه را برای شکل گیری یک اردوگاه رویزیونیسم جدید فراهم کرد. خود این طیف بسرعت و در طول چند سال به چند جریان مختلف تجزیه شد. که راست ترین شان رسماً طرفدار رهبری امروز چین است و چپ ترینشان برای مثال سنگ آلبانی را به سینه میزند. در دهه ۷۰ بخشهای دیگری با تمایلات پالمانتاریستی و رفرمیستی در اروپای غربی از رویزیونیسم روسی جدا شدند تا خط اروکمونیستی، یعنی کمونیسم اروپائی را تشکیل بدهند، که بشدت به سوسیال دموکراسی اروپا نزدیک شد. وقتی به این تصویر، انشعابات دیگری مثل تروتسکیستها که خودشان چندین فرقه اند، چپ ایتالیا، چپ نو و امثالهم را اضافه کنید، متوجه میشوید که امروز چه ملقمه غربی از نیروها تحت نام کمونیسم حرف میزنند. وقتی به نظرات و سیاستها و اهداف اینها دقت میکنید می بینید که آنچه که کمتر نشانی از آن باقی مانده، کمونیسم انقلابی مارکس و لنین و اهداف و آرمانهای انقلابی و کارگری است که مانیفست کمونیسم و بلشویسم، نماینده آن بوده اند، در واقع تاریخ چند دهه اخیر در جنبش به اصطلاح کمونیستی، تاریخ کمونیسم نیست؛ تاریخ عروج و افول رویزیونیسم مدرن روسی و منتقدان هم سنت آن است. حاصل این پروسه این بوده است که امروز مارکسیسم انقلابی در طیف عمومی مدعیان کمونیسم، یک اقلیت بسیار بسیار کوچک را تشکیل میدهد. کارگران معاصر لنین و بلشویکها رفته اند، کارگران معاصر ما کمونیسم را از زبان این جماعات و با پراتیک آنها می شناسند، و این کمونیسم همه چیز هست، جز کمونیسم. از ناسیونالیسم و رفرمیسم بورژوازی تا آنارشیزم. از اومانیزم لیبرالی تا عصیان خرده بورژوازی، تحت

عنوان مارکسیسم بیان و عرضه میشود.

همراه با این روند، کمونیسم، حال با هر تعبیری اعم از واقعی یا دروغین، از طبقه کارگر و مبارزه کارگری دور افتاده است. اهمیت مارکسیسم در این بود که مبارزه برای رهایی بشر را به مبارزه یک طبقه معین یعنی طبقه کارگر مرتبط کرد. مارکسیسم نیروی مادی انقلاب اجتماعی را شناخت و به صحنه فراخواند. امروز این نیروی مادی، این طبقه کارگر به عینه دارد سرنوشتی جدا از سرنوشت جنبش کمونیستی را تجربه میکند. در واقع مدتهاست که در یک مقیاس اجتماعی تاریخ کمونیسم و تاریخ کارگران مداوماً از هم جداتر و گسسته تر میشود. برای دوره طولانی لااقل تا اواسط دهه ۵۰ میلادی که بحران درونی اردوگاه رویزیونیسم مدرن در سطح جهانی علنی شد هنوز بخش بسیار وسیعی از طبقه کارگر، علیرغم انحرافات مداوماً رو به تعمیق این بلوک، همچنان در پیوند با آن باقی مانده اند. جریاناتی که تا آن مقطع (حال از هر موضعی) از این بستر رسمی جنبش کمونیستی، یعنی این رویزیونیسم روبه رشد جدا شده بودند (مثل تروتسکیستها، شاخه هائی از چپ ایتالیا و غیره)، در عمل خودشان را از جنبش کارگری و توده های وسیع کارگران مبارز هم منزوی کرده بودند. نبض رهبران رادیکال طبقه کارگر هنوز در دست این خط رسمی بود. اما در دهه های ۶۰ و ۷۰ (میلادی)، دیگر شاهد انزوای جدی خود این خط رسمی از طبقه کارگر و جنبش کارگری هستیم. رگه های انتقادی دیگری در دهه های ۶۰ و ۷۰ نظیر مائوئیسم و اروکمونیسم و چپ نو بوجود آمدند که آنها هم بهمان درجه و حتی شاید بیشتر، از جنبش طبقه کارگر منزوی شدند. بویژه که این آخری ها اصولاً با یک نگرش ماوراء طبقاتی و جدا از طبقه کارگر متولد شده بودند. شاید از لحاظ داشتن پایگاه کارگری یک استثنا در این مورد اروکمونیستها بودند، که در ابتدا تا مدتی و تا حدودی پایه های کارگری خودشان را حفظ کردند، اما امروز همان خوشبینی های دهه ۷۰ در این طیف هم از بین رفته و اکثر احزاب اروکمونیسم، بطور جدی پایگاه توده ای خودشان را در بین کارگران، از دست داده اند. بهرحال ماحصل این روند تاریخی یعنی انکشاف رویزیونیسم و چندپارگی امروزی آن اینست که شکاف عظیمی مارکسیسم امروز را از تجربه کمونیسم کارگری و انقلابی ابتدای قرن، جدا میکند. این واقعیتی است که لنینیست امروزی و حزب لنینی امروز با آن روبروست و باید به آن پاسخ مادی بدهد. یعنی در مقابلش آلترناتیو واقعی بگذارد. این سیر قهقرائی نتایج تبعی تعیین کننده ای داشته است که خودشان مزید بر علت شده اند. یکی از عوارض سلطه طولانی اشکال مختلف رویزیونیسم به فکر و عمل کمونیستی این بوده که مارکسیستها عملاً از پاسخگوئی به معضلات سیاسی زمان خودشان عقب مانده اند. امروز برای مثال بحران

سرمایه داری خصلت مزمونی پیدا کرده؛ بیکاری وسیع و میلیونی به یک جزو دائمی اوضاع تبدیل شده؛ جنبش اتحادیه ای در اروپا و آمریکا ناتوانی و عجز خودش را در مواجهه با این وضعیت ثابت کرده و خودش دارد در این مهلکه همان تنمه نیروی خودش را از دست می‌دهد، مارکسیست‌ها در اوج نارضایتی وسیع توده های طبقه کارگر حتی از ارائه ابتدائی ترین آلت‌رناتیوها در امر سازماندهی و پیگیری مبارزه کارگری ناتوان مانده اند. توده وسیع کارگران در دست رفرمیست‌ها، سوسیال دمکرات‌ها و حتی متاسفانه گاهی راست افراطی رها شده اند. به مبارزه یک ساله معدنچیان انگلستان و وضع تاسف آور چپ این کشور نگاه کنید! به جنبش ۳۵ ساعت کار و عملکرد چپ آلمان نگاه کنید! از این مثال‌ها بسیار میشود آورد. مساله کابوس جنگ هسته ای و فقدان یک تحلیل و سیاست راهگشای کمونیستی در قبال آن است که عملاً اعتراضات ضد جنگ را یا بدست رفرمیست‌ها سپرده، یا اجازه داده که خود این اعتراضات به ابزاری در کشمکشهای تبلیغی قطبهای امپریالیستی تبدیل بشوند. جنبش زنان برای کسب حقوق برابر در متن بی تفاوتی و کلیشه پردازی شبه مارکسیست‌ها در دو سه دهه اخیر یکسره هژمونی و رهبری فمینیسم را بخود پذیرفته. همگام با توسعه چند ده ساله سرمایه داری و عریان شدن تضادهای این نظام و همینطور همراه با بسط و انکشاف مبارزه طبقاتی، مجموعه ای از مسائل نو در سطح اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اوضاع بین المللی و غیره، در برابر طبقات اجتماعی طرح شده یا مسائل کهنه ای نظیر مساله مبارزات ملی، تبعیض نژادی و غیره، با محتوای طبقاتی جدید، با محتوای اجتماعی جدیدی، ظهور کرده که بخش اعظم اینها از طرف کمونیست‌های معاصر ما به درستی تحلیل نشده و پاسخ نگرفته است. ماحصل دیگر این وضعیت این بوده که مارکسیست‌ها به حاشیه مبارزات سیاسی و انقلابی زمان خودشان رانده شده اند. سرنوشت مبارزات طبقه کارگر عمدتاً به احزاب رفرمیست و جنبش سندیکائی واگذار شده. در بحران‌های انقلابی متعددی که در اقصی نقاط جهان بالا گرفته است، طبقه کارگر در تمکین به طبقات دیگر، عمدتاً نقش نیروئی را در تسویه حساب بخشهای مختلف طبقات حاکمه پیدا کرده است. آنجائی هم که مارکسیست‌ها و یا بهرحال کسانی که تحت این نام فعالیت می‌کنند، در مرکز تحولات سیاسی جامعه ظهور می‌کنند، عمدتاً آنجائی است که اینها از خصلت ویژه کمونیستی و کارگری فعالیت خودشان دور شده اند. کمونیست‌ها یا در حاشیه تحولات سیاسی اند یا اگر در متن آن هستند حداکثر به موقعیت دمکرات‌ها و اصلاح طلب‌های پرحرارت، تنزل پیدا کرده اند. بهرحال کمونیسم کارگری و رادیکال را عموماً در حاشیه تحولات سیاسی می‌بینیم به جز استثنائاتی. خلاصه همه اینها اینست که صف انقلاب کمونیستی درهم ریخته

و ضربه خورده است. خط پیشرو کمونیستی در اثر تسلط طولانی رویزیونیسم و عقب ماندنش از مسائل زمان خودش و رانده شدنش به حاشیه مبارزات معاصر، منزوی و نسبتاً کم اثر است. طبقه کارگر در غیاب یک افق روشن مبارزاتی و یک بخش پیشرو کمونیست یک بخش سازمان یافته کمونیست در برابر حملات پی در پی اقتصادی و سیاسی بورژوازی، حداکثر در حال سنگریندی ها و مبارزات تدافعی است. و بطورکلی بندرت بصورت نیرویی برای مبارزه سوسیالیستی و کمونیستی پا به صحنه سیاست می گذارد. رابطه کمونیسم با طبقه و مبارزات طبقه سست شده. کمونیسم کارگری و انقلابی فاقد آن نقش اجتماعی سنت های مبارزاتی، کادرها و ارگانهای مبارزاتی ای شده که در دو دهه اول قرن حاضر به آن دست پیدا کرده بود. البته اینهم تمام تصویر نیست. به این تصویر باید واقعیات سالهای اخیر، واقعیات مثبت سالهای اخیر را اضافه کرد، شاید یک دهه اخیر را: ما امروز با بحران رویزیونیسم روبروئیم، رویزیونیسم مدرن روسی، رویزیونیسم چینی و مائوئیسم، تروتسکیسم، طرفداران آلبانی، و استالینی، اروکمونیست ها و چپ نو، همه از لحاظ سیاسی و نظری و عملی به بن بست رسیده اند. یک موج نوین، یک جهتگیری نوین، برای مارکسیسم مستقل لنینی در کشورهای مختلف به چشم میخورد. واضح است که نیروهایی که در این حرکت سهم اند از آسمان نازل نشده اند، بلکه جریانات انتقادی در درون جناح های چپ گروهبندهای سنتی هستند. اینها دارند بطور روزافزونی راه خودشان را جدا میکنند و به ایده ها و سیاست های انقلابی مارکسیستی روی می آورند. در عین حال طبقه کارگر در مواجهه با عواقب بحران اقتصادی و ناتوانی رهبری سنتی سوسیال دمکراتیک و سندیکایی خودش، یکبار دیگر دارد بسرعت سیاسی و فعال میشود. زمینه های بسیار مناسبی برای پیوند کمونیسم انقلابی که رو به اعتلا دارد با جنبش کارگری که از رهبری موجود خودش سرخورده و توقعات مبارزاتی و سیاسی بیشتری دارد، وجود دارد. پیوندی که بدیهی است بطور اتوماتیک اتفاق نمی افتد بلکه نیازمند کار آگاهانه و هوشیاری و اتخاذ روش ها و سیاست های اصولی از جانب کمونیست هاست. با این توضیحات علت اینکه ما به روندهای معینی بعنوان روندهای تعیین کننده و اساسی انگشت می گذاریم، روشن می شود. اینکه چه تحولات و تغییراتی از نظر ما باید رخ بدهد تا صف کمونیسم در حد وظایف خودش رشد بکند و قدرتمند بشود، از همینجا معلوم میشود. اولین روندی که باید به جلو سوق داده شود، روند بازسازی کمونیسم لنینی بعنوان یک جریان شاداب، بالنده و محیط و مسلط به مسائل دوران خودش است. باید تا آنجا پیشروی کرد که این مارکسیسم انقلابی به رگه و جریان اصلی در چپ تبدیل بشود تا جائی که هرگاه، هرکس، جامعه و طبقه کارگر، از کمونیسم

صحبت می کند، به این بستر اشاره داشته باشد. معنی این حرف یعنی خاتمه دادن قطعی به اقتدار طیف های رویزیونیستی مختلف در حیات فکری و سیاسی گروه های چپ. از این گذشته باید این جریان لنینی به مسائل دوران خودش محیط بشود. باید پاسخ های سیاسی و تحلیلی خودش را بدهد. و در قبال هر مساله ای آلترناتیو و مسیر مبارزاتی خودش را ترسیم بکند. اینجا دیگر صرف بازگویی مواضع بلشویسم کافی نیست. متصل شدن و متکی شدن به سنت بلشویسم البته حیاتی است. اما بلشویک امروزی، لنینیست امروزی، باید پاسخ مسائل مبارزه طبقاتی در انتهای این قرن را داشته باشد.

روند دومی که باید به پیش برود پیوند این کمونیسم انقلابی با طبقه کارگر و جنبش کارگری است. مرکز ثقل کمونیسم باید یکبار دیگر به درون طبقه کارگر برده شود. کمونیسم باید به یک جریانی از درون خود طبقه، به جریان کارگران کمونیست تبدیل شود. به دوران مارکسیسم و کمونیسم جدا از جنبش کارگری باید خاتمه داد، و کمونیسم کارگری را بازسازی کرد. بدون تحقق این امر هیچ صحبتی از سوسیالیسم نمی تواند در بین باشد. در همین رابطه بسیار حیاتی است که کمونیسم یکبار دیگر خودش را با کارگران و جنبش کارگری در صحنه مبارزات عملی بویژه در نقاط عطف و گره گاه های مبارزاتی، هم سرنوشت بکند. باید تاریخ کمونیسم و تاریخ طبقه کارگر، زندگی کمونیسم و زندگی طبقه کارگر، مبارزه کمونیسم و مبارزه طبقه کارگر را به یک واقعیت واحد تبدیل کرد. شرط لازم این مساله، دخالتگری کمونیستها در کلیه دقایق مبارزات کارگری و بویژه تداعی شدن کمونیستها با لحظاتی در این مبارزه است که سرنوشت طبقه کارگر برای یک دوره تعیین میشود. مادام که کارگران نتوانند، آنوقت که به گذشته مبارزاتی طبقه خودشان نگاه می کنند کمونیسم و مبارزه کارگری را با هم عجین ببینند؛ مادام که وضعیت جنبش کارگری و کمونیسم حاصل یک تجربه واحد و مشترک مبارزاتی نباشد از پیوند کمونیسم با طبقه کارگر، از کارگری شدن کمونیسم در یک مقیاس اجتماعی نمی شود صحبت کرد. اینها آن روندهای اصلی و آن پروسه های عینی اجتماعی است که باید حزب کمونیست و فعالیت کمونیستها بطور کلی را در متن آنها قرار داد و سنجید. ما باید در هر مقطع اینرا روشن کنیم که مبارزه تاکتونی ما چطور بر این روندها تاثیر گذاشته و همینطور اهداف و وظایف آتی خودمان را هم بر این مبنی تعیین کنیم.

کمونیست: ملزومات و روندهای حیاتی ای که به آن اشاره کردید در مجموع در یک چهارچوب عمومی و بین المللی بحث شد. آیا همین موقعیت در چهارچوب خاص ایران نیز صادق است. بعبارت دیگر شرایط خاص ایران چه ویژگی هایی دارد و چه

نکات تکمیلی ای را به این بحث اضافه میکند.

منصور حکمت: آنچه که گفتیم در سطح کلی و پایه ای در مورد ایران هم صادق است. تفاوت شاید در سیر تاریخی و عملی ای باشد که چپ ایران و جنبش کارگری در ایران طی کرده است. اگر از تلاشهای اولیه حزب کمونیست ایران در بیش از نیم قرن قبل بگذریم - که تا حد زیادی حاصل وجود یک بین الملل کمونیستی زنده بود - باید بگویم که کمونیسم ایران در دوره اخیر (منظورم چند دهه اخیر است)، اساسا بعنوان پدیده ای غیر کارگری و غیر مارکسیستی، متولد شد. ظهور چپ رادیکال و انقلابی در ایران در دوره اخیر، اساسا به شکل گیری جنبش چریکی در اواخر دهه چهل برمیگردد، جریانی که از سنت جبهه ملی و حزب توده برید. اما از لحاظ آرمانهای اقتصادی، تعلق طبقاتی و روشهای مبارزاتی، این چپ بطور قطع از کمونیسم و لنینیسم، و از طبقه کارگر فاصله عمیقی دارد. این در واقع، جناح چپ و رادیکال بورژوا دمکراسی در ایران بود که تحت نام مارکسیسم و در تقابل و مرزبندی با سنتها و اشکال مبارزاتی اپوزیسیون لیبرال و رفرمیست ایران، پا به عرصه وجود گذاشته بود. کمونیسم این جریانات، بطور جدی تحت تاثیر آموزشهای رویزیونیسم مدرن روسی، و بعد از آن هم در مرحله بعد مائوئیسم و مضمون خلق گرایانه آن بود. نیروهای شاخص این جریان، چریکهای فدائی خلق و خط ۳ بودند، که سازمان پیکار، در محور و مرکز آن قرار داشت.

اهداف سیاسی و برنامه اقتصادی این جریانات، در واقع چیزی جز برخی مطالبات دمکراتیک و اصلاحات اقتصادی، از نوع سرمایه داری دولتی بعلاوه درجه ای از رفاه اجتماعی نبود. انقلابیگری این جریانات در شیوه مبارزه علیه دولت مرکزی، یعنی در تبلیغ ضرورت اقدام قهرآمیز برای سرنگونی، و لذا به یک معنی در تبلیغ انقلاب خلقی خلاصه میشد. به عبارت دیگر ما با نوعی اصلاح طلبی قهرآمیز مواجه بودیم. طبقه کارگر برای این جریانات، بخش پیگیر و توانای مبارزه برای دمکراسی بود، و نه بیشتر. پایه اجتماعی این جریانات را خرده بورژوازی و روشنفکران جامعه تشکیل میدادند. جدایی از طبقه کارگر در این خطوط، حتی به درجه زیادی تئوریزه شده بود. برای دوره طولانی، حتی ابراز منافع مستقل طبقه کارگر در چهارچوب این چپ، یک نوع چپ روی تلقی میشد، و چپ روی ای که وحدت صفوف خلق علیه رژیم یا امپریالیسم را به زعم آنها سست میکرد. این چپ از لحاظ صوری، از اردوگاههای بین المللی رویزیونیسم مستقل بود، اما نه در ادراکات سیاسی، نه در جهان بینی و افق مبارزاتی، و نه در اهداف برنامه ای، جدائی کیفی و تعیین کننده ای از رویزیونیسم نداشت. بخش مهمی از تاریخ

رویزیونیسم، بویژه دوران استالین، و همینطور مائوئیسم، مورد تایید بخشهای مختلف این چپ بود.

در آستانه و در اولین مراحل انقلاب ۵۷، ما با یک شبه کمونیسم، یک رفرمیسم قهرآمیز، یک خلق گرایی شبه سوسیالیستی مواجهیم، که به اسم کمونیسم و طبقه کارگر حرف میزند. کارگران را به مثابه ستون فقرات خلق، در مبارزه برای دموکراسی، به صحنه فرا میخواند. و بهرحال در منتهی الیه چپ گروهبندهای موجود در اپوزیسیون جا دارد. پیشروان و رهبران عملی طبقه کارگر، که بندرت بیان روشن و صریح منافع کارگران را در این خطوط مشاهده میکردند، در مجموع یا فاصله عملی خود را از این خط حفظ کردند، (و این چیزی است که به تشکل گریزی کارگران پیشرو معروف شده بود) و یا اینکه با آن به سازشهای معینی رسیدند. و در مجموع این خطوط را بعنوان تنها چپ رادیکالی که بهرحال وجود دارد، مورد حمایت قرار دادند.

طبقه کارگر و جنبش کارگری هم در ایران ویژگی خاص خودش را داشت، و دارد. در دو دهه اخیر شاهد رشد سریع سرمایه داری و گسترش پرولتاریای صنعتی و شهری در ایران بودیم. بخش مهمی از طبقه کارگر، از خانواده های کارگری ای تشکیل میشود که تنها در نسل اخیر، به جرگه طبقه کارگر مزدی پیوسته اند. سنتهای مبارزه متشکل، تحت تاثیر اختناق طولانی از یک طرف، و پیوستن دائمی روستائیان فقیر به صف کارگران، و همینطور ضعف تاریخی چپ از طرف دیگر، بسیار ضعیف و جانباخته است. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، از سازمان یابی بسیار کمی برخوردار بوده است. حزبی، تعلق حزبی و مبارزه حزبی در بین کارگران ضعیف بوده است. رهبران عملی کارگران عمدتاً خارج از قلمرو تشکیلاتها و احزاب، در شکل محافل کارگری، فعالیت خودشان را به پیش برده اند. و بالاخره همانطور که گفتم، طبقه کارگر تا انقلاب ۵۷ تاثیر کمی از سیر حرکت جنبش چپ و مارکسیستی بخودش گرفته بود. از طرف دیگر، کارگر ایرانی، علی العموم، بسیار از کارگر کشورهای متروپل و صنعتی، سیاسی تر است؛ به مساله قدرت سیاسی، دولت و سرنوشت آن حساس است. آمادگی پذیرش اشکال انقلابی مبارزه را بسیار بیشتر دارد. و تاریخاً تفکر و سیاست رفرمیستی و رویزیونیستی، تاثیرات کمتری در این طبقه داشته است. اینها ویژگیهای عمومی وضعیتی است که انقلاب ۵۷ در آن شکل گرفت. اما برای درک درست موقعیت فعلی، باید به اثرات خود انقلاب ۵۷ به جنبش کارگری و کمونیستی پرداخت. بویژه که این انقلاب تاثیر بسیار مثبتی بر روند شکل گیری یک کمونیسم انقلابی و کارگری داشت. و تحلیل موقعیت حزب کمونیست، جدا از این تاثیرات ممکن نیست.

کمونیست: پس اجازه بدهید این دو سوال را یکی کنیم یعنی تحلیل تاثیرات انقلاب بر جنبش کمونیستی و کارگری و موقعیت و دورنمای حزب کمونیست. ارزیابی گزارش از جایگاه حزب در این روند تحول جنبش کارگری و کمونیستی چه در گذشته و چه در آینده چه بود؟

منصور حکمت: همانطور که گفتم، انقلاب ۵۷ تاثیر حیاتی ای بر سیر مارکسیستی شدن و کارگری شدن چپ ایران، و ظهور یک کمونیسم انقلابی، در تمایز با سوسیالیسم خرده بورژوائی و خلق گرائی حاکم به چپ داشت. حزب کمونیست قبل از هر چیز محصول درجه معینی از پیشرفت این روندها در جامعه ایران، بویژه در طول انقلاب ۵۷ بوده است. مارکسیسم اصولی و انقلابی در این انقلاب رشد سریعی کرده و مهر نظرات و برنامه خودش را حتی بر عقب مانده ترین بخش این جنبش چپ، چپ خرده بورژوائی ایران زد، چیزهاییکه امروز به بدیهیاتی در تفکر چپ ایران تبدیل شده، زمانی نوآوریهای چپ روانه محسوب میشد. یادتان هست که در سال ۵۸ چطور نقد مفهوم بورژوازی ملی؛ اعلام اینکه رژیم اسلامی یک رژیم بورژوائی و امپریالیستی است؛ پافشاری به اینکه کمونیستها نباید منافع کارگران را در شعارهای توخالی درباره خلق و مصالح خلق حل بکنند و نظیر آن، مهر چپ روی میخورد؟ یادتان هست که چطور بخش حداقل برنامه ما، با این عنوان که در مطالبات رفاهی و اقتصادی کارگران زیاده روی کرده است؛ به کارگران آوانس داده است، و دادن این مطالبات عملی نیست، تخطئه میشد؟ امروز نظرات آن روز مارکسیستها، به اموری بدیهی تبدیل شده است. این پیشروی سریع مارکسیسم انقلابی، از یکطرف حاصل بحران و بن بست بین المللی اشکال مختلف رویزیونیسم بود، و از طرف دیگر حاصل آشکار شدن منافع متضاد طبقاتی و حضور عینی طبقه کارگر در صحنه مبارزه سیاسی بود؛ که خودش خلق گرائی و سوسیالیسم خرده بورژوائی مسلط بر چپ انقلابی را بی اعتبار می کرد.

نمایندگان مستقیم گرایشات رویزیونیستی بین المللی جایی در پروسه انقلابی پیدا نکردند. وضعیت توده‌ایها و بعد اکثریتی‌ها را که همه میدانیم، اینها به مداحان رژیم، و بعد از آنهم به ضمیمه‌های دستگاه سرکوب آن تبدیل شدند. تمام پراتیک اینها ضدیت با رادیکالیسم طبقه کارگر و اقشار تحت ستم بود. مائوئیسم، که در سطح بین المللی در ظرف چند سال ظهور و افول کرد، در ایران به اصطلاح نشکفته پرپر شد. سازمانهای مائوئیستی سر از اردوگاه بنی صدیون و بورژوازی لیبرال درآوردند. تروتسکیستها اصولا به موجودیت سازمانی قابل محاسبه ای تبدیل نشدند، آنها از لحاظ مواضع سیاسی،

عمدتا چیزی شبیه حزب توده از آب درآمدند؛ هیچ جریان جدی طرفدار آلبانی پیدا نشد، آنها هم که روی این خط، سازمانی ساختند، موجودیتشان گمان نمی‌کنم خیلی از روی کاغذ فراتر رفت. در این وضعیت تکامل چپ انقلابی عمدتاً به سرنوشت جریان موسوم به خط ۳، گره خورد. خط ۳، آخرین نمود انقلابی جناح چپ اپوزیسیون ضد استبدادی بود.

خلق‌گرایی و سوسیالیسم خرده بورژوائی که به این خط حاکم بود، پدیده ناپایداری بود که با شتاب زیادی، تحت فشار مبارزه طبقاتی، از راست و چپ تجزیه شد. از دل خط ۳، در نقد بنیادهای نظری و پراتیک عملی خط ۳، گروه‌بندها و انشعابات رادیکال مارکسیستی ای‌پا گرفتند، که بتدریج به لنینیسم نزدیک شدند. خصوصیت اصلی این جریان‌ها انتقاد این بود که: اولاً، اساساً بعنوان یک نقطه رجوع تاریخی و عقیدتی به لنینیسم، به بلشویسم، به کلاسیک‌های مارکسیستی باز می‌گشتند، و نه به آنچه که در دوران استالین و بعد از آن در شوروی و بعد در ریزیونیسم چینی، تحت نام کمونیسم اشاعه پیدا کرده بود. ثانیاً، دارای یک جهت‌گیری قوی به سمت طبقه کارگر بودند؛ چه در اهداف و برنامه، چه در کار عملی. این جهت‌گیری بدو جهت‌گیری فکری و آرمانی بود، که گام به گام دقیق‌تر شد و ابعاد عملی مشخصی بخودش گرفت. ثالثاً، این جریان در عرصه مبارزه سیاسی، مدافع آن مواضع تاکتیکی بود که هرچه بیشتر مبین استقلال طبقه کارگر، استقلال سیاسی طبقه کارگر، از جناح‌های گوناگون بورژوازی باشد (چه جناح‌هایی که در اپوزیسیون اند و چه در حاکمیت). و بالاخره رابعاً این جریان‌ها، دخالتگر و پراتیک بودند، خواهان دست زدن به عمل انقلابی و مرتبط شدن با مبارزات عملی توده زحمتکش‌شان بودند، خصوصیتی که بویژه بعد از بن بست عملی سازمان‌های پوپولیستی و سقوط بخش وسیعی از فعالین آن به ورطه انفعال سیاسی و شکاکیت و ابهام فکری، به یکی از وجوه تمایز اصلی مارکسیست‌های انقلابی تبدیل شد. این طیف لنینیستی و یا نزدیک به لنینیسم بطور عینی و مادی در چپ ایران شکل گرفت. این صرفاً نتیجه نقشه این یا آن گروه و جریان نبود، بلکه به درجه بسیار بیشتری حاصل رادیکالیزه شدن عمومی چپ ایران و حضور عملی طبقه کارگر در صحنه سیاسی، در یک جو انقلابی بود. حزب کمونیست ایران بر متن و بستر این قطب بندی بوجود آمد.

تا آنجا که به عامل دوم یعنی مساله کارگری شدن کمونیسم مربوط می‌شود باید بگویم که اولاً در بیست سال گذشته طبقه کارگر ایران از لحاظ کمی و جایگاه اقتصادی رشد زیادی کرده. این در واقع به کمونیسم یک پایه مادی جدی در جامعه میدهد. کمونیسم کارگری ضرورت عینی پیدا میکند و پیشروی آن ممکن میشود. ثانیاً در طول

انقلاب، زمینه بسیار مساعدی برای بردن ایده های کمونیستی و حتی سازمانیابی کمونیستی به درون طبقه کارگر فراهم آمده، خیلی از رهبران عملی کارگران، کمونیست شدند و حتی پا به فعالیت سازمانی گذاشتند در واقع این نیاز زمان و نیاز مبارزه کارگری بود که کارگران پیشرو را در جستجوی درک بهتری از راه رهائی و پیروزی به توجه به مارکسیسم سوق داد. بعبارت دیگر باز هم مستقل از طرح از پیشی هرکس، یک قشر وسیع از کارگران کمونیست بوجود آمد که دورنمای بسیار روشنی را در برابر کمونیسم ایران باز میکرد. همین امروز هم درجه اختناق و سرکوب هرچه باشد نمیتواند این تغییر بنیادی را در خودآگاهی طبقه کارگر ایران و در افق مبارزاتی آن برعکس بکند، وجود این قشر کارگران کمونیست و جایگیر شدن کمونیسم (نه کمونیسم این یا آن جریان بلکه کمونیسم بطورکلی - ایده های عام کمونیسم) در قشر بسیار وسیعی از کارگران مبارز، یکی دیگر از زمینه هائی بود که تشکیل حزب کمونیست ایران را امکان پذیر میکرد. و بالاخره باید به مساله جوش خوردن کمونیست ها با مبارزات توده ای اشاره کنم. از این لحاظ کارنامه چپ ایران در سطح سراسری چندان برجسته نیست. چپ رادیکال در انقلاب فعال و سخت کوش بود. اما نتوانست به معنی واقعی کلمه در موقعیت رهبری کارگران و مبارزات توده های وسیع زحمتکش قرار بگیرد. رابطه سازمانها و طبقه در حد رابطه محافل و عناصری از طبقه با سازمانها محدود ماند. در این بین یک استثنا وجود داشت که در تشکیل حزب کمونیست نقش اساسی ای داشت و آن کومهله است. کومهله از معدود سازمانهای کمونیستی انقلابی بود (نه فقط در مقیاس ایران بلکه در مقیاس جهانی) که توانسته بود خودش را در راس جنبش توده زحمتکشان قرار بدهد و عملاً به بیان سیاسی و تشکیلاتی منافع آنها تبدیل بشود؛ همان یکی شدن تجربه و تاریخ زحمتکشان و حزیشان که قبلاً از آن صحبت کردم. این در کردستان در طول انقلاب ۵۷ رخ داد. در هیات کومهله کمونیسم در کردستان یک نیروی اجتماعی بود. این پیوند مبارزاتی عمیق با توده زحمتکشان، یکی دیگر از عواملی بود که شکل گیری حزب کمونیست را ممکن کرد. بهرحال اینها را گفتم تا این را توضیح داده باشم که حزب کمونیست خودش یک محصول عینی تاریخ مبارزه طبقاتی در یک دوره معین است. اما بدرجه ای که این محصول بوجود می آید. خودش باید بر این سیر تاریخی تأثیرات آگاهانه خودش را بگذارد. اینجاست که به ارزیابی حزب بمعنی اخض کلمه میرسیم. اگر بخواهم ماحصل عمومی عملکرد حزب را در چند کلمه ذکر کنم، باید بگویم که حزب کمونیست در به پیش راندن این روندها موفقیت نسبی داشته، یعنی اینکه مسیر را ادامه داده، بدون آنکه توانسته باشد کار را به سرانجام رسانده باشد، روند حرکت پیشرونده کمونیسم کارگری

را ادامه داده، بدون آنکه توانسته باشد این جریان را بشکل غالب سازمانیابی و ابراز وجود سیاسی پیشروان و رهبران عملی طبقه کارگر تبدیل کند؛ در روشن کردن بنیادهای نظری، برنامه ای و سیاسی این کمونیسم کوشیده و دستاوردهائی داشته، بدون اینکه توانسته باشد هنوز اشکال مختلف رویزیونیسم را بطور قطع در درون جنبش چپ و طبقه کارگر ایران منزوی بکند. در متن همین موفقیت نسبی عمومی هم، در برخی از عرصه ها، دستاوردها چشمگیرترند و در برخی دیگر پیشرفتها محدود بوده اند. اجازه بدهید در جزئیات وارد اینها نشوم و فقط به چند نکته اصلی چه درباره دستاوردها و چه در زمینه کمبودها پردازم:

یکی از مهمترین نتایج تشکیل حزب کمونیست ایران ادامه پیدا کردن روند رشد و تکامل کمونیسم انقلابی ایران در یکی از خطرترین شرایط بود. تشکیل حزب کمونیست ایران موجب شد که بورژوازی و رژیم اسلامی اش در هجوم خودشان به چپ انقلابی قادر به درهم شکستن آن نشوند. یورش ۳۰ خرداد ۶۰ به بعد سیر رشد کمونیسم در ایران را با مخاطرات جدی روبرو کرد. بسیاری از تشکل های چپ رادیکال که در بحران سیاسی و نظری درونی گرفتار بودند، متاسفانه در برابر این یورش تاب نیاوردند. در چنین اوضاعی حزب کمونیست به یک سنگر مقاومت کمونیسم و کانونی برای حفظ و تجدید سازمان کادرهای کمونیست و ادامه کاری کار کمونیستی تبدیل شد. این بمعنای حراست از یکی از مهمترین دستاوردهای انقلاب ۵۷ بود. تشکیل حزب کمونیست و فعالیت آن در عین حال اجازه داد تا سیر رادیکالیزه شدن چپ، احیای اصول مارکسیستی و کاربست آن در چهارچوب مسائل مبارزه طبقاتی و همینطور روند کارگری شدن کمونیسم در شرایط نامساعد بعد از ۳۰ خرداد، همچنان ادامه پیدا بکند. و نه فقط این، بلکه دستاوردهای جدی جدیدی هم در این عرصه بدست بیاید. حزب کمونیست، توانست فشار برنامه و مطالبات رادیکال طبقه کارگر را همچنان بر تمام اپوزیسیون بورژوائی و خرده بورژوائی حفظ بکند. وجود این قطب انقلابی-پرولتری در اپوزیسیون بود که امکان داد، روند انحطاط سازمانهای خرده بورژوا-سوسیالیست چه بشکل نزدیک شدنشان به قطب های اصلی و بین المللی رویزیونیسم و چه بشکل ائتلاف سیاسی شان با احزاب جناح راست بورژوازی کند بشود و یا حتی متوقف بشود. در دوران عقب نشینی و افت انقلاب، احزاب بورژوازی و خرده بورژوائی دست از رادیکال نمائی خودشان در دوران انقلاب می کشند و هرکدام برای تعیین تکلیف و موضع گیری خودشان از احزاب راست تر از خودشان الهام می گیرند و به آنها متکی میشوند (درست برعکس دوران انقلاب) حزب کمونیست اجازه نداد این به راست چرخیدن در مورد ایران تحقق پیدا بکند. شکل گیری یک قطب رادیکال

کمونیستی، احزاب چپ غیر پرولتری را در منگنه ای گذاشت که امکان سازش با راست را از آنها سلب میکرد. امروز بخش زیادی از مطالبات کارگری و دمکراتیک حزب کمونیست عملاً به احزاب و فراکسیونهای مختلفی در چپ خرده بورژوا تحمیل شده. حزب کمونیست توانست با کار جدی روی اصول فعالیت کمونیستی در درون طبقه کارگر با نقد شیوه های رایج در چپ سنتی و با در پیش گرفتن یک سیاست سازماندهی اصولی گامهای جدی ای را در جهت مرتبط کردن کمونیسم انقلابی با طبقه کارگر بردارد. این اقدامات حزب کمونیست تاثیراتی بسیار وسیع تر از محدوده خود حزب داشته؛ از یک طرف بخش مهمی از رهبران عملی کارگران را نسبت به کمونیسم و حزب کمونیست حساس کرده، توجهشان را بطور جدی به سرنوشت حزب جلب کرده، و از طرف دیگر یک تاثیر عمومی بر ذهنیت چپ ایران در جهت کار در درون طبقه کارگر گذاشته. در کردستان، حزب کمونیست توانست در حادثترین شرایط پیوند خودش را با توده های وسیع زحمتکشان حفظ بکند. و در تندپیچ های تعیین کننده ای تاثیرات سیاستهای شکست طلبانه و انفعالی بورژوازی در جنبش کردستان را خنثی بکند. به لطف مبارزه پیگیر و فداکاری مبارزان کمونیست کومه‌له، امروز کمونیسم در بین زحمتکشان کرد اشاعه وسیعی پیدا کرده. این کمونیسم نشان داده که آمده است که بماند و با هیچ توطئه ای، با هیچ درجه فشار بورژوازی مرکزی و محلی، از سنگر دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان و دمکراسی انقلابی عقب نمی نشیند. فشار نظامی جمهوری اسلامی به جنبش انقلابی در کردستان فقط میتواند به شیوه ای مکانیکی و موقت، دامنه تماس و پیوند عملی حزب با توده های طبقه خودش را در کردستان محدود بکند. اما بگذارید تا در آینده ای نه چندان دور تناسب قوا یک ذره به نفع زحمتکشان تغییر کند تا بورژوازی در کمال وحشت ابعاد و عمق نفوذ اندیشه های کمونیستی و پایگاه وسیع کومه‌له در بین کارگران و زحمتکشان کردستان را ببیند.

همه اینها یعنی اینکه حزب کمونیست یک دستاورد ارزنده جنبش کارگری و کمونیستی در ایران است. این ابزاری است برای پیشبرد انقلاب کارگری، که باید با تمام قوا از آن حراست کرد.

قبلاً هم گفتم که حزب ما عیب و ایراد زیاد دارد، و اگر نداشت مایه تعجب بود. اما با همه کم و کاستی هایش حزب کمونیست نقطه درخشانی در تجربه کمونیسم ایران است. نه فقط برای کارگران و انقلابیونی که در صف حزیند بلکه برای هرکس که به سرنوشت کمونیسم در ایران اهمیت میدهد، برای هرکس که قلبش برای انقلاب کارگری میزند، حراست از حزب کمونیست، تقویت حزب و کمک به حزب برای رفع همان کم و

کاستی ها هم یک وظیفه اساسی است. اما هیچ کدام از اینها به این معنی نیست که کادرهای حزب کمونیست میتوانند به آنچه که بدست آمده دل خوش کنند و کار را تمام شده فرض کنند. برعکس فراخوان کنگره این بود که آنچه که تاکنون انجام شده، در مقایسه با آنچه که باید انجام بشود، هنوز بسیار کم است. یا باید بار را تا به آخر برد و یا اینکه دستاوردهای فعلی هم، در یک مقیاس تاریخی کم ارزش میشود. اگر ما نتوانیم در فرصت معینی که برای کمونیستهای ایران فراهم آمده بنیادهای یک کمونیسم کارگری را آنچنان محکم بکنیم که پرونده دوره تفوق سوسیالیسم غیر پرولتری بر جنبش کمونیستی را، بطور قطع ببندد، اگر ما نتوانیم کمونیسم ایران را بطور جدی به یک پدیده کارگری تبدیل بکنیم، اگر نتوانیم این کمونیسم کارگری را به بستر اصلی و رسمی کمونیسم در ایران تبدیل کنیم، و بالاخره اگر نتوانیم این کمونیسم را، این حرکت کارگران کمونیست را به یک نیروی اجتماعی قدرتمند تبدیل بکنیم که به تفوق احزاب بورژوائی و خرده بورژوائی در صحنه سیاست ایران خاتمه بدهد، آنوقت کاری که ما کرده ایم نهایتاً چیزی جز سازماندهی یک جناح رادیکال در اپوزیسیون در فاصله سالهای فلان تا فلان نبوده است. هدف ما نمیتواند صرفاً این باشد که "باشیم"، یک سازمان وسیع باشیم، جناح چپ اپوزیسیون باشیم، فعال باشیم و غیره. اگر کمونیستهای این دهه وظیفه ای دارند این است که کمونیسم ایران را از یک نقطه عطف حیاتی، از یک دوره انتقالی تعیین کننده عبور بدهند. دوره ما دوره برپائی کمونیسم مستقل و انقلابی است. دوره انتقال مرکز ثقل این کمونیسم از میان روشنفکران به درون کارگران است. یعنی طبقه ای که این کمونیسم از آنها مایه گرفته و به آنها تعلق دارد. یا این کار را می کنیم یا صرفاً نقطه درخشانی در یک صفحه تاریک باقی می مانیم. انقلابیونی که طبقه کارگر در آینده، درباره آنها و تلاشهای امروزشان به صیغه ماضی بعید سخن خواهد گفت.

کمونیست: کنگره بحث نسبتاً مفصلی درباره کارگری شدن حزب داشت، این بحث قدیمی در میان ماست که در کنگره موسس طرح شده و در سر مقاله دومین شماره کمونیست هم آمده، مباحثات کنگره دوم چه پیشرفتی را نسبت به بحث های سابق نشان می داد.

منصور حکمت: همانطور که گفتید مساله کارگری شدن برای ما موضوع تازه ای نیست، آنچه که در کنگره دوم حائز اهمیت بود، تازه بودن نگرش ما به این مساله است. پیش از این، مساله کارگری شدن عمدتاً بصورت امر کارگری شدن حزب، و آنهم بمعنی محدود

کارگری شدن بافت حزب یا جلب کارگران پیشرو به حزب مطرح میشد (میگویم عمدتاً این طور بود). امروز ما این مساله را بعنوان جزئی از یک موضوع وسیع تر می بینیم. مساله ما بر سر شکل دادن به کمونیسم کارگری در ایران است. سازمان دادن گرایش کمونیستی در درون خود طبقه کارگر، تبدیل کردن کمونیسم به پرچم گرایشی در درون خود طبقه. مساله صرفاً برسر این نیست که چگونه حزب خودمان را کارگری کنیم؛ مساله بر سر اینست که چگونه کمونیسم ایران را به یک پدیده کارگری تبدیل کنیم. اینجا دیگر باید به موانع فکری، اجتماعی و عینی این پروسه دقت کرد (که قبلاً هم به آنها اشاره کردم). این ما را به اقداماتی میرساند که دامنه آنها خیلی از کار تشکیلاتی با کارگران و تماس با پیشروان طبقه، فراتر می رود. ما باید آبروی شبهه سوسیالیسمی که مبارزه اقتصادی کارگران را تحقیر میکند ببریم و به کارگران نشان بدهیم که این کمونیسم نیست. ما باید پایه های تفکر سازمانی سکتاریستی چپ سنتی را که نه وحدت کارگران، بلکه رهبری فرقه و سکت خودش بر آحاد متفرق طبقه کارگر را دنبال میکند، درهم بریزیم. ما باید شبهه سوسیالیسمی را که کوچک ترین آشنائی ای با طبقه کارگر، زیست این طبقه، نیازهای این طبقه، محظورات این طبقه در صحنه مبارزه و مکانیسم های مبارزه طبقاتی این طبقه نداشت، را کنار بزنیم و به کمونیسمی شکل بدهیم که انعکاس واقعی زندگی و منافع یک طبقه اجتماعی متمایز از سایر ناراضیان ایران است. ما باید میراث سالها بدآموزی خرده بورژوازی را از ذهن فعالین کمونیست ایران پاک کنیم. کاری که تا بحال کرده ایم در همین راستا بوده، اما این تلاش باید بسیار فراتر از این برده شود، چپ سنتی ایران، چپی بیگانه از زندگی واقعی، منافع سیاسی و اجتماعی و شرایط و ملزومومات مبارزه کارگری بود. هنوز مهر محدودنگری این چپ این جا و آنجا بر ما هست. کارگری شدن حزب، بدون درهم کوبیدن همه سنتهای غیر کارگری این چپ، عملی نیست. بهرحال توضیح بیشتر درباره مساله کارگری شدن را به بحثهایی موكول میکنم که قرار است درباره مساله سازماندهی کارگری در نشریه کمونیست مطرح بکنیم.

کمونیست: چقدر به قابلیت واقعی ما در تحقق دورنمایی که در این گزارش طرح شده خوشبین هستید؟

منصور حکمت: ما خیلی خوشبینیم، چراکه اولاً این ما، به من و شما منحصر نیست بلکه طیف وسیعی از انقلابیون کمونیست و کارگران پیشرو را در بر می گیرد. کسانی که از دل یک تجربه انقلابی بیرون آمده اند. معضلی که گفتم صرفاً معضل حزب کمونیست

ایران نیست. بلکه یک نیاز عینی اجتماعی است که خودش را برای بخش پیشرو طبقه کارگر بطورکلی مطرح کرده. حزب کمونیست به سهم خودش ثابت قدمی خود را در این مسیر نشان داده. واضح است که این خوش بینی بمعنی اعتقاد به ناگزیر بودن و جبری بودن موفقیت نیست. تمام قضیه به همت، روشن بینی، پشتکار و دلسوزی کادرهای کمونیست و کارگران انقلابی ای گره خورده که امروز در صفوف حزب و به گرد آن متشکل شده اند. کاری که اینها باید بکنند هم، کار عجیب و غریبی نیست. جلوی ما مجموعه ای از وظائف تئوریک، تبلیغی، ترویجی، سازماندهی و مبارزاتی قرار گرفته. قبل از هر چیز باید اهمیت انجام این وظایف و تسریع در به ثمر رساندن آنها را فهمید. باید هرچه سریعتر خود را برای انجام این وظایف رشد داد. باید محو معضلات لحظه ای، فشارهای مقطعی و گرایشات و روندهای نامساعد نشد. باید در کار جاری و روزمره افق عمومی را از دست نداد. در یک کلمه باید هدف را شناخت و جنبید. کنگره دوم تلاش کرد تا این افق را جلوی فعالین حزب کمونیست و جنبش کارگری باز بکند. و به آنها برای یک تلاشی متحدانه و فشرده در این جهت فراخوان بدهد.

کمونیست: در بخشهای قبلی این گفتگو، شما از لزوم تشریح و تدقیق مبانی فکری یک گرایش متمایز، یعنی کمونیسم کارگری، صحبت کردید. بی شک ترتیب کار به این صورت نیست که کمیسیونهایی بنشینند و متونی تهیه کنند و کار تمام شود. بنظر میرسد یک روند کار نظری و مبارزه ایدئولوژیک خلاق در درون حزب به این منظور لازم است. خود شما چه تصویری از این مساله دارید. برای مثال آیا این امر مستلزم تغییراتی در ضوابط فعالیت ارگانهای تئوریک حزب، مثلا بسوی سوسیالیسم یا انتشارات حزبی نیست، مانند ضوابطی آزادتر، نظیر آنچه اکنون بر بولتن مباحث مربوط به شوروی حاکم است؟

منصور حکمت: اجازه بدهید باز هم اول مقدماتی را ذکر کنم. کمونیسم کارگری به نظر من، همانطور که قبلا هم گفتم، یک رگه فکری و عملی متمایز است که امروز در درون جنبش موسوم به جنبش کمونیستی در مقیاس جهانی در موقعیت یک اقلیت، آنهم یک اقلیت پراکنده، غیر منسجم و فاقد هویت تعریف شده و جا افتاده قرار گرفته است. وقتی از کمونیسم کارگری صحبت میکنم منظورم چیزی بیشتر از یک مترادف برای مارکسیسم اصیل، مارکسیسم واقعی، مارکسیسم انقلابی و بطورکلی عناوینی است که اساسا نوعی خلوص فکری و پیگیری و رادیکالیسم عملی و سیاسی را به ذهن می آورد. هدف از

عبات کمونیسم کارگری اینست که علاوه بر استواری نظری این گرایش به تئوری مارکس، نقطه رجوع و پایه اجتماعی و طبقاتی این گرایش مورد تاکید قرار بگیرد. اگر بخش اعظم گرایش‌ها در جنبش کمونیستی عملاً موجود، بطور بالفعل گرایش سیاسی و ظرف تشکیلاتی مبارزه کارگران بودند، اگر این گرایش‌ها از لحاظ اجتماعی از پایه طبقاتی کمونیسم نگسسته بودند و سیر تکامل خود را به افشار اجتماعی دیگر، از خلقهای کشورهای تحت سلطه تا روشنفکران در کشورهای صنعتی پیشرفته متکی نکرده بودند، اگر تاریخ کمونیسم و تاریخ حرکت‌های کارگری از هم دور نیافتاده بود، آنگاه عبارت کمونیسم کارگری یک دوباره گویی بی مصرف میبود. اما امروز این تاکید بر خصلت کارگری کمونیسم مبین یک ویژگی و یک گرایش ویژه است. مبارزه علیه نظریات رویزیونیستی و تلاش برای دستیابی به سیاست و سازمان مارکسیستی در تقابل با رویزیونیسم، این منشاء عبارت مارکسیسم انقلابی است. اما نکته اساسی این است که این تلاش و جهت گیری فکری و سیاسی باید با عامل اساسی دیگری، که به همان درجه مهم و حیاتی است، تکمیل شود. در کنار بازیابی مارکسیسم، بازیابی طبقه کارگر به مثابه رکن، پایه و نیروی محرکه کمونیسم، این نیز حیاتی است. کمونیسم کارگری گرایشی است که میخواهد به هردو این ارکان به مارکسیسم و به طبقه کارگر به مثابه یک واقعیت اجتماعی، متکی شود. کمونیسم کارگری این دو رکن را در نگرش خود قابل تفکیک نمیداند، و به این ترتیب چه از لحاظ تاریخ تکامل تاکنونی خود، چه از لحاظ پراتیک جاری خود و چه در نگرش عملی و اولویتهای مبارزاتی خود، گرایشی است که حتی با رادیکال ترین و خالص ترین جریان‌های مارکسیستی موجود تفاوت‌هایی دارد. در تاریخ کمونیسم کارگری نه فقط تلاش‌های انتقادی علیه استالین و تروتسکی و مائو و خروشچف و غیره، بلکه مبارزات واقعی کارگران، از معدنچیان انگلیسی گرفته تا جنبش اتحادیه ای در لهستان، علیرغم تفکر و رهبری های غیر مارکسیستی، غیر پرولتری و یا سازشکاری که بر آنها مسلط بوده است، جای خود را پیدا میکند. تحرک طبقه ما جزء تاریخ ماست، همچنانکه مبارزه نظری ما، تلاش‌های ما برای ایجاد احزاب متکی به اندیشه‌ها و روش‌های مارکس و لنین جزء تاریخ ماست.

این نگرش ما را به مجموعه اولویتهای متفاوتی میرساند. برخلاف رادیکال ترین جناح‌های جنبش مارکسیستی موجود در سطح بین المللی، که هرچه برخلوص نظری خود بیشتر پافشاری میکنند، سکتاریست تر میشوند، نسبت به مبارزه اقتصادی و اوضاع زیست طبقه کارگر و در قبال مبارزات جاری برای اصلاحات بی تفاوت تر میشوند، و از تاثیرگذاری بر محیط سیاسی معاصر خود بیشتر عاجز می مانند، کمونیسم کارگری

استواری نظری خود را در خدمت قدرت یابی اجتماعی کمونیسم، رشد جنبش کارگری، پیشروی های عملی طبقه کارگر در عرصه های گوناگون و اتحاد بخشهای مختلف کارگران قرار میدهد. برخلاف مارکسیسم به اصطلاح رادیکال تاکنونی که انقلاب سوسیالیستی را گام به گام به دولت پرولتری، دولت پرولتری را به حزبی انقلابی و حزب انقلابی را به ایدئولوژی تقلیل میدهند، کمونیسم کارگری در سوسیالیسم و در انقلاب سوسیالیستی قدرت یابی کل طبقه کارگر و تحول و بهبود مادی عمیق در زیست اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی توده های وسیع کارگران و مردم زحمتکش را جستجو میکند. خلاصه کلام اینکه اگر ما مارکسیسم و جنبش مارکسیستی را صرفاً از دریچه افکار و عقاید و سیاستها نگاه نکنیم، بلکه آنرا به عنوان جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در نظر بگیریم، آنوقت نگرش مان به تاریخ تاکنونی جنبش چپ، درک مان از سیری که باید در آینده پیمود و همینطور ملاک ها و ارزشهای عملی مان در قضاوت اوضاع و روندهای موجود دگرگون میشود. یکی در تجربه شوروی نقض اصول و پرنسیب ها را می بیند، دیگری احیای دیکتاتوری را، ما قبل از هرچیز از کف رفتن قدرتی را می بینیم که طبقه ما برای درهم کوبیدن یک سنگر مالکیت خصوصی و نجات میلیونها انسان از بردگی سرمایه با شایستگی کامل بدست آورده بود. برای یکی شاخص پیشرفت کارش تعداد نشریه و تراکتی است که در کوی و برزن پخش میکند، برای ما درجه اتحاد و قدرت عملی است که کارگران بدست می آورند. کمونیسم کارگری نمونه مجسم تصویری است که مارکس در مانیفست بدست میدهد: یک جنبش اجتماعی-طبقاتی علیه سرمایه داری، برای کمونیسم، در تمایز با خصوصیت فرقه ای و شبه مذهبی ای که فراکسیونهای چپ رادیکال امروز بخود پذیرفته اند.

حال در پاسخ به سوال شما، باید پرسید آیا حزب کمونیست ایران هم اکنون در سنت کمونیسم کارگری جای گرفته و تثبیت شده است؟ قطعاً ما مجازیم که در تبلیغ و ترویج و در مبارزه نظری و غیره، خود را با عنوانی بنامیم که برای آن تلاش میکنیم ما محقیم و میتوانیم خود را متعلق به سنت کمونیسم کارگری بدانیم، زیرا برای جای گرفتن در این سنت مبارزه میکنیم. اما بعنوان یک ارزیابی عینی از اوضاع موجود نمی توانیم همین را بگوئیم. حزب کمونیست هنوز در این سنت جایگیر نشده است. به این دلیل ساده که ما هنوز تازه در مرحله تعریف خصوصیت این گرایش و شناساندن آن هستیم. حزب کمونیست یک حزب مارکسیستی رادیکال و اصولی با گرایشات قوی کارگری است. اما کمونیسم کارگری تنها گرایشی نیست که در درون ما عمل میکند. امروز تفکر ما تنها با اصول و مبانی این گرایش هدایت نمیشود. حزب ما خود اولین جولانگاه و محل تلاقی

گرایش‌های اصلی در مارکسیسم رادیکال در دوره معاصر است. تفاوت آنجاست که کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران از موقعیت و محیط بسیار مساعد و تشویق‌کننده‌ای برای رشد برخوردار است. اما از این وضعیت تا اوضاعی که در آن ساختمان حزب، رهبری و کادرهای آن، پراتیک روزمره حزب، سنتهای عملی حزب و غیره کاملاً و تماماً در چهارچوب اصول روشن و جاافتاده کمونیسم کارگری مارکس و لنین قرار بگیرد، فاصله‌ای است که باید طی شود. این مستلزم یک مبارزه نظری است. ساده هم نیست. در این مبارزه باید سایر گرایش‌ها را، چه در درون و چه در بیرون حزب، نقد کرد. کمونیسم کارگری باید با بیان اثباتی نگرش خود در عرصه‌های گوناگون به یک جریان فراگیر و بازتولید شونده در حزب تبدیل شود. اینجا ابزار ما بیش از آنچه تحقیق باشد، نقد است. یا بهتر بگوییم هر تحقیق ما باید در خدمت این نقد قرار بگیرد. بنابراین ضمن اینکه معتقدم کار کمیسیونی طبعاً مکان و ارزش خود را دارد، اما کلید اصلی نیست. مبارزه و تقابل آراء بستر اصلی این تلاش است.

اما آیا به این منظور باید ارگانهای مرکزی حزب را، با ضوابطی نظیر بولتن شوروی (بصورت بحث آزاد) منتشر کنیم؟ اگر نظر شخصی من را بخواهید می‌گویم خیر. در حزب ما هم اعضاء و هم خطوط (اگر خطوط فرموله و تعریف شده‌ای وجود داشته باشند) حق انتشار نظراتشان را دارند. بولتن شوروی تنها یک نمونه است. چاپ مقالات با امضاء اشخاص، آنجا که تعداد کافی‌ای از اعضا خواستار چاپ آن باشند که تخصیص امکانات و انرژی انتشاراتی حزب به این امر را موجه کند شکل دیگری است. چاپ مقاله به هزینه و مسئولیت شخصی با هیچ مانعی روبرو نیست و بالاخره خود بسوی سوسیالیسم ستون آزادی برای چاپ مباحثات و جدلها دارد. اینها مجاری اظهار نظر علنی و آزادانه رفقای حزبی است. اما ارگان مرکزی وظیفه دارد بر طبق خط معینی سازمان و فعالیت حزبی را هدایت کند. تا بحال کنگره‌ها و مراجع تصمیم‌گیرنده رسمی حزب در تعریف خط مشی عمومی حزب ما به مشکلی بر نخورده‌اند. سیاستهای حزبی بسیار روشن است و ارگانهای مرکزی ما ابزار پیشبرد این سیاستها و توضیح آنهاست. بسوی سوسیالیسم، نه یک جنگ یا تریبون جدل نظری، بلکه نشریه‌ای در خدمت توضیح مبانی فکری سیاستها و جهت‌گیری‌هایی است که در کل پراتیک چند ساله حزب کمونیست بدفعات مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است.

کمونیست: بنظر شما با توجه به مباحث کنگره ۲ مبرم‌ترین عرصه‌های فعالیت حزب، در عرصه نظری و همچنین در عرصه عملی کدامند؟

منصور حکمت: فکر می‌کنیم باید ابتدا بین حزب و سنت و گرایش که حزب به آن تعلق دارد از نظر وظایف و اولویتها تفاوت گذاشت. ما به عنوان یک حزب سیاسی وظایف و اولویتهایی داریم و بعنوان یک گرایش و یک سنت مارکسیستی مشخص، وظایف و اولویتهای دیگری. اینها کاملاً بر هم منطبق نیستند، اما ربط جدی با هم دارند. قبلاً در بحث دیگری (سرمقاله بسوی سوسیالیسم ۱)، اشاره کرده‌ام که شادابی فعالیت حزبی ما ربط مستقیمی به پویایی و بالندگی گرایش و خط ایدئولوژیک و نظری عمومی ما دارد. حزب سیاسی جدا از یک بستر نظری قابل تصور نیست. کسی نمیتواند به یک گرایش میزنده تعلق داشته باشد و حزبی قوی بسازد. لااقل برای دوره ای طولانی نمیتواند چنین کند. متقابلاً وجود گرایشات فکری و سیاسی قدرتمند بدون وجود بازتاب عملی آن در شکل احزاب سیاسی قابل تصور نیست. مرگ سنت پوپولیسم در ایران، همراه خود سازمانهای عریض و طویل را به بحران کشاند. سنت فدایی موضوعیت تاریخی خود را از دست داد، و همراه آن فدایی به مثابه یک سازمان آنچه شد که دیدیم و می‌بینیم. بحران مائوئیسم و عاقبت سازمانهای مائوئیستی نمونه دیگری است. چپ نو، نقطه مقابل این است. سنتی که قادر به پیشروی در عرصه حزبی نشد و لاجرم به یک حرکت فکری در طول دو دهه قبل محدود ماند و به زوال کشیده شد. ما باید این دو سطح در وظایف مان را درست بشناسیم و به هر دو وجه آن عمل کنیم. به این ترتیب من ترجیح میدهم این دو سطح را تفکیک کنیم. وظایف و اولویتهای حزب کمونیست بطور اخص، و وظایف و اولویتهای کمونیسم کارگری بعنوان یک جریان رو به اعتلا. مبرم‌ترین وظایف در این دو چهارچوب مختلف معانی مختلفی بخود می‌گیرد.

کمونیست: بسیار خوب، برای حفظ پیوستگی بحث بهتر است از اولویتهای کمونیسم کارگری به عنوان یک سنت و گرایش در جنبش مارکسیستی صحبت کنیم. سوال ما اینست که پاسخگویی به کدام مسائل در این مرحله در رشد و قوام یابی این جریان تاثیر تعیین کننده دارد؟

منصور حکمت: چون قبلاً درباره این موضوع زیاد صحبت کرده ایم اجازه بدهید فقط عنوان مسائل را ذکر کنم و بگذرم. اولین و محوری‌ترین موضوع، مساله تجربه انقلاب پرولتری در روسیه است، یا به اصطلاح "مساله شوروی" سرخ بسیاری از مباحثات تعیین کننده، از مساله مناسبات اقتصادی در سوسیالیسم و ساختار دیکتاتوری پرولتاریا تا تئوری حزب و رابطه حزب و طبقه، از سیر تحولات کمینترن، تا روابط میان طبقات در

فردای انقلاب پرولتری در این مبحث است.

مساله دوم، تبیین اثباتی خصوصیت کمونیسم کارگری و بر این مبنی نقد گرایشات و سنتهای اصلی موجود در طیف عمومی مدعیان کمونیسم است. اینجا ما هم به یک بیان ایدئولوژیک و هم به یک تحلیل تاریخی از مساله کمونیسم کارگری نیاز داریم. موضوع دیگر، ارزیابی عینی و مارکسیستی از اوضاع جهان سرمایه داری امروز، چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر سیاسی است. این مبحث نقطه آغازی خواهد بود برای حل و فصل یک سلسله از مسائلی که کمونیستها با آن روبرو هستند. اوضاع عملی جنبش اقتصادی طبقه، مساله بحران تریدیونیونیسیم، جنبش های اعتراضی علیه نظام موجود و عواقب آن، انقلاب کارگری و مساله رفم، انقلابات در کشورهای تحت سلطه، مساله جنگ امپریالیستی و غیره در این چهارچوب مطرح میشود.

به درجه ای که بتوانیم در این عرصه ها، و شاخ و برگهای مشخص تر آنها، به تحلیل های روشن دست پیدا کنیم، نه فقط خواهیم توانست حزب کمونیست را برای یک دوره کمابیش طولانی در یک موقعیت پیشرو و قدرتمند قرار بدهیم، بلکه کمک خواهیم کرد که نیروها و گرایشات نزدیک به ما در کشورهای دیگر شکل بگیرند و پا به صحنه بگذارند. برخورد به این مسائل برای بلند کردن پرچم یک کمونیسم انقلابی در سطح بین المللی حیاتی است. اما آن حلقه ای که این وظایف را مستقیماً به حزب کمونیست ایران مربوط میکند، اینست که به تناسب پیشروی در این زمینه ها باید پراتیک سیاسی متناسب با آن را معنی کرد و سازمان داد. حزب کمونیست مهم ترین و حاضر و آماده ترین ابزاری است که کمونیسم مورد نظر ما امروز برای مادیت بخشیدن به اهدافش دارد. بنابراین یک وجه اصلی کار ما تبدیل کردن ماحصل این تحلیل ها، به خط مشی ها و سیاستهای روشن برای فعالیت حزب در عرصه های مختلف است.

کمونیست: وظایف و اولویتهای حزب طبعاً هم از دورنمای آتی کار ما نتیجه میشود و هم در ادامه کاری است که تابحال کرده ایم، یعنی پراتیکی که هم اکنون در آن درگیریم. مهمترین مسائل ما امروز کدام است؟

منصور حکمت: برای توضیح این مسائل میتوان به عرصه های اصلی فعالیت حزب یک به یک اشاره کرد. یعنی سه عرصه اصلی تشکیلاتهای مخفی حزب، که محور کارشان کار در میان کارگران و سازماندهی حزبی و غیر حزبی آنهاست، کار در جنبش انقلابی در کردستان و کار در خارج کشور. در عرصه فعالیت کارگری و سازماندهی حزبی مساله

محوری ما در این دوره شکل دادن به یک صف قدرتمند از کارگران کمونیست و تبدیل کردن حزب به ظرف مبارزه سیاسی و انقلابی آنهاست. این به سهم خود مستلزم تثبیت ادراکات و روشهای معینی در فعالیت جاری ماست. ما داریم یک دوره غنی بازآموزی کمونیسم عملی را می گذرانیم. همانطور که از صفحات همین نشریه کمونیست پیداست، در دوره چندساله اخیر نگرش کاملاً تازه و زنده ای به کار کمونیستی دارد در میان ما جا باز میکند. وظیفه ما ادامه دادن این روند تاحدی است که سنتهای کمونیستی کار در میان کارگران، سنت های کمونیستی متحد کردن و سازمان دادن کارگران و مبارزات کارگری در صفوف ما به شکل غریزی و طبیعی فعالیت تبدیل شود. به نحوی که هر کس به ما میپیوندد هم‌رنگ این سنتها بشود، بطور خودبخودی بر این مبنا کار کند. ما فرصت معینی برای اینکار داریم. تا ابد وقت نداریم. این فرصت تا دوره آتی اعتلای جنبش توده ای در ایران است، که بنظر میرسد چندان دور نیست. اگر حزب کمونیست بتواند در این دوره به یک ستون فقرات محکم از رهبران عملی کارگری متکی شود، آنوقت بطور قطع در اعتلای سیاسی آتی نقش تعیین کننده ای در به میدان کشیدن کارگران به مثابه یک نیروی مستقل خواهدداشت. در غیر اینصورت بیم آن میرود که یا اساساً (مگر در کردستان) نظیر چپ رادیکال در دوره قبل به حاشیه وقایع رانده شود، و یا همراه با فعال شدن وسیع اقشار غیر پرولتری خصلت کارگری حزب تحت الشعاع رادیکالیسم عموم خلقی ای قرار بگیرد که در دوره های انقلابی شدت مییابد. در چنان دوره ای این ستون فقرات کارگری حزب خواهد بود که تعیین میکند که آیا حزب ما قدرت هدایت این رادیکالیسم را، بدون کم‌رنگ کردن خصلت طبقاتی خود خواهد داشت یا اینکه در آن غرق خواهد شد.

مساله مبرم دیگری که در رابطه با طبقه کارگر و جنبش کارگری روبروی ماست، مساله سازماندهی اتحاد عملهای واقعی میان جریانات مختلف درون جنبش کارگری حول نقاط اشتراک موجود است. ما نه خود را تنها گرایش موجود در درون کارگران میدانیم و نه از هرکس که با ما نیست دست شسته ایم. ما معتقدیم ابراز وجود جدی طبقه کارگر در برابر سیاستهای ضد کارگری رژیم ایجاب میکند که گرایشات مختلف مبارزه در درون طبقه کارگر حول شعارها، مطالبات و برنامه های عمل معینی که نقاط اشتراک آنها را بیان میکند بدرجات مختلف متحد شوند. خود ما، بدور از هر تعصب فرقه ای، برای چنین حرکتی آماده ایم. مطالباتی نظیر ۴۰ ساعت کار، بیمه بیکاری، اضافه دستمزد، حق اعتصاب و غیره تنها خواست ما نیست، خواست تمام محافل مبارز در درون طبقه ماست. این مطالبات میتواند مبنای وحدت عمل باشد. از این فزاتر، ما فکر میکنیم

گرایش‌های مختلف می‌توانند حتی حول یک طرح قانون کار دموکراتیک که بتواند وجوه مختلف مبارزه کارگران را در این مقطع هماهنگ و هم جهت کند، به توافق برسند. این جهتی است که ما باید به کار خود بدهیم. قطعاً زحمت زیادی خواهد داشت. اما بنظر ما امکان جدی موفقیت در این عرصه وجود دارد.

در کردستان علاوه بر مسائل کار پایه ای کمونیستی در طبقه کارگر، ما مشخصاً باید به مسائل یک جنبش انقلابی معین پاسخگو باشیم. بدلائل مختلف، لااقل از ۲۸ مرداد ۵۸، مبارزه طبقاتی و انقلابی در کردستان سبب متفاوت از کل ایران داشته است. شکل گیری یک مبارزه مسلحانه وسیع علیه جمهوری اسلامی، طرح شدن مطالبات ویژه برای رفع ستم ملی و به پیش رانده شدن این مطالبات در مقایسه با سایر مطالبات دموکراتیک و وجود تناسب قوایی متفاوت میان انقلاب و ضد انقلاب در کردستان شرایط ویژه ای را برای مبارزه کارگری و کمونیستی در کردستان بوجود می‌آورد. شاید آن سازمانهایی که حضورشان در کردستان بیشتر خصیصه فرمال و یا سمبلیک دارد، یا کردستان "پشت جبهه" شان محسوب می‌شود، بتوانند سیاست "انتظار" پیشه کنند تا ببینند در تهران چه اتفاقی می‌افتد، و این انتظارشان را هم در زورق احکامی نظیر اینکه "سرنوشت جنبش در کردستان ارتباط تنگاتنگی با انقلاب سراسری در ایران دارد" بیچند و خودشان را راضی نگاهدارند. برای ما چنین سیاست و چنین اظهارات پیش پا افتاده ای بدر نمی‌خورد. جنبش در کردستان ارتباط تنگاتنگی با جنبش سراسری دارد. در این تردید نیست و فهمیدن این هم عقل سرشاری نمی‌خواهد. اما مساله اینست که قبل از اینکه بتوان در مورد رابطه جنبش در کردستان با جنبش سراسری صحبت کرد، باید بدواً وجود یک جنبش بالنده و زنده در کردستان را فرض گرفت. برای حزب ما کردستان پشت جبهه نیست، یک جبهه مهم مبارزه است. کومه‌له خود از ارکان این جنبش و سازمانده صفت کارگران و زحمتکشان در کردستان در این جنبش است. بنابراین ما باید برای پیشروی و پیروزی این جنبش برنامه و استراتژی معینی داشته باشیم. ما باید بتوانیم جبهه های اصلی نبرد در کردستان را سازمان بدهیم، راه پیشروی در آنها را جلوی چشم کارگر و زحمتکش کرد ترسیم بکنیم. ما باید بتوانیم پاسخگوی معضلات جاری و امروزی جنبش باشیم. کنگره دوم حزب، و با تفصیل بیشتری کنگره پنجم تشکیلات کردستان حزب، دست روی نکات کلیدی گذاشته است. صف انقلابی کارگران و زحمتکشان کردستان در سه جبهه اصلی در برابر ضد انقلاب بورژوازی و رژیم اسلامی اش قرار گرفته است. مبارزه مسلحانه علیه نیروهای سرکوبگر رژیم، مبارزه سیاسی همگانی برای تحقق مطالبات دموکراتیک و بویژه خواست رهایی از ستم ملی، که سرکوبگری بورژوازی ایران آن را به صدر مطالبات

دموکراتیک مردم رانده، و مبارزه مستقیم کارگران کرد در عرصه اقتصادی و حول مطالبات اخص کارگری (اعم از سیاسی و اقتصادی). در وهله اول باید مبارزه در این سه عرصه اصلی را سازمان داد. با توجه به کم کاری طولانی کمونیست ها در قبال سازماندهی مبارزات جاری و مستقیم کارگری و نیز با توجه به این واقعیت که بعد سیاسی مبارزه توده ای در کردستان در سالهای اخیر تحت الشعاع مبارزه مسلحانه قرار داشته، روشن کردن خطوط و سیاست های ما در سازماندهی این وجوه مبارزه توجه بسیار جدی ای را میطلبد. اما اشکال و شیوه های مبارزه مسلحانه هم، که ضامن عملی وجود تناسب قوای مساعدتر به نفع مبارزه زحمتکشان در کردستان بوده و وجه مشخصه و متمایز کننده اوضاع ویژه کردستان در دوره اخیر است، باید در پرتو اوضاع نظامی جدید مورد بازبینی و تدقیق قرار بگیرد. کردستان به یک جبهه اصلی در جنگ ارتجاعی ایران و عراق تبدیل شده و بشدت میلیتاریزه شده است. نحوه فعالیت مسلحانه ما، اهداف عملی عملیات های ما، طپش و ریتم آن و اشکال توسعه آن باید با توجه به موقعیت کنونی بررسی و روشن بشود.

ثانیا، ما باید بتوانیم این جبهه های سه گانه اصلی را در یک مبارزه واحد و هماهنگ به هم مرتبط کنیم. فعالیت ما در هر یک باید به توسعه دیگری خدمت کند. هر اعتصاب موفقیت آمیز کارگران، هر اعتراض توده ای به سربازگیری رژیم و هر عملیات مسلحانه پیشمرگان، همه اینها علاوه بر ارزش مستقیم و درخودشان، میتوانند به شکل گیری یک اعتلای سیاسی در کردستان و رشد یک جو مقاومت و هدفمند توده ای خدمت کنند. اوضاع و تناسب قوای موجود در کردستان امروز چنان است که اگر ما برای مثال بتوانیم کمک کنیم تا سندیکای کارگران ساختمانی، یا کوره پزخانه ها در کردستان بوجود بیاید (امری که کاملا پایه و زمینه دارد)، تنها یک ابزار دفاعی برای کارگران در عرصه اقتصادی ساخته نشده، بلکه یک جهش اساسی در کل جنبش همگانی رخ میدهد. یک ضربه اساسی به اقتدار بورژوازی در کردستان وارد میشود که نتایج خود را در عرصه نظامی نیز خواهد داشت. به همین ترتیب عملیات نظامی ما، سازماندهی اعتراضات توده ای علیه جلوه های مختلف حاکمیت ستمگرانه رژیم توسط ما، تاثیرات فوری و جدی بر کل تناسب قوای موجود میگذارد و گسترش مبارزه در اشکال دیگر را تقویت میکند. کومهله امروز این توانایی، موقعیت و نفوذ اجتماعی را دارد که بتواند دورنمای یک مبارزه هدفمند، همه جانبه و موثر را در برابر توده زحمتکشان کردستان قرار بدهد، مراحل مختلف و جبهه های گوناگون آن را به آنها بشناساند و آنها را به میدان بکشد.

بطور خلاصه یک عرصه مبرم کار ما در این دوره ترسیم خطوط اساسی این دورنما و شدت بخشیدن به مبارزه برای تحقق عملی آن است. بویژه باید توجه کرد که اگر کمونیستها نتوانند این افق را به روشنی ترسیم کنند، آنگاه حرکت واقعی توده ها در کردستان بناگزیر قربانی کوتاه نظری ناسیونالیستی ای خواهد شد که در هر جنبش علیه ستم ملی زمینه و ریشه دارد و در خود کردستان هم نمایندگان حی و حاضر خود را دارد. ناسیونالیسمی که نشان داده است نسبت به مطالبات و حقوق کارگر و زحمتکش و نسبت به امر دمکراسی چگونه می اندیشد، و به مبارزه مسلحانه نیز صرفا به عنوان اهرم فشاری برای کسب امتیازات کوچک در چهارچوب سیاست اساسا سازشکارانه مینگرده. کنگره پنجم کومهله گامهای جدی ای در جهت پاسخگویی به این مسائل برداشته است، اما هنوز انرژی بیشتری باید از جانب کل حزب برای روشن کردن جوانب مختلف مساله صرف بشود.

در خارج کشور هم وظایف فوری و مهمی جلوی ماست. باید اذعان کرد که در فعالیت ما در خارج کشور برای دوره ای طولانی نابسامانی های جدی ای وجود داشته. اینها بعضا اجتناب ناپذیر و بعضا قابل اجتناب بوده است. علت اصلی این مشکلات، غفلت طولانی خود ما از اهمیت کار در خارج کشور و لاجرم تاخیر زیاد در تعریف اهداف و اصول فعالیت ما در این عرصه بوده است. در ابتدای امر نفس موجودیت و فعالیت ما در خارج کشور اساسا مدیون رفقای بود که راسا، با کمترین ارتباط عملی با حزب، دست بکار سازماندهی فعالیت کمونیستی شده بودند. این سطح از فعالیت شاید در بدو امر، بویژه تا قبل از آغاز موج سرکوب پلیسی در ایران و محسوس شدن عواقب آن در خارج کشور، دچار تناقضات و مشکلات اساسی نمیشد. اما با روی آوری وسیع فعالین سیاسی و مهاجرین ایرانی به خارج کشور و با تبدیل شدن مجدد خارج کشور به یک مرکز ثقل مهم فعالیت سیاسی برای اپوزیسیون ایران، توجه جدی حزب به این عرصه لازم شد. به این نیاز دیر و بطور ناکافی پاسخ داده شد.

یک خصلت مشخصه تشکیلات ما در خارج، وجود یک بافت ناهمگون از فعالین، با افق های عملی متفاوت، اسلوب ها و عادات متفاوت، اولویت های متفاوت و تجارب سیاسی متفاوت است. برای مثال رفقای که از قدیم تر در خارج کشور فعالیت کرده اند؛ به خوبی توانایی کار در عرصه بین المللی و تماس و تاثیرگذاری بر تشکل های کارگری و کمونیستی غیر ایرانی و غیره را دارند. اما لزوما همه به اهمیت کار در میان مهاجرین ایرانی بهای کافی نمیدهند. در قطب دیگری، رفقای را داریم که برای نخستین بار پا به این عرصه گذشته اند، تجاربشان به کار مخفی در شهرهای ایران و یا کار در شرایط ویژه

کردستان مربوط میشود، اما درک ملموسی از کار در عرصه بین المللی ندارند و یا اگر دارند، تطبیق عملی با نیازهای این عرصه فعالیت برایشان کار دشواری است. در واقع تنوع موجود از این دو مثالی که زدم بسیار بیشتر است. این تجارب متفاوت، نگرش ها و شیوه برخوردها و حتی عادات و اخلاقیات گوناگونی را به همراه دارد. بوجود آوردن یک تشکیلات یکدست حزبی، تشکیلاتی که بتواند فعالیت روتین و منسجمی را به پیش ببرد تا بحال کار ساده ای نبوده است. ایجاد یک چنین تشکیلاتی، دادن یک افق و نگرش اصولی و مشترک به آن، یکدست کردن فعالیت واحدهای حزبی و به جریان انداختن یک فعالیت روتین و همه جانبه در خارج کشور وظیفه مبرم ما در این دوره است. این کاری است که از مدتی قبل بطور جدی آغاز شده و امیدواریم در ظرف چند ماه آینده به سرانجام مطلوبی برسد.

اینها مسایل فوری ما در عرصه های اصلی فعالیت جاری حزب بود. در سطح تاکتیکیهای اصلی حزب، به یکی دو نکته اشاره میکنم. مساله اول، امر سرنگونی جمهوری اسلامی است. مواضع تاکتیکی ما در این مورد کاملا روشن است. نکته مهم اینست که امروز جمهوری اسلامی دستخوش بحرانهای جدیدی هم از لحاظ اقتصادی و هم از نظر سیاسی شده است. این بحران ها جدی اند و دورنمای یک بحران انقلابی در کل جامعه و واژگونی رژیم اسلامی را میکشایند. مساله اساسی کسب آمادگی برای به استقبال چنین شرایطی رفتن و تضمین این امر است که انقلاب علیه جمهوری اسلامی اشتباهات انقلاب ۵۷ علیه رژیم شاه را تکرار نمیکند. در این رابطه موضوعی که باید توجه بیشتری به آن کرد اینست که چطور میتوان نیروهای دموکراسی انقلابی را عملا متمرکز کرد و به آلترناتیو دموکراتیک انقلابی یک قالب و پیکره مادی داد. ما معتقدیم بخش حداقل برنامه حزب کمونیست چکیده خواستههای دموکراتیک و انقلابی توده های وسیع مردم را بیان میکند. اما به درجه ای که دورنمای سرنگونی عملی رژیم نزدیک بشود، باید بتوانیم نکات گرهی این برنامه را به پرچم مبارزات واقعی اقشاری تبدیل کنیم که جانشان در جمهوری اسلامی به لب رسیده است. مطالبات مربوط به نحوه اداره جامعه پس از انقلاب، برابری زن و مرد، آزادی مذهب، قانون کار دموکراتیک و نظایر آن میتواند به نحوی هم تدقیق و هم برجسته شود که نقطه تمرکزی برای بخشهای مختلف جنبش علیه جمهوری اسلامی باشد.

در همین رابطه مساله اپوزیسیون غیرپرولتاری رژیم هم مطرح میشود. این سوال که چه چیز میتواند عملا جایگزین جمهوری اسلامی بشود، امروز مساله کاملا بازی است و به تناسب واقعی نیروها در جریان مبارزه برای سرنگونی بستگی خواهد یافت. نیروهای

اجتماعی و طبقاتی مختلفی خواهان جایگزینی و یا سرنگونی رژیم فعلی اند. ما باید بتوانیم ماهیت واقعی و تمایلات واقعی این جریانات را به توده مردم زحمتکش بشناسانیم. این بویژه با توجه به تغییر و تبدیلاتی که در اپوزیسیون در جریان است اهمیت پیدا میکند. سرنوشت مجاهدین و شورای ملی مقاومت نیازی به توضیح ندارد. کل اپوزیسیون بورژوازی تبعیدی رژیم، امروز تحت الشعاع شکل گیری گروهبندی های اپوزیسیون در داخل خود حکومت قرار گرفته و این تحول هم اکنون تاثیر خودش را بر ائتلاف های درون گرایشات بورژوازی مخالف رژیم گذاشته است. از سوی دیگر ماجراهای اخیر در درون حزب توده و نقشی که راه کارگر دارد در سازمان دادن یک جریان آلترناتیو حزب توده در درون همین طیف بازی میکند را شاهدیم. همه اینها ایجاب میکند که یک بازبینی از موقعیت امروزی احزاب غیر پرولتری بعمل بیاوریم و شیوه برخورد عملی مان به این جریانات را یکبار دیگر تعریف کنیم.

و بالاخره باید به مساله ملاک ها و ضوابط برخوردمان به گروه ها و احزاب کمونیستی در سطح بین المللی اشاره کنم. همین امروز جریانی که از نظر مواضع نظری و عملی خود عینا مانند ما باشد، وجود ندارد. ما با گرایشات چپ و رادیکال درون جنبش مارکسیستی به معنی عمومی آن روبروئیم که بدرجات مختلف به ما نزدیکند. آنچه ما باید بدست بیاوریم نوعی ضوابط و ملاکهای حداقل برای روشن کردن حد و مرزهای آن طیفی از نیروهاست که نزدیکی شان به ما بدرجه ای هست که بتوان آگاهانه وارد یک روند همفکری و همکاری با آنها شد. این شرط فعال تر شدن روابط بین المللی ماست.

کمونیست: باتوجه به نکاتی که گفتید، در مدت پس از کنگره دوم تابحال، دفتر سیاسی حزب چه فعالیتهایی در جهت پاسخگویی به مسائلی که مطرح کردید داشته است؟

منصور حکمت: به غیر از دوره کوتاهی پس از کنگره که مطابق معمول انرژی موجود را بر حسب ارگانها و عرصه های فعالیت تقسیم کردیم، متوجه شدیم که یک تمرکز انرژی دسته جمعی برای حل و فصل لیستی از اولویتها ضروری است. در حاشیه اشاره کنم که این یک مساله قدیمی ماست. دفتر سیاسی حزب بعنوان یک ارگان وظایف متنوعی دارد. از مدیریت روزمره شاخه های مختلف فعالیت حزب، تا کار نظری و امر هدایت سیاسی. در اغلب اوقات انرژی که در اختیار دفتر سیاسی قرار دارد میان این جنبه های مختلف تقسیم میشود. آن عرصه ای که بیشتر از همه لطمه میخورد معمولا کار نظری و تحلیلی

است، چون بقیه امور معمولاً جنبه عاجل و غیر قابل تعویق انداختن دارند. این یک نقطه ضعف است که رفع آن هم چندان ساده نیست. بارها تجدید آرایش‌هایی بدلیل نیازهای عملی به ما تحمیل میشود. همین که ما نتوانسته ایم امر سردبیری ارگان مرکزی را برای یک دوره طولانی تر بر عهده یک رفیق باقی بگذاریم نمونه‌ای از این محدودیت هاست. بهر حال پس از کنگره ما توانسته ایم این تمرکز حواس و فعالیت را بوجود بیاوریم. لیستی از اولویت‌ها تهیه شد که به تصویب دفتر سیاسی رسید. بر مبنای این لیست یک دوره کار فشرده متمرکز (یا کمابیش متمرکز) با شرکت رفقای بیشتری از کمیته مرکزی حزب آغاز شد، که هنوز هم ادامه دارد. موضوع این مباحثات مرکزی، یا همان لیست اولویت‌ها، همان نکاتی است که به آن اشاره کردم. هدف ما اینست که در دوره معینی به بخش هرچه بیشتری از این مسائل پاسخ بدهیم. تاکنون جلسات و سمینارهایی در باره موضوعاتی نظیر مساله شوروی، فعالیت ما در شهرها و مساله کارگری شدن حزب، فعالیت در خارج کشور، اوضاع سیاسی، جنگ و جمهوری اسلامی، اپوزیسیون بورژوازی، ملاک‌های ما در روابط بین‌المللی، مسائل جنبش در کردستان و غیره داشته ایم. بدرجه‌ای که این مباحثات پخته و قابل ارائه میشوند، مستقیماً به انتشار آنها اقدام میکنیم. و امر اتخاذ سیاست‌هایی را که از آن ناشی میشود به مجرای روتین آن، یعنی به ارگانها و مسئولین مستقیم آن میسپاریم. همانطور که میدانید در مورد فعالیت کارگری حزب و فعالیت حزب در خارج کشور، چکیده و نتیجه‌نهایی این مباحثات منتشر شده و کمیته‌های مسئول این عرصه‌ها در سطح عملی تری مسئولیت پیشبرد این سیاست‌ها را برعهده گرفته‌اند. در مورد اوضاع سیاسی و موقعیت رژیم اسلامی، مقاله‌هایی که گوشه‌های مهم این بحث‌ها را منعکس میکنند در نشریه کمونیست چاپ شده و یا از صدای حزب کمونیست پخش شده است. بحث ما در مورد شوروی یک بحث ادامه دار است. بولتن شوروی، که قاعدتاً باید در همین حوالی شماره دوم آن منتشر شده باشد، ظرفی است که ما برای طرح علنی این مباحثات از آن استفاده میکنیم. این تذکر را هم باید بدهم که قصد ما از مباحثات مربوط به مساله شوروی اعلام موضع رسمی دفتر سیاسی در مورد جزئیات تجربه شوروی نیست. اصولاً یک چنین مبحثی نمیتواند در قطعنامه‌ها و مصوبات رسمی پاسخ خود را بگیرد. هدف ما اینست که تحلیل‌های موجود در سطح حزب به اندازه کافی پخته و ارائه شوند. در مورد ملاک‌ها و ضوابط کار بین‌المللی بحث ما به اندازه‌ای پیش رفته است که بتوان فعالیت عملی‌ای را بر آن بنا گذاشت. با این وجود هنوز باید برای ارائه یک بحث تحلیلی همه‌جانبه کار کنیم. بخصوص که این مساله ارتباط نزدیکی با یکی دیگر از مباحث ما، یعنی خصوصیات و خاستگاه

مارکسیسم ما، دارد و این بحث هنوز در جریان است. تذکر میدهم که پرداختن به این اولویتها تنها مساله دفتر سیاسی نبوده و همانطور که گفتیم در هر لحظه مجموعه مسائل مربوط به فعالیت حزب در سطوح مختلف در دستور کار دفتر سیاسی است. تعیین تکلیف هر یک از این مباحث هم مجموعه جدیدی از وظایف عملی تر را در دستور قرار میدهد. برای مثال پس از بحث مربوط به اصول سیاست سازماندهی کارگری ما، باید دست بکار برنامه ریزی برای ترویج این سیاست در بین فعالین حزب شد. یک سلسله مقالات برای نشریه و برنامه هایی برای صدای حزب لازم میآید و غیره. به این باید مجموعه امور اجرایی مربوط به پیاده کردن این سیاست را نیز افزود.

کمونیست: چه موانعی بر سر راه تسریع در به سرانجام رساندن این مباحثات هست. آیا نحوه پیشرفت این مباحثات در مجموع رضایتبخش بوده است؟

منصور حکمت: اگر این دوره را با دوره های قبل در کار خود مقایسه کنیم باید بگوییم قطعاً کار بیشتری انجام شده. اما با این وجود هنوز میتوان از این بهتر و موثرتر کار کرد. اما در مورد اینکه کدام موانع در این کار وجود دارد، میتوان زیاد صحبت کرد. از معضلات فنی و اجرایی، تا پیچیدگی های نظری مباحث باعث کندی کار میشود. اما اگر من بخواهم به مهمترین تک عامل در این میان اشاره کنم روی همان نکته ای دست میگذارم که قبلاً گفتیم، یعنی این واقعیت که کار روی این اولویت ها باید در متن پرداختن به مجموعه وسیعی از فعالیت های روتین اجرایی و ارگانی انجام بشود. بطور قطع میتوان امکانات و توانایی های موجود را بهتر و با راندمان بیشتری بکار گرفت. سعی خودمان را میکنیم.

کمونیست: چرا این مباحثات فقط در سطح مرکزی سازمان داده شده و بطور وسیع در دستور کل حزب قرار نمیگیرد؟

منصور حکمت: اتفاقاً این مباحثات به هیچوجه به سطح مرکزی محدود نشده. آنچه انجام شده است اینست که ما در سطح مرکزی پرداختن به این موضوعات را در اولویت قرار داده ایم و سازمان داده ایم. خود مباحثات به سطح مرکزی محدود نیست. موضوعات مورد بحث ما مدتهاست که نه فقط در جلسات حزبی، بلکه توسط نشریات علنی ما به

عنوان مسائل مهمی که اعضاء و فعالین حزب باید توجه خود را به آن معطوف کنند عنوان شده. همین بولتن شوروی نشان میدهد که چگونه رفقای حزب در ارگانهای گوناگون به بحث و اظهار نظر حول آن میپردازند. مساله کارگری شدن حزب یا مساله کار در خارج کشور، موضوع سمینارها و جلسات متعددی در حزب بوده است. بنابراین این موضوعات موضوعاتی است که رفقای حزبی بارها به بحث و تعمق در باره آن فراخوان داده شده اند. رفقای ما میتوانند بسته به تمایل و آمادگی خود، یا اولویت هایی که در کار خود و ارگان خود قائلند در بحث پیرامون این موضوعات فعال باشند یا نباشند، اما دفتر سیاسی بعنوان یک ارگان خود را موظف کرده است که به این مسائل بپردازد. مباحثات سطح مرکزی در واقع پروسه فکر کردن یک ارگان است، و هر جا صاحبان این فکرها آن درجه پختگی و انسجام در نظرات خود بیابند که آن را قابل عرضه بکنند، قطعاً، نه صرفاً در سطح حزب، بلکه در سطح علنی در جنبش ارائه خواهند کرد، همچنانکه تا بحال چنین بوده است.

کمونیست: آنچه گفتید کمابیش تصویری از مشغله های رهبری حزب و فعالیت هایی که در سطح مرکزی حزب انجام میشود میدهد، بد نیست در انتهای بحث ارزیابی تان را از جو عمومی در کل حزب پس از کنگره دوم هم بدهید. بنظر شما جهت گیری های کنگره دوم تا چه حد در حزب تعمیم یافته و چه پیشروی ها و کمبود هایی در این زمینه به چشم میخورد؟

منصور حکمت: اگر از تشکیلات کارگری حزب در شهرها بگذریم که به اعتقاد من از ابتدا به جهت گیری های کنگره دوم نزدیک تر از سایر بخش های حزب بوده است، بنظر من در سایر بخش ها بیش از آنکه تاثیر جهت گیری های اصلی کنگره دوم (یعنی کلا کمونیسم کارگری) را ببینیم، نتایج فرعی تر و جانبی آن را، که آنها هم مثبت هستند، مشاهده میکنیم. تاکید میکنم که این استنباط شخصی من است. کنگره دوم کوشید تا حزب را متوجه این واقعیت کند که تلاش های تاکنونی اش در راستای یک سنت ویژه در مارکسیسم، سنت مارکسیستی به معنی واقعی کلمه، قرار دارد، که محور آن خصلت طبقاتی و تعلق طبقاتی فعالیت ماست. ما باید پایه اجتماعی کمونیسم یعنی طبقه کارگر را بیدار کنیم و به میدان بکشیم. بدون این حتی اصالت نظری نیز فاقد یک برد و کارآیی اجتماعی خواهد بود. بخشی از کادرها و فعالین ما این جهت گیری را تماماً گرفته اند. اما در مجموع آنچه ما تاکنون شاهدیم تاثیرات جانبی کنگره دوم است. یک تاثیر مهم

و با ارزش کنگره دوم بر حزب ما این بود که افق فکری و سیاسی گسترده ای را گشود. کنگره فراخوان داد که بجای احساس رضایت و دلخوش کردن به دستاوردهای "درونی" سازمان خود، باید به معضلات پاسخ نگرفته جنبش کمونیستی اندیشید. این موجی از فکر نو و اشتیاقی سالم و زنده برای پا گذاشتن به عرصه های جدید و متنوع نظری را بوجود آورده است. انتظارات بالا رفته است، مشغله ها بیشتر شده است، دگماتیسم و یکجانبه نگری، محدودنگری و قناعت به دانسته ها و گفته های موجود، جای خود را به جستجوگری و تلاش برای جذب و هضم تمام دستاوردهای فکری رگه های مختلف جنبش مارکسیستی داده است. این یک روانشناسی و روحیه بسیار مثبت است که هرکس نشریات ما را دنبال کرده باشد و یا از نزدیک با رفقای حزبی در تماس باشد بسادگی متوجه آن میشود. اما این روحیه مثبت به تنهایی پاسخ مسائل ما را نمیدهد. چنین روحیه ای اگر به درک روشنی از پروسه مادی رشد جنبش انقلابی مارکسیستی و ملزومات مادی پاسخگویی به معضلات انقلاب پرولتری متکی نباشد، به همان سرعتی که بوجود آمده است سرخورده و عقیم میشود. پیشروی ما اینطور نخواهد بود که بدنبال یک سلسله کارهای نظری متفکرینی ظهور کنند که پاسخ جامع و کافی به مسائل موجود بدهند. مقالاتی را به چاپ برسانند و مارکسیسم امروز را مانند دوران مارکس یا لنین بر مسائل زمانه خود مسلط کنند. مسائل اجتماعی توسط نیروهای اجتماعی پاسخ میگردد. سیر پاسخگویی به سوالات گرهی و محوری جنبش مارکسیستی بین المللی از سیر پیشرفت مادی و قدرت گیری اجتماعی و دخالت گری سیاسی و عملی کمونیسم کارگری جدا نیست. قبلا هم گفتیم که افکار و آراییی که در عصر حاضر قدرت ابراز وجود سیاسی و حزبی نداشته اند، عملا به مثابه افکار و آراء هم به بن بست رسیده اند. حزبیت کمونیسم به اندازه آراء کمونیستی در پیروزی کمونیسم حیاتی است. بنابراین فراخوان کنگره دوم همانقدر که تدقیق نگرش طبقاتی ما را مدنظر داشت، این را هم داشت که این نگرش باید تسهیل کننده و تقویت کننده فعالیت یک حزب معین در یک دوره معین باشد. بنظر من این وجه مساله هنوز به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته است. تصور میکنم یکی از وظایف ما در این دوره متمرکز کردن و جهت دادن به انرژی ای است که کنگره دوم آزاد کرده است. ما باید بتوانیم بر مبنای روحیه مثبت و خلاقیت هایی که بوجود آمده است، توجه عمومی فعالین حزب را به آن مسائل و آن پراتیک مشترکی معطوف کنیم که پاسخگویی به آنها و اتخاذ آنها یک پیشروی مادی و اجتماعی برای حزب را ممکن میکند. بیشتر از هر بخش، بنظر من این وظیفه رهبری حزب است که با دخالت نظری و سیاسی خود، این تمرکز انرژی و هم جهتی عملی را بوجود بیاورد.

سیاست سازماندهی ما در میان کارگران

نوشته حاضر چکیده مباحثاتی است که پس از کنگره دوم حزب و بر مبنای تأکیدات کنگره بر لزوم تدقیق بیشتر رئوس سیاست سازماندهی کارگری ما، در دفتر سیاسی حزب صورت گرفته است. این مقاله در عین حال گام دیگری در راستای مباحثاتی است که در چند سال اخیر در باره اصول و سبک کار کمونیستی و جوانب گوناگون کار سازماندهی حزبی در شهرها داشته ایم.

این نوشته از سه بخش اصلی تشکیل میشود. در بخش اول، برخی مقدمات و مبانی عمومی بحث مورد اشاره قرار میگیرد. تزهایی که در این بخش مطرح میشود گویای برخی تفاوت های اساسی میان بینش سازمانی ما با تفکر چپ سنتی ایران است. بارها تأکید کرده ایم که هدف حزب کمونیست ایران صرفاً نمایندگی کردن و سازمان دادن "سیاست رادیکال" در درون اپوزیسیون نیست، بلکه بنیاد گذاشتن یک کمونیسم کارگری و اصیل در ایران و به میدان کشیدن طبقه کارگر به عنوان نیروی فعال انقلاب سوسیالیستی است. حزب کمونیست ایران از لحاظ تاریخی حاصل رادیکالیزه شدن عمیق جناحهایی از چپ انقلابی در متن انقلاب ۵۷ بوده است.

اما نکته مهم این است که این رادیکالیزه شدن باید تا حد یک گسست همه جانبه از تفکر و سنتهای چپ غیر پرولتری ایران ادامه پیدا کند. در واقع باید در قطبی دیگر، بر مبنای یک بنیاد طبقاتی متفاوت، یک کمونیسم کارگری در ایران شکل بگیرد. این کمونیسم کارگری نمیتواند صرفاً به اصلاحات و تعدیلاتی در تفکر سیاسی و عمل مبارزاتی چپ سنتی بسنده کند. این چپ در مجموع جناح چپ طبقات دیگر بوده است، تفکر خود، نگرش سیاسی و اهداف خود و روش های عملی خود را از افق سیاسی و

زیست اجتماعی طبقات دیگر گرفته است. جدائی کمونیسم از این چپ باید یک جدائی قطعی باشد. میراث چپ غیر کارگری، یعنی جناح چپ بورژوا-دموکراسی و بورژوا فرمیسم در ایران را باید بطور کامل بدور افکند، اینجا صحبت صرفا بر سر افکار و باورها نیست. در واقع از توصیف مشخصات عقیدتی مارکسیسم انقلابی تا بنیاد نهادن یک کمونیسم کارگری در صحنه جامعه راه بسیار درازی است.

اینجا صحبت بر سر شکل دادن به یک عمل اجتماعی متفاوت توسط یک طبقه اجتماعی است. تمام بحثهای چند سال اخیر ما در باره اصول سبک کار کمونیستی، و تمام تلاش عملی ما در عرصه کار سازماندهی در میان کارگران، هدفی جز این نداشته است که این عمل اجتماعی متفاوت را امکانپذیر سازد، نه فقط چگونگی و روشهای فعالیت کمونیستی را مشخص کند، بلکه ابزار و ظرف سیاسی و تشکیلاتی مناسبی برای ابراز وجود خود طبقه کارگر بعنوان نیروی انقلاب اجتماعی فراهم سازد. وقتی به بررسی گیر و گرفت ها و مشکلات در این زمینه میپردازیم، قبل از هر چیز مجددا با بقایای همان باورها و روش ها و سنت هایی مواجه میشویم که خصلت نمای چپ غیر کارگری ایران بوده است. در این میان معضل ما نه فقط نقد اعتقادات و سنت های چپ خورده بورواژی بلکه بیان اثباتی آن واقعیات اجتماعی و اصول سیاسی است که در تفکر این چپ اساسا مورد توجه قرار نمیگرفت.

در تزهایی کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در باره سبک کار کمونیستی به این اشاره کردیم که در تفکر سازمانی چپ پوپولیست ایران، اساسا موضوع سازماندهی کمونیستی کارگران، سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب کمونیستی به فراموشی سپرده میشود و سازماندهی کارگران در این نگرش صرفا به بازتاب تشکیلاتی مبارزه ضد استبدادی تنزل میباید.

در تزهایی که در بخش اول بحث حاضر طرح می کنیم به یک خلاء دیگر در این تفکر اشاره میکنیم و آن مشخصات خود طبقه کارگر به عنوان یک پدیده عینی اجتماعی با خصوصیات و خود ویژگی های خود است. چپ خورده بورژوایی شناخت درستی از طبقه کارگر، آنطور که هست، نداشته و ندارد. کارگران در این تفکر یا پرولتاریای مجرد کتاب های تئوری اند و یا صاحبان "دستان پینه بسته"، تهیدستان و زحمتکشان. آنچه غایب است تصویری عینی، علمی و واقعی از طبقه کارگر به مثابه یک طبقه اجتماعی متمایز است. طبقه محصول تولید بزرگ، با مکانیسم ها و مناسبات درونی خاص خود.

پیش از این، در مباحثات مربوط به حوزه های محل زیست و کار و بویژه در بحث پیرامون آژیتاتورها و رهبران کارگری، به گوشه هایی از مشخصات عینی طبقه کارگر در

زندگی و مبارزه اشاره کرده ایم. تزهایی که بخش اول این نوشته طرح میشود نیز عمدتاً مرتبط به همین مساله است. این تزهها ابداع جامع نیست، بلکه آن نکاتی را در برمیگیرد که بعنوان زمینه های عمومی بحث سیاست سازماندهی ما در این دوره و به مثابه برخی وجوه تمایز جدی ما با چپ غیر پرولتری در زمینه کار در میان کارگران تاکید بر آنها ضروری است.

بخش دوم این نوشته، مروری مختصر بر فعالیت تاکنونی ما و نقاط قدرت و ضعف آن است. در این بخش نیز بر آن نکاتی انگشت میگذاریم که تعمق در آنها برای درک وظایف این دوره ما ضروری است. بخش سوم شامل رؤس سیاست سازماندهی ما در دوره حاضر است. هدف ما اینست که در این مقاله و همینطور در نوشته های بعدی در همین زمینه افق عملی مشترک و روشنی به فعالین حزب کمونیست در زمینه اشکال و شیوه ها و نیز در مورد سیر توسعه کار ما در میان کارگران بدهیم. همانطور که گفتیم این مقاله رؤس مطالب را بیان میکند و توضیح بیشتر جنبه های مختلف سیاست سازماندهی ما وظیفه نوشته های دیگر و برنامه های رادپویی ویژه است.

مبانی کارکمونیستی در میان کارگران:

چند حکم پایه ای

۱) طبقه کارگر یک توده بی شکل مرکب از آحاد منفرد نیست. بلکه حتی در بدترین شرایط نیز از اشکال معینی از سازمانیابی "خودبخودی" و سوخت و ساز و آرایش تشکیلاتی برخوردار است. سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر بدون برسمیت شناختن این اشکال، بسط و گسترش دادن به آنها و متکی شدن به آنها امکانپذیر نیست.

۲) طبقه کارگر یک صف بدون رهبر نیست. کارگران تحت هر شرایطی اعم از اینکه سازمانهای حزبی و غیر حزبی کارگری موجود باشد یاخیر، یک مکانیسم درونی رهبری و شبکه رهبران عملی و مستقیم خود را دارند. حزب کمونیست باید بتواند در درجه اول حزب متشکل کننده رهبران عملی کارگران باشد.

۳) طبقه کارگر، ولو در غیاب احزاب سیاسی کارگری، همواره بستر مجموعه ای از گرایشات و خطوط فکری و سیاسی فعال متشکل از طیف های گوناگون کارگران پیشرو و مبارز است. این خطوط و جریانات خود پایه عینی فعالیت احزاب سیاسی در درون طبقه کارگر را تشکیل میدهند. از اینرو، محور و اساس سازماندهی حزبی و کمونیستی در درون طبقه کارگر، نه جذب کارگران به مثابه آحاد به شبکه سازمانی حزب، بلکه وسعت

دادن، متشکل کردن و انسجام بخشیدن به آن گرایش و جریان فعالی در درون طبقه کارگر است که افق، تمایلات و مطالباتی شبیه و نزدیک به حزب کمونیست ایران دارد. این طیف معین، طیف رادیکال - سوسیالیست، طیف کارگران کمونیست، هم امروز یک گرایش نیرومند در درون کارگران پیشرو ایران است. حزب کمونیست باید به سازمانده این طیف و به ظرف فعالیت حزبی آن بدل شود.

این سه نکته در ارتباط نزدیکی با هم قرار دارند و باید همینجا در باره آنها توضیحاتی بدهیم. یکی از ارکان نگرش تشکیلاتی چپ غیر پرولتری در ایران دو قطبی حزب - توده ها است. در این تصور در یکسو حزب یا سازمان قرار دارد به مثابه یک ارگانسیم فشرده، منضبط، رزمنده و آگاه برای عمل انقلابی، و در سوی دیگر، توده های کارگر قرار میگیرند، بصورت جمع عددی آحاد کارگر، یک توده بی شکل از کارگران منفرد، متفرق، مظلوم واقع شده ساده دل و بی اطلاع از علل فقر و رنجشان، سازمان "درد" کارگران را میداند، آنان را آگاه میکند، به ضرورت مبارزه واقف شان میسازد و یک به یک آنان را به صفوف خود، یعنی به مبارزه مضبوط تشکیلاتی در درون سازمان، جذب میکند. این شاید بیان ساده و اغراق شده ای از تفکر سازمانی چپ سنتی در ایران باشد، اما به هر حال جوهر این تفکر را بیان میکند. دو قطبی سازمان - توده ها موضوع و تم هزاران جزوه و اعلامیه و مقاله در نشریات سازمانهای چپ پوپولیست ایران بوده است. این برداشت از رابطه حزب و طبقه در واقع تعمیمی مبتنی بر زیست اجتماعی و مکانیسم رهبری و مبارزه سیاسی خورده بورواژنی است. قشری که در سطح سیاسی نیز مطالباتش توسط همین چپ تحت نام کمونیسم تبلیغ میشد.

برای درک اصول سازماندهی حزب کمونیسم درون طبقه کارگر باید جدا این نگرش را کنار گذاشت. شرط لازم برای موفقیت در سازماندهی کمونیستی و انقلابی طبقه کارگر، درک خصوصیات عینی این طبقه و مکانیسم سازمانیابی و مبارزه آن است.

جوهری که تزه‌های فوق بر آن انگشت میگذارد اینهاست. اولاً طبقه کارگر حتی در بدترین شرایط نیز در درون خود به درجات و اشکال مختلف به هم بافته شده است. این یک خصوصیت ذاتی طبقه ای است که محصول تولید بزرگ است. اگر کسی بپذیرد که مبارزه کارگری با پیدایش احزاب کارگری آغاز نشده، اگر کسی بپذیرد که مقاومت در برابر استثمار هر روزه جز هویت طبقاتی کارگران است، آنگاه باید این را نیز بفهمد که این مبارزه همراه خود اشکالی از اتحاد و همبستگی طبقاتی را ببار میآورد. اشکالی که به اجزا دائمی سیمای اجتماعی طبقه کارگر تبدیل شده اند. از انفراد درآمدن و خود را به مثابه جزئی از یک جمع وسیعتر تعریف کردن در میان کارگران چیزی نیست که حاصل

طرح و نقشه احزاب سیاسی باشد، هر چند که فعالیت احزاب بر ابعاد و خصوصیات این سازمانیابی تاثیرات جدی داشته است و دارد.

سازمانیابی خودبخودی طبقه کارگر اشکال متنوعی بخود میگیرد. خانواده کارگری که مفهومی کاملا متمایز از خانواده تک هسته ای بورژوازی دارد، خانواده ای که نه حول مالکیت بلکه حول نان آور زنده و کار هر روزه او تشکیل شده است، ابتدایی ترین شکل تمرکز کارگران است. کسی که میخواهد کارگران را سازمان بدهد و آگاه کند، قبل از هر چیز باید بداند که موضوع کار او نه افراد منفرد کارگر بلکه خانواده های گسترده کارگری است. اما این تازه نقطه شروع در تمرکز و سازمانیابی کارگران است.

کارخانه و تقسیم کار تولیدی، خود مبنایی برای اتصال متقابل کارگران است. بورژوازی، علیرغم تمام تلاش حساب شده اش نمیتواند مانع از آن شود که ترکیب بندی تولیدی کارگران در قسمتها و واحدها، به نوعی آرایش سیاسی و اجتماعی در میان آنان منجر نشود. انسانهایی که ساعات متمادی در شرایط مشترک و با ابزار کار مشترک زیر یک سقف برای موجودیتی خارج از خود کار میکنند و از او مزد میگیرند، نمیتوانند به یکدیگر نزدیک نشوند و مناسبات ویژه ای میان خود برقرار نکنند. واحد تولیدی، اعم از اینکه سندیکا و شورایی در کار باشد یا خیر، نقطه شروع یک سلسله همبستگیهای عینی میان کارگران است.

یک شکل دائمی سازمانیابی در درون طبقه کارگر، که در آن روابط خانوادگی و شغلی هر دو نقش جدی بازی میکنند، سازمانیابی به صورت محافل کارگری است. شبکه محافل کارگری خود پدیده متنوع و گسترده ای است. از محافل ساده ای که صرفا عده ای از کارگران را در یک رابطه رفاقت و آمد و شد ساده گرد هم میآورد، تا شبکه محافل کارگران پیشروئی که اهداف مبارزاتی و سیاسی کامبیش تعریف شده ای را دنبال میکنند، نمونه هایی از شکل محفلی سازمانیابی کارگرانند.

به این اشکال بسیار میتوان افزود. در واقع فاصله فرد کارگر تا حزب سیاسی با طیف بسیار گسترده ای از تشکلهای و آرایشهای سازمانی مختلف پوشیده شده است. این اشکال سازمانیابی طبقه کارگر نه تنها مغایرتی با سازمانیابی حزبی کارگران ندارد، نه تنها آلترناتیو سازمان حزبی نیست، بلکه در واقع حزب سیاسی طبقه کارگر بدون این اشکال، بدون اتکا به آنها و بدون رشد دادن آنها نمیتواند قدم از قدم بردارد. این اشکال جز هویت طبقاتی کارگران است که اساسا حزیت یافتن طبقه کارگر را ممکن میکند. اقشاری نظیر دهقانان و تولیدکنندگان خرد شهر، بدرجه ای که فاقد اینگونه آرایشهای درونی اند، سنتا از منعکس کردن منافع خود در یک حزب سیاسی سراسری نیز ناتوان

بوده اند.

ثانیا، طبقه کارگر یک توده بی خط و گنگ نیست. این تصور بورژوازی از کارگران است که مستقیما به احزاب خرده بورژوا- سوسیالیست نیز منتقل شده است. تصویری که از جمله موجب میشود احزاب پوپولیستی آنجا که کارگران را مخاطب قرار میدهند، زبانی مناسب حال کودکان را بکار ببرند. طبقه کارگر در هر مقطع محل تلاقی ای از گرایشات و خطوط سیاسی و فکری و سنت های مبارزاتی گوناگون است. از آنراشیسم تا سندیکالیسم، از رفرمیسم تا سوسیالیسم رادیکال در درون کارگران وجود دارد. اشاره ما صرفا به تمایلات ذهنی این یا آن کارگر نیست، بلکه از خطوط فکری و سیاسی ای صحبت میکنیم که بر اشکال سازمانیابی خودبخودی طبقه سوارند و از درون و مجرای این شبکه ها بر آگاهی سیاسی و حرکت مبارزاتی طبقه کارگر تاثیر میگذارند.

این گرایشات و خطوط پدیده های مادی اند، اردوهای مبارزاتی و احزاب سیاسی غیر رسمی و اعلام نشده ای در درون کارگرانند که خط سیاسی، مکانیسم کار متشکل، رهبری پراتیک و شعارهای ویژه خود را دارند. وجود این خطوط نیز یک خصوصیت ذاتی و همیشگی طبقه استثمار شونده و انعکاسی از تلاشهای طبقه در طول تاریخ برای از بین بردن و یا کاهش مشقات ناشی از این موقعیت است. این گرایشات حاصل موقعیت طبقه کارگر بعنوان یک طبقه استثمار شونده و انعکاسی از تلاشهای طبقه در طول تاریخ برای از بین بردن و یا کاهش مشقات ناشی از این موقعیت است. این گرایشات "خودبخودی" اند، نه به این عنوان که عنصر آگاهی، تئوری و تعقل نقشی در پیدایش آنها نداشته است و یا جریانات سازمان یافته ای در طول حیات طبقه کارگر آگاهانه برای تقویت این خطوط تلاش نکرده اند، بلکه به این عنوان که حزبی که امروز، در انتهای قرن بیستم، در درون طبقه کارگر کار میکند این گرایشات را بعنوان خصوصیات داده شده طبقه کارگر، به عنوان جزئی از سیمای موجود این طبقه و محصول یک تاریخ طولانی مبارزات کارگری مشاهده میکند. نه سندیکالیسم ایده و سنت نو وتازه ای در درون طبقه کارگر است و نه کمونیسم. نه کارگر سندیکالیست پدیده کم یاب و نوظهوری است و نه کارگر کمونیست. اینها دیگر اجزا طبقه کارگرند و جزئی از سوخت و ساز سیاسی و مبارزاتی دائمی آنهاست. این اجزا توسط مکانیسم های درونی خود طبقه باز تولید میشوند.

همه این گرایشات در درون طبقه کارگر به "درد" کارگران اندیشیده اند و اساسا در پاسخ به این درد شکل گرفته اند. تمام مساله این جریانات بر سر به حرکت در آوردن طبقه کارگر حول پاسخ هایی است که هر یک به مسائل کارگران میدهند. اهمیت این نکته در این است که بدانیم مستقل از حضور و یا عدم حضور احزاب سیاسی در هر

مقطع معین مستقل از درجه نفوذ آنها، وجود خطوط فکری و سیاسی مختلف در درون طبقه کارگر امری دائمی و تعطیل ناپذیر است. این نه محصول کار حزبی در میان کارگران، بلکه نقطه عزیمت آن است. حزب سیاسی ای که کارگران را مخاطب قرار میدهد، حزبی که میخواهد آنان را در این یا آن جهت سازماندهی کند، همانطور که صرفاً با مجموعه ای از افراد منفرد روبرو نیست، با لوح های پاک، با ذهن های دست نخورده نیز مواجه نیست. بر عکس، شروع فعالیت حزبی به میدان فراخواندن و متحدکردن گرایش نزدیک به حزب در درون کارگران است. فعالیت سازماندهی هر حزبی در درون طبقه کارگر اساساً به اعتبار وجود گرایشات فکری و عملی متمایل به سیاست ها و نظرات آن حزب امکانپذیر میشود. حتی مانیفست کمونیست هم به یک طبقه کارگر بی خبر از سوسیالیسم عرضه نشد، بلکه مخاطب خود را گرایش سوسیالیستی فی الحال موجود در میان کارگران قرار داد. کمونیست ها مبدع سوسیالیسم در جنبش کارگری نبودند، بلکه بخش پیگیر، پیشرو و آگاه گرایش سوسیالیستی موجود در درون طبقه بودند.

ثالثاً، بدیهی است که چنین طبقه کارگری با متابولیسم سیاسی درونی و سازمانیابی خودبخودی اش، یک صف بدون رهبر نیست. تجسم طبقه کارگر بدون رهبران کارگری غیر ممکن است. هیچ مبارزه ای نمیتواند بدون رهبری شکل بگیرد و طبقه کارگر بدون مبارزه، بدون مقاومت هر روزه در برابر بورژوازی قابل تصور نیست. این چیزی است که دو قطبی "حزب - توده ها" بطور کلی از آن غافل است. این چیزی است که چپ پوپولیست، که رهبری را صرفاً از مقوله "تئوری" و "آگاهی" استنتاج میکند نمیتواند بفهمد. کارگران در هر شرایط رهبران خود را دارند. این رهبران ممکن است خوب باشند یا بد، ممکن است انقلابی باشند یا اصلاح طلب، ممکن است دامنه نفوذ و اقتدارشان وسیع باشد یا محدود، اما بهرحال به مثابه رهبر عمل میکنند. این رهبران، رهبران همان مقاومت اجتناب ناپذیر و تعطیل ناپذیر کارگران در مواجهه روزمره با سرمایه و سرمایه داران اند. اینها رهبران حضوری محلی و مستقیم توده کارگراند. هیچ حزبی نمیتواند بدون رهبران مستقیم، بدون رهبران محلی، و یا از بالای سر آنان صرفاً با اتکا به حقانیت شعارها و "رسالت تاریخی اش" در رهایی کارگران، طبقه را به حرکت در آورد.

در بخش آخر این مقاله به نتایج عملی این نکات برای سیاست سازماندهی ما خواهیم پرداخت. اینجا همینقدر کافی است که بگوئیم کار حزبی و کمونیستی در میان کارگران مستلزم ملحوظ داشتن تمام این خصوصیات عینی کارگر است. در واقع اگر حزبی کارگری باشد جز این چاره ای ندارد. سازمانیابی خودبخودی طبقه ما بخشی از واقعیت این طبقه است. سازماندهی حزبی و کمونیستی باید به اشکال گوناگون با این سازمانیابی خودبخودی

مرتبط و چفت شود. رهبران عملی کارگری ستون فقرات احزاب کارگری اند. حزب کمونیست باید در درجه اول بتواند حزب رهبران عملی باشد. و بالاخره، حزب کمونیست تنها آهنگام شایسته عنوان حزب کارگری خواهد بود که تجسم و آرایش حزبی گرایش رادیکال - سوسیالیست، گرایش کمونیست، در درون خود طبقه کارگر باشد و این گرایش حزب کمونیست را بعنوان یک ظرف مهم تشکیلاتی در مبارزه همه جانبه اش به رسمیت بشناسد. به این نکات باز خواهیم گشت.

۴) مبارزه اقتصادی طبقه کارگر یک رکن اساسی و حیاتی مبارزه طبقاتی و زمینه اصلی آگاهی توده های وسیع طبقه به هویت طبقاتی شان است. تنها حزبی میتواند شایسته نام "حزب کارگران باشد" و در موقعیت رهبری مبارزه طبقاتی کارگران قرار بگیرد که با مبارزه اقتصادی کارگران عجین شده باشد و در تک تک سنگرهای روزمره این مبارزه، به مثابه پیشرو، سازمانده و هدایت کننده طبقه کارگر ظاهر شود.

یکی از مشخصات اصلی چپ غیر پرولتری در ایران تحقیر مطالبات و مبارزه اقتصادی کارگران است. جالب اینجاست که این برخوردها تاریخا تحت پوشش مبارزه علیه "اکنونیسم" توجیه شده است. هم امروز جریانات مائوئیستی از نوع اتحادیه کمونیستها حزب کمونیست ایران را به دلیل طرح خواست ۴۰ ساعت کار و اضافه دستمزد و بیمه بیکاری به لقب اکنونیسم مفتخر کرده اند. در واقع آنچه در اغلب موارد تحت عنوان اکنونیسم از جانب پوپولیستها محکوم شده و میشود نفس موجودیت مستقل طبقه کارگر و پایه ای ترین و دائمی ترین اشکال ابراز وجود سیاسی او در برابر بورژوازی و سرمایه است.

پوپولیسم در تخطئه مطالبات اقتصادی کارگران و جریانات فعال در قلمرو مبارزه اقتصادی، به مباحثات بلشویسم در برابر اکنونیستها در اوایل قرن متوسل میشود. هیچ مثالی از این نامربوط تر نمیتواند وجود داشته باشد. در روسیه اوایل قرن بخش کمونیست طبقه کارگر، یعنی پیشروان و رهبران عملی کارگری ای که خود در صف مقدم مبارزه اقتصادی قرار داشتند، آن گرایشی در درون طبقه را که افق مقدم مبارزه برای ایجاد تحول در قدرت سیاسی را از چشم دور میدارد، مورد انتقاد قرار میدهد. بلشویک ها مصرند که کارگران نباید، بویژه در شرایطی که جامه در آستانه یک انقلاب عظیم علیه تزاریسیم و استبداد است، از نقش خود به مثابه رهبر مبارزه برای دمکراتیزه کردن کل جامعه عقب بنشینند، خود را در محدوده مبارزات اقتصادی محبوس کنند و رهبری توده های وسیع را در قلمرو سیاست به بورژوازی بسپارند. دو جریان در درون طبقه کارگر بر سر اهمیت مبارزه سیاسی به بحث میپردازند. خرده بورژوازی ناراضی ایران به خیال خود در این

مباحثه برگ برنده ای برای تحقیر مطالبات و مبارزه اقتصادی کارگران و منحل کردن آن در مبارزه ضد رژیم خلق پیدا میکند. مبارزه ضد اکونومیستی توسط چپی که اساسا چه در سطح نظری و چه در اهداف سیاسی و چه در موجودیت اجتماعی واقعی خود خلق را جایگزین طبقه کرده است نمیتواند جز پوششی شبه مارکسیستی برای تخطئه هویت و مطالبات مستقل طبقه کارگر باشد.

ما این سنت "مبارزه ضد اکونومیستی" را رد میکنیم، و اتهام اکونومیسم از جانب این طیف را سندی میگیریم دال بر جهت گیری و تعلق کارگری حزب کمونیست ایران، مبارزه اقتصادی رکن مبارزه طبقاتی و جز لایتجزای مبارزه کمونیستی است. مگر در دوره های انقلابی، در بخش اعظم حیات طبقه کارگر مبارزه اقتصادی بیشترین انرژی مبارزاتی کارگران را بخود اختصاص میدهد. در دل این مبارزه رهبران انقلابی کارگران پرورده میشوند و طبقه کارگر به هویت مستقل و قدرت خود واقف میشود. آن جریان مدعی کمونیسم که نتواند پیشروان مبارزه اقتصادی کارگران را در بر بگیرد، جریانی که نتواند در این عرصه از مبارزه راهگشا، سازمانده و رهبر باشد، هرگز نمیتواند یک جریان کارگری باشد. کمونیسم کارگری در ایران و حزب کمونیست بطور اخص باید مبارزه اقتصادی را به یک محور اساسی فعالیت خود تبدیل کند.

۵) کمونیست ها هیچ منافی جدا از منافع کل طبقه کارگر ندارند. مبارزه برای وحدت طبقه کارگر و و بهم بافته شدن کارگران در هر شکل ممکن، که تشکل حزبی تنها یکی از آنهاست، جز لایتجزای کار کمونیستی است. یک شرط حیاتی در سازماندهی کمونیستی کارگران توسط حزب، گسست قاطع از سکتاریسم سنتی چپ خرده بورژوازی در ایران است.

یک خصلت مشخصه چپ پوپولیست در کار سازمانی سکتاریسم بود. اما سکتاریسم چیست؟ پا فشاری بر اختلافات سیاسی و نظری در میان سازمانها سکتاریسم نیست. معتقد بودن به حقانیت اعتقادات، سیاست ها و مواضع حزب خود، تبلیغ آن و دفاع پر حرارت از آن در صفوف طبقه کارگر سکتاریسم نیست. سکتاریسم به معنای جدا کردن منافع حزب و سازمان کمونیستی از منافع طبقه کارگر بطور کلی است. سکتاریسم یعنی ظاهر شدن در طبقه کارگر نه بعنوان عضوی از طبقه، بلکه بعنوان عضوی از یک فرقه خاص که منافی جدا و مقدم بر منافع کل طبقه دارد.

منشا و خاستگاه سیاسی سکتاریسم چپ خرده بورژوایی کاملا روشن است. برای بورژوازی و خرده بورژوازی کارگران چه در عرصه سیاسی تنها باید به آن درجه و به آن اشکالی متحد شوند که سیاست های بورژوازی و مصالح جامعه بورژوایی ایجاب میکند.

اتحاد همه جانبه طبقه کارگر برای بورژوازی نه تنها بی ارزش بلکه مخرب است و باید از آن ممانعت به عمل آید. همین ذهنیت طبقاتی در عملکرد پوپولیسم انعکاس مییابد. بدیهی است که برای خرده بورژوازی معترضی که تحت نام سوسیالیسم حداکثر میخواهد این یا آن رژیم مستبد را سرنگون کند، این یا آن بانک و صنعت را ملی کند، این یا آن آلترناتیو بورژوایی را در برابر وضع موجود برقرار سازد، و در این میان به طبقه کارگر بعنوان یک نیروی کمکی در این امر مینگرند، وحدت کارگران فی النفسه هدف نیست. برای سوسیالیسم خرده بورژوایی اشکال مختلف متحد شدن و مبارزه کردن کارگران برای بهبود اوضاع اقتصادی شان، ایجاد تشکل های صنفی شان، گسترش حقوق اجتماعی شان و غیره نه فقط زائد بلکه حتی در مواردی میتواند دست و پا گیر و "انحرافی" معنی شود. این نگرش در عرصه تشکیلاتی خود را بصورت مطلق شدن و قدوسیت ماورا طبقاتی "سازمان سیاسی" آشکار میکند. برای کارگران متحد شدن در محافل، در صندوقها، در کمیته های کارخانه، در اتحادیه ها و شوراها و نظایر آن، طرق حیاتی برای ابراز وجود مستقل به مثابه یک طبقه است. برای سوسیالیست خرده بورژوا، این اشکال وحدت و سازمانیابی طبقه کارگر، حداکثر پلکانی برای ترقی کارگران تا آستانه ورود به "سازمان" است. به زعم اینان، در مقایسه با وحدت در "سازمان"، هر شکل غیر حزبی تشکل و مبارزه کارگران لزوما شکلی عقب مانده یا انتقالی است. "سازمان" آلترناتیو و رقیب این اشکال است.

به درجه ای که کمونیسم ایران توانسته است از نگرش سیاسی و بنیادهای فکری سوسیالیسم خرده بورژوایی خلاص شود، به همان درجه امکان خلاصی از سکتاریسم سازمانی را نیز یافته است. شرط لازم گسستن قطعی از این سکتاریسم نقد عمیق بقایای این تلقیات در شکل عادات و اخلاقیات سازمانی و از آن مهم تر، مبارزه برای متکی کردن حزب کمونیست به یک ظرف عمل متحدانه طیف کارگران کمونیست در درون طبقه کارگر است. بر واقع بدرجه ای که حزب ما جایگاه خور را در درون طیف رادیکال - سوسیالیست در طبقه کارگر باز یابد، سکتاریسم به عنوان یک عامل بازدارنده و منفی کم تاثیرتر میشود. زیرا بر خلاف "احزاب سیاسی چپ"، کارگران کمونیست عمدتاً از چنین گرایشات سکتاریستی بدورند. کارگر کمونیست ارزش متحد شدن و متحد ماندن هر دو انسان هم طبقه ای خود را میشناسد. از اتحاد سه کارگر در یک محفل تا تجمع هزار کارگر در مجمع عمومی، از همبستگی خانواده های کارگری در یک کوچه، تا تشکیل اتحادیه های سراسری، از تشکیل یک تعاونی تا تشکیل حزب سیاسی، اینها همه اشکالی از اتحاد کارگران است که کارگر کمونیست در آن تحقق رویای دائمی خود را میبیند:

وحدت همه جانبه طبقه کارگر، به هم بافته شدن کارگران و تبدیل آنها به یک تن واحد در برابر بورژوازی. بخش اعظم کارگرانی که در تمام طول انقلاب ۵۷ به این تلاش مشغول بودند و از جانب چپ پوپولیست ایران "تشکل گریز" و "اکنونمیست" لقب گرفتند، در واقع جز همان طیف کمونیست و رادیکال سوسیالیست طبقه کارگر نبودند که نمیتوانستند با سکتاریسم مسلط به چپ رادیکال کنار بیایند.

حزب کمونیست باید به نیروی هدایت کننده و سازمانده طبقه کارگر بدل شود و نه سازمان منحصر به فرد طبقه. بدرجه ای که طبقه کارگر در اشکال مختلف متحد شده باشد، بدرجه ای که سازمانهای گوناگون کارگری بخش های مختلف کارگران را از انفراد در آورده باشند و بدرجه ای که طبقه کارگر توانسته باشد به طرق گوناگون و از طریق تشکل های متنوع در برابر بورژوازی سنگربندی کرده باشد، امکان مادی انقلاب سوسیالیستی و ایفای نقش حزب کمونیست بمثابه نیروی پیشرو در این مبارزه بیشتر فراهم است. حزب کمونیست فقط آلترناتیو سایر اشکال سازمانی طبقه نیست، بلکه خود برای گسترش این اشکال تلاش میکند. اتحاد طبقه فی النفسه یک هدف در خود حزب کمونیست ایران است.

نگاهی اجمالی به فعالیت تاکنونی

اولین مساله ای که در بدو تشکیل حزب در مقابل ما قرار داشت، مساله بازسازی تشکیلاتهای شهرها بود. ما در این کار دو ملاحظه اساسی داشتیم. اولاً، سیاست سازماندهی ما میبایست متکی بر اصولی میبود که در نقد سبک کار خرده بورژوائی به آن رسیده بودیم، و ثانیاً، تشکیلاتهای ما میبایست به نحوی سازمان مییافتند که بتوانند در شرایط امنیتی فوق العاده نامناسب و در جو سرکوب پلیسی ادامه کاری خود را حفظ کنند. اصول سبک کار کمونیستی، تا آن حد که توانسته بودیم آنرا تدقیق کنیم، برخی از خطوط اساسی سازماندهی ما را معین میکرد. در درجه اول هدف ما راه انداختن تشکیلاتهای کارگری بود. مساله ما راه انداختن تشکیلاتهای "هواداری" و دانش موزی، "جوخه های رزمی" و هسته های پخش اعلامیه و تراکت و غیره نبود.

هدف ما سازماندهی کارگران کمونیست و متحد کردن آنان در حزب کمونیست بود. هدف ما ایجاد و تحکیم پایه های حزب در درون کارگران بود. حوزه های حزبی در محل زیست و کار، حوزه هایی که میبایست توسط شبکه هایی از محافل کارگران کمونیست دوستدار حزب احاطه شوند، شکل اصلی و محوری سازماندهی ما در شهرها تعریف شد.

بعلاوه، با تعریف و توضیح کار روتین کمونیستی در درون طبقه کارگر، کاری که هر سلول پایه کمونیستی میتوانست و میبایست در محیط بلافصل پیرامون خود به پیش ببرد، کوشیدیم تا هم به گسترش و افزایش سریع تعداد حوزه های مرتبط با حزب کمک برسانیم و هم کاری کنیم تا هر حوزه حزبی در محل فعالیت خود با درجه بالائی از "خود کفائی" قادر باشد تحت هدایت عمومی ارگانهای رهبری از طریق رادیو و نشریات حزبی فعالیت همه جانبه خود را انجام بدهد. در مجموع، با اتکا به نقدی جدی از شیوه ها و سبک کار رایج در چپ سنتی ایران با بررسی واقع بینانه اوضاع امنیتی و توانائی های بالفعل نیروهای حزب در شهرها خطوط کلی یا سیاست سازماندهی اصولی، سیاستی سازگار با اهداف کمونیستی حزب و مشخصات اوضاع جاری، ترسیم شد و تجدید سازمان حزب در شهرها بر این مبنا پی گرفته شد.

اوضاع امنیتی به سهم خود تاثیر تعیین کننده ای بر اشکال سازمانی فعالیت ما داشت. اصل سازماندهی منفصل پاسخ ما به این اوضاع بود. در این طرح ارتباط افقی میان حوزه های حزب با یکدیگر، تشکیل اشکال ترکیبی سازمانی از حوزه ها نظیر تشکیلاتهای محلی و کارخانه ای، و ایجاد ارگانهای رهبری در سطوح بالاتر از حوزه برای جلوگیری از انتقال ضربات احتمالی از دستور خارج شد. هر حوزه میبایست بر مبنای هویت کمونیستی خود، و با اتکاء به تعاریف روشنی که از کار روتین حزبی بدست داده شده بود، فعالیت جاری خود را در وجوه مختلف به پیش ببرد. همه حوزه ها مستقیما توسط بالاترین مرجع سازماندهی در حزب هدایت شوند. رهبری حزب میبایست از طریق صدای حزب کمونیست ایران و نشریات حزب امر تبلیغ و ترویج سراسری و هدایت حوزه های حزبی را به انجام برساند.

جمعبندی جامع دستاوردها و نقاط قدرت و ضعف کار سازماندهی ما در چند سال گذشته باید در فرصت دیگری مسقلا ارائه بشود. اینجا همینقدر میتوانیم اشاره کنیم که سیاست سازماندهی ما در رابطه با اهداف معینی که تعقیب میکرد در مجموع موفقیت آمیز بود. حوزه ها و شبکه های متعددی از کارگران و انقلابیون کمونیست در محلات کارگری و کارخانجات بوجود آمد. رابطه مستقیم و سازمانی حزب با بخش های مختلفی از طبقه کارگر برقرار شد و بسط یافت. در صفوف حزب طیف قابل توجهی از فعالین و کارگران کمونیست بوجود آمد که از قدرت تشخیص، اعتماد به نفس و توانائی عملی و سیاسی کافی برای پیشبرد مستقلانه کار حزبی در عرصه فعالیت خود برخوردارند. بافت غالب تشکلهای حزبی ای که از درون این پروسه شکل گرفتند، کارگری است. به این فعالیت مستقیم سازمانی، باید سازمانیابی و آرایش مبارزاتی ای را که گروه ها و محافل

مختلف کارگری به ابتکار خود، حول مواضع حزب و تحت هدایت عمومی صدای حزب کمونیست، بخود گرفته اند، افزود. بعلاوه، در مجموع ادامه کاری حوزه ها، استحکام امنیتی آنها در شرایط دشوار سه سال گذشته رضایت بخش بوده است.

در مورد اشکالات و نواقص کار نیز به تفصیل میتوان صحبت کرد. جای این هم طبعاً اینجا نیست. با این همه از آنجا که نواقص کار تاکنونی ما سرخ هائی برای درک اقدامات و اولویت های ما در دوره آتی بدست میدهد، روی این موضوع مکث بیشتری میکنیم. اشکالات کار ما در عرصه سازماندهی را میتوان در کلی ترین سطح به دو دسته تقسیم کرد. اول، اشکالات ناشی از نحوه اجرای سیاست سازماندهی حزب، تا همان حدی که این سیاست و نکات گرهی و سایه روشن های آن معلوم و تعریف شده بود. دوم اشکالات ناشی از ابهامات و کمبودهای موجود در خود سیاست سازماندهی ما، و یا نواقص موجود در شیوه فرمولبندی و عرضه این سیاست.

در مورد اشکالات نوع اول، یعنی اشکالات اجرائی، به ذکر نمونه هائی اکتفا میکنیم. در سیاست سازماندهی ما جای مهمی به امر گسترش طیف کارگران دوستدار حزب، کارگران کمونیست، و سازماندهی آنها در اشکال متنوع اختصاص داده شده بود. در عمل این وظیفه در قیاس با سازماندهی حوزه ها و شبکه های کارگری مرتبط با حوزه، کمتر مورد توجه قرار گرفت. رفع این نقص دخالت موثرتری را از جانب ارگانهای رهبری حزب ایجاب میکرد. در سیاست ما اهمیت آموزش کار پایه کمونیستی به فعالین و لذا کمک به مستقل کردن آنها از رهنمودهای هر روزه "بالا" تاکید شده بود، اما برای دوره ای این سیاست آنطور که باید پی گرفته نشد. حجم آموزش ما در این زمینه ناکافی بود و حتی گرایش معکوسی در جهت وابسته شدن فعالین و حوزه های حزبی به رهنمودهای جزئی مستمر از رادیو مشاهده میشد. برخی دیگر از نواقص اجرائی نتیجه تبعی محدودیت های سازماندهی منفصل بوده است. از جمله میتوان به ضعف های تدریجی ما در سطح محلی اشاره کرد. در غیاب یک سازمان متصل حزبی که بتواند مروجین با تجربه و دستچین شده ای را به کار با محافل پیشرو کارگری اختصاص دهد، ترویج و دیالوگ سیاسی ما با محافل کارگری راسا در تمام سطوح توسط خود حوزه ها در محل انجام میشود. در مواردی حوزه های ما از کمبود تجربه و توانائی خود در این عرصه نالیده اند. این خلاء قاعدتاً میبایست با ارتقا سطح برنامه های رادیویی، مقالات ترویجی در نشریات حزبی و بویژه با جزوات پایه در باره اصول کمونیسم و رؤس مواضع کلیدی حزب پر شود. کاری که در این عرصه انجام شده کافی نبوده است. مسائل امنیتی خاص سبک کار منفصل نیز، که پیش از این در نشریه کمونیست اشاراتی به آن داشته ایم، توجه جدی تر و

مستمرتری را میطلبد.

اینها صرفاً نمونه‌هایی از مشکلاتی است که در پیشبرد و اجرای سیاست سازماندهی ما وجود داشته است. اما اشکالات نوع دوم مهم‌ترند و تلاش در جهت رفع آنها وظیفه اصلی نوشته حاضر است. برای اینکه بتوانیم به جوانب ضعف و ابهام در سیاست سازماندهی تاکنونی خود برخورد سیستماتیک تری بکنیم بهتر است تزهائی را که در بخش قبل آوردیم مبنای بحث قرار بدهیم. سیاست سازماندهی ما تا چه حد در مورد اهمیت این نکات روشن بوده است و یا به‌رحال صراحت و تاکید کافی داشته است.

۱- خود جزوه "حوزه‌ها" گواه اینست که از ابتدا به اهمیت اشکال متنوع سازمانیابی طبقه کارگر توجه کرده ایم. اما بررسی مباحثات ما در سه سال گذشته نشان می‌دهد که نتوانسته ایم آنطور که باید نقش اساسی اشکال خودبخودی سازمانیابی طبقه کارگر را، و بویژه سازمانیابی محفلی کارگران را بعنوان یک نقطه عزیمت اصلی در کار سازماندهی کمونیستی کارگران برجسته کنیم و آموزش بدهیم. رفقای ما نه فقط بطور یکجانبه ای به سازماندهی حوزه‌ها و شبکه‌های پیرامونی آن معطوف شده‌اند، بلکه حتی آنجا که متوجه لزوم تقویت اشکال دیگری در سازماندهی کارگری بوده‌اند، به وجود عینی این اشکال در صفوف کارگران مبارز و نقش مبارزاتی آن در مقطع کنونی کم توجه بوده‌اند. شاید بتوان گفت در تفکر تعداد زیادی از رفقای ما گسترش آشنائی‌ها و رفاقت‌های کارگری، ایجاد محافل در سطوح مختلف، مرتبط کردن کارگران پیشرو و کمونیست در روابط نسبتاً "گل و گشاد" و نظایر آن هنوز تا انعکاس مستقیمی در ابعاد حوزه‌ها و شبکه‌های کارگری مرتبط با حزب نداشته باشد، "سازماندهی" محسوب نمی‌شود. برای بسیاری از رفقای ما مساله هنوز بر سر آرایش دادن، سازمان دادن "نیروهای خود" است، و نه تقویت اشکال متنوع سازمانیابی طبقه و تبدیل این اشکال به مجاری و تسمه نقاله‌هایی برای اشاعه افکار و سیاست‌های کمونیستی و رواج اشکال مبارزه مورد نظر حزب کمونیست. وجه دیگری از این مشکل، کمبود حساسیت در برخی رفقای ما نسبت به تلاش‌های کارگران پیشرو برای سازماندهی طبقه کارگر در تشکل‌های غیر حزبی نظیر صندوق‌ها، تعاونی‌ها و اتحادیه‌هاست. سیاست آتی ما باید جای بسیار جدی تری به اشکال متنوع سازمانیابی طبقه اختصاص بدهد.

۲- ما از ابتدا در باره لزوم گسترش طیف کارگران کمونیست بطور کلی و کارگرانی که بطور اخص خود را دوستدار و نزدیک به حزب میدانند، صحبت کرده ایم. اما طیف کمونیستی در درون طبقه کارگر از زاویه ای که امروز طرح می‌کنیم کمتر مورد توجه قرار گرفته است. شاید بتوان گفت که ما بیشتر در باره جایگاه و نقش این طیف در مبارزه

حزب صحبت کرده ایم تا جایگاه حزب در مبارزه این طیف. امروز باید حزب کمونیست و طیف کارگران کمونیست را بعنوان ارکان تفکیک ناپذیری که کمونیسم کارگری ایران باید با اتکاء بر آنها بنا شود تصویر کنیم. حزب کمونیست باید تشکل سیاسی و تجسم تشکیلاتی این طیف وسیع باشد. قدرت حزب کمونیست در هر مقطع به اندازه قدرت این طیف است. قدرت این طیف به سهم خود به روشنی نظرات آن، انسجام درونی آن، مسلح بودن آن به سیاست های عملی کارساز در مبارزات جاری، استحکام پیوند آن با توده کارگران، توانائی آن در نقد سیاست های گرایشات غیر کمونیست و انقلابی در درون طبقه کارگر و نظایر اینها وابسته است. مساله سازماندهی ما با سازماندهی کارگران کمونیست در حزب شروع نمیشود، بلکه با انسجام بخشیدن و سازمان دادن به طیف کارگران کمونیست در عرصه مبارزه طبقاتی شروع میشود. سازماندهی حزبی این طیف حاصل عملی پیشروی در این پروسه است. سیاست ما در دوره آتی باید به این وجه مساله توجه بیشتری مبذول کند.

۳- در مورد مساله اهمیت رهبران عملی هم مشکل ما کمابیش همین بوده است. در سطح کلی و بویژه در رابطه با امر گسترش نفوذ حزب، از ابتدا اهمیت رهبران عملی کارگران تاکید شده است (برای مثال رجوع کنید به کمونیست شماره ۲ آبان ماه ۶۲)، اما توضیح و نقش و جایگاه رهبران عملی، چه در حیات حزب و چه در مکانیسم مبارزه روزمره طبقه، بعنوان یک جزء ارگانیک تفکر سازمانی ما در واقع کاری است که با بحث های مربوط به آژیتاتور کمونیست بطور جدی شروع شده است. درک امروز ما از جایگاه تعیین کننده این قشر باید به استنتاجات عملی وسیعتری منجر شود.

۴- فعالیت و حساسیت ما در قبال مبارزه اقتصادی باید بسیار بیش از این افزایش یابد. این جنبه یکی از نقطه عطف های اصلی در کار تاکنونی ما بوده است - باز نه باین عنوان که "اهمیت" مساله درک و تاکید نشده، بلکه به این عنوان که نقش حیاتی و تعیین کننده این عرصه فعالیت در کارگری شدن حزب و در تبدیل حزب به حزب رهبران عملی کارگران به اندازه کافی برجسته نشده است. گسرش دخالت و شرکت حزب در مبارزات اقتصادی، و نیز تشدید حساسیت عمومی و هوشیاری کل حزب در قبال مسائل این عرصه یکی از محورهای اصلی در سیاست سازماندهی کارگری ما در دوره آتی است.

۵- اسناد تبلیغی و ترویجی حزب در دوره گذشته از لحاظ توضیح ارزش در خود اتحاد طبقه و از نظر رمزبندی با سکتاریسم حاکم بر چپ سنتی گویاست. اما بروزات ظریف تر سکتاریسم، بویژه در برخورد به محافل کارگری که با حزب ما اختلاف نظر دارند، هنوز در در صفوف ما دیده میشود. در دوره آتی فعالیت و انرژی بسیار بیشتری

باید به نقد این عوارض و میراث سوسیالیسم خرده بورژوائی و گسترش ارتباطات متقابل، تبادل نظر، همفکری و همکاری تشکل های حزبی با بخش های مختلف جنبش کارگری اختصاص داده شود.

۶- از لحاظ انطباق اشکال سازمانی حزب با خصوصیات عینی زیست و مبارزه طبقه کارگر نیز با اوضاع سیاسی و عمومی جامعه دستاوردهای جدی ای داشته ایم. حوزه های محل زیست و کار و سازماندهی منفصل نمونه هائی از این دستاوردها هستند. اما این بهیچوجه کافی نیست. هنوز نمیتوان گفت که متشکل شدن با حزب کمونیست برای کارگران مبارز به اندازه کافی ساده شده است. هنوز نمیتوان گفت که اشکال تشکیلاتی ای که حزب کمونیست بوجود می آورد، آرایشی که به خود میدهد و مناسباتی که بر تشکل های حزبی حاکم است، حزب کمونیست و پیکره سازمانی آن را به ظرفی طبیعی و مناسب برای ابراز وجود سیاسی و مبارزاتی کارگران پیشرو تبدیل کرده است. در همین رابطه باید به کمرنگ بودن امر سازماندهی کارگران در اشکال "بازتر" و غیر رسمی تر، و بویژه به سازماندهی شبکه های محفلی اشاره کرد. این روشی است که در دوره آتی در صدر اولویت های ما جا میگیرد.

رئوس سیاست سازماندهی ما در دوره آتی

سیاست سازماندهی ما ادامه اصلاح شده روشی است که تاکنون در پیش گرفته ایم. محورهای اصلی سیاست تاکنونی ما، نظیر کارگری کردن حزب، پیوند با رهبران عملی، کار حوزه ای، سازماندهی منفصل و غیره همچنان در این دوره نیز مبنای کار ما خواهد بود. نکاتی که اینجا مطرح میکنیم باید اولاً کمک کند تا درک جامع تر و "سیاسی" تری از اهداف و روشهای سازمانی ما در بین رفقای حزبی تثبیت شود، ثانیاً توجه رفقا را به آن اقدامات و جهت گیری هایی که تا کنون در کار ما کمرنگ بوده یا فراموش شده است، معطوف کند و ثالثاً سیر و مراحل آتی فعالیت سازماندهی ما را روشن تر نماید و یک افق واحد از دورنمای کار ما در میان فعالین حزب بوجود بیاورد. واضح است که این نوشته نمیتواند وارد جزئیات اقداماتی بشود که در این دوره در دستور ماست. از این رو بدوا نکات اصلی در سیاست سازماندهی حزب در دوره کنونی را فهرست وار ذکر میکنیم و سپس تحت چند سرفصل اصلی در باره این نکات توضیحاتی میدهیم. بحث مشخصتر در باره جوانب عملی کار را باید به مقالات دیگری واگذار نمود.

مبانی اصلی سیاست سازماندهی ما در این دوره اینهاست:

۱- سازماندهی حزبی در قدم اول مستلزم آن است که حزب کمونیست بتواند جناح رادیکال و سوسیالیست در میان کارگران پیشرو و رهبران عملی جنبش کارگری را متحد کند و به تحرک درآورد. این طیف پایه مادی بلافصل حزب کمونیست ایران در درون طبقه کارگر و حلقه واسط در پیوند حزب با توده های وسیع طبقه است.

۲- با توجه به شرایط کنونی، شکل مناسب برای سازماندهی این طیف شکل شبکه های محافل کارگری است. حوزه ها و سازمان حزبی ما در میان کارگران باید به مثابه کانون های پیشرو در درون این شبکه ها کار کنند.

۳- با گسترش اتحاد درونی و افزایش دخالت این طیف در سرنوشت جنبش کارگری و در رهبری اعتراضات و مبارزات جاری، سیاست ها و شعارهای حزب کمونیست عملاً تاثیراتی بسیار پر دامنه تر در جنبش کارگری خواهد داشت و دخالت موثرتر از جانب حزب در هدایت مبارزات جاری امکانپذیر خواهد شد.

۴- با اعتلای جنبش کارگری بویژه با تغییر تناسب قوا به نفع طبقه کارگر و جنبش توده ای در آینده، اشکال نوین و جدی تری در سازمانیابی حزبی این طیف امکانپذیر میشود. بدرجه ای که در این دوره حزب کمونیست توانسته باشد اتحاد و آگاهی سیاسی این طیف را افزایش بدهد و موقعیت آن را در راس جنبش اعتراضی تثبیت کند، بهمان درجه پیوند تشکیلاتی و عملی اکثریت عظیم کارگران در این طیف با حزب کمونیست در آینده سهلتر و سریعتر انجام خواهد شد.

۵- حزب کمونیست از هم اکنون میکوشد تا فعالترین و آگاهترین رهبران این طیف را به صفوف سازماندهی حزبی خود جلب کند و سازماندهی حزبی را به سازمان رهبران عملی کمونیست کارگران، تشکل کارگران کمونیست، تبدیل سازد.

(۱) گسترش دادن، منسجم کردن و متحد کردن طیف کارگران کمونیست

همانطور که قبلاً گفتیم، حزب کمونیست در درون طبقه کارگر از صفر شروع نمیکند، با خلاء روبرو نیست، بلکه با مابه ازاء اجتماعی خود در درون کارگران روبروست. یک طیف کمونیست، طیف رادیکال - سوسیالیست، فی الحال در درون طبقه کارگر ایران وجود دارد که حزب کمونیست باید قبل از هر چیز خود را به آن مرتبط کند و به ظرف زندگی حزبی آن تبدیل شود.

مشخصات این طیف چیست؟ وقتی ما از گرایش کمونیستی و یا رادیکال - سوسیالیستی در درون کارگران سخن میگوییم که به حزب کمونیست ایران نزدیک است،

منظورمان صرفا قشری نیست که مسائل را دقیقا و نعل بالنعل همانطور میبیند که در نشریات حزبی مطرح شده است. منظور ما صرفا کارگران طرفدار حزب نیست. ما از گرایشی بسیار وسیع تر و فراگیرتر در صفوف کارگران پیشرو سخن میگوییم که با خصوصیات اصلی زیر مشخص میشود.

۱) کارگرانی که خود را، حال با هر تعبیر و یا شناخت تئوریک، کمونیست یا سوسیالیست میدانند. کارگرانی که معتقد به ضرورت نابودی سرمایه داری بعنوان علت العلل مصائب و مشقات کارگراند و واقف اند که نابودی سرمایه داری جز از طریق انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگران مقدور نیست.

۲) کارگرانی که تصویری آرمانخواهانه و بدون تخفیف از سوسیالیسم و حکومت کارگری دارند و لذا، ولو بر بنای مشاهدات محدود، حاضر نیستند آنچه را که امروز در شوروی و چین و نظایر آنها میگذرد و آن تفکر و پراتیکی را که امثال حزب توده و مشابهانش نمایندگی میکنند، بعنوان نمونه های سوسیالیستی بپذیرند.

۳) کارگرانی که نسبت به اوضاع طبقه کارگر و مبارزه کارگری در همه جبهه ها حساس و دخالت کنند. خود را در راس هر اعتراض حق طلبانه کارگری قرار میدهند و در مقابل هر خط مشی و سیاستی که متضمن پایمال شدن حقوق کارگران و یا خدشه دار شدن حرمت اجتماعی و انسانی آنان است میایستند. کارگرانی که قطب نمای حرکتشان بهبود عینی وضع طبقه کارگر، ارتقاء حرمت و موقعیت اجتماعی کارگر و قدرت یابی اوست.

۴) کارگرانی که از تفرقه در صفوف کارگران رنج میبرند و دائما، در زندگی و در مبارزه خود، در جستجوی راه و روزنه‌ای برای متحد کردن هر چه بیشتر کارگران، کاهش دادن و از میان بردن رقابت در صفوف آنان و بهم بافتن و آگاه کردن آنان به منافع طبقاتی شان اند.

اینها مشخصات عمومی و اساسی طیف رادیکال - سوسیالیست در درون طبقه کارگر است. هریک از این وجوه این طیف را از گرایشی متمایز میکند، از رفرمیسم، آنارشیزم، سازشکاری و گرایشات متوهم به جناحهای مختلف بورژوازی. واضح است که این مشخصات کلی و شماتیک است و صرفا میتواند نکات برجسته را در سیمای عمومی یک قشر رادیکال در درون طبقه کارگر بیان کند. اما بهر حال این مشخصات برای ترسیم خصوصیات کلی این طیف کافی است.

آیا یک چنین طیفی واقعا وجود دارد؟ آیا این مخلوق تصورات ما نیست؟ این طیف وجود دارد و بسیار گسترده نیز هست. امروز سوسیالیسم رادیکال، کمونیسم، یکی از

گرایش‌های زنده و فعال در درون طبقه کارگر ایران است. این طیف کارگرانی را در بر می‌گیرد که قبل از اینکه سازمانهای چپ "تغییرایدئولوژی" داده باشند یا "سیاسی تشکیلاتی" شده باشند، نوشته‌های مارکس و لنین را در محافل کارگری می‌گرداندند. کارگران مبارزی که توده کارگران را در انقلاب علیه رژیم سلطنتی به میدان کشیدند، و از همان فردای استقرار جمهوری اسلامی، علیرغم تمام توهّمات خلقی حاکم بر چپ رادیکال دست بکار بسیج کارگران برای کسب مطالبات مستقل شان شدند. این طیف در طول انقلاب ۵۷ به سرعت رشد کرد و فعال‌ترین کارگران را در خود جای داد. این طیفی بود که پس از انقلاب دست رد به سینه سیاست‌های توده‌ایستی حمایت از رژیم زد و در برابر جمهوری اسلامی و توجیه‌گران و حامیان "مشروط" و غیر مشروطش، با جنبش شورایی و با اعتصابات و تحصن‌ها قد علم کرد. این طیف به خط ۳ نزدیک شد تا ضمن حمایت از رادیکالیسم آن، سکتاریسم، آواتوریسم و مشغله‌های خرده‌بورژوازی آن را نقد کند. اینها کارگرانی بودند که درسهای انقلاب ۵۷ را جذب کردند، آشنایی وسیعتری با مارکسیسم بدست آوردند، بورژوازی و خرده‌بورژوازی و احزابشان را در صحنه عمل سیاسی تجربه کردند و شناختند. این طیفی است که تنها بخش بسیار کوچکی از آن، در مقایسه با ابعاد وسیع آن، به اعضا، دوستان و حامیان حزب کمونیست تبدیل شده است. این طیف نه فقط حاصل آموزش‌های عمیق انقلاب ۵۷، نه فقط حاصل نفوذ جدی ایده‌های کمونیستی در میان کارگران مبارز در سالهای اخیر، بلکه حاصل جوش خوردن تاریخی ایده‌ها و آرمانهای کمونیسم با طبقه کارگر در یک مقیاس بین‌المللی است. امروز در ایران تعداد کارگرانی که خود را کمونیست میدانند، به نابودی سرمایه‌داری و به حکومت کارگری میاندیشند و میکوشند تا این ایده‌ها و آرمانها را بدرون صفوف کارگران ببرند، اگر بیشتر از کارگران سندیکالیست یا فراکسیون‌ها و گرایش‌های دیگر در درون کارگران نباشد ابا کمتر نیست. طیف رادیکال سوسیالیست، طیف کمونیست، در درون طبقه کارگر ایران یک واقعیت عینی و ملموس است.

منسجم کردن و متحد کردن این طیف عین کار کمونیستی است. کمونیسم ایران تا امروز اساساً محصول رادیکالیزه شدن "جنبش چپ" و بیانگر فعل و انفعالاتی در سطح قشر فعالین سیاسی بوده است. اما مقصد این کمونیسم تبدیل شدن به یک نیروی اجتماعی است. پایه اجتماعی این کمونیسم بطور کلی طبقه کارگر است، اما رابطه این کمونیسم با طبقه کارگر علی‌العموم نمیتواند جز از طریق جناح رادیکال در درون خود طبقه کارگر برقرار شود. بعبارت دیگر طیف کارگران کمونیست یک رکن اساسی و حیاتی در شکل‌گیری کمونیسم کارگری در ایران را تشکیل میدهد. این قشر مابه‌ازا طبقاتی

فوری مارکسیسم انقلابی در ایران است و باید جای خود را در سیر تکامل کمونیسم در ایران پیدا کند. در شرایطی که کمونیسم در ایران در سطح تئوری، برنامه و تاکتیک پیشروی های جدی داشته است، در شرایطی که چپ ایران سیر تغییر و تبدیلهای درونی خود را تا حد ایجاد یک حزب کمونیست انقلابی طی کرده است، پایه طبقاتی بلافصل این کمونیسم، رادیکالترین جناح در درون خود طبقه کارگر، از انسجام بسیار اندکی برخوردار است و رابطه عملی ضعیفی با سیر تکامل تاکنونی در ایران داشته است. این شکاف و فاصله باید از میان برداشته شود. در یک کلمه، گام بعدی در سیر تحکیم حزب کمونیست ایران سرو سامان دادن به پایه اجتماعی بالفعل حزب، یعنی طیف رادیکال و کمونیست در درون طبقه کارگراست. قدرت این طیف، قدرت کمونیسم و حزب کمونیست است، حتی اگر در این مرحله، و برای دوره های کمابیش طولانی، تنها اقلیتی از عناصر فعال این طیف به عضویت حزب در آیند. پیوند سازمانی وسیع حزب با کارگران کمونیست امری است که تحت شرایط متفاوتی در آینده به سرعت عملی خواهد شد. آنچه امروز باید انجام شود و بدلیل وجود حزب کمونیست میتواند در یک مقیاس وسیع انجام شود، ساختن و منسجم کردن این پایه های مادی کمونیسم و حزب کمونیست کارگری در درون طبقه کارگر است. در تقویت و سازماندهی طیف کارگران کمونیست وظایف مشخصی بر عهده ماست.

۱- باید هویت نظری و سیاسی این طیف را منسجم کرد. این یک محور کار ترویجی ماست. ماحصل کار ما باید این باشد که کارگران کمونیست هر چه بیشتر به هویت سیاسی و فکری خود، در تمایز با سایر گرایشات، نظیر گرایشات سندیکالیست، آنارشیست، توده ایست و غیره واقف شوند. به تئوری انقلاب پرولتری و به درس ها و تجارب مبارزه طبقه کارگر جهانی احاطه پیدا کنند. تفکر مارکسیستی ایندسته از کارگران باید خلوص و شفافیت بسیار بیشتری پیدا کند. بویژه باید، با توجه به بدآموزی های چندین ده ساله رویزیونیسم، این طیف خصلت انترناسیونالیستی طبقه کارگر (در تمایز با تمایلات ملی) و اهداف سوسیالیستی طبقاتی خویش را (در تمایز با خلق گرایی و تفکر مرحله ای رایج در چپ ایران در دهه اخیر)، با روشنی بیشتری تشخیص دهد. کارگران کمونیست باید پاسخ سیاسی و نظری گرایشات دیگر در درون طبقه کارگر، بویژه گرایشات رفرمیستی و رویزیونیستی را داشته باشند. در نتیجه فعالیت ما، کارگران کمونیست باید بتوانند افق انقلاب کارگری و مراحل و جبهه های مختلف آن را روشن تر ببینند و روشن تر برای توده کارگران توضیح بدهند. در یک کلمه این به معنی بردن مارکسیسم، مسائل گرهی در جدال مارکسیسم و رویزیونیسم و تجربه انقلاب کارگری در مقیاس بین المللی

به درون این طیف و تثبیت کردن آن است.

در گام بعد، یعنی در مراحل پیشرفته تر انسجام و خود آگاهی این طیف شاخص های مشخص تری پیدا میکند. این طیف باید بیش از پیش بطور آگاهانه خود را با حزب کمونیست و حزب کمونیست را با خود تداعی کند، حزب را یکی از آرایش های درونی خود و یک دستاورد و ابزار خود ببیند و در سرنوشت آن عملاً دخیل شود. نشریات حزب را ارگانی متعلق به خود بداند و با حساسیت سیاستها و شعارهای حزب کمونیست را تعقیب کند.

۲_ باید قدرت این طیف را در مبارزات کارگری افزایش داد. از لحاظ سیاسی این به معنی مجهز کردن کارگران کمونیست به شعارها، سیاست ها و مواضع روشن در قبال مسائل متنوع مبارزه طبقاتی و انقلابی در عرصه های مختلف است. کارگر کمونیست باید حس کند که پاسخ مسائل جاری مبارزه را دارد. حساسیت و سرعت عمل حزب در تحلیل مسائل جنبش کارگری و اوضاع سیاسی و موضعگیری به موقع حزب در قبال مسایل مبارزات جاری تاثیر جدی در ارتقاء موقعیت سیاسی و عملی کارگران کمونیست در میان کارگران و در مبارزات کارگری خواهد داشت. از لحاظ عملی، قدرت یابی طیف کارگران کمونیست در وهله اول در گرو متحد شدن آن و متحدانه برخورد کردن آن به مبارزات جاری است (به این مساله پایین تر باز میگردیم). ثانیاً، روشهای عملی سازماندهی توده های کارگران، چه در آکسیون و چه در زندگی و کار روزمره، باید جمع بندی شود و به بخشی از آموزش کارگران کمونیست تبدیل شود. در این میان جمع بندی تجارب کارگران پیشرو ایران و نیز انتقال تجارب بخش های مختلف طبقه کارگر جهانی نقش مهمی خواهد داشت. ثالثاً، کارگران کمونیست باید بتوانند ابتکار عمل را در ایجاد روابط متقابل، تبادل نظر و همکاری و اتحاد عمل با جریانات مبارز دیگر در درون طبقه کارگر، بویژه گرایش سندیکالیستی بدست بگیرند.

۳_ باید این طیف را عملاً در اشکال معینی سازمان داد. طیف کارگران کمونیست نمیتواند و نباید بصورت یک گرایش صرفاً یا عمدتاً سیاسی و متکی بر سنت های خود بخودی و نوعی اتحاد درونی تصادفی، مقطعی و آماتوری، باقی بماند. سازمانیابی در حزب کمونیست یکی از اشکال تحقق این امر است. اما این از یکسو تمام پاسخ مساله نیست و از سوی دیگر به سرعت عملی نمیشود. مساله بر سر انتخاب آن اشکال سازماندهی غیر حزبی این طیف است که هم با موقعیت فکری، توانایی مبارزاتی و سنت های کار تشکیلاتی این طیف و هم با تناسب قوای سیاسی موجود در سطح جامعه و ابعاد فشار پلیسی رژیم بورژوایی حاکم خوانایی داشته باشد. مهمترین و موثرترین شکل

سازمانیابی وسیع طیف کارگران کمونیست در این مقطع به اعتقاد ما سازمانیابی بصورت شبکه های محافل کارگری است. ما باید شبکه محافل کارگران کمونیست را بوجود بیاوریم. به این نکته در یک سر فصل مجزا خواهیم پرداخت.

۲) محافل و شبکه های روابط محفلی مناسب ترین شکل سازماندهی وسیع کارگران کمونیست در شرایط کنونی است.

متحد کردن طیف کارگران کمونیست اشکال متنوعی میتواند به خود بپذیرد. سازماندهی در حزب و روابط پیرامونی آن یکی از اشکال ممکن و لازم است. اما در این مرحله توجه اصلی ما، تا آنجا که سازماندهی وسیع تر این طیف را مد نظر داریم، باید به سازماندهی محافل کارگری معطوف شود. تنها بر مبنای ایجاد یک جریان کمابیش متحد از کارگران کمونیست در شبکه های وسیع محفلی است که میتوان اشکال پیچیده تر و خاص تر مبارزاتی را بوجود آورد.

همانطور که گفتیم سازمانیابی محفلی یک شکل "خودبخودی" سازمانیابی کارگران پیشرو است. این شکل "خودبخودی" است به این معنی که حاصل طرح سازمانی احزاب سیاسی نیست، بلکه یک سنت جا افتاده در درون کارگران و جزئی از مناسبات طبیعی در درون طبقه کارگر است. اما لفظ "خودبخودی" ادا به این معنی نیست که سازمانیابی کارگران در محافل اتوماتیک اتفاق میافتاد. در واقع این شکلی است که کارگران پیشرو در ایران، رفقای که چندین دهه تحت شاق ترین شرایط پلیسی و محروم از تشکل های علنی و قانونی امر متحد کردن و سازمان دادن کارگران را دنبال کرده اند، آگاهانه آن را در درون طبقه کارگر بوجود آورده و تثبیت کرده اند. اگر ظرف تشکیلاتی متعارف فعالیت و ابراز وجود مبارزاتی کارگر اروپایی اتحادیه است، در ایران این ظرف محافل و شبکه های محفلی است. این محافل ضوابط و آئین نامه های مکتوب ندارند، سلسله مراتب و شرح وظایف بالا و پائین ندارند، بلکه از شبکه ای از کارگران همفکر تشکیل میشوند که بر مبنای مشترک رفاقت و اعتماد متقابل و اصل رهبری طبیعی عناصر پیشرو و با تجربه گرد هم میایند و مجموعه نسبتا گسترده ای از وظایف مبارزاتی، از آموزش کارگران جوان و تازه کار و بالا بردن سطح معلومات سیاسی و آگاهی طبقاتی اعضای محفل، تا دخالت و ایفای نقش رهبری کننده در اعتراضات و اعتصابات کارگری را به پیش میبرند.

صحبت امروز ما اینست که ما باید آن طیف خاصی را که ذکر کردیم هم امروز فوراً با این مکانیسم متحد کنیم. باید توجه کرد که ما لزوماً از ایجاد محافل کارگری ای

که رسماً از حزب جانبداری کنند صحبت نمیکنیم. این صرفاً بخشی از تصویر است. صحبت بر سر متشکل کردن کارگران کمونیست و رادیکال، کارگران نزدیک به حزب، در محافل کارگری است. هر شبکه محفلی ممکن است بدرجات مختلف به حزب، نزدیک یا از آن دور باشد. در درون یک شبکه یا یک محفل از یک شبکه، ممکن است کارگرانی عضو حزب باشند و کارگرانی هنوز اختلافات چندی میان خود و حزب احساس کنند. آنچه مهم است اینست که این محافل ظرف فعالیت و اتحاد کارگران کمونیستی باشد که نقطه عزیمت و نگرشی رادیکال و سوسیالیستی دارند و خواهان اتخاذ سیاست های پیشرو در جنبش کارگری هستند. پیوستن عملی این محافل و یا عناصر هر چه بیشتری در درون آنها به حزب امری است که دیگر تابعی از فعالیت آگاهگرانه و سازماندهنده ما در درون این محافل خواهد بود. بنابر این نزدیکی بالفعل این محافل به حزب، به معنای تشکیلاتی کلمه، نقطه عزیمت ما نیست بلکه خصلت کمونیستی آنها و این واقعیت که چنین شبکه های محفلی کارگران کمونیست را متحدتر میکند و راه آنان را برای دخالت در سرنوشت جنبش کارگری و طبقه کارگر هموارتر مینماید، مورد توجه ماست.

سازماندهی محافل کارگران کمونیست مرکز ثقل کار تشکیلاتی ما در دوره کنونی است. حول این فعالیت پایه ای است که سازماندهی حزبی ما، ایجاد حوزه های حزبی ازکارگران در محل زیست و کار، دخالت در مبارزات جاری و نظایر آن جای خود را پیدا میکند. در باره روش های عملی تشکیل و گسترش این محافل و خصوصیات آنها در فرصت دیگری باید در جزئیات صحبت کرد. تا آنجا که به این مقاله مربوط میشود، ذکر نکات زیر ضروری است:

۱- در ایجاد این محافل به درجه زیادی باید به سنت های موجود در درون کارگران پیشرو اتکاء کرد. برای ایجاد این محافل نیازی به پلاتفرم و اساسنامه از پیشی نیست. خطوطی که در توضیح هویت سیاسی کارگران کمونیست نزدیک به حزب ذکر کردیم، شرط و شروط ورود و یا عضویت در این محافل نیست، بلکه، چهره ای است که محافل کارگران کمونیست در روند شکل گیری و رشد خود و با کار آگاهگرانه ما باید بخود بگیرند. در زندگی واقعی، کارگران مبارزی که با درجات مختلفی از آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک خود را کمونیست میدانند، در ارتباط با هم قرار میگیرند. در وهله اول ما باید آگاهانه این ارتباطات را برقرار کنیم و به آن خصلتی ادامه کار بدهیم. برجسته شدن هویت متمایز کمونیستی این محافل حاصل کاری خواهد بود که ما در درون این محافل به پیش خواهیم برد. در هر شبکه محفلی کارگرانی با سطوح مختلف آگاهی طبقاتی و سیاسی وجود خواهند داشت. برخی در مرکز و برخی دیگر در پیرامون این محافل قرار میگیرند.

مبارزه فکری در درون این محافل برای ارتقاء عناصر پیرامونی تا سطح کمونیست های آگاه و روشن بین امری تعطیل ناپذیر خواهد بود.

۲_ این محافل، هر قدر هم که خود آگاهانه به نزدیکی شان به حزب کمونیست واقف باشند، بطور رسمی جزئی از تشکیلات حزب نیستند. در واقع غیررسمی نگاهداشتن رابطه این محافل با حزب در شرایط کنونی از لحاظ ادامه کاری این محافل، انعطاف پذیری آنها در کار با کارگران مختلف و دخالت در مبارزات جاری، برای ما مطلوب نیز هست. تنها در صد کمی از فعالترین و آماده ترین عناصر و هسته های این محافل در حزب سازمان خواهند یافت. این محافل اعلام موجودیت علنی نمیکنند و حتی در درون خود نیز تنها در سطوح معینی، بسته به سطح سیاسی و عملی رفقای فعال در محفل، نسبت به خصلت هدفمند و متعهد محفل، آگاهی خواهند داشت. باید حتی المقدور سعی شود که این محافل بر زمینه روابط طبیعی کارگران با یکدیگر رشد کنند و آنچه این محافل را از اشکال خودبخودی تماس کارگران پیشرو با یکدیگر متمایز میکند نه ظاهر روابط، بلکه محتوای سیاسی ای خواهد بود که به همت رفقای حزبی و عناصر فعال و محوری این محافل، در آن به جریان میافتد.

۳_ دامنه این محافل به محل کار و زیست محدود نیست. در واقع باید کوشید تا این شبکه های محفلی تا حد امکان رشد کنند. بدیهی است که تمرکزی در درون این محافل بر حسب محل کار و زیست بطور خودبخودی بوجود خواهد آمد. اما یک شبکه محفلی معین کانون های اینچنینی متعددی را در بر میگیرد که با روابط نسبتا ادامه کاری با یکدیگر در ارتباط قرار دارند.

۴_ قدرت حزب در هدایت این محافل تماما تابعی از نفوذ معنوی و قابلیت های سیاسی حزب خواهد بود و نه اتوریته تشکیلاتی - چیزی که در این چهارچوب معنی پیدا نمیکند. در واقع شبکه محافل کارگران کمونیست باید بستر و زمینه عمومی فعالیت مبلغین و مروجین ما باشد.

۵_ واضح است که شکل سازمانیابی محفلی در قیاس با انواع اشکال سازمانیابی که وحدت کارگران کمونیست باید بخود بگیرد، هنوز شکل خام و محدودی است. اما همین شکل در شرایط کنونی تنها راه و مجرای واقعی برای سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر در مقیاس وسیع است. شبکه های محفلی یک نقطه شروع حیاتی است. از لحاظ عملی این شکلی است که کارگر کمونیست ایرانی با محدودیت های سیاسی موجود و با فقدان سنت های کار سندیکایی و تحزب در درون طبقه کارگر ایران، با قدری تلاش قادر به ایجاد و حفظ ادامه کاری آن است. این شکل پاسخ مناسبی به نیازهای فوری سازمانیابی

کارگران کمونیست میدهد. بعلاوه، از لحاظ امنیتی، سازمانیابی محفلی کارگران به دلیل اتکاء آن به روابط، طبیعی - و در واقع بدلیل اینکه خود یکی از روابط طبیعی در درون طبقه است - و بسیار بیشتر از اشکال پیچیده تر سازمانی در برابر فشار پلیس مقاوم است. کارگران کمونیست بدون ایجاد این حداقل سازمانیابی در درون خود قادر به شکل دادن به سازمانهای پیچیده تر در مقیاس وسیع و حفظ ادامه کاری آن نخواهند بود. بعلاوه این شکل در این مقطع با موقعیت ذهنی کارگران کمونیست، موقعیتی که در آن تعلق متقابل آنان و حزب کمونیست به یک جریان واحد تازه باید روشن و تثبیت شود، تناسب بیشتری دارد. اشکال جا افتاده و حرفه ای تر سازمانیابی کارگری مستلزم سنت های ریشه دارتر کار حزبی و کمونیستی متشکل در درون طبقه است. و بالاخره این شکل برای ابراز وجود طیف کارگران کمونیست در راس جنبش اعتراضی کارگران، در کوتاه ترین مدت ممکن بسیار مناسب است. ایجاد شبکه های محفلی کارگران کمونیست سریعاً به یک رهبری کمونیستی غیر رسمی در راس جنبش شکل خواهد داد.

۳- سازماندهی حزبی، حوزه ها و محافل

نخستین سوالی که پیش میاید اینست که این تاکیدات بر سازماندهی محفلی کارگران کمونیست بعنوان محور کار تشکیلاتی ما، آیا به معنای فرعی شدن سازماندهی حزبی به معنی اخص، محدود شدن رشد بدنه خود حزب و تحت الشعاع قرار گرفتن امر ایجاد حوزه های حزبی در محل زیست و کار نخواهد بود؟ به اعتقاد ما خیر. کاملاً بر عکس، با در اولویت قرار دادن سازماندهی طیف کارگران کمونیست در اشکال بازتر و بویژه در شکل شبکه های محافل، ما در واقع پایه های واقعی رشد و گسترش سریعتر حزب به معنی اخص کلمه را ایجاد میکنیم. کار حوزه ای ما تنها با خم شدن روی این وجه سازماندهی کارگران کمونیست میتواند به معنی واقعی کلمه و در ابعادی بسیار وسیع تر از سطح فعلی رشد کند.

سازماندهی حزبی کارگران پیشرو تابعی از درجه نفوذ عمومی حزب کمونیست و انسجام و تحرک مبارزاتی طیفی در درون طبقه کارگر است که فی الحال با حزب کمونیست به یک جریان تعلق دارد. سازماندهی و گسترش محافل کارگران کمونیست به این امر دوم خدمت میکند. ما نمیتوانیم در متن یک رکود و تفرقه در میان طیف رادیکال کارگران، یک سازمان حزبی وسیع و محکم کارگری ایجاد کنیم. حزب در هر مقطع در صد معینی از این طیف را مستقیماً در بدنه خود سازمان میدهد، یعنی رهبران و فعالین کوشا و پر تحرک این طیف را. یکی از اشکالات کار تاکنونی ما کم رنگ بودن

کار پایه برای وحدت عمومی طیف کارگران کمونیست بوده که نمیتواند ماحصلی جز محدود ماندن سازمان حزبی و انزوای نسبی حوزه‌های ما از توده وسیع کارگران داشته باشد.

اما نکته مهم تر اینست که معطوف شدن به ایجاد و گسترش محافل کارگران کمونیست نه فقط یک بهبود کمی بلکه یک ارتقاء کیفی در کار حوزه ای ما بوجود میآورد. حوزه های ما خصوصیات و ظرفیت های جدیدی کسب میکنند و به تصویری که از یک حوزه قابل و جامع شرایط داریم، نزدیک تر خواهند شد. بدیهی است که همواره لازم است که رفقای کارگری که به لزوم پیوستن به حزب کمونیست ایران پی میبرند و توانایی کار به مشابه اعضای حزب را دارا هستند در حوزه های حزبی در محل زیست و کار متشکل شوند. این حوزه ها سلولهای پایه و تشکیل دهنده حزب کمونیست ایران هستند. اما اینک، با نکاتی که طرح کرده ایم، حوزه های حزبی باید بتوانند، یا بکوشند که بعنوان عنصری سازمانده و هدایت کننده در شبکه های محفلی کارگران کمونیست نقش ایفاء کنند. پیش از این ما از "احاطه شدن" حوزه ها توسط قشر بسیار وسیعتری از کارگران دوستدار حزب سخن گفته ایم. اکنون از قرار گرفتن حوزه ها در متن محافل و شبکه های کارگران کمونیست کمابیش نزدیک به حزب سخن میگوئیم. ایجاد این شبکه ها به اندازه ایجاد خود حوزه ها حیاتی است. شبکه ها و حوزه ها در ترکیب با هم امکان کار کمونیستی گسترده توسط حزب را بوجود میآورند. بدون زنجیره محافل کارگران کمونیست نزدیک به حزب، حوزه ها، منزوی کم تاثیر و فاقد یک بستر مناسب برای فعالیت خواهند بود. بدون حوزه ها، اولاً ایجاد شبکه محافل توسط حزب عملی نیست و ثانیاً، در صورت وجود چنین شبکه هایی جذب آنها به سیاست های روشن کمونیستی و نزدیک کردن آنها به پراتیک حزبی مقدور نیست. در سیاست سازماندهی مورد نظر ما حوزه ها خود تمرکزهایی در درون شبکه های محافل کارگری محسوب میشوند. حوزه سلولی از حزب و درعین حال کانونی پیشرو در درون محفل است. اعضای حوزه اعضای این شبکه ها هستند، اما وظایفی وسیعتر و حساس تر از کارگران غیر حزبی بر دوش آنها است. حوزه های حزبی کانون هایی هستند برای نزدیک کردن سیاسی و عملی این شبکه ها به حزب و حزب به آنها. کانون هایی که آگاهانه برای گسترش این محافل، فعال شدن آنها در مبارزات کارگری و بوجود آوردن شفافیت سیاسی و نظری در درون محافل تلاش میکنند. ما خواهان آنیم که حوزه های ما خود دست بکار ایجاد این محافل بشوند و کیفیت خود را تا سطحی ارتقا بدهند که بتوانند به مشابه اتورितه های معنوی و سیاسی در این محافل عمل کنند.

اگر بخواهیم تصویری کلی از یک موقعیت مطلوب در شرایط فعلی بدست بدهیم چنین خواهد بود. تعداد زیادی از کارگران کمونیست، با خصوصیات فکری و جهت گیریهایی که قبلا به آن اشاره کردیم، بصورت مجموعه ای از محافل رادیکال در میان کارگران با هم در ارتباط اند. این شبکه محافل اجازه میدهد تا کمونیسم رادیکال در میان کارگران، لاقط در شهرهای صنعتی و در صنایع اصلی، به یک جریان مبارزاتی فعال و صاحب موجودیت مبارزاتی تبدیل شود و کارگران پیشرو و کمونیست بدرجه بیشتری بطور آگاهانه و در یک هماهنگی و ارتباط وسیعتر برای قرار گرفتن در صف رهبری اعتراضات کارگری فعال شوند.

این محافل مسائل مبارزه طبقاتی بطور کلی و مسائل جنبش کارگری و مبارزات جاری بطور اخص را مورد بحث قرار میدهند. یک فعل و انفعال فکری زنده در این محافل بوجود میآید. این شبکه عرصه ای برای آموزش سیاسی و ایدئولوژی کارگران است. از اعضای حزب تا کارگران کمونیستی که هنوز با حزب کمونیست آشنایی کافی ندارند و یا در موارد خاصی میان مواضع خود با حزب اختلافاتی حس میکنند، درسطوح مختلف در این محافل شرکت دارند و یا با آن در ارتباطند. نظرات مختلف در درون این محافل مورد بحث قرار میگیرد و طبعاً نظرات حزب کمونیست بعنوان جریان کمونیستی که با خط سیاسی و نظری این محافل تشابه و نزدیکی اساسی دارد جای ویژه ای را در این مباحثات اشغال میکند، و بدرجات مختلف توسط رفقای مختلف مورد حمایت و تأیید و یا نقد قرار میگیرد. درعین حال این محافل ظرف و شبکه ارتباطی ای برای اتحاد عمل کارگران کمونیست در مبارزات جاری ایجاد میکنند. تعداد اعتراضات و اعتصابات که این جریان و کانونهای مختلف آن در واحدهای گوناگون در آن نقش پیشرو و رهبری کننده داشته اند، افزایش مییابد. گام به گام شبکه محافل کارگران کمونیست بعنوان فعالین یک خط، بعنوان بخش پیشرو و فعال تمایلات رادیکال طبقه کارگر خود را میشناسد و به حزب کمونیست که تشکیلات حزبی این طیف است نزدیک میشود.

در این میان رفقای حوزه های حزبی نقش اشاعه و توضیح نظرات و مواضع حزب را انجام میدهند. رفقای ما باید تضمین کنند که این محافل با نظرات و سیاست های حزب آشنا شوند. حوزه های ما باید کاری کنند که نشریات حزب کمونیست بتواند در درون این محافل بچرخد و به نقطه تمرکز مباحثات تبدیل شود. حوزه های ما باید تضمین کنند که جهت گیری ها، ملاحظیات و نظرات این طیف کارگران جمعبندی شود و در حزب مطرح گردد. حوزه های ما همچنین کار ویژه ای را با رفقای کارگر پیشروتر و نزدیک تر به حزب به پیش میبرند.

بدیهی است که حوزه‌هایی که اینچنین در متن و در سلسله اعصاب طیف کارگران کمونیست جای گرفته باشند، چیزی بیشتر از حوزه‌های محل زیست و کار به معنی محدود و اخص کلمه خواهند بود. برخی حوزه‌های ما ممکن است بتوانند چنین نقشی را بر عهده بگیرند و برخی دیگر نتوانند. در هر حال حوزه‌ها چیزی در حاشیه محافل نخواهند بود، بلکه کانون‌های متشکل و حزبی در درون این شبکه‌ها خواهند بود که به سهم خود در سوق دادن کل این طیف به سمت اتخاذ سیاست‌های حزب و در اشاعه نفوذ حزب در درون این طیف تلاش میکنند. وظایفی را که یک حوزه در شرایط مطلوب در این طرح به پیش میبرد میتواند چنین خلاصه کرد:

۱- ایجاد و اشاعه شبکه‌های محفلی کارگران کمونیست. متحد کردن و مرتبط کردن کارگران پیشرو و رادیکال در این محافل.

۲- برجسته کردن و جا انداختن سیمای سیاسی ویژه این طیف، یعنی سوسیالیسم رادیکال و انقلابی از طریق کار ترویجی و آگاه‌گرانه دائمی. آموزش اصول و مبانی مارکسیسم و پراتیک کمونیستی.

۳- تلاش برای گسترش نفوذ کارگران کمونیست در میان توده کارگران و تحکیم موقعیت آنها در راس مبارزات جاری کارگری.

۴- افزایش حساسیت این طیف نسبت به حزب و نظرات آن، ترویج و توضیح دائمی مواضع و سیاست‌های حزب در مورد مسائل مختلف مبارزه طبقاتی، نزدیک کردن سیاسی، نظری و عملی این طیف به حزب.

۵- رساندن نشریات حزبی به محافل کارگران کمونیست و سازمان دادن بحث و تبادل نظر پیرامون آنها.

۶- مطلع نگهداشتن حزب از تمایلات، جهت‌گیری‌ها و معضلات کارگران کمونیست و محافل آنها.

۷- تلاش برای آماده کردن عناصر فعال و پیشرو در این محافل برای سازمانیابی مستقیم با حزب کمونیست.

۴- سازماندهی منفصل، حوزه‌ها و محافل

در این دوره نیز اصل سازماندهی منفصل در رابطه با تشکیلات حزب به معنی اخص کلمه، یعنی حوزه‌ها و شبکه‌های حزبی همچنان صادق است. مادام که اوضاع امنیتی فعالیت ما چنین است که هست، سازماندهی منفصل بعنوان یک روش حفظ ادامه کاری و امنیت کارگران و فعالین عضو حزب و ارگانهای حزبی در دستور باقی میماند. حوزه

های حزبی باید اصل انفصال را همچنان رعایت کنند. اما سازماندهی منفصل در مورد شبکه های محفلی کارگران کمونیست دیگر مصداق ندارد. این شبکه ها باید بر مبنای روابط طبیعی درون طبقه کارگر و با اتکاء به آن درجه از پنهانکاری که هم امروز یک سنت جا افتاده در درون کارگران پیشروست، گسترش یابد. شبکه های محفلی کارگران در گسترش خود هیچ محدودیتی ندارند. بدیهی است که معنای این حرف این نیست که هر کس میتواند به آن پیوندد و یا حتی از وجود آنها مطلع شود، بلکه اینست که این محافل محدود به محل زیست و کار معین نیست و اندازه های از پیش تعریف شده ای برای گسترش خود ندارد. این محافل لزوماً حتی به یک شهر یا صنعت خاص محدود نیست. یک محفل در ناسیونال با محفلی از کارگران ساختمانی، گروهی از کارگران نفت، جمعی از کارگران فصلی کرد و با عناصری در این یا آن کارگاه و کارخانه ممکن است یک شبکه محفلی کارگران را بسازند.

در واقع این شبکه به استقبال روابط جدید در عرصه های جدید میرود. هر عضو محفل میکوشد تا با اتکاء به آشنایی های خود در عرصه های دیگر، کارگران کمونیست جدیدی را به این جریان مرتبط کند. در هیچ مقطعی، هیچکس، اعم از یک محفل یا فرد، در باره دامنه شبکه در کارخانه ها و محلات و مناطق دیگر اطلاعات دقیق و مشخص ندارد. ممکن است عده ای از عناصر پیشروتر و فعال تر در شبکه بدانند که برای مثال تعدادی از رفقا در فلان کارخانه یا فلان شهر هستند، اما شناخت حضوری و مستقیم هر محفل از تعداد و هویت واقعی اعضای محافل دیگر محدود است و تابعی از نیازهای مبارزه جاری است. هر محفل از طریق رفقای که خود آشنایی ها و تماس های خود در عرصه های دیگر را سازمان داده اند با محافل دیگر مربوط میشود. محافل با هم "قرار تشکیلاتی" اجرا نمیکنند، بلکه بر مبنای آشنایی های طبیعی که آنها را به هم متصل کرده است رابطه خود را حفظ میکنند. آنچه که مهم است این است که این ارتباطات چنان زنده و فعال باشد که بتواند یک متابولیسم سیاسی و یک هم نظری و اتحاد عمل واقعی میان تجمع های محفلی مختلف کارگران بوجود آورد. این محافل یک "سازمان" تشکیل نمیدهند، هر قدر هم که محتوای فعالیت آنها حرکت متشکل سیاسی باشد. هیچ کارگر مرتبط با این محافل نباید خود را رسماً متعلق به سازمان یا یک جریان متشکل بداند، بلکه باید خود را جزئی از یک سنت، یک جریان آشنایی ها و رفاقت های کارگری و یک حرکت تلقی کند. بطور اخص محافل کارگران کمونیست در این مرحله هیچ تعلق حزبی (تعلق به حزب کمونیست) ندارند و خود نیز نباید چنین تصویری از خود بدست بدهند. ضامن ادامه کاری امنیتی این شبکه ها چفت شدن آنها به روابط و رفاقت های

طبیعی و متکی شدن آنها به اخلاقیات مبارزاتی طبقه کارگر است. بدرجه ای که تناسب قوا در جامعه به نفع طبقه کارگر تغییر کند، به درجه ای که جنبش اعتراضی پا بگیرد و بحران انقلابی اوج پیدا کند، این شبکه ها بطور طبیعی بصورت یک جناح و جریان متشکل رادیکال - سوسیالیست در درون طبقه کارگر که سمپاتی جدی ای به حزب کمونیست دارند پا به جلوی صحنه خواهند گذاشت.

در مقابل یک تعبیر تشکیلاتی و رسمی از این شبکه محافل، باید یک تعبیر سیاسی و مبارزاتی را قرار داد. این شبکه ها یک سنت مبارزاتی ویژه در درون کارگران را میسازند. کارگری که به این جریان متصل میشود باید بداند که به سنت های خاص و وظایف خاصی، به مثابه یک کارگر انقلابی و مبارز، متعهد شده است. تلاش در افزایش دانش سیاسی خود و دیگران، تلاش در متحد کردن طبقه، تلاش در به ثمر رساندن مبارزات کارگری، مبارزه با جریانات ضد کارگری اسلامی و یا خنثی کردن خط مشی های فرصت طلبانه رویزیونیستی امثال حزب توده، مبارزه با فردگرایی، یاس و انفعال در درون صفوف کارگران. اینها گوشه‌هایی از سنت های این جریان است که آگاهانه باید تحکیم شود.

یک چنین شبکه زنجیره ای از محافل کارگران کمونیست احتمالا ممکن است چند حوزه حزبی را در این یا آن کارخانه و محله در بر بگیرد. این با اصل انفصال حوزه های حزبی مغایرتی ندارد. انفصال یک اصل تشکیلاتی - اطلاعاتی است و نه یک نحوه زیست و فعالیت اجتماعی. حوزه های حزبی هم اکنون نیز در دل مبارزات کارگری به هم برخورد میکنند. در دل شبکه محافل کارگران کمونیست، حوزه های حزبی میتوانند و باید اصل انفصال سازمانی را رعایت کنند. حزبییت هر رفیق و حوزه حزبی جزو اسراری است که نباید در سطح این محافل، و لذا برای رفقای حوزه های دیگر که در همان شبکه قرار گرفته اند، علنی شود (صرفنظر از مواردی که اعلام تعلق حزبی رفقای ما شرط لازم جلوتر بردن رابطه سیاسی تشکیلاتی با رفقای کارگری است که در جریان جذب به حزب هستند). در درون شبکه ها، حوزه ها نیز در ظرفیت اعضا و کانون های شبکه ابراز وجود میکنند. جانبداری از حزب در شبکه های محفلی کارگران کمونیست امری قابل انتظار است و فی النفسه چیزی را در مورد عضویت این یا آن رفیق کارگر در یک حوزه حزبی بیان نمیکند. رفقای ما باید همین سطح را در مناسبات خود حفظ کنند. هر رفیق عضو حوزه ها در مواجهه احتمالی با رفقای عضو حوزه های دیگر حکم یک کارگر مبارز دوستدار حزب را دارد و نه بیشتر. تا آنجا که در حوزه در چهار چوب شبکه محافل کارگری با هم مواجه میشوند هیچ وظیفه ای جز عمل کردن به نقش خود به عنوان اعضای فعال و پیشرو این

محافل ندارند و هیچ لزومی ندارد که رفقای عضو حزب از چند حوزه مختلف رابطه ویژه ای را فراتر از دوستداران حزب در میان خود برقرار کنند. هیچ حوزه ای حتی اگر خود رهبر و عنصر فعال در ایجاد و گسترش این شبکه های محفلی است، نباید محافل را "شبکه ها و روابط پیرامونی خود" تلقی کند. شرط لازم حفظ ادامه کاری این محافل متکی کردن آنها بر مبنای روابط طبیعی و سنت های سازمانیابی خودبخودی کارگری است. اگر حوزه های ما اصول این سازمانیابی را بدرستی درک و رعایت کنند، مخاطراتی که این محافل را تهدید میکند، به حداقل خواهد رسید.

۵) محافل کارگران کمونیست و دخالت حزب در مبارزات جاری
گسترش محافل کارگران کمونیست مجرای واقعی و مناسبی برای دخالت موثر حزب کمونیست در مبارزات اعتراضی جاری کارگران بوجود میآورد. در بحث های تاکنونی در باره رابطه حزب با مبارزات جاری کارگری ما به یک حلقه اساسی انگشت گذاشته ایم، و آن اهمیت رهبران عملی و حضوری کارگران است. تنها جریانی میتواند امید به دخالت فعال و رهبری در مبارزات اعتراضی داشته باشد که عملاً رهبران عملی و آژیتاتورهای کارگری را در بر گرفته باشد. هیچ سلول مخفی و هیچ مرکز غیبی نمیتواند بدون رهبران عملی اعتراضی را رهبری کند. به همین دلیل است که بخش اعظم و قریب به اتفاق اعتراضات کارگری امروز نه توسط سازمانهای سیاسی و اندام های مخفی آنها بلکه توسط عناصر مستقل و صاحب نفوذ در میان کارگران هدایت میشوند. این عناصر ممکن است گرایش و جهت گیری معینی به این یا آن حزب سیاسی داشته باشند، اما قدرت اعمال رهبری آنها بندرت متکی به سازمان بوده است. هم امروز محافل کارگری نقش اساسی را در تامین همین حداقل رهبری عملی بر جنبش های اعتراضی دارند. باید این واقعیت را برسمیت شناخت و مبنای کار قرار داد. کارگران کمونیستی که ما از آنها سخن میگوییم هم اکنون عناصر پیشتاز مبارزات اعتراضی اند. اما این عمل را بدرجه زیادی بر مبنای ابتکار فردی و یا صلاح و مصلحت ها در روابط محفلی محدود انجام میدهند. به راه انداختن یک جریان از کارگران کمونیست در شکل شبکه های محفلی، سر و سامان دادن به این محافل، فعال کردن آنها در بحث در مورد شیوه های هدایت جنبش کارگری، ایجاد اتحاد عمل های وسیع تر میان آنها، این راه واقعی برای تقویت سیاست کمونیستی در مبارزات جاری است.

ما نمیخواهیم مهر و آرم حزب را به اعتراضات کارگری بکوبیم، مامیخواهیم در جهان واقعی اعتراضات کارگری بطور روز افزونی از رهبری کمونیستی برخوردار شوند. ما

میخواهیم سیاستها و شعارهای حزب کمونیست وسیع تر در میان رهبران جنبش اعتراضی جا باز کند. ما میخواهیم کارگران همفکر و هم خط ما اعم از اینکه عضو حزب و یا متصل به آن باشند یا خیر در صدر اعتراضات کارگری جای خود را پیدا کنند. پیش از آنکه از رهبری حزب بر مبارزات جاری سخن بگوئیم، باید از رهبری طیف سوسیالیست رادیکال، طیف کارگران کمونیست بر این اعتراضات حرف بزنیم. این گام اول است. تبدیل کردن ایندو به یک چیز، یعنی بوجود آوردن شرایطی که در آن رهبری کمونیستی بر جنبش کارگری، جز رهبری به سیاق حزب کمونیست، جز رهبری مطابق رهنمودها و شعارها و سیاست حزب کمونیست، معنایی نداشته باشد. و این مستلزم مبارزه برای نزدیک کردن طیف کارگران کمونیست به حزب است. راه میان بری برای دخالت در مبارزات جاری در مقیاس وسیع از بالای سر این طیف وجود ندارد. آنجا که سازمان حزب، حوزه ها و روابط پیرامونی آنها، عملا در بر گیرنده رهبران عملی کمونیست است، دخالت ما مستقیم، تشکیلاتی و صد در صد خواهد بود. آنجا که کارگران کمونیست بدون ارتباط با ما، با برداشت خودشان از سیاستها و شعارهای ما در رهبری قرار میگیرند، دخالت ما غیر مستقیم، معنوی و سیاسی است.

حزب کمونیست در رهنمودهای خود در قبال مبارزات جاری کل طیف کارگران کمونیست را مخاطب قرار خواهد داد. حزب خواهد کوشید که هر کارگر کمونیستی که پا به عرصه رهبری مبارزات کارگری میگذارد بخوبی نظرات و مواضع حزب را بداند. حزب خواهد کوشید که بخش هر چه وسیع تری از این کارگران به صحت این سیاستها و شعارها متقاعد شوند و در عمل بر مبنای آن عمل کنند. حزب در عین حال خواهد کوشید که آنجا که خود مستقیما توان مادی و قابلیت اجتماعی آن را دارد رهبری کمونیستی بر حرکت های اعتراضی را تامین کند. در شرایط کنونی این حالت آخر به احتمال قوی بندرت امکان پذیر خواهد بود. حالت متعارف و محتمل تر حالتی خواهد بود که کارگران کمونیست با یک سمپاتی عمومی به حزب، تحت رهنمودهای عام و سیاسی حزب، به ابتکار خود وارد عمل شوند. این حالت را باید بطور سیستماتیکی تقویت کرد و سر و سامان داد. گسترش شبکه های محفلی کارگران کمونیست در درجه اول با تقویت اتحاد عمل درونی کارگران کمونیست و با نزدیک کردن سیاسی و معنوی آنها به حزب به این امر خدمت خواهد کرد. اینجاست که دیگر نگرانی از آکسیونیسم سازمانی و حوزه های کم نفوذ حزبی جایی ندارد. رفقای کارگر ما در این محافل کسانی اند که دخالت در مبارزات جاری و پا گذاشتن به جلوی صحنه کار روز و شب شان است. تمام راه و چاه و فوت و فن کار علنی را میدانند. آنچه ما به این تواناییها اضافه میکنیم

خط سیاسی، شفافیت نظری و قدرت عملی از طریق پیوند دادن این رفقا در شبکه های محفلی است که امکان کار فشرده حزب با آنان را فراهم میسازد. در دل این پروسه سازمانهای حزب کارگری تر و از لحاظ مبارزاتی موثرتر خواهند شد و کارگران کمونیست و مبارز حزبی تر و خط دارتر. دخالت حزب به مثابه یک حزب در راس اعتراضات طبقه کارگر نقطه ای در امتداد این راه است.

۶) گسترش سازمان حزب

همانطور که قبلا گفتیم، سیاست ما مبنی بر اولویت دادن به ایجاد محافل غیر حزبی از کارگران کمونیست ابدا ناظر بر انقباض تشکیلات حزبی یا کمرنگ شدن امر گسترش سازمان حوزه ای حزب نیست. برعکس، ما راه واقعی به گسترش سازمان حزبی را جستجو میکنیم. مادام که تشکیلات ما بکوشد خود را از طریق کار روی روابط پراکنده و فردی در درون طبقه کارگر را ندیده بگیرد و کارگر به مثابه فرد را موضوع کار اصلی خود قرار بدهد، گسترش ما لاک پستی خواهد بود و از این مهمتر، لزوما متناظر با پیوستن پیشروترین رهبران عملی کارگران به حزب نخواهد بود. ما ابدا کار با کارگران منفرد، در هر سطح سیاسی و عملی که باشند را رد نمیکنیم، برعکس، معتقدیم تنها راه واقعی برای جلب هر تک کارگر در این محله و آن کارخانه به حزب، مرتبط کردن آنها با یک جریان مبارز در درون خود طبقه و فعال کردن آنها به مثابه جزیی از یک حرکت زنده کارگری است.

در تماسهای روزمره در کارخانه ها و محلات کارگری، ما ارتباطات و آشنائی های متعددی با کارگران تازه کار، کمتر فعال، اما پرشور و جستجوگر برقرار میکنیم. اساس کار ما این نیست که تک تک این رفقا را در یک رابطه فردی تا حد عضویت در حزب ارتقاء بدهیم. کار ما اینست که آنها را در کوران مبارزه سیاسی و آموزش طبقاتی قرار بدهیم. شبکه محافل کارگران کمونیست این بستر آموزش و مبارزه برای اینگونه رفقای کارگر است. حزب کمونیست باید در انتهای دیگر این جریان، فعال ترین، پیشروترین و کارآزموده ترین مبارزان سیاسی طبقه را به خود جذب کند، بنابراین گسترش سازمانی ما تابعی از گسترش طیف ماست. خود ما آگاهانه و با کار روزمره با هر رفیق کارگر در کارخانه و محله اعضای جدید به این طیف جذب میکنیم. با این روش ما قابلیت بسیار بیشتری برای سازماندهی کارگران در سطوح مختلف خواهیم یافت. حزب به معنی اخص سازمان رهبران عملی خواهد بود، اما به معنی عام، به معنی تجسم سیاسی طیف کارگران کمونیست، سازمان همه کارگرانی است که به نحوی از انحاء تحت تاثیر نظرات

و سیاست های کمونیستی است. هر فقیق کارگری جای خود را در فعالیت سازماندهی پیدا میکند.

به این ترتیب فعالیت سازماندهی حوزه های ما فعالیتی متنوع و گسترده است. از جذب کارگران تازه کار و کم تجربه به محفل تا تلاش برای جذب رهبران پر نفوذ و صاحب اتوریته به حزب، از سازماندهی فعالیت روتین محافل، اتحاد عمل میان رهبران اعتراضات کارگری در کارخانه های مختلف، تا سازمان دادن فعالیت جاری اعضا حزب در درون این شبکه ها، همه اجزا کار سازماندهی حوزه های ماست. شاخص موفقیت حوزه های ما در امر سازماندهی دیگر نه صرفا گسترش سازمان حزبی، بلکه همچنین گسترش طیف سر و سامان یافته کارگران کمونیست، منظم شدن و جا افتادن کار محافل، و نزدیک شدن پیوندهای سیاسی و عملی آنها با حزب است.

۷- نکاتی در باره مسائل دوره انتقالی

حوزه ها و سازمانهای موجود ما در انتقال به این شیوه عمل دچار مسائل مشخصی خواهند شد. برخی حوزه های ما از توان کافی برای ایفای نقش هدایت کننده در این شبکه ها برخوردار نیستند. برخی دیگر هم اکنون عملا چنین دامنه فعالیتتی دارند. ایجاد رابطه درست میان گسترش زنجیره ای محافل و کارکرد منفصل حوزه ها نیز خود نیازمند طرح های انتقالی فکر شده و سنجیده ای است. در برخی واحدها تجدید آرایش هایی ضروری خواهد بود. بیشتر این مسائل باید در رابطه مستقیم رفقای حزبی با ارگانهای رهبری طرح و حل و فصل شود. هدف این مقاله ارائه رهنمودهای مشخص سازمانی در قبال این مسائل نیست. اما اشاره چند نکته کلی ضروری است.

۱- حوزه های باتوانایی کمتر میتوانند ضمن کار روتین در محله و یا کارگاه خود، عملا در حد یک تجمع محفلی ساده در این شبکه ها کار کنند. ایجاد روابط محفلی گسترده باید در دستور حوزه هایی قرار بگیرد که ترکیب و موقعیت آنها اجازه چنین فعالیتتی را به آنها میدهد.

۲- کانون های هدایت این شبکه ها در موارد زیادی لزوما حوزه های ما نخواهند بود. چه بسا شبکه هایی عملا تحت رهبری کارگران غیر حزبی ذینفوذ و با تجربه قرار بگیرند و یا ترکیبی از رفقای حزبی و غیر حزبی به کانون هدایت این یا آن شبکه بدل شوند. این نه فقط ایرادی ندارد، بلکه جزئی از مکانیسم طبیعی و ضروری این سبک کار ماست. تلاش ما باید این باشد که رفقای غیر حزبی صاحب اتوریته هر چه عمیق تر با نظرات حزب آشنا شوند و با کار ترویجی و مباحثات ما به صحت آنها متقاعد شوند.

جذب رفقای در این سطح به عضویت در حزب برای ما بسیار پر ارزش است. باید تاکید کرد که عضویت در حزب نباید سر سوزنی از امکان عملی ادامه فعالیت این رفقا به مثابه رهبران عملی کم کند.

۳_ کانون های رهبری این محافل در واقع حوزه های طراز نوینی هستند که با حوزه های محل زیست و کار در حزب تفاوت دارند. اینها در واقع اشکال جنینی کمیته های رهبری تشکیلاتی حزب در سطح مناطق، بخش ها و کارخانه ها هستند. ما باید برای شکل دادن به این کانون ها تلاش کنیم. بطور مشخص تر این کانون ها، اعم از اینکه حزبی باشند یا غیر حزبی، یا ترکیبی از ایندو، باید با رهبری حزب در تماس و ارتباط نزدیک باشند. نظرات و ملاحظات این رفقا جای ویژه ای برای حزب ما دارد و قطعاً در ارگانهای مختلف حزبی انعکاس خواهد یافت.

۴_ تمام رفقای حزبی در شهرها باید بویژه برای درک اصول و مبانی سازماندهی و سازمانیابی محفلی کارگران تلاش کنند. نشریه کمونیست و صدای حزب کمونیست خواهند کوشید تا حتی المقدور تجارب موجود را جمع بندی کرده و در اختیار رفقا بگذارند. اما بخش مهمی از این آموزش را باید در صحنه عمل و با مطالعه و تعمق در سبک کار رهبران عملی مجرب جنبش کارگری بدست آورد. آنچه که فعالین حزب باید از عناصر پیشرو طیف کمونیست کارگران بیاموزند، از آنچه که خود باید به آنان آموزش بدهند، کمتر نیست.

اشکال سازمانی که ما امروز در رابطه با طیف کارگران کمونیست طرح و دنبال میکنیم، بدون شک اشکالی اولیه و انتقالی است. کارگران کمونیست باید در روند یک پروسه کار عمیق و سیستماتیک حزب در درون طبقه، بگرد حزب کمونیست و بطور اخص در سازمانهای حزبی خود متشکل شوند. اما این گامهای اولیه و انتقالی برای تحقق این دورنما حیاتی است. اگر ما بتوانیم هویت سیاسی طیف رادیکال طبقه کارگر را ترسیم و تدقیق کنیم، اگر بتوانیم این طیف را تا حد امکان متحد کنیم، اگر بتوانیم رابطه سیاسی و عملی این طیف را با حزب محکم کنیم، آنگاه در مراحل آتی، و بویژه با تغییر نسبی اوضاع سیاسی، اقدام برای سازماندهی گسترده کمیته ها و بشکل های منطقه ای، کارخانه ای و محلی حزب، با اتکا به نفوذ سیاسی و عملی بالفعل حزب در این قشر کارگران بسهولت بسیار بیشتری عملی خواهد شد. آنچه محور سیاست سازماندهی ما در این دوره و نکته اصلی در بحث کنونی است، لزوم محکم کردن پایه های مادی کمونیسم رادیکال

و انقلابی در درون طبقه، به شکل یک طیف کمابیش سازمانیافته کارگران کمونیست، به مثابه پیش شرط هر نوع سازماندهی وسیع حزبی است.

این مطلب اولین بار در مهر ماه ۶۵ در کمونیست شماره ۲۸ بچاپ رسید.

درمورد مسائل گرهی در بحث شورا و سندیکا

الف_ در ارزیابی اتحادیه های کارگری درک تجریدی ای وجود دارد که مبتنی بر تعمیم خصوصیات اتحادیه ها در اوان تشکیل آنها در قرن گذشته است. در این نگرش اتحادیه ها جدا از پروسه تکوین تاریخی شان، صرفا به مثابه ابزار دفاعی کارگران برای حفظ سطح معیشت، اوضاع اقتصادی و شرایط کارشان، در نظر گرفته میشود. حال آنکه در هر نوع بررسی اتحادیه ها باید این نکات را در نظر گرفت:

۱_ تکامل تاریخی اتحادیه ها به ارگانهای کارگری احزاب بورژوایی سوسیال دموکرات و رفرمیست.

۲_ تکامل یک بوروکراسی محافظه کار در اتحادیه ها و کنترل توده کارگران توسط این بوروکراسی.

۳_ قرار گرفتن اتحادیه ها در کل ساختار حکومتی بورژوازی در اروپا به عنوان ارگانهایی برای کنترل اعتراضات کارگری، جلوگیری از رادیکالیزاسیون کارگران، تحمیل قراردادهای دسته جمعی سازشکارانه به آنان، تحت انقیاد در آوردن کارگران به سیاست های عسرت، افزایش بیکاری و ...

۴_ رو در رو قرار گرفتن اتحادیه ها در مقاطع انقلابی با تشکل های رادیکال کارگران نظیر شوراهای و کمیته های کارخانه، بویژه با ادعای نمایندگی انحصاری طبقه به شکل "مستقل" در عرصه اقتصادی و رفاهی. اتحادیه ها در میان تشکلهای کارگری در دوره انقلابی در جناح محافظه کار قرار میگیرند.

۵_ ناتوانی موجود اتحادیه ها در شرایط بحران اقتصادی، بیکاری میلیونی، کاهش قدرت خرید کارگران و تنزل شدید سطح معیشت آنان.

۶- ناتوانی اتحادیه‌ها از سازماندهی اکثریت کارگران علیرغم وجود سیاست Closed Shop (که بر طبق آن استخدام کارگر غیر اتحادیه‌ای ممنوع اعلام شده)، و قانونی بودن فعالیت اتحادیه‌ها.

ب- عوامل فوق مانع از آن است که یک حزب کمونیست انقلابی راسا، بعنوان یک سیاست، کارگران را به سازماندهی اتحادیه‌ها فراخوان دهد. مساله برای حزب کمونیست انقلابی امروز، نحوه برخورد به اتحادیه‌ها و گرایش سندیکالیستی در میان کارگران و احزاب رفرمیست است. اتحادیه‌سازی نه یک گرایش "طبیعی" و "خودبخودی" کارگران در مبارزه برای وحدت، بلکه شکل پیشنهادی و جاافتاده گرایش معینی در جنبش کارگری-گرایش سوسیال دموکراتیک- رفرمیست است.

ج- در مورد مسئله اتحادیه‌ها، این ملاحظات با توجه به شرایط ویژه ایران اضافه میشود:

۱- طبقه کارگر ایران یک سنت قوی اتحادیه‌ای و تجارب کافی برای ایجاد یک جنبش اتحادیه‌ای ادامه کار نداشته است. (فقدان ادامه کاری احزاب رفرمیست، اختناق، اصلاحات ارضی، تغییر سریع بافت کارگری و چندین برابر شدن کارگران صنعتی در طول مدت کوتاه، افزایش درآمد نفت، اشتغال کامل و افزایش خودبخودی و سریع دستمزدها تحت عرضه و تقاضا در سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۶، عوامل سهیم در این وضعیت هستند).

۲- در شرایط متعارف تولید بورژوازی در ایران (یعنی به استثنای دوره‌های بحران سیاسی) بورژوازی وجود یک جنبش اتحادیه‌ای مستقل را تحمل نمیکند (لااقل تا کنون چنین بوده. گرایش‌های مستبدانه سرمایه داری ایران قبلا در ادبیات ما مورد بحث قرار گرفته است).

۳- جنبش کارگری ایران هم به دلیل اوضاع سیاسی و هم بدلیل نبود سندیکاهای رسمی که بتواند رادیکالیزاسیون آن را کنترل کند، به سرعت با هر درجه احساس قدرت، سیاسی میشود. مبارزه کارگری در ایران برای هیچ دوره طولانی در سطح اقتصادی و در چهارچوب قوانین و نظام موجود باقی نماند. این کارآیی اتحادیه‌ها را برای کارگر ایران کم میکند و اتحادیه‌ها را در صورت وجود بسرعت یا بی‌مصرف میکند یا در مقابل کارگران قرار میدهد. نفس وجود اتحادیه‌های کارگری در ایران عملی برای از میان بردن فلسفه وجودی آنهاست، چرا که تشکل کارگران چنانچه در سطح اقتصادی (و مستقل) توسط دولت به رسمیت شناخته شود، جنبش کارگری مطالبات سیاسی خود را طرح

میکند.

۴- در دوره اخیر مطالبه اتحادیه (در تقابل با سایر اشکال تشکل توده ای) اساساً توسط جناحهای راست و رفرمیست در اپوزسیون چپ ایران طرح شده است. این مطالبات عمدتاً توسط "متفکران" خلق گرا و روشنفکر فرموله شده، و نشانه ای از اقبال عمومی کارگران به آن در دست نیست. بطور مشخص "خط سندیکا" در برابر "خط شورا" در مباحثات دوره انقلاب بازنده شد، و نتوانست تاثیری جدی بر پراتیک کارگران داشته باشد.

۵- روی آوری بخشی از چپ ایران به سیاست ایجاد اتحادیه ها (راه کارگر - رزمندگان)، یک عقب گرد سیاسی برای جلب توجه بخشهای عقب افتاده تر جنبش کارگری را نمایندگی میکند، و نه یک ارزیابی واقع بینانه از مقدرات و مقدرات جنبش کارگری ایران. سیاست اتحادیه سازی، در مقایسه با سیاست شورا و مجمع عمومی (که تا بحال مورد تبلیغ ما بوده است) بسیار ناموفق تر و غیر واقعی تر بنظر میرسد.

د - ایجاد اتحادیه های کارگری در ایران باتوجه به آنچه گفته شد:

۱- بعنوان سیاست ما در مورد ایجاد تشکلهای توده ای مطلوبیت ندارد. اتحادیه نمیتواند شعار اصلی ما و شکل اصلی تشکل توده ای کارگران در ایران باشد.

۲- مقدور نیست. ایجاد اتحادیه های کارگری، مگر بصورت مقطعی و جزیی، ذهنی گرایانه است.

ه - تبلیغ شورا و مجمع عمومی (منظم و سازمانیافته) خط درست در قبال مساله تشکلهای توده ای کارگران در ایران است زیرا:

۱- از لحاظ سیاسی به نیازهای مبارزه کارگران ایران (محدود نبودن به عرصه اقتصادی، محدود نبودن به قانونیت) نزدیکتر است.

۲- از لحاظ عملی ایجاد آن مقدور است (مجمع عمومی شکل طبیعی اغلب اعتراضات کارگری است، ضعف کارگران ایران در ایجاد سازمانهای هرمی و پیچیده را می پوشاند، به قدرت مستقیم توده متجمع متکی است، دفاع از آن ساده است).

۳- پشتوانه عملی آن نه رفرمیسم و سوسیال دموکراسی، بلکه کمون و اکتبر است. بار آموزشی آن برای طبقه کارگر بسیار است.

۴- با رشد انقلاب و رادیکالیزاسیون توده ها ظرفیت مبارزاتی خود را نه فقط از دست نمیدهد بلکه بیشتر آن را باز مییابد. مجمع عمومی رکن دموکراسی مستقیم کارگری و شورا (سویتهها) است.

۵- جنبش کارگری هم اکنون قابل عمل بودن این سیاست را اثبات کرده است.

و- موضع ما در قبال خط سندیکالیستی در جنبش کارگری بر مبنای زیر استوار است:
 ۱- ما راسا، مگر در موارد معین، کارگران را به ایجاد سندیکا فراخوان نمیدهیم، بلکه در مقابل شورا، مجمع عمومی و جنبش مجامع عمومی مرتبط باهم را دامن میزنیم.

۲- ما از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا (درست مانند تلاشهایشان برای هر نوع تشکل یابی دیگر) دفاع میکنیم و به آن یاری میرسانیم.

۳- ما در اتحادیه های مستقل کارگری شرکت میکنیم و برای کسب رهبری در آن میکوشیم. در درون هر اتحادیه خط مستقل خود را متحد میکنیم.

۴- ما برای نزدیک کردن هرچه بیشتر اتحادیه ها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش میکنیم.

این مطلب در زمستان ۱۳۶۵ بعنوان سند داخلی حزب کمونیست ایران نوشته شد و برای اولین بار در بسوی سوسیالیسم شماره ۳، دوره دوم، بتاريخ مهرماه ۱۳۶۸ بچاپ رسید.

باز هم درباره شورا

در نوشته قبلی ("در مورد مسائل گرهی بحث شورا و سندیکا") و متعاقبا در جلسه هیات تحریریه مرکزی رئوس دلایلی را در مورد ارجحیت ایده شورا و مجمع عمومی (در مقایسه با حرکت اتحادیه‌ای) ارائه کردم. یکی از نواقص بحث، که توسط رفقا خاطر نشان شد، این بود که ایده شورا و مجمع عمومی، در مقایسه با ایده اتحادیه های کارگری که مفهومی شناخته شده و تجربه شده است، بویژه از نظر فعالیت آن در مقیاس سراسری هنوز ناپخته و نامعین است. "مجمع عمومی نمیتواند چیزی بیشتر از یک تشکل توده ای-محلی باشد". قرار بر این شد تا در ادامه بحث ما، طرفداران ایده شورا دورنمای سراسری طرح خود را ارائه کنیم. چگونه میتوان جنبش شورائی، متکی بر ایده مجمع عمومی، را در مقیاس سراسری مجسم کرد و تا چه حد چنین ایده‌ای قابلیت مادیت یافتن دارد.

این نوشته حاوی رئوس پاسخ ما به این سؤال است. ابتدا تصویری از ساختمان سراسری جنبش شورایی مورد نظر خود بدست میدهیم و سپس رابطه این تصویر تجریدی را با واقعیات موجود در جنبش کارگری ایران بحث میکنیم.

شوراها بعنوان یک آلترناتیو در سازمانیابی سراسری کارگری

۱- در تمایز با اتحادیه های کارگری، که مبنای آنرا سازمانیابی صنفی یا رشته ای تشکیل میدهد، سازمان سراسری شورایی متکی به بهم پیوستن و اتحاد عملی شوراهای کارخانه ای و کارگاهی در یک جغرافیای اقتصادی و اداری معین است. شوراهای شرق

و شوراهای گیلان، نمونه هایی از این نوع سازمانیابی فراکارخانه ای شوراهای را بدست داده‌اند. این بدان معناست که پایه ای ترین سلول جنبش سراسری شورایی، همچنان خود یک شورای تمام عیار است. بعبارت دیگر سازمان سراسری شوراهای، در نهایت چیزی جز یک هرم سازمانی متشکل از شوراهای نیست. در مورد نحوه ایجاد این هرم سازمانی و خصوصیات آن میتوان دگم نبود. مساله اساسی درک این مساله است که چنانچه واحد پایه شورا بعنوان یک پدیده معتبر شناخته شود، آنگاه ایجاد یک سازمان سراسری شورایی، که بتواند کل کارگران را نمایندگی کند، ناممکن نیست. در عمل سیر مبارزه کارگری، خصوصیات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه و عوامل متعدد دیگر مشخصات عملی هرم شوراهای، نحوه ارتباط هر شورا با کل سازمان سراسری، موازین این اتحاد سراسری و غیره را تعیین خواهد کرد. آنچه ما اینجا طرح میکنیم، یک الگوی شماتیک تجریدی، اما از لحاظ عینی قابل ایجاد، برای سازمانیابی سراسری شوراهای است.

۲_ شورای پایه همان مجمع عمومی سازمانیافته است. این ایده برای حزب ما آشناست و لزومی به توضیح آن نیست. چند نکته را میتوان برای روشنی مطلب اضافه کرد:
الف_ قاعدتا اندازه های کمی (تعداد اعضاء واحدی که یک شورا در آن تشکیل میشود و غیره) تابع عوامل فیزیکی و سیاسی مختلفی است. کارخانه ۲۰۰۰۰ نفری نمیتواند یک شورای پایه (یک مجمع عمومی) داشته باشد. بطور واقعی نیز چنین کارخانه ای از لحاظ سیاسی هم ارز یک کارگاه ۵۰ نفری نیست. این دشواری ای در طرح شورایی بوجود نمیآورد. در عین اینکه کارخانه مورد نظر میتواند یک شورا داشته باشد، این شورای واحد میتواند شورای نمایندگان مجامع عمومی قسمت ها باشد. این شورا میتواند ۴۰ برابر تعداد نمایندگان که کارگاه ۵۰ نفره به ارگان بالاتر میفرستد، نماینده بفرستد و غیره. بحث شورای متکی به مجمع عمومی در حل این مساله با دشواری روبرو نیست.

ب_ مجمع عمومی سازمانیافته به معنی مجمع عمومی همیشه دائر نیست. مجمع عمومی، شورا و منشاء قدرت آن است. اما سازمان اداری شورا از مقاماتی تشکیل میشود که توسط مجمع عمومی انتخاب میشوند. در طرح مقدماتی ما، همه این مقامات را در یک کمیته اجرایی شورا، که در فاصله دو نشست امور مربوط به شورا را حل و فصل میکند، جلسات شورا را اداره میکند و به مجمع عمومی گزارش میدهد، خلاصه میکنیم. بنابراین شورای پایه یک سازمان است که در آن تصمیم گیری، سیاست گذاری و اجراء میتواند مانند هر سازمان دیگر بطور پیوسته و مستمر سازمان یافته

باشد. کمیته اجرایی شورای یک کارخانه، معادل اداری مقامات اتحادیه‌ها در کارخانه است.

ج- خاصیت اساسی شورای پایه، اعمال دموکراسی مستقیم است. یکی از تفاوت‌های اساسی جنبش شورایی با جنبش اتحادیه‌ای وجود این دموکراسی مستقیم در سطوح مختلف است و همین است که آن را در اساس از انحرافات بوروکراتیکی که اتحادیه‌ها به آن دچار میشوند مصون میکند.

۳- در سطح بالاتر از فابریکها، ما شورای نمایندگان شوراها را خواهیم داشت (در عمل این میتواند کانون شوراهای فلان منطقه و غیره اسم بگیرد یا هر چیز دیگر، بحث بر سر محتوای واقعی این شورای عالیتر است) خود این شورا نیز یک مجمع عمومی متشکل از نمایندگان شوراهای پایه، با خواص مجمع عمومی پایه است. این شورا نیز کمیته اجرایی و مقامات اداری "دائمی" (در تمایز با مجمع عمومی که نشست‌های هر چند وقت یکبار دارد) خود را انتخاب میکند. مصوبات شورای عالیتر برای شورای پایینتر لازم الاجراست. در واقع با ایجاد شوراهای عالیتر، نمایندگی کارگران در برخی مسائل به آنها منتقل میشود و از حیظه اختیارات شورای پایه حذف میشود (البته در حالت ایده آل-والا در شرایط واقعی تمام قوانین مبارزه و کشمکش میان نیروهای واقعی اینجا هم حکم میکند) و لذا با تعریف و تفکیک اختیارات هر شورا، لاقلاً روی کاغذ، حیظه نفوذ تصمیمات هر یک معلوم میشود.

نمایندگان شورای بالا، از مجمع عمومی شورای پایین انتخاب میشوند و توسط همین ارگان قابل فراخواندن و تعویض هستند. شورای بالا نیز به نوبه خود نمایندگانی را برای شورای بالاتر انتخاب میکند. حق عزل و نصب شورای پایین تر فقط در یک حلقه وجود دارد (یعنی اگر نماینده کارخانه A در شورای منطقه B به نمایندگی این شورا در شورای استان C انتخاب شد، دیگر کارخانه A حق فراخواندن او را ندارد، بلکه این از حقوق شورای سطح B است) شورای محلی با انتخاب نمایندگان قبلی خود به شوراهای دو مرحله بالاتر، باید آنها را جایگزین کند. در صورت عزل اینگونه نمایندگان، آنها یکسره به پایین ترین شورایی که هنوز اعتبارنامه شان را قبول دارد رجعت میکنند. (به دو مرحله پایین تر. در مثال بالا، کسی که از B به C انتخاب شده - و در B توسط A جایگزین شده - با عزل توسط B به مجمع عمومی A برمیگردد).

۴- این سلسله مراتب شوراها و شوراهای نمایندگان تا هر درجه که لازم باشد بسط

مییابد. ممکن است نمایندگان شوراهای چندین کارگاه کوچک ابتدا در یک شورای بزرگتر جمع شوند و سپس تنها یک نماینده، هم ارز نماینده مستقیم یک کارخانه بزرگ، به شورای منطقه ای بفرستند. این تابعی از قرار و مدار و توافقات خود شوراها و جزئی از هر نوع سازمانیابی کارگران است و پیچیدگی ای در عمل بوجود نمیآورد. در این شبکه، بهر حال، هرمی از شوراها و به موازات و متصل به آن، هرمی از کمیته های اجرایی شوراها بوجود میآید. شبکه های مجامع عمومی، شبکه های تصمیم گیرنده، سیاست گذار و "مجمعی" هستند و شبکه های کمیته اجرایی ها (و مقامات ستادی هر مجمع عمومی) سازمان اداری جنبش شورایی سراسری را میسازند. در راس این هرم شورای سراسری و کمیته اجرایی شورای سراسری قرار میگیرد.

۵- سیستم شورایی وجود اتحادیه ها و اتحاد آنها در این شوراها را یکسره منتفی نمیکند. برای مثال میتوان تصور کرد که در اصناف معینی که اتحادیه فرم مناسب تشکیل آنهاست (کارگران ساختمانی منفرد، کارگران خدمات خانگی، رانندگان بنگاههای ترابری کوچک و . . .) در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهای نمایندگان بفرستند و بعبارت دیگر وابستگی خود را به سازمان شورایی سراسری اعلام کنند. در اینحالت یک شرط حیاتی، اتکاء این سازمانها به مجامع عمومی و رای عمومی اعضاء و قابل عزل و نصب بودن مقامات آنها توسط انتخاب کنندگان مستقیم خواهد بود. سیستم شورایی همچنین این امکان را دارد که طبقه کارگر و زحمتکشان دیگر را در جهات دیگر و در هیاتهای اجتماعی دیگر به خود متصل نگاهدارد. شوراهای "روستایی" و یا شوراهای سربازان، میتوانند در سطوح معینی به این جنبش متصل شوند. (جنبش تعاونی های کارگری و غیره نیز میتواند جای خود را در وابستگی به این شبکه پیدا کند). به این ترتیب سیستم شورایی امکانات بسیار وسیعتری را برای ایجاد یک اتحاد سیاسی وسیع در درون طبقه کارگر بوجود میآورد که تاریخا اتحادیه ها به انجام آن مایل نبوده اند و یا از آن ناتوان بوده اند.

همانطور که گفتیم طرح سراسری شوراها (همچنان که طرح سراسری اتحادیه ها)، در این مقطع بناگزییر طرحی تجریدی است. آنچه مورد نظر ماست تاکید بر اینست که جنبش شورایی بخوبی امکان ابراز وجود بعنوان یک آلترناتیو سراسری با ساختار اداری ادامه کار را دارد. خصلت شورایی این جنبش اساسا از پایین به بالا سرایت میکند. شورای پایه الگوی حرکت کل سازمان را تعیین میکند. اگر تشکیل اتحادیه ها در عمل بصورت جذب کارگران از لحاظ حقوقی بی سازمان به اتحادیه از پیش تعریف شده صورت میگیرد،

سازمان سراسری شوراها حاصل اتحاد عملی شوراها است که حتی در افراد خود شورا هستند. جنبش شورایی تنها بعنوان جنبش شوراها میتواند بوجود آید و لذا از پایین به بالا ساخته میشود. (و یک نقطه قدرت آن در شرایط ما همین است).

جنبش مجمع عمومی ها، نقطه حرکت اصولی و واقعی

طرفداران ایده سندیکا در خارج از حزب به تناقضات معینی برخورد کرده اند که ناگزیرشان نموده عمدتاً به ایده سندیکاهای مخفی متوسل شوند. در واقع در مقابل بحث شوراهاى متكى به مجمع عمومی ایده هیات موسس های مخفی سندیکا وجود دارد. صورت مساله به این ترتیب عملاً تغییر کرده است بحث قرار بود بر سر تشکل توده ای کارگران باشد، مدافعان سندیکا فعلاً از خیر این گذشته اند.

در مقابل، طرح جنبش شورایی راه حل واقعی به مساله نشان میدهد. واقعیات دوره اخیر مبارزه کارگری بر این عوامل تاکید کرده است:

۱- کارگر ایرانی در این مقطع با سهولت بسیار بیشتری قادر به سازمانیابی در سطح محلی جغرافیایی است تا سطح صنفی و رسته ای (حتی شوراهاى اسلامی رژیم ناگزیر شده اند مبنا را بر جغرافیا بگذارند)

۲- ساختمان اداری پیچیده در قیاس با ابزارهایی (نظیر مجمع عمومی) که بتواند به سرعت به ظرف عمل مستقیم کارگران تبدیل شود، از شانس موفقیت بسیار کمتری برخوردارند. هم امروز ایده مجمع عمومی برای کارگران بسیاری جا افتاده است و مجمع عمومی پدیده شناخته شده ای در میان کارگران است.

۳- تمام اخبار جنبش کارگری حاکی از رویارویی سازمانهای زرد با تجمعات و مجامع عمومی کارگری است. عملاً در برابر سازمانهای زرد، کارگران اجتماع اعتراضی خود را، غالباً حتی تحت نام مجمع عمومی، قرار داده اند.

۴- کلیه احزاب سیاسی اپوزیسیون (مدعی سوسیالیسم) ایده مجمع عمومی را پذیرفته اند.

۵- سطح کنونی مبارزه کارگران ایران، سطح اقدام سراسری نیست و حتی در بهترین حالت اقدام همزمان و مشابه محلی، از طریق اجتماعات فابریکی-منطقه ای است. رهبری سراسری نیست، موضوع مبارزه (نظیر قانون کار و بیمه بیکاری) عمومی است. اما رهبری محلی است و عمدتاً از طریق اجتماعات مستقیم کارگری اعمال میشود.

۶- پیدایش رهبران سرشناس کشوری، در خارج جریان سازمانهای زرد، در کوتاه مدت

مقدور نیست. این رهبران اولاً: امکان ابراز وجود در این مقیاس را ندارند. (دسترسی به رسانه های جمعی، امکان سخنرانیهای خارج کارخانه ای و سراسری، طرف قرار گرفتن از جانب کل کارگران با دولت) و ثانیاً: به سرعت سرکوب میشوند. مساله رهبری محلی یکی از داده‌های امروزی جنبش کارگری است که در هر طرح سازمانیابی کارگری باید ملحوظ شود (بنظر من اتحادیه کارگران ماشین ساز را نمیتوان برای مثال با یک هیات موسس صرفاً آذربایجانی در تبریز ایجاد کرد، یا در ناسیونال، یا . . .).

تمام اینها، و فاکتورهای متعدد دیگر، حاکی از اینست که سازمانیابی سراسری کارگران باید امروز از سطح محلی شروع شود. این سازمانیابی باید بعلاوه از هم اکنون توده ای-علنی باشد. همه این عوامل به یک چیز اشاره میکنند و آن مجمع عمومی است. ما باید طرفدار جنبش مجمع عمومی ها باشیم و این جنبش را، که هم اکنون عملاً در شکل ابتدایی وجود دارد، رشد بدهیم. سازماندهی جنبش مجامع عمومی گام اول در راه ایجاد یک حرکت شورایی سراسری است.

جنبش مجامع عمومی یعنی چه؟ شاید توضیحات زیر مساله را ملموس تر کند.

۱- این سطحی از سازمانیابی شورایی است که در آن هنوز اولاً، کارگران از شورای پایه فراتر نرفته اند. تجمع نمایندگان هنوز مقدور نیست. ثانیاً، مجامع عمومی نه بعنوان شورای کارخانه، بلکه بعنوان مجمع عمومی و در نقش ارگان آلترناتیو سازمانهای زرد کارخانه ای عمل میکنند، و ثالثاً، مستقل از درجه ارتباط عملی و فنی مجامع عمومی باهم، ایده صلاحیت مجامع عمومی بعنوان ارگانهای مستقل و معتبر کارگری تا درجه ای اشاعه یافته است و رابعاً، تماسهای مقدماتی میان نمایندگان مجامع عمومی با یکدیگر برای جلب همبستگی و کسب اطلاعات آغاز شده است.

۲- به رسمیت شناخته شدن مجامع عمومی توسط دولت بعنوان ارگان تصمیم گیری، هنوز مد نظر نیست. مساله اساسی اینست که این مجامع خود را بعنوان سخنگوی کارگران به رسمیت بشناسند و در مقابل شوراها و اسلامی قد علم کنند. این مجامع باید هرچه بیشتر در قلمرو قرارداد دسته جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر در باره طرحهای دولت، فعال شوند. رسمیت یافتن مجامع باید بعنوان یک شعار از طرف این جنبش مطرح شود.

۳- منظم بودن مجامع عمومی نیز هنوز ملاک نیست. مساله اصلی تشکیل آنها در شرایط رودررویی کارگران با دولت و کارفرماست. تلاش برای منظم کردن تشکیل مجامع (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در واحد) کاری است که باید در دل جنبش مجمع عمومی به پیش برده شود.

۴- تلاش آگاهانه برای مرتبط کردن عملی مجامع با هم نیز یکی از مشخصات وجود

جنبش مجمع عمومی است. جنبش مجمع عمومی راه انداختن یعنی هم ایجاد این مجامع در کارخانجات بعنوان یک رهبری آلترناتیو محلی، و هم ایجاد ارتباط میان مجامع برای ایجاد یک حرکت وسیعتر، با رهبری های منطقه‌ای و سراسری، قطعنامه‌ها و مصوبات و غیره اش. اینها کاری است که یک کارگر فعال "جنبش مجمع عمومی" در دستور میگذارد.

۵- تعلق جنبش مجمع عمومی به جنبش شورایی شاید هنوز مساله بازی باشد. شاید طرفداران اتحادیه نیز این فاز را فازی در کار اتحادیه سازی تلقی کنند (که فعلا چنین برنامه ای ندارند). اگر چنین شود، چه بهتر. اما مشخصات این مجامع آنها را برای تبدیل شدن به پایه های جنبش شورایی بسیار مناسب تر میکند. کار بعدی ما، پس از این مرحله تلاش در طی کردن مراحل زیر خواهد بود:

۱- منظم کردن مجامع. تشکیل هیات اجرایی

۲- اطلاق نام شوراهای کارگری به اینها

۳- برسمیت شناخته شدن توسط (تحمیل شدن آنها به) دولت. شخصیت حقوقی یافتن

مجامع

۴- تشکیل ارگانهای هماهنگی میان مجامع بعنوان پایه های شورای نمایندگان

۵- تشکیل شورای نمایندگان در سطح منطقه‌ای و هیاتهای اجرایی مربوطه.

۶- تشکیل فراکسیون های کمونیست (مخفی و اعلام نشده) در درون مجامع، قرار

گرفتن آژیتاتورهای حزبی در راس مجامع و غیره.

۷- وجود نشریات، مصوبات و غیره به اسم مجامع، شوراها و یا شوراهای نمایندگان.

۸- گسترش اختیارات شبکه شوراها در امور کارگری و قرارداد دسته جمعی.

بعنوان شعارهای تبلیغی و عبارات کلیدی در این دوره باید اینها را بگوییم: "جنبش

مجمع عمومی"، "منظم شدن مجمع عمومی"، "شورای اسلامی نه، مجمع عمومی

کارگران"، "تشکیل هیات اجرایی مجامع عمومی"، "مجمع عمومی سازمانیافته شورای

واقعی کارخانه است"، "سیاست ما دامن زدن به جنبش مجامع عمومی کارگری است"،

"مجمع عمومی اراده مستقیم کارگران را بیان میکند"، "مجامع عمومی کارگری باید با

هم تماس و ارتباط بگیرند"، "تنها مجامع عمومی کارگری و نمایندگان آنها حق عقد

قرارداد از جانب کارگران را دارند" و غیره. در یک کلام زبان تبلیغی‌ای که مجامع عمومی

را نه بعنوان پدیده های ایزوله، بلکه بعنوان یک جنبش کارگری برای ایجاد ارگانهای

تصمیم گیری توده ای کارگری مجسم کند.

موخره: تکرار برخی استدالات

طرح جنبش شورایی طرح نوظهوری نیست. همین پروسه عملا در جنبش شورایی در روسیه طی شد. جنبش شورای (و کمیته کارخانه ای) کارگران خود روشی در سازمانیابی کارگری است که به موازات (و نه در تداوم) جنبش اتحادیه کارگران ایجاد شده و وجود داشته است. این البته یک واقعیت است که ما بروز علنی و گسترده این جنبش را در دوره های انقلابی مشاهده کرده ایم. سوالی که باید به آن پاسخ داد اینست که آیا این سرنوشت محتوم جنبش شورایی است؟ آیا این خصلت دورانی و گسستگی در پراتیک شوراها ناشی از خواص در خود و یا موانع و ضعفهای در شکل سازمانی این جنبش است، یا عوامل دیگری (که چه بسا در ایران امروز- یا حتی در دوران حاضر- موجود نباشند یا حتی برعکس باشند) مانع تبدیل جنبش شورایی به یک آلترناتیو دائمی جنبش سندیکایی شده اند. بنظر من، بدون اینکه بخواهم اصرار داشته باشم، این تعبیر دوم موجه تر است. ادامه کاری اتحادیه ها گواه کارآیی ذاتی بالاتر آنها و یا تناسب بیشتر آنها با مبارزه کارگری نیست بلکه ناشی از عوامل معینی است که امروز تا حدود زیادی موضوعیت خود را از دست داده اند.

۱- جنبش اتحادیه ای میتواند باقی ماندن در محدوده قانونیت بورژوایی را تضمین کند. این خاصیت اتحادیه است که عمل مستقیم کارگران را کنترل کند و به مجاری بوروکراتیک بیاندازد (دولت اتحادیه های انقلابی به اندازه شوراها مستعجل بوده است). لذا بخش معینی از بورژوازی خود خواهان ادامه کاری اتحادیه هاست (همان بخشی که در شرایط انقلابی رسماً صلاحیت و رسمیت اتحادیه ها را در برابر هر جنبش عمل مستقیم کارگری جار میزند).

۲- جنبش اتحادیه ای با یک جریان حزبی دولتی بورژوازی جوش خورده است. ادامه کاری جنبش اتحادیه ای روی دیگر سکه ادامه کاری سوسیال دمکراسی در تمایز با کمونیسم و آنارکوسندیالیسم است. اتحادیه آلترناتیو سوسیال دموکراسی در سازماندهی کارگران است. کمونیست ها میتوانند (و در موارد زیادی که کار دیگری از دستشان بر نمی آید، باید) این آلترناتیو را بپذیرند. اما تاریخ جنبش انقلابی طبقه کارگر گواه آنست که شوراها، به مثابه ارگانهای اعمال اراده مستقیم کارگران - نه فقط در امر اداره جامعه، بلکه در هر مبارزه اقتصادی و رفاهی نیز- آلترناتیو مستقل کمونیست ها هستند.

۳- تداوم قانونیت بورژوایی- رونق سرمایه داری. ظرفیت اتحادیه ها در کار قانونی

و یا در چهارچوب قانونیت بورژوازی، نهایتاً به پابرجایی خود این قانونیت محدود میشود. ثبات سیاسی بورژوازی عاملی در تحکیم اتحادیه‌ها و بی‌ثباتی آن عاملی در تضعیف آن (به نفع اشکال اعمال اراده مستقل‌تر و مستقیم‌تر کارگران - نظیر کمیته‌های کارخانه و شوراها) است. نوسانات اقتصادی و بویژه فرکانس بحرانهای عمیق اقتصادی نیز همین نقش را دارد. تا امروز یک اتحادیه کارگری که توانسته باشد در متن بیکاری میلیونی مستمر قدرت خود را حفظ کند وجود نداشته، یا جنبش کارگری از زیر دست اتحادیه خارج شده و یا اتحادیه خود به اضمحلال و رکود کشیده شده. همین واقعیت امروز دارد جنبش سندیکایی را در سرزمینهایی که مادر این جنبش‌اند به قهقرا میبرد، و هم اکنون تلاشهای کارگران رادیکال و پیشرو برای ایجاد آلترناتیوهای عملی و اشکال نوینی از مبارزه در کنار و یا حتی در تقابل با اتحادیه آغاز شده است. بی‌ثباتی سیاسی آتی ایران و زیر سوال بودن تاریخی قانونیت بورژوازی در ایران (حتی در اوج استبداد آریامهری) عاملی مهم در عدم رشد اتحادیه‌های کارگری است. این فاکتوری است که ما نیز باید در افقی که جلوی کارگر ایرانی امروز می‌گذاریم مد نظر داشته باشیم.

۴- مبارزه جنبش اتحادیه‌ای علیه رادیکالیسم کارگری در اشکال دیگر. چرا جنبش شورایی استمراری مشابه اتحادیه‌ها نداشته است؟ یکی از دلایل ساده این امر مخالفت سیستماتیک جریان اتحادیه‌ای با سازمانیابی آلترناتیو کارگری است. در آمریکا این مساله پای کانگسترها را به محیط کار گشوده است. در انگلستان هیچ رهبر TUC را پیدا نمیکنید که در این یا آن مقطع در فعالیتهای اعتصابی را نخوابانده و کمیته اعتصاب و کمیته عملی را از رسمیت نینداخته باشد. جنبش اتحادیه بطور قانونی (یعنی به حمایت دادگستری کشور مربوطه)، بطور منظم حق عضویت دریافت میکند و به بودجه‌های کلانی دسترسی دارد. بخش مهمی از این بودجه صرف آموزش سنت اتحادیه‌ای به کارگران فعال و ترویج ایده اتحادیه میشود (که بجای خویش نیکوست). اینکه امروز هر جا نام مبارزه اقتصادی و رفاهی کارگران برده میشود، "اتحادیه" به ذهن متبادر میشود ناشی از تعلق ذاتی و منحصر بفرد اتحادیه به این امر نیست، بلکه حاصل پراتیک اجتماعی معینی است که یکی از آلتوناتیوهای موجود در سازمانیابی کارگران را در تقابل با بقیه اشکالی که بدفعات در جنبش کارگری پیشنهاد شده و حتی پا گرفته است - به کرسی نشانده و در ذهنیت خودبخودی توده کارگران جای داده است.

عوامل زیادی را میتوان در توضیح رونق اتحادیه‌ها در قرن بیستم برشمرد. عواملی که امروز با کم‌رنگ شدن خود جنبش اتحادیه‌ای را به موقعیت نابسامانی سوق داده است. بحث ما اینست که مبارزه اقتصادی و رفاهی کارگری فی‌النتفسه با اتحادیه تداعی

نمیشود، بلکه میتوان در خود جنبش کارگری تلاشهای دیگری را نیز مشاهده کرد. یکی از اینها تلاش در جهت سازماندهی جنبش شورایی و کمیته های کارخانه است که سنتا با جناح چپ جنبش کارگری تداعی میشود.

در زمستان ۱۳۶۵ بعنوان یک سند داخلی حزب کمونیست ایران نوشته شد و اولین بار در بسوی سوسیالیسم ۳، دوره دوم، بتاريخ مهرماه ۱۳۶۸ بچاپ رسید.

قطعه‌نامه در باره تشکلهای توده ای طبقه کارگر

شورا، مجمع عمومی، سندیکا

باتوجه به اینکه:

۱- تشکلهای توده‌ای کارگری، در کنار تشکلهای حزبی طبقه، یک رکن اساسی مبارزه طبقاتی کارگران است و پیشروی و پیروزی در این مبارزه بدون پیدایش و تقویت این تشکلهای و اتحاد وسیع توده‌های طبقه کارگر از طریق آنها، مقدور نیست؛

۲- طبقه کارگر ایران تاریخاً از تشکلهای توده‌ای و علنی ادامه کار محروم بوده است و فقدان این تشکلهای هم امروز یک ضعف اساسی مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی است. پرولتاریای ایران برای دخالت موثر در تحولات سیاسی-اجتماعی آتی و ایفای نقش تاریخی خود باید بر این نقطه ضعف فائق آید؛

۳- یک شرط اساسی برای پیشروی، تعمیق و پیروزی مبارزات جاری کارگری، که در سالهای اخیر در ابعاد بی سابقه و به نحو بیوقفه‌ای ادامه داشته است، برپایی تشکلهای توده‌ای کارگری است؛

۴- تمایل به سازمانیابی و متشکل شدن، یک خواست و گرایش فراگیر در میان توده‌های کارگر است و مبارزه برای ایجاد این تشکلهای خود یک وجه دائمی جنبش کارگری در دوره اخیر بوده است، جمهوری اسلامی مداوماً این مبارزات را سرکوب کرده و سازمانهای توده‌ای مستقل کارگران را که در جریان انقلاب و در سالهای پس از آن شکل گرفتند،

مورد هجوم قرار داده و متلاشی کرده است؛

۵- بر متن این شرایط، جمهوری اسلامی تلاش میکند تا با تبلیغ و ایجاد سازمانهای زرد و ارتجاعی در کارخانه ها و واحدهای تولیدی، مطالبات کارگران را تحریف کرده و جنبش کارگری را محدود و مهار کند؛

۶- فشار رژیم اسلامی به جنبش کارگری، موجب تقویت گرایشات محافظه کارانه و سندیکالیستی در برخی محافل کارگری و بویژه سازمانهای چپ خلقی شده است. علاوه بر این طرح ها و ایده های ذهنی و غیره عملی نظیر "سندیکای مخفی"، که نه فقط مقدرات و نیازهای واقعی جنبش کارگری را ندیده میگیرد، بلکه اصولاً از پاسخگویی به نیاز کارگران ایران به تشکلهای توده‌ای و علنی شانه خالی مینماید، از جانب برخی گروه ها طرح شده است. این ایده‌ها، هرچند با استقبال وسیعی در میان کارگران روبرو نشده است، اما به هر اندازه که نفوذ و اشاعه پیدا کند، باعث آشفته فکری کارگران شده و به مانعی در راه سازمانیابی توده ای طبقه کارگر تبدیل خواهد شد؛

با توجه به نکات فوق این وظیفه مبرم در برابر کمونیستها قرار میگیرد که نقطه نظرات و طرح مشخص خود را برای سازماندهی توده ای کارگران بروشنی اعلام دارند.

الف: رؤس سیاست ما

سیاست کمونیستها در امر سازماندهی توده ای کارگران باید بر عوامل زیر مبتنی باشد:

۱- مبارزه اقتصادی کارگران در ایران، عموماً خصلتی فراصنفي و سراسری دارد. در پایه ای ترین سطح، ادغام سرمایه ها در رشته های مختلف تولید، مالکیت دولتی بر بخش عمده سرمایه های صنعتی، نقش اقتصادی دولت و سیاستهای دولتی در تنظیم رابطه عمومی بین کار و سرمایه، و نزدیکی ارگانیک و بهم پیوستگی بیش از پیش مطالبات و خواستههای بخشهای مختلف طبقه کارگر موجب شده است تا مطالبات و مبارزات کارگران در هر کارخانه، خصلت و جایگاهی عمومی و فرا صنفی داشته باشد.

۲- در این شرایط سازمانهای کارگری برای پیشبرد مبارزات اقتصادی میباید بر

تشکلهای فابریکی-منطقه ای، و نه صنفی و رسته ای کارگران، مبتنی باشد.

۳- سازمان توده‌ای کارگری باید دخالت هرچه وسیعتر و فعالتر توده‌های کارگر در مبارزه را تامین کند و بر دموکراسی اعمال اراده مستقیم کارگران مبتنی باشد. در غیر این صورت، شکل گرفتن بوروکراسی و مراجع تصمیم‌گیری جدا از توده‌های کارگر در تشکلهای کارگری اجتناب ناپذیر بوده و خود به مانعی بر سر راه پیشرفت مبارزات کارگران تبدیل خواهد شد.

۴- جنبش کارگری ایران، تحت شرایط اختناق و رویارویی ناگزیر مبارزه و اعتصابات کارگری با دولت، به مبارزه سیاسی سوق پیدا میکند و برای هیچ دوره طولانی در سطح اقتصادی و در چهارچوب قوانین و نظام موجود باقی نمیماند. لذا تشکلهای توده ای طبقه باید بتوانند قابلیت بسیج توده‌ای کارگران در هر شرایطی را داشته باشند و خود را به مبارزه در چهارچوب قانون و قانونیت بورژوازی محدود نکنند.

۵- تجربه جنبش کارگری در دوره اخیر بر واقعیات فوق تاکید کرده و شکل سازمانی متناسب با این واقعیات را عرضه داشته است. این شکل سازمانی تشکلهای شورائی طبقه کارگر است. در دوره انقلاب بخش وسیعی از فعالین و پیشروان جنبش کارگری به جنبش شورائی روی آوردند و در بسیاری از واحد های تولیدی شوراهای کارخانه و در برخی مناطق، شوراهای منطقه ای کارگران تشکیل شد. این جنبش، با سرکوب ۳۰ خرداد و اختناق پس از آن، در ابعاد محدودتری در شکل جنبش مجمع عمومی ادامه یافت و هم اینک نیز خواست ایجاد شوراها یک گرایش وسیع و عمومی در میان توده‌های کارگر است.

با توجه به نکات فوق، ما اعلام میداریم که:

۱- شعار اصلی و سیاست عمومی حزب کمونیست ایران در زمینه سازماندهی توده ای و سازماندهی توده ای کارگران، تبلیغ و ایجاد شوراهای کارگری و سازماندهی شورائی طبقه کارگر است.

۲- ما سازمان شورائی طبقه کارگر را مرکز ثقل و محور تشکل یابی توده ای طبقه و

نقطه اتکاء سایر تشکل‌های توده‌ای کارگری میدانیم و برای پیوند دادن دیگر تشکل‌های توده‌ای کارگری بر محور سازمان شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم.

۳- سازمان شورائی، پیشروترین شکل سازمانیابی توده‌ای کارگران و ناظر بر سازمانیابی بخش متمرکز و پیشرو طبقه کارگر در صنایع و واحدهای بزرگ کار است. از اینرو ما برای برپائی یک جنبش فراگیر و سراسری شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم. با این وجود در کارگاههای کوچک و کلا در آن رشته‌هایی که بخاطر موقعیت اقتصادی شان شمار و تمرکز کارگران در واحدهای کار محدود است و اتحاد حرفه‌ای، در مقایسه با اتحاد محل کار، کارگران را در موقعیت قوی تری در برابر سرمایه داران قرار میدهد، کارگران را به ایجاد اتحادیه‌های حرفه‌ای فرا میخوانیم و برای ایجاد این اتحادیه‌ها مبارزه میکنیم. ما تلاش خواهیم کرد تا سازمانهای اتحادیه‌ای در این رشته‌ها در ارتباط و پیوستگی نزدیک با جنبش سراسری شورائی طبقه کارگر قرار بگیرند.

ب: خصوصیات شوراهای کارگری

خصوصیات اصلی شوراها و چشم انداز سازمانیابی شورائی کارگران، که باید در تبلیغات ما مورد نظر قرار بگیرد، عبارتست از:

۱- شوراها از پائین شکل میگیرند و خصلت اساسی آنها دموکراتیسم و اعمال اراده مستقیم توده‌های کارگرت.

۲- شورا مجمع عمومی منظم و سازمانیافته کارگرانست. در هر واحد تولیدی، همه کارگران عضو شورای آن واحد هستند و مجمع عمومی کارگران بدنه و ارگان تصمیم گیرنده شورا است. مجمع عمومی برای اجرای تصمیمات خود افرادی را (بعنوان کمیته اجرائی و یا تحت هر نام دیگر) انتخاب میکند. این افراد در هر جلسه مجمع عمومی، قابل عزل و نصب مجدد هستند.

۳- در کارخانه‌های بزرگ که تشکیل مجمع عمومی همه کارگران عملی نیست، شورای کارخانه از نمایندگان چندین مجمع عمومی، مثلا مجمع عمومی قسمت‌ها، تشکیل میشود.

۴- سازمان سراسری شوراهای یک سازمان هرمی است که شوراهای فابریکی واحدهای پایه آن هستند. در سطح بالاتر از فابریکها، شوراهای نمایندگان شوراهای کارخانه تشکیل میشود (و بهمین ترتیب در سطوح بالاتر)

۵- سیستم شورائی وجود اتحادیه‌ها و اتحاد آنها در این شوراهای را منتفی نمیکند. اصنافی که اتحادیه شکل مناسب تشکل آنهاست میتوانند در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهای نمایندگی بفرستند و باین ترتیب وابستگی خود را به سازمان سراسری شوراهای اعلام کنند.

۶- سیستم شورائی این امکان را دارد که طبقه کارگر و زحمتکشان را در جهات دیگر و در هیات های اجتماعی دیگر به خود متصل نگاه دارد. شوراهای روستائی و یا شوراهای سربازان میتوانند در سطوح معینی به این جنبش متصل شوند. جنبش تعاونی‌های کارگری و غیره نیز میتواند جای خود را در وابستگی به شبکه شوراهای بیابد.

ج: جنبش مجمع عمومی

به عنوان گام نخست در سازماندهی شورائی کارگران و به عنوان یک راه حل فوری و قابل تحقق برای پر کردن خلاء ناشی از فقدان تشکلهای توده ای کارگری، حزب کمونیست خواهان شکل گیری و گسترش جنبش مجمع عمومی کارگری است. هدف جنبش مجمع عمومی ایجاد یک شبکه وسیع از مجامع عمومی کارگران در کارخانه ها و واحدهای تولیدی و اقتصادی مختلف، منظم کردن و مرتبط کردن آنها با هم و از اینطریق ایجاد هرچه سریعتر یک ابزار تشکیلاتی موثر و یک رهبری عملی کمابیش سراسری در مبارزات جاری کارگری است.

جنبش مجمع عمومی، که باید با فعالیت آگاهانه کارگران کمونیست بر پا شود، از این نقطه قدرت اساسی برخوردار است که در عین اینکه گام نخست در سازماندهی شوراهای کارگری است، هم اکنون بدلیل وجود زمینه های مادی بسیار مناسب در جنبش کارگری قابلیت تحقق سریع اهداف خود را دارد. واقعیات موجود جنبش کارگری ایران صحت و حقانیت این سیاست را تاکید میکند.

۱- واقعیات دوره اخیر مبارزات کارگری به روشنی نشان میدهد که هم امروز ایده و خواست مجمع عمومی در جنبش کارگری تثبیت شده و مجمع عمومی پدیده شناخته شده ای در میان توده های کارگر است. در دوره اخیر کارگران برای پیشبرد مبارزات خود و در برابر سازمانهای زرد عملاً اجتماعات اعتراضی خود را، غالباً حتی تحت نام مجمع عمومی، بر پا داشته اند.

۲- هر طرح سازماندهی توده‌ای_علنی کارگران، در صورتی قابلیت فراگیری توده‌ای و تحقق خواهد داشت که هم امروز و در هر قدم از سیر پیشرفت جنبش، به ضروریات و نیازهای مبارزه جاری طبقه پاسخگو باشد. جنبش مجمع عمومی، در شکل موجود خود، این ظرفیت را از خود نشان داده است.

۳- شرایط اجتماعی_سیاسی ایران و مختصات جنبش کارگری ایجاب میکند که هر نوع سازماندهی توده‌ای طبقه کارگر اولاً از سطح محلی آغاز شود، ثانیاً به رهبران محلی جنبش کارگری متکی باشد و ثالثاً از هم اکنون تشکلی توده‌ای باشد. مجمع عمومی این خصوصیات و ملزومات را به خوبی برآورده و متحقق میکند.

حزب کمونیست و کارگران کمونیست و مبارزه بطور کلی باید بر مبنای این زمینه مساعد و با اتکاء به تمایلات و گرایشات موجود در میان کارگران برای اتکاء به مجامع عمومی در مبارزات جاری، جنبش مجمع عمومی را به عنوان یک حرکت آگاهانه، هدفمند و وسیع در میان کارگران سازمان و گسترش دهند. کارگران کمونیست و فعالین جنبش مجمع عمومی وظیفه دارند:

۱- ایده کارآیی مجمع عمومی به عنوان یک ارگان مبارزاتی موثر و رکن شوراهای کارگری، و نیز افق وسیعتر جنبش مجمع عمومی را در میان کارگران تبلیغ و تثبیت نمایند و کارگران را به تبدیل شدن به فعالین جنبش مجمع عمومی فراخوان دهند.

۲- در هر واحد تولیدی کارگران را به تشکیل مجامع عمومی فراخوانند.

۳- برای منظم کردن تشکیل مجامع عمومی (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در هر واحد) مستمراً فعالیت کنند.

- ۴- مجامع عمومی را به عنوان سخنگوی واقعی کارگران به رسمیت بشناسانند.
- ۵- برای مرتبط کردن مستمر و سازمان یافته مجامع عمومی با یکدیگر مداوما تلاش نمایند.
- ۶- مجامع عمومی را هر چه بیشتر در قلمرو قراردادهای دسته جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر و تصمیم گیری درباره طرحها و اقدامات دولت فعال نمایند.

د: درباره اتحادیه

نظر به عوامل متعدد نظیر محدودیتهای تاریخی و عملی اتحادیه‌ها در ایجاد اتحاد وسیع طبقاتی و رهبری مبارزه کارگری، پیوند تاریخی جنبش اتحادیه‌ای با سیاست سوسیال دموکراتیک، گرایش اتحادیه‌ها به دور شدن از دموکراسی مستقیم و شکل‌گیری یک بوروکراسی مافوق کارگران در آنها و بالاخره با توجه به فقدان زمینهای مادی برای تشکیل آنها در شرایط کنونی در ایران، حزب کمونیست سیاست تشکیل اتحادیه‌ها را در مرکز ثقل مبارزه خود برای ایجاد تشکلهای توده‌ای قرار نمیدهد. سیاست عمومی حزب ایجاد شوراهای کارگری است. در عین حال اعلام میکنیم که:

- ۱- آزادی بی قید و شرط تشکیل اتحادیه‌های کارگری، جزئی از حق مسلم کارگران برای ایجاد هر نوع تشکل صنفی و سیاسی است و ما قاطعانه از این حق دفاع میکنیم.
- ۲- از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا حمایت میکنیم و به آن یاری میرسانیم.
- ۳- در اتحادیه‌های کارگری مستقل شرکت میکنیم، برای تقویت رهبری کارگران کمونیست در آنها میکوشیم و در درون هر اتحادیه خط کمونیستی را متحد میکنیم.
- ۴- برای نزدیک کردن هرچه بیشتر اتحادیه‌ها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش میکنیم.
- ۵- به درجه‌ای که سیاست ما برای ایجاد شوراهای کارگری و بسط جنبش مجمع عمومی

بعنوان نخستین گام آن با تلاشهای محافل کارگری و جریانات مبارز طرفدار اتحادیه همسویی داشته باشد (نظیر ایجاد مجامع عمومی که مورد تائید برخی هواداران تشکیل اتحادیهها قرار دارد)، آماده اتحاد عمل با این محافل و جریانات هستیم.

مصوب پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
آبانماه ۱۳۶۶

تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر

گفتگویی با منصور حکمت

کمونیست: در بخش اول قطعنامه اشاره میشود که طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای و علنی بطور تاریخی محروم بوده است. مهمترین علل این محرومیت چیست؟ ... حال سؤال اینست که با وجود این دلایل چرا تشکل شورایی ممکن است بتواند بطور وسیع بوجود بیاید و بطور ادامه کار به موجودیت و فعالیتش ادامه دهد؟ آیا تفاوت تشکل شورایی با دیگر الگوهای تشکل توده‌ای بحدی است که این واقعیات بازدارنده در مقابلش خنثی میشوند؟ آیا تشکل شورایی فی‌النبسه مقاومت بیشتری در مقابل سرکوبگری بورژوازی دارد؟

منصور حکمت: اجازه بدهید مقدمتا این را بگویم که "محرومیت تاریخی" طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای را نباید یک امر مطلق تصور کرد. دوره‌هایی در تاریخ جنبش کارگری ایران وجود داشته است، نظیر دوران قبل از استبداد رضاخانی، دوران پس از جنگ دوم تا کودتای ۲۸ مرداد و بالاخره دوره انقلاب ۵۷، که شاهد شکل‌گیری و گسترش اشکال مختلفی از تشکلهای توده‌ای کارگران بوده است. اما به‌رحال اگر ۳۰-۲۰ ساله اخیر (یعنی تجربه یک تا دو نسل اخیر کارگران) را مبنا قرار بدهیم، متوجه تفاوت‌های جدی‌ای در سطح سازمانیابی توده‌ای کارگران ایران با سایر کشورها، و نه فقط کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر، بلکه بسیاری از کشورهای تحت سلطه میشویم. این اوضاع علل متعددی دارد که در سطوح مختلف میتوان درباره آنها صحبت کرد. اولین عواملی که به ذهن میرسد اینهاست: اولاً تغییر سریع بافت طبقه کارگر پس از اصلاحات ارضی دهه ۴۰ و ورود بخش عظیمی از جمعیت روستایی به عرصه کارمزدی

در شهرها، هم به رقابت در درون طبقه کارگر شدت بخشید (رقابتی که تنها در اواسط دهه ۵۰ شمسی با بالا رفتن درآمد نفت و افزایش سطح اشتغال کاهش یافت) و هم بر سطح خودآگاهی طبقاتی طبقه کارگر ایران تاثیر گذاشت. تجربه مبارزات سندیکایی پیشین به اصناف و حرفه‌های معینی محدود میشد، نظیر نساجی‌ها، صنعت چاپ و غیره، که در دهه های ۴۰ و ۵۰، هم جایگاه خود را در تولید و هم به درجه زیادی در اشتغال کارگران از دست دادند. نسل جدید کارگران مزدی ایران همراه با صنایع جدید، تکنولوژی متفاوت و رشته های جدید تولیدی رشد کرد. سنت‌های تشکیلاتی موجود دهه‌های قبل، که تازه چندان قوی و ادامه کار نبود، در این شرایط تضعیف شد. طبقه کارگر جوانی پا به میدان گذاشت که بخش اعظم آن در سنت مبارزه متشکل کارگری بار نیامده بود و از تاریخچه مبارزات متشکل کارگری تاثیرات جدی‌ای پذیرفته بود. عامل دیگر، وجود کمابیش دائمی اختناق شدید سیاسی و حاکمیت رژیم‌های سرکوبگر پلیسی در ایران قرن بیستم است که تنها در طول دوره های معینی، در شرایط بحران‌های سیاسی، از دامنه آن کاسته شده است. تلاش‌های جنبش کارگری در ایران برای متشکل شدن و متشکل ماندن همواره با خشن‌ترین سرکوب پلیسی مواجه بوده و رهبران و فعالین جنبش کارگری تحت شدیدترین پیگردها قرار داشته اند.

اینها عوامل عمومی‌ای است که شکل‌گیری و ادامه کاری تشکلهای کارگری را در ایران دشوار کرده است. اما ذکر اینها هنوز هم بدرستی پاسخ مسئله را نمیدهد. سؤال میتواند این باشد که چرا جنبش کارگری نتوانسته است بر این محدودیتها فائق بیاید؟ اینجا دیگر باید قدری مشخص تر از "تشکلهای توده‌ای" حرف بزنیم. و این به قسمت دوم سؤال شما مربوط میشود. آنجا که از شورا و سندیکا بعنوان "الگوهای" از تشکل توده‌ای یاد میکنید. واقعیت اینست که شورا، سندیکا، کمیته‌های کارخانه و غیره صرفاً "الگوهای" تشکل توده‌ای نیستند، الگوهایی که گویا به یک نیاز واحد جواب میدهند و کارگران مخیرند این الگو یا آن الگو را انتخاب کنند. شورا آلترناتیوهای جنبش‌های اجتماعی متفاوت و گرایشات متفاوت در درون جنبش طبقاتی اند. بعبارت دیگر اینها را نباید بصورت طرح‌ها و الگوهای سازمانی تجریدی و خارج از زمان و مکان و بدون پیشینه و محتوای اجتماعی و تاریخی معین در نظر گرفت.

جنبش سندیکایی و جنبش شورایی و نیز جنبش کمیته‌های کارخانه و غیره، جنبش‌های متمایزی در درون طبقه کارگر هستند. جنبش‌هایی که محتوای سیاسی و افق عملی متفاوتی را نمایندگی میکنند و حتی نفوذ آنها در لایه‌های مختلف طبقه کارگر یکسان نیست. بنابراین سؤال باید بطور مشخص تر طرح شود. علل عدم موفقیت جنبش

سندیکائی و تریدیونیونی در ایران چه بوده است؟ و یا، جنبش شورائی مشخصا چرا نتوانسته به نیازهای سازماندهی توده‌ای کارگران پاسخگو باشد؟ اینجا دیگر باید از بحث موانع و دشواری‌های عام فراتر رفت و به دینامیسم حرکت خود این جنبشهای معین و مشکلات آنها در ایران پرداخت.

اگر مسئله را اینطور در نظر بگیریم، فوراً متوجه میشویم که جنبشهای واقعی برای سازماندهی توده‌ای کارگران، اجزاء حرکتیهای اجتماعی وسیعتری هستند که نه فقط در قبال سازمانیابی کارگری، بلکه در رابطه با کل اوضاع اقتصادی و سیاسی در جامعه آلترناتیو خود را ارائه میدهند. جنبش سندیکائی یا جنبش شورائی، اجزاء حرکات وسیعتری برای تغییر کل جامعه هستند در جهت خاصی. این تصور خام اندیشانه سنتی در چپ را باید کنار گذاشت که گویا احزاب سیاسی مبارزه آگاهانه و هدفمند سیاسی را نمایندگی میکنند و تشکلهای کارگری فعل و انفعال "خودبخودی" کارگران برای بهبود اوضاعشان را منعکس میکنند.

واقعیت اینست که تریدیونیونیسیم و جنبش اتحادیه‌ای هر قدر هم که در گامهای اول خود در قرن گذشته حرکتی "خودبخودی" بوده باشد (که نبوده)، دهها سال است که جزء تفکیک ناپذیر یک خط مشی عمومی اجتماعی است، یعنی رفرمیسم و سوسیال دموکراسی. تریدیونیونیسیم آلترناتیو مشخص رفرمیسم و سوسیال دموکراسی بعنوان یک جریان متعین و تعریف شده سیاسی و طبقاتی برای سازماندهی کارگران است. این آلترناتیو بسیار از محدوده کارگری و تشکیل اتحادیه فراتر میرود. همراه این، افق معینی در باره شکل کل دولت، اشکال و شیوه‌های تصمیم‌گیری اقتصادی و حتی تئوری‌ها و برنامه عمل‌های اقتصادی معین نیز طرح میشود. اگر شما سایر بخشهای این آلترناتیو اجتماعی-رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک را قلم بگیرید، آنوقت سندیکالیسم بخودی خود ظرفیت تبدیل شدن به یک حرکت وسیع اجتماعی را ندارد. جنبش اتحادیه‌ای، بازوی کارگری یک حرکت سیاسی و اجتماعی است که اجزاء دیگری را نظیر رهبران و احزاب سیاسی، آلترناتیوهای اقتصادی برای کل جامعه، سیستم اداری خاص خود و غیره را نیز طلب میکند و لازم دارد. علل محرومیت کارگر ایرانی از اتحادیه فقط این نیست که بورژوازی مانع تشکیل اتحادیه شده است، بلکه اساساً در این است که لااقل بعد از ۲۸ مرداد رفرمیسم در ایران به پایان یک دوره تعیین‌کننده در حیات سیاسی خود میرسد و پس از آن جایی جدی در صحنه سیاسی ایران اشغال نمیکند.

در مورد جنبش شورائی هم عین این مسئله صادق است. اینهم فقط یک الگو نیست، بلکه آلترناتیو یک جریان اجتماعی خاص و یک گرایش خاص در درون طبقه کارگر برای

سازماندهی کارگری است. شوراها اگر چه تاریخا بدرجه زیادی مورد توجه آنارشیسم قرار داشته اند، اما مدتهاست که بطور روزافزونی با کمونیسم تداعی شده و پیوند خورده است. تجاربی نظیر کمون پاریس و انقلاب اکتبر، ایده شوراها و سازمانیابی شورائی کارگران را به تئوری کمونیسم و سیاست کمونیستی جوش داده است. جنبش شورائی نیز به این ترتیب جزئی از یک حرکت اجتماعی متمایز، با افق و دورنمای سیاسی، اقتصادی و اداری خاص خود است. اوضاع جنبش شورائی هم دقیقا به اوضاع کمونیسم در ایران مربوط میشود. اینکه در انقلاب ۵۷ ایده شوراها بر ایده سندیکاها در درون طبقه کارگر ایران غلبه یافت، انعکاس بی پایگی و ضعف رفرمیسم و سوسیال دمکراسی و غلبه عمومی ایده‌های عام کمونیستی و سیاست رادیکال در بین کارگران بود (تحت شرایط انقلابی). و اینهم که این جنبش شورائی نتوانست آن قدرت و گسترش لازم را بدست بیاورد ناشی از محدودیتهای فکری و عملی خاص کمونیسم ایران در آن دوره معین بود.

خلاصه کلام، بحث شورا و سندیکا، بحثی بر سر انتخاب یکی از "الگوهای" تشکیل توده‌ای کارگری نیست. این انعکاس جدال آلترناتیوهای دو گرایش اساسی در درون طبقه کارگر است. گرایش کمونیستی و رادیکال و گرایش رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک. اگر شوراها (در مقایسه با اتحادیه‌ها)، به اعتقاد ما، از پایه مادی بسیار مناسبتری برای شکل‌گیری و رشد در ایران برخوردارند، صرفا به دلیل مناسب بودن الگوی سازمانی آنها نیست. بلکه خود این کارآئی بیشتر نیز ناشی از غلبه گرایشهای رادیکال در درون کارگران پیشرو و رهبران عملی، و قوی تر بودن زمینه‌های مادی نفوذ سیاست کمونیستی در درون جنبش طبقه کارگر در مقایسه با سیاستهای سوسیال دمکراتیک و رفرمیستی است. این صرفا ادعای ما نیست. تجربه انقلاب ۵۷، نحوه عملکرد کارگران پیشرو، اوضاع و احوال حرکت‌های سندیکائی در مقایسه با حرکت‌های شورائی و نیز امروز نقش روز افزون مجامع عمومی کارگری در مبارزات جاری کارگران گواه این امر است.

تذکر بدهم که این گفته به این معنی نیست که کمونیست‌ها جایی برای اتحادیه‌ها در سیاست خود قائل نیستند، فعال جنبش اتحادیه‌ای نباید باشند و یا تاریخا نبوده اند. بحث من اینست که کمونیست‌ها همواره اتحادیه‌ها را بعنوان یک واقعیت عینی در جنبش کارگری، بعنوان محصول عملکرد گرایشات اجتماعی غیرکمونیستی در میان کارگران دیده اند و وجود آنها را برسمیت شناخته اند. به همین دلیل است که ما همواره در ادبیات کمونیستی با مسئله "شبهه برخورد" کمونیست‌ها به جنبش تریدونیونی مواجه میشویم و کمتر با راه انداختن جنبش‌های تریدونیونی توسط کمونیست‌ها. (تجربه سندیکا‌های سرخ کمینترن هم دقیقا تلاشی در جهت ایجاد یک آلترناتیو رادیکال در برابر تریدونیونیسم

واقعا موجود که تحت تاثیر سوسیال دمکراسی قرار داشت بود). بحث اینست که ترییدیونیویسم آلترناتیو ویژه کمونیسم برای سازماندهی کارگری نیست. این آلترناتیو ویژه کمونیسم جنبش شورائی است. با اینحال کمونیستها در موارد زیادی تحت شرایط اجتماعی معینی، با وظیفه شرکت فعال در اتحادیه های کارگری یا حتی تلاش در جهت ایجاد اتحادیه روبرو میشوند. کمونیستها همواره عناصر فعال جنبشهای اتحادیه‌ای بوده اند، اما تاریخ جنبش کارگری نشان داده است که هر جا سیاست کمونیستی به سیاست غالب در جنبش کارگری تبدیل شده، شوراها سر بر آورده اند و گسترش یافته اند.

پس دفاع ما از شورا صرفا ناشی از این نیست که این الگو شانس بیشتری برای پیاده شدن دارد، یا در برابر سرکوبگری بورژوازی بهتر مقاومت میکنند. اگر هم اینطور نبود ما باید کاری میکردیم که اینطور بشود. ما داریم، بعنوان کمونیست، آلترناتیو جنبش خود را برای سازمانیابی طبقه خود یکبار دیگر طرح میکنیم. میگویم یکبار دیگر، چون تاریخ جنبش کارگری همواره صحنه تقابل آلترناتیو کمونیستی و رفرمیستی در عرصه سازماندهی و عمل کارگری بوده است. اینکه اتحادیه‌ها در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به شکل ادامه کارتری برای متحد کردن کارگران (البته با افق و محدودیت‌های اتحادیه‌ای) تبدیل شده اند، به این دلیل نبوده که کارگران در خواص این "الگو"ها غور کرده اند و سندیکا را مناسبتر تشخیص داده اند، بلکه به این دلیل بوده است که سیاست رادیکال بطور کلی، با توجه به ثبات سرمایه‌داری پس از جنگ دوم، با توجه به پشتیبانی جناح چپ بورژوازی در این کشورها از رفرمیسم و با توجه به بقدرت رسیدن متناوب احزاب سوسیال دمکرات در کشورهای اروپائی، در برابر سیاست رفرمیستی عقب نشسته است. این کشمکش میان این دو خط مشی را در شرایط انقلابی و بحرانی بهتر میبینیم. پس از انقلاب اکتبر، جدال اتحادیه‌ها با شوراها و کمیته های کارخانه بالا گرفت. همین امروز هم شاهدیم که چگونه با ناتوان شدن جنبش سندیکایی در اروپای غربی، تلاش برای ایجاد آلترناتیوهای کارگری برای سازماندهی توده‌ای در خارج ساختار اتحادیه‌ها شدت گرفته است. ما آلترناتیو ویژه خود را بار دیگر طرح میکنیم، بی آنکه به جنبش سندیکائی (اگر موجود باشد) پشت کنیم و یا مطلوبیت آنرا (باتوجه به اوضاع موجود کارگران ایران) انکار کنیم. قطعاً اگر سندیکاها، حتی به فرض که رفرمیست هم میبودند، در ایران امروز وجود داشتند، این یک نقطه قدرت جدی برای طبقه کارگر ایران محسوب میشد. قطعاً کمونیستها در این سندیکاها دخالت وسیعی میکردند، قطعاً اوضاع کارگران از این بهتر بود. اما تمام مساله بر سر همین "اگر" است. جنبش سندیکائی در ایران حتی بیشتر از

جنبش شورائی از تبدیل شدن به یک موجودیت مادی دور است. درچنین شرایطی دلیلی ندارد که کارگر رادیکال سوسیالیست مستقیماً آلترناتیو خودش را طرح نکند، آلترناتیوی که بدلیل شرایط خاص ایران، که در قطعنامه ذکر شده حتی اقبال عمومی کارگران به آن بیشتر است و هم اکنون ماتریال زیادی برای شکل‌گیری آن بوجود آمده. ما می‌گوئیم شوراهای روشهای طبقاتی‌تری برای سازمانیابی کارگران ارائه می‌دهند، اراده مستقیم کارگران را بهتر بیان می‌کنند، اتحاد عمیق‌تری بوجود می‌آورند، شکافهای صنفی و رسته‌ای در میان کارگران را تشدید نمی‌کنند، اجازه کمتری به نفوذ سیاست بورژوائی می‌دهند، ظرف بهتری برای بیان رادیکالیسم کارگری هستند، تاریخاً مورد تبلیغ کمونیستها بوده اند، در ایران از زمینه‌های مادی مناسبی برای رشد برخوردارند و غیره. از اینرو خود را فعال جنبش شورائی در ایران بحساب می‌آوریم و کارگران را به مبارزه در راستای تشکیل شوراهای فرا می‌خوانیم.

کمونیست: تجربه نشان داده است که حتی وقتی تشکل کارگری خودش را به بورژوازی تحمیل می‌کند و دولت‌ها ناگزیر از برسمیت شناختن موجودیت آنها میشوند تلاش سیستماتیکی صورت می‌گیرد که این تشکلها از درون مهار شوند و دیگر نتوانند ابزار مبارزه مستقل کارگران باشند. آیا ممکن نیست که تشکل شورائی کارگران هم به همین سرنوشت دچار شود همانطور که بعضی از اتحادیه‌ها در آمریکا و اروپا شده اند؟

منصور حکمت: تجربه این را در مورد اتحادیه‌ها نشان داده است. اما کم است نمونه شوراهائی که از "درون" مهار شده باشند و به عمر خود ادامه داده باشند. شوراهای، اگر به همان صورت که مورد نظر ماست ظرف عمل مستقیم و دمکراسی مستقیم کارگری بوده باشند، عمدتاً با تفوق بورژوازی سرکوب و تعطیل میشوند. البته ممکن است بتوان شرایطی را فرض کرد که در آن شوراهای هم بتدریج از محتوای واقعی خودشان تهی بشوند. اما از آنجا که برای بورژوازی هم شورا تنها یک شکل سازمانی کارگران نیست بلکه یک جنبش رادیکال واقعی است که باید سرکوب بشود، معمولاً ضعف شوراهای و تفوق ارتجاع به درهم شکسته شدن و تعطیل آنها و پا گرفتن اشکال محافظه کارانه‌تر و قابل کنترل تر سازمانیابی کارگران منجر شده است.

کمونیست: در واقع ادامه منطقی این بحث اینست که آیا شوراهای دوره‌های

غیرانقلابی هم میتوانند موجودیت و مبارزه جوئی خود را بعنوان تشکلهای توده ای کارگری حفظ کنند؟ در شرایط غیرانقلابی و اختناق سیاسی عملاً نمایندگان آگاه و رهبران رادیکال طبقه کارگر امکان عرض اندام در مجامع عمومی کارگری را - بهتر است بگوئیم بطور ادامه کار - پیدا نمیکنند و این میدان را برای رهبران سازشکار و محافظه‌کار باز میگذارد که توده کارگران را حتی اگر در شورا جمع شده باشند، به دنبال خواست بورژوازی بکشانند. آیا واقعا امکانپذیر است که تحت یک استبداد سیاه تشکلات توده‌ای وجود داشته باشند که طبق تعریف خودشان از خودشان "نمیخواهند در چهارچوب نظام قوانین موجود باقی بمانند"؟

منصور حکمت: اینکه یک تشکل توده‌ای بتواند در شرایط غیر انقلابی رزمنده بماند به عوامل زیادی بستگی دارد. باید دید تناسب قوا در جامعه مورد نظر چگونه است. چهارچوب قانونی مبارزه تا چه حد تنگ شده. سنت های مبارزه کارگری چقدر ریشه دار است، رهبران آن دوره کارگران از چه سیاست‌هایی تبعیت میکنند و کلا رزمندگی و مبارزه جوئی در چنان شرایطی چه معنا و چه دامنه مشخصی میتواند داشته باشد. اما بهرحال، همانطور که تجربه جنبش اتحادیه‌ای، البته عموماً نفیاً، نشان داده است، ادامه کاری و رزمندگی یک تشکل کارگری کاملاً بستگی به این دارد که چقدر بتواند توده کارگران را در میدان نگاهدارد، چقدر بتواند ظرف مبارزه وسیع و توده ای باشد و چقدر کارگران را در تصمیم گیری و تعیین سیاست ها و پیشبرد آنها دخیل کند. به این ترتیب شورا هنوز بیشترین امکان را دارد، چون فلسفه وجودی‌اش، برخلاف تجربه بسیاری از سندیکاها، سازماندهی عمل توده‌ای و ابراز وجود توده‌ای کارگران است.

بهر صورت طرح سؤال به این شکل خیلی مجرد و فرضی است. حزب کمونیست ایران در زمان و مکان معین، در کشور معین و در مقطع معینی از مبارزه طبقاتی در ایران، کارگران را به جنبش مجمع عمومی و جنبش شورائی فرا میخواند. همین امروز این استبداد سیاه و این شرایط غیر انقلابی وجود دارد، و همین امروز مبارزات جاری کارگری نه توسط اتحادیه‌هایی که قانونیت بورژوازی را پذیرفته اند، بلکه به یمن کارگرانی پیش میرود که آماده اند پایشان را از محدوده امکانات قانونی مبارزه (که در ایران بسیار ناچیز است) بیرون بگذارند، برخلاف دستور دولت و جلوی چشم عمال سرکوب او، بطور غیرقانونی مجمع عمومی تشکیل بدهند، بطور غیرقانونی اعتصاب کنند، تظاهرات کنند و غیره. اگر کسی پیدا بشود که به روشی غیر از این، یعنی به طریق "قانونی"، اتحادیه‌ای تشکیل بدهد که از نظر دولت حق داشته باشد قانوناً اعتصاب کند، قانون کار را نپذیرد

و کارگران را علیه آن بسیج کند، در انجمن‌های اسلامی را ببندد و شوراهای اسلامی را جارو کند و به رهبران کارگری میدان فعالیت بدهد، ما اولین کسانی خواهیم بود که دست او را بفشاریم!

مسئله اینست که خود چنین اتحادیه قانونی‌ای را هم باید به زور به دولت تحمیل کرد. استبداد آنقدر سیاه و سنگین است که هر اعتراض کارگری غیرقانونی است. در این شرایط تنها آن جنبشی با واقعیات سازگار است که قادر باشد مبارزه به‌رحال موجود و غیرقانونی کارگران را رهبری کند، سازماندهی کند و متحد نماید. جنبشی که بتواند حقوق پایه‌ای کارگران را به بورژوازی و قانون بورژوازی تحمیل کند. این جنبش، جنبش شورائی است، جنبش مجامع عمومی است، و نه جنبشی که نقطه عزیمت خود را رسمیت قانونی از پیشی خود توسط دول مستبد موجود قرار داده باشد. جنبش تریدیونیونی به درجه‌ای ثبات در قانونیت بورژوازی و درجه‌ای از اجازه عمل قانونی احتیاج دارد که در ایران بندرت فراهم بوده است و امروز کمتر از همیشه وجود دارد.

ما برای مبارزه قانونی کارگران اهمیت حیاتی قائلیم، اما این نمیتواند به معنای ارجحیت سیاسی تریدیونیونی به سیاست شورائی باشد. تذکر میدهم که در واقع امروز کسی، مگر در طیف توده‌ای و اکثریتی، چنین توهمات ندارد. هر سندیکالیستی که بخواهد قدری واقع بین و لاجرم قدری رادیکال باشد، این را میفهمد که حتی ایجاد سندیکاها مستلزم یک مبارزه وسیع "غیر قانونی" کارگران است که سازمان خودش را میخواهد. از همین روست که عده‌ای از "سندیکای مخفی" سخن میگویند، یعنی سندیکالیسم غیرقانونی، سندیکالیسم غیرعلنی و غیرتوده‌ای. که این دیگر به تمامی نقض غرض است، چون قرار بود بحث شورا و سندیکا پاسخ مسئله سازمانیابی علنی و توده‌ای کارگران را بدهد. بحث ما اینست که حتی در شرایط استبداد بورژوازی و اسلامی کنونی امکان ایجاد تشکلهای علنی و توده‌ای کارگری که وجود خود را به دولت تحمیل کنند وجود دارد، تشکلهایی که قطعاً رابطه نزدیکی با سازمانهای مخفی حزبی و آرایشهای مخفی کارگران پیشرو خواهند داشت. نه سندیکای قانونی پاسخ مسئله است، نه سندیکای مخفی. اولی توهم آمیز و توهم برانگیز است و تخیلات رفرمیسم سترون در ایران را بیان میکند و دومی گواه دیگری بر عجز سوسیالیسم خلقی ایران از درک نیازهای مبارزه کارگری در بعد علنی و توده‌ای است و آلترناتیوی ذهنی، روشنفکرانه و نامربوط به مساله مورد بحث است.

راه واقعی، راه کمونیستی، جنبش مجمع عمومی و در تکامل آن جنبش شوراهای کارگری است. اینکه اگر این جنبش رشد کند و در دوره انقلابی بعدی اوج بگیرد، بعداً

در صورت شکست انقلاب به چه سرنوشتی دچار خواهد شد، بحثی نیست که کمکی به روشن شدن مسئله مورد اختلاف در مقطع حاضر بکند.

کمونیت: در مقدمات قطعنامه گرایشات سندیکالیستی همدریف با گرایشات محافظه کارانه و بصورت منفی مورد اشاره قرار گرفته اند. آیا سندیکالیسم مستقل از نقشی که در دوره‌های مختلف تاریخی و اوضاع و احوال متفاوت جنبش میتواند بعهدہ بگیرد یک گرایش منفی در درون جنبش کارگری است؟

منصور حکمت: مقدمات بخش کلیات قطعنامه اصولاً اشاره مستقیمی به سندیکا ندارد. شاید منظور شما مقدمه قسمت آخر (بخش د: "در باره سندیکا") است. اینجا هم از سندیکالیسم بطور کلی بعنوان گرایش منفی صحبت نشده. بحث بر سر مشاهده یک سیر تجربی و واقعی است که در آن نقاط ضعف سندیکاها آشکار شده است. تجربه سندیکاهای تاکنونی، تاریخ جنبش سندیکائی تاریخ نیات سندیکالیست‌ها نیست، تاریخ خود سندیکاهاست. ناتوانی از ایجاد یک وحدت وسیع طبقاتی، نزدیک شدن عملی تا حد رابطه تنگاتنگ با سیاست و جریان‌ات حزبی رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک، دور شدن از دموکراسی مستقیم و پیدایش یک سیستم اداری بوروکراتیک (تا حد تعیین روسای مادام العمر در برخی اتحادیه‌ها و بی‌اختیاری تجمعات اعضا و توده‌های عضو اتحادیه) و غیره که در قطعنامه به اختصار به آنها اشاره شده، جزء خصوصیات مشخصه تری‌دیونیویسم است، آنطور که عملاً این جریان تا امروز حرکت کرده است. اما هیچیک از اینها برای این ادعا که سندیکالیسم بطور کلی یک "گرایش منفی" است کفایت نمیکند. نقش سندیکاها را باید در چهارچوب اجتماعی و تاریخی معین بررسی کرد. در بخش اعظم اوقات سندیکاها تنها ابزارهای مبارزاتی توده کارگران بوده‌اند. امروز معدنچی بریتانیائی عملاً ابزاری جز اتحادیه معدنچیان برای دفاع از حقوق خود ندارد. در آفریقای جنوبی اتحادیه‌های کارگری نقش بسیار پیشروتری از سندیکاهای اروپای غربی بازی میکنند. عیب و ایراد این سازمانها هرچه باشد، اینها در یک مقاطع معین ابزارهای مبارزاتی کارگراند.

اما مسئله اینست سازمانیابی تری‌دیونیوی در مقام مقایسه با چه آلترناتیوی و در متن چه اوضاعی دارد ارزیابی میشود. پس از انقلاب اکتبر، اتحادیه‌های کارگری در روسیه، برای مدتی به پناهگاه جناحهای سازشکار و رفرمیست تبدیل شدند. برای کارگران ایران، امروز وجود یک اتحادیه ادامه کار که حتی از حقوق یک بخش از کارگران دفاع

کند، یک دست آورد مثبت و ارزنده است. اما اگر ما در شرایطی حرف میزنیم که این اتحادیه ها وجود ندارند، شرایطی که جنبش مجامع عمومی و شورائی خود آلترناتیو واقعی تری را عرضه میکنند، دیگر نمیتوان بر این اعتقاد که "سندیکا بالاخره از هیچ چیز بهتر است" مرکز ثقل سیاست یک حزب کارگری را به تشکیل سندیکا معطوف کرد.

کمونیزم: تلاش برای ایجاد سندیکا در شرایطی که کارگران از هر نوع تشکیل توده ای محرومند الزاما به این معنی نیست که طرفداران سندیکا خواستار باقی ماندن در چهارچوب جامعه سرمایه داری اند. استدلال آنها میتواند این باشد که اگر مسئله اساسی متشکل کردن کارگران در سازمانهای توده ای است باید به این شکل شناخته شده از تشکل روی آورد، چرا که آسانتر میتوان وجود آنها را به دولت قبولاند. این کار ممکن است و موارد زیادی از عملی بودنش در دست است. واضح است که وقتی جامعه و طبقه کارگر به انقلاب روی آورد سندیکا هم به تبع شرایط نقش غیر متعارف یعنی متناسب با شرایط را بعهده خواهد گرفت. در مقابل این استدلال چه میگوئید؟

منصور حکمت: اجازه بدهید بالاخره تکلیف یک نکته را روشن بکنیم. آیا سندیکا بالاخره یک "تشکل شناخته شده" هست یا خیر، بر حسب میل تشکیل دهندگان آن تغییر میکند؟ بنظر من اولی درست است. سندیکا یک شکل شناخته شده از سازمانیابی کارگری است و دقیقا قول امروزی هیات موسس سندیکای فرضی ما مبنی بر اینکه سندیکا در دوره انقلابی متناسب با شرایط نحوه کارش را تغییر خواهد داد، مثلا رادیکالتر خواهد شد یا در ظرفیت های دیگری و به اشکال دیگری عمل خواهد کرد، ارزش عملی زیادی ندارد. همانطور که ما نمیتوانیم امروز به دلیل اختناق حزب رفرمیست بسازیم و قول بدهیم که در آستانه انقلاب سرموقع آنها به یک حزب کمونیست تبدیل خواهیم کرد، طرفداران سندیکا هم نمیتوانند امروز سندیکای مجاز بسازند (یعنی سندیکای قابل قبولاندن به دولت) و قول بدهند در فردای بحران سیاسی آنها به ارگان قدرت و عمل مستقیم توده ای تبدیل خواهند کرد. سیر مبارزه طبقاتی اینچنین سناریو هائی را نمیپذیرد. این موسسین سندیکا نیستند که مقدرات آتی سندیکا را تعیین میکنند، بلکه خصوصیات خود حرکت سندیکایی و ظرفیت های سندیکا بعنوان "یک شکل شناخته شده" است که دامنه عمل سیاسی و مبارزات آتی آن، رهبران آن و کارگران سازمان یافته در آن را مشروط میکند.

جنبش سندیکائی، تا آن حد که بهرحال در شکل‌گیری آگاهی سیاسی کارگران نقش بازی میکند، آنان را با افق و روحیه سندیکائی بار خواهد آورد. این تعریف سندیکا از خود و جایگاه اجتماعی موجود آن است که انسانهای متناسب با خود را به میدان میکشد و به فعالین خود تبدیل میکند. نمیدانم آیا واقعا جریانی استدلال فرضی شما را در دفاع از سندیکا طرح کرده است یا خیر. بهرحال پاسخ من اینست که چنین استدلالی متکی به تعبیری ذهنی و ولونتاریستی از مختصات و خصوصیات جنبشهای اجتماعی بطور کلی و جنبش کارگری بطور اخص است.

اما بحث اصلی من اینست که اصولا این استدلال گرهی از کار ما باز نمیکند، چرا که بنظر من شرط مطلوبیت یک تشکل توده‌ای در ایران امروز این نیست که لزوما در فردای انقلاب هم ارگان عمل انقلابی کارگران باشد. حتی یک تعاونی و صندوق کارگری هم برای ما ارزش خاص خود را دارد. مسئله اینجا نیست. مسئله بر سر واقعی بودن این آلترناتیو، جدی بودن آن در رابطه با سطح مبارزه و مطالبات کارگری و اوضاع اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه و ارزش آن در قیاس با آلترناتیو سوسیالیست رادیکال برای همین شرایط جاری است. ما طرفدار شورا نشده ایم چون صرفا "فردا" شورا انقلابی عمل خواهد کرد، و سندیکا نه. بلکه همچنین و از آن مهمتر به این دلیل که همین امروز جنبش شورایی و جنبش مجمع عمومی قابلیت سازماندهی کارگران برای دفاع از حقوق و منافعشان را دارد. البته باید باز هم اشاره کنم که سندیکالیست‌هایی که میخواهند واقعا فردا انقلابی عمل کنند، امروز برخلاف مثال شما، نه از سندیکای علنی و قانونی و توده‌ای، بلکه از سندیکای مخفی حرف میزنند. و گفتیم که این در حکم نقض غرض و فرار کردن از مسئله نیاز کارگران ایران به تشکل‌های توده‌ای با ظرفیت مبارزه علنی و وسیع است. مسئله‌ای که به اعتقاد ما جنبش مجمع عمومی توان پاسخگویی به آن را دارد.

کمونست: با این تفصیل این نکته را که قطعنامه میگوید ما از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکاها حمایت میکنیم کمی از لحاظ عملی بیشتر باز کنید. آیا تلاش همزمان برای ایجاد تشکل شورائی و در عین حال حمایت فعال از کارگرانی که در همانجا قصد ساختن سندیکا را دارند در عمل با اشکال مواجه نمیشود؟

منصور حکمت: ما از تلاشهای کارگران برای تشکیل سندیکا حمایت میکنیم زیرا به صرف

اعلام موضع حزب به نفع شورا و به صرف معطوف شدن کارگران رادیکال و کمونیست به جنبش مجامع عمومی و به آلترناتیو جنبش شورائی، همه کارگران پشت سرما صف نمیکشند. طبقه ما همچنان در اشکال گوناگونی در کار سنگر بندی در برابر بورژوازی خواهد بود و یکی از این اشکال تلاش برای ساختن سندیکاهاست، اعم از مخفی و علنی و غیره. ما از هر سنگربندی طبقه کارگر حمایت میکنیم و برای تقویت آن تلاش میکنیم. ما هیچ دو خشتی را که کارگران در مبارزه روی هم چیده باشند بر نمی چینیم، بلکه میکوشیم با دخالت خود، با حمایت خود و با فداکاری در صف هر نبرد طبقاتی، این تلاشها را به آن جهتی برانیم که به اعتقاد ما منافع واقعی کارگران در آن تامین میشود. هدف ما اینست که جنبش کارگری در برابر بورژوازی هرچه قدرتمندتر باشد. اگر سیاست ما به سیاست همهگیر در درون طبقه کارگر تبدیل شده باشد، مطمئنیم قدرت کارگران به بهترین وجه به ظهور خواهد رسید، اما مادام که همگام با ما گرایش مبارز دیگر در درون جنبش طبقه دست بکار ایجاد اشکال دیگری از اتحاد باشند، ما به آنها یاری میرسانیم و در عین حال میکوشیم جنبش مجامع عمومی و شوراها بیشترین نفوذ و اعتبار را در میان کارگران پیدا کنند، زیرا معتقدیم کارگران از این طریق به قدرت واقعی خود در مبارزات جاری و در مبارزه بر سر قدرت سیاسی دست پیدا میکنند. اگر کارگرانی بخواهند امروز سندیکائی سازمان بدهند، ما حتما توجه آنها را به مثبت تر بودن تلاش برای ایجاد شوراها از طریق دامن زدن به جنبش مجامع عمومی جلب میکنیم. اما اگر کسانی هم اکنون چند گام در این مسیر پیش رفته باشند، اگر واقعا گامی در جهت ایجاد سندیکای مورد نظر خود پیش رفته باشند، میتوانند روی کارگران کمونیست بعنوان حامیان و تقویت کنندگان خود حساب کنند. البته در چنین شرایطی نیز، همانطور که در قطعنامه گفته شده، ما خواهیم کوشید حرکت سندیکائی مقهور نقاط ضعف سنتی سندیکاها نشود و از تجارب مثبت جنبش شورائی، مانند اتکاء به دمکراسی مستقیم و اراده کارگران، اجتناب از بوروکراتیسم، حفظ فاصله از جریانات رفرمیستی و غیره استفاده کنند.

بعلاوه، در قطعنامه گفته شده است که در موارد خاصی، خود ما مستقیما برای ایجاد سندیکاها خواهیم کوشید، اما تلاش خواهیم کرد که این سندیکاها در آینده رابطه تنگاتنگی با جنبش شورائی داشته باشند و تحت موازین معینی به آنها متصل شوند.

کمونیست: در بخش رئوس سیاست ما آمده است که ادغام سرمایه ها در رشته های مختلف و مالکیت دولتی موجب میشود که سازماندهی بهتر کارگری بر

تشکلهای فابریکی - منطقه‌ای استوار باشد. سوال اینست که کارگر در مبارزه اقتصادی بطور مستقیم در مقابل مالک قرار نمی‌گیرد. چرا که سرمایه یک بنگاه میتواند متعلق به تعداد نسبتاً زیادی سهامدار باشد که حتی یکبار هم کارگران تحت استخدام شرکت خود را ندیده باشند. کارگر با کارفرما یا نمایندگانی از سرمایه‌مواجه است که کار را سازمان داده او را به استخدام درآورده و از او کار میکشد. مبارزه اقتصادی روزمره در مقابل این دستگاه صورت میگیرد. مثلاً کارگر صنعت نفت با شرکت نفت طرف است و کارگر صنعت برق با توانیر. سازمانی که بخواهد در هر سطح کارگر را بطور یکپارچه و بسادگی در مقابل این حریفان قرار بدهد البته یک سازمان رسته‌ای یا صنفی نیست اما در عین حال یک سازمان منطقه‌ای هم نیست. اگر کارگران پالایشگاه تهران و پالایشگاه شیراز بلاواسطه با هم در یک سازمان باشند حربه براتری در مبارزه اقتصادی خود دارند تا اینکه با واسطه سازمانهای منطقه‌ای بیکدیگر مربوط شده و متمرکز شده باشند. آیا سازمان شورائی با این نوع از کار مبارزه اقتصادی خوانائی دارد؟ این مورد را یک مثال فرض کنید و در کل توضیح بدهید که این جنبش مجمع عمومی مورد نظر قطعنامه به چه طریقی به مسائل مختلف و متنوع مبارزه طبقه‌بی‌آنکه ظاهراً نیازمند تغییر شکل باشد پاسخ میدهد؟

منصور حکمت: منظور قطعنامه اینست که با تمرکز تولید و گسترش مالکیت‌های بزرگ دولتی و انحصاری، و نیز با ورود دولت به صحنه بعنوان طرف حساب اصلی کارگران، مسائلی که اوضاع زیست و کار کارگران را تعیین میکنند، و نیز روشهای بهبود سطح زندگی و آزادی عمل سیاسی کارگران، هرچه بیشتر خصلتی سراسری و فراصنفی بخود میگیرند. اگر به مبارزه چند ساله اخیر طبقه کارگر ایران توجه کنید این واقعیت را به روشنی می‌بینید. قانون کار، طرح طبقه‌بندی مشاغل، ساعات کار، بیمه بیکاری و غیره، مسائل گرهی‌ای در این دوره بود. در ایران بطور مشخص هر اعتراض کارگری، و در یک کارگاه کوچک بخش خصوصی، فوراً پای دولت را بعنوان مدافع و قیم کارفرما به میان میکشد. در ایران، اتحادیه‌های کارفرمایان خصوصی در رشته‌های معین کمتر وجود داشته و عمدتاً دولت این نقش را برای بخش خصوصی انجام میدهد. کارگر ایرانی خیلی سریع خود را در برابر دولت، وزارت کار و قوانین و مقررات دولتی مییابد. اما بهرحال بحث شما دست روی نکته‌درستی میگذارد. موارد زیادی هست و خواهد بود که در آن کارگران یک رشته یا شاخه تولیدی معین در مقابل مسائل مشترکی قرار

میگیرند که فوراً قابل تعمیم به سایر شاخه‌ها نیست. هر سازمانیابی توده‌ای کارگری باید بتواند رهبری مبارزه در این موارد را تامین کند. اتحادیه‌های کارگری، البته در همان شکل بیشتر شناخته شده‌شان، سنتاً این کار را میکنند، اما به بهای منزوی کردن مبارزه در این شاخه از شاخه‌های دیگر. تجربه مبارزات معدنچیان یا کارگران چاپ درانگلستان در چند ساله اخیر نمونه کلاسیک این نقطه ضعف اتحادیه‌هاست. معدنچی برای حفظ اشتغال خود یک سال تمام قهرمانانه اعتصاب میکند، دهها هزار خانواده و گاه کل شهرهایی که حول تولید ذغال سنگ شکل گرفته است، به فقر بیسابقه‌ای دچار میشوند، اما اتحادیه حمل و نقل، یا اتحادیه کارگران برق و غیره، از آنجا که فوراً خود را مورد مخاطره نمی‌بینند، دست روی دست می‌گذارند و یا از آن بدتر در خدمت شکستن اعتصاب معدنچیان عمل میکنند. این هویت رشته‌ای و شاخه‌ای اگر بیش از حد برجسته شود به کارگران ضربه میزند.

جنبش شورائی این ضعف را ندارد. یعنی مبنا را هویت طبقاتی کارگران و تمرکز محلی و منطقه‌ای آنها قرار میدهد. اما این نگرانی میتواند وجود داشته باشد که همانطور که گفتید آن حساسیتی را که اتحادیه‌های شاخه‌ای و صنفی در مقابل مسائل ویژه کارگران یک صنف و یا رشته معین دارند نداشته باشد. باید برای این فکری کرد. بنظر ما جنبش شورائی و سیستم شورائی ظرفیت انطباق با این شرایط را دارد. ساختمان محلی و منطقه‌ای ساختار اصلی و ستون فقرات سیستم شورائی را تشکیل میدهد. اما این مانع از این نیست که آرایش‌های دیگری در درون سیستم شورائی، برای همسو کردن و هدایت مبارزه شوراهای کارگری در یک رشته معین بوجود نیاید. شوراهای منطقه‌ای یا شورای سراسری میتوانند کمیسیون‌ها و کمیته‌های ویژه‌ای برای تمرکز روی امور کارگران در شاخه‌های مختلف تولیدی در حیطه فعالیت خود داشته باشند. شورای منطقه‌ای یا سراسری میتواند اختیارات این کمیسیون‌ها و کمیته‌ها را بنحوی تعریف کند که به نیازهای رهبری مبارزه در چنین مواردی پاسخگو باشند. بهرحال باید نقطه مبدا و ساختار اصلی را تعریف کرد و خود را با واقعیات منطبق نمود. جنبش اتحادیه‌ای اساس را هویت و موقعیت کارگر در تقسیم کار قرار میدهد، و سپس، البته معمولاً با موفقیت کمی، میکوشد تا با ایجاد ائتلاف‌ها و آرایش‌های ترکیبی میان اتحادیه‌های مختلف، بنوعی رهبری سراسری برای کل کارگران شکل بدهد. به همین دلیل، ایجاد همبستگی طبقاتی و فراصنفی و فرارشته‌ای مشکل دائمی جنبش تریدیونیونی است. در مقابل، جنبش شورائی از موقعیت عمومی کارگر بعنوان مزدبگیران تحت استثمار در برابر سرمایه حرکت میکند، یعنی از هویت طبقاتی کارگران، و میکوشد به نیازهای ویژه کارگران در شاخه‌ها

و رشته‌های مختلف تولیدی پاسخگو باشد. هر دو شکل معضلات خود را دارد. اما این دومی بنظر ما، شیوه طبقاتی‌تر و اصولی‌تری است.

کمونست: اگر قرار است ایده شوراها به واقعیت پیوندد باید همه اجزایش بیان عملی و ملموس پیدا کند که همانطور که الگوهای کاملاً تعریف شده‌ای از تشکل سندیکائی، نهادهای مختلفش، قواعد فعالیت در این تشکل و حتی آئین نامه‌ها و مقررات داخلی‌اش وجود دارد. آیا حزب تدقیق ایده شورا از جنبه‌های عملی و اجرایی را وظیفه خودش میداند یا این را به خود این جنبش واگذار کرده است؟

منصور حکمت: اجازه بدهید یکبار دیگر خاطرنشان کنم که بنظر من "الگوهای کاملاً تعریف شده تشکل سندیکایی و نهادها و قواعد و آئین نامه‌ها و مقررات آن" نه فقط دیگر نقطه قدرت جنبش سندیکائی نیست، بلکه مانع مهمی برای این جنبش در ایجاد رابطه با اعتراضات رزمنده کارگران است. هر سندیکالیستی که امروز میخواهد خود را با مبارزه رادیکال و رزمنده کارگری تداعی کند مجبور است بخشی از این الگوها و قواعد و موازین "کاملاً تعریف شده" را ملغی اعلام کند. این بخصوص در مورد ایران صدق میکند.

الگوها و موازین "کاملاً تعریف شده" سندیکاها، یعنی الگوهای سندیکا‌های قانونی در کشورهای سرمایه داری اروپا و آمریکا. قطعاً متوسل شدن به اینها در ایران کسی را یک قدم به هیچ نوع سندیکائی نزدیک نمیکند. برای همین عناصر رزمنده تر جنبش سندیکائی امروز نه از این موازین "تعریف شده"، بلکه از تجدید نظرهای خود در آن حرکت میکنند.

مجمع عمومی با اختیارات وسیع جزء قواعد تعریف شده سندیکا نیست. طرفداران رادیکالتر سندیکا در ایران حاضرند سندیکا‌های خود را به مجامع عمومی متکی کنند. پذیرش محدودیت به مبارزه اقتصادی در چهارچوب قوانین موجود، یکی از موازین "تعریف شده و شناخته شده" است که احدی از سندیکالیست‌های مبارز حاضر به پیروی از آن نیست. بنابراین تعریف الگوها و موازین لازم برای خود جنبش سندیکائی هم یک مسئله است. سندیکالیست ایران در انتهای قرن بیستم و تحت رژیم اسلامی استفاده خیلی کمی میتواند از میراث جنبش سندیکائی در عرصه موازین و قواعد و مقررات سندیکاها بکند و خود باید از نو تعابیر جدیدی از سندیکا و موازین آن بدست بدهد. در واقع اگر دقت کنیم، نظرات سندیکالیست‌های امروز بسیار مبهم تر از ایده‌های طرفداران شورا است.

از اکثریت و حزب توده تا جناح چپ سوسیالیستهای خلقی طرفدار ایجاد سندیکا هستند، اما الگوهایشان کمتر شباهتی به هم دارد - اگر اصولاً الگویی را مد نظر داشته باشند. اما در مورد شوراهای، آیا حزب الگوی تعریف شده‌تری دارد؟ بله. تا امروز ما درباره شوراهای و خصوصیات آنها زیاد صحبت کرده ایم. در مورد ساختمان سیستم شوراهای کارگری این نکات را میتوان برجسته کرد:

۱- شورای پایه، مجمع عمومی کارگران یک واحد و یا قسمت هائی از یک واحد (بزرگتر) تولیدی و اقتصادی است. هر کارگری، نه به اعتبار دریافت کارت عضویت و پرداخت حق عضویت، بلکه به اعتبار کارگر بودن، عضو مستقیم و صاحب رای شورا است. ۲- شورا از یک ساختمان منطقه‌ای تبعیت میکند، و نه رشته‌ای یا صنفی. یعنی شورای بالاتر، شورای نمایندگان شوراهای پایه در یک منطقه تعریف شده است. این ساختمان هرمی تا تشکیل شورای سراسری بسط مییابد. ۳- نمایندگان شوراهای بالاتر، هر زمان که انتخاب کنندگان آنها بخواهند، عزل و فراخوانده میشوند.

۴- مجمع عمومی در هر سطح، از شورای پایه تا شورای نمایندگان، عالیترین مرجع تصمیم گیری هر شورا است. مجمع عمومی واحدها مسئولین اجرایی خود را برای انجام وظیفه در فاصله نشستهای خود تعیین میکند. این مقامات نیز در هر زمان توسط مجمع عمومی قابل عزل و تغییر خواهند بود.

۵- اساسنامه و موازین شوراهای، آنها را به مبارزه اقتصادی محدود نمیکند. شوراها خود را مجاز میدانند در هر مسئله اجتماعی، سیاسی و اداری در حوزه تحت پوشش خود دخالت کنند و در قبال هر مسئله‌ای که لازم بدانند در این حیظه دست به اقدام اعتراضی کارگری بزنند.

۶- شوراهای کارگری میتوانند سایر تشکلهای کارگری را چه در سطح محلی و چه در سطح سراسری به خود متصل و ملحق کنند. موازین این الحاق و اتحاد را بسته به مورد خود شوراهای تعیین خواهند کرد.

این نکات تصویر کلی‌ای از ساختمان یک سیستم شورائی بدست میدهد. اما موازین عملی‌تر و کنکرت‌تر را خود جنبش در سیر حرکت خود تعریف خواهد کرد. دامنه عمل واقعی شوراهای در تحلیل نهائی تابع تناسب قوای طبقاتی خواهد بود. هیچ مقررات و اساسنامه از پیشی‌ای این دامنه عمل شوراهای را نباید محدود کند.

در مورد جنبش شورائی و شوراهای باید یک نکته را اضافه کنم که برای توضیح اساس موضع حزبی لازم است. کارگر در جامعه سرمایه‌داری هم باید بتواند از حقوق جاری و

روزمره خود دفاع کند و اوضاع خود را بعنوان فروشنده نیروی کار بهبود بدهد، و هم باید انقلاب خود علیه سرمایه‌داری را سازمان بدهد و خود را برای بدست گرفتن قدرت، حکومت کردن و درهم شکستن پایه‌های قدرت طبقات استثمارگر آماده کند. تا آنجائی که چپ اصولاً برای تشکلهای توده‌ای کارگری نقشی قائل بوده، معمولاً نقش اول را به اتحادیه‌ها و نقش دوم را به شوراهای محول کرده است.

این تصور قطعاً به سیر رویدادهای تاکنونی در جنبش کارگری مربوط میشود. دوره‌های غیر انقلابی شاهد فعالیت اتحادیه‌ها و غیبت شوراهای بوده است و در دوره‌های انقلابی نقش شوراهای برجسته شده است. اما این یک قاعده از پیشی نیست. اتحادیه‌ها و شوراهای الگوهائی نیستند که کارگران بنا بر یک تصمیم و طرح از پیش معلوم در دوره انقلابی به یکی و در دوره‌های رکود به دیگری متوسل شوند. شورا و اتحادیه همانطور که گفتیم دو افق سیاسی و مبارزاتی مختلف را نمایندگی میکنند که در دوره‌های متفاوت تقویت و تضعیف میشوند. در غیر اینصورت اتحادیه‌ها میبایست در شرایط انقلابی قاعدتاً به نفع شوراهای کنار بروند و شوراهای در شرایط رکود رسماً خود را به نفع اتحادیه‌ها منحل کنند. واقعیت اینست که چنین قرارومدار و قانونمندی‌ای وجود ندارد. اتحادیه‌ها در شرایط انقلابی باقی میمانند و برای حفظ و گسترش نفوذ خود میکوشند و تا آنجا که تاریخ انقلابات گواه بوده است در این شرایط رقابت میان جنبش شورائی، یا کمیته‌های کارخانه، با اتحادیه‌ها بر سر رهبری جنبش کارگری بالا میگردد. شوراهای به سهم خود با اوجگیری ضد انقلاب در برابر انحلال و تعطیل خود مقاومت میکنند. بنابراین رابطه شورا و سندیکا با دوره بندی‌های سیاسی در جامعه، یک رابطه تئوریک نیست و یک دستورالعمل قراردادی ندارد.

سوالی که به این ترتیب پیش می‌آید اینست که آیا جنبش شورائی و شوراها میتوانند خود را با نیازهای مبارزه کارگری در یک دوره غیر انقلابی تطبیق بدهند – همانطور که اتحادیه‌ها میکوشند تا در دوره انقلابی خود را با واقعیات جدید دمساز کنند. بنظر ما این امکان وجود دارد. شوراهای به فعالیت در محدوده دوره‌های انقلابی محکوم نیستند. کارگران میتوانند از شوراهای بعنوان ابزار دفاع از منافع خود بعنوان فروشندهگان نیروی کار استفاده کنند. در مورد ایران معتقدیم نه فقط این امکان وجود دارد، بلکه فقدان یک جنبش اتحادیه‌ای جدی و فقدان زمینه‌های اجتماعی و سیاسی مساعد به حال تری‌دیونینوسم در ایران، جنبش شورائی را به پرکردن این خلاء موظف میکند، و این جنبش برای انجام این وظیفه در ایران امروز زمینه‌ها و پایه‌های مادی مناسبی دارد. شک نیست که جنبش شورائی در چنین شرایطی به تمام افق مبارزاتی خود

دست پیدا نمی‌کند. شک نیست که جنبش شورائی در مراحل اولیه از محدودیت‌های زیادی برخوردار خواهد بود. به همین دلیل ما در وهله اول، بعنوان گام اول، از جنبش مجامع عمومی سخن می‌گوئیم. این جنبشی برای شکل دادن به شوراهای پایه و ایجاد نوعی رابطه بالفعل و غیر رسمی میان آنهاست که در مراحل بعدی ایجاد شوراهای عالیتر را ممکن می‌کند.

باین ترتیب جنبش مجمع عمومی هم یک پاسخ در خود و مستقل به نیازهای مبارزات جاری است و هم یک سنگ بنای اساسی برای جنبش شورائی در کل. طرفداران اشکال دیگر سازمانیابی توده‌ای کارگران، مثلاً مدافعان سندیکاهای رزمنده، میتوانند و محق خواهند بود که جنبش مجامع عمومی را پایه پیشروی‌های بعدی خود در جهت ایجاد سندیکاهای تلقی کنند. ما نه فقط ایرادی در این مسئله نمی‌بینیم، بلکه فکر می‌کنیم اگر این درجه همسوئی میان جناحهای رزمنده جنبش کارگری، مستقل از دورنمای درازمدت‌تر آنها، وجود داشته باشد، جنبش مجمع عمومی و به تبع آن، مبارزات جاری کارگری با سرعت بیشتری رشد خواهد کرد. اما به سهم خود مطمئنیم که جنبش مجامع عمومی تناسب بیشتری با شکل‌گیری بعدی شبکه شوراهای کارگری خواهد داشت تا اتحادیه‌ها و نیز تضمینی خواهد بود برای اتکاء بیشتر تشکلهای توده‌ای کارگری در آینده، از هر نوع که باشند، به دموکراسی مستقیم کارگری.

کمونیست: ما تا حال در باره شورا بعنوان نوعی تشکل صحبت می‌کردیم اما در این قطعنامه بوضوح از "جنبش مجمع عمومی" صحبت میشود. منظور از جنبش مجمع عمومی چیست؟ این جنبش با چه خصوصیات مشخص میشود بجز یک شکل معین از تشکل چه هدفی را تعقیب میکند و قرار است بکجا برسد؟

منصور حکمت: تبلیغات ما در باره مجمع عمومی تا بحال معطوف به توضیح مطلوبیت و کارآئی مجمع عمومی، بعنوان یک ظرف مبارزاتی، برای کارگران بوده است. آنچه ما امروز می‌گوئیم اینست که باید از یک جنبش مجامع عمومی سخن گفت. دوره هائی در تاریخ مبارزات کارگری وجود دارد که با پا گرفتن جنبشهای معینی تعریف میشود. مثلاً جنبش کمیته‌های کارخانه در روسیه، جنبش سندیکائی در اوائل قرن در ایران، و یا جنبش شورائی در طول انقلاب ۵۷، جنبش کنترل کارگری و غیره. فرق تبلیغ مجمع عمومی بعنوان یک ارگان مفید با تلاش در ایجاد یک جنبش مجمع عمومی در این است که در اینمورد اخیر ما میخواهیم مبارزه برای برپائی این مجامع به قطب نمای حرکت و

عامل خصلت نمای یک دوره مبارزات کارگری تبدیل بشود. مبارزات کارگری باید با جنبش مجمع عمومی جوش بخورد، هر چه بیشتر این ارگانها تشکیل بشوند، قوام بگیرند و در اعتراضات کارگری نقش محوری پیدا کنند. جنبش مجمع عمومی پاسخ فوری و عملی ما به سازماندهی اعتراضات توده‌ای کارگران در دوره کنونی است. شوراها و جنبش تمام عیار شورائی تنها میتوانند حاصل درجه‌ای از پیشرفت جنبش مجمع عمومی باشد. ما ایده مجمع عمومی را بسیار پیش از این طرح کرده ایم. در آن زمان کل چپ روشنفکری و کلیشه‌ای خلقی این ایده را ذهنی و غریب نامید. چند سال مبارزه کارگران ایران معلوم کرد که آنچه ذهنی و غریب است نحوه تفکر سوسیالیسم خلقی ایران در باره جنبش توده‌ای کارگری است. نه فقط کارگران عملاً بطور روز افزونی این مجامع را تشکیل دادند و در مبارزه خود به آنها متکی شدند، بلکه شعار و ایده مجمع عمومی جای خود را در ذهنیت کارگر آگاه و پیشرو ایران باز کرد. امروز خوشبختانه خیلی‌ها صحت ایده مجمع عمومی را پذیرفته‌اند و یا به آن تسلیم شده‌اند. ما می‌گوییم کارگران کمونیست باید فعالین جنبش مجامع عمومی باشند، چرا که این تنها راه واقعی برای سازماندهی کارگران در مقیاس وسیع و برای پر کردن خلاء کار سازمانیافته توده‌ای - علنی کارگری است. چپ خلقی و روشنفکری میتواند از این مسئله صرف‌نظر کند، میتواند این مشغله ما را اکونومیسم بخواند، همه چیز را به بعد از سرنگونی رژیم اسلامی حواله بدهد. امثال اکثریت و حزب توده میتوانند به شوراها و اسلامی بیبوندند و بعد هم سرخود نماینده ندیده و نشناخته کارگران ایران (!) را به کنگره هجدهم اتحادیه‌های شغلی به اتحاد شوروی بفرستند! سندیکالیست‌های سنتی میتوانند منتظر شرایطی بشوند که دولت اسلامی اجازه تشکیل اتحادیه به آنها بدهد و سندیکالیست‌های "مخفی" میتوانند فعلاً از سازماندهی عمل توده‌ای کارگران چشم پوشی کنند. برای ما مسئله بنحو دیگری مطرح است.

ما معتقدیم هم کمونیسم و ایده‌های اساسی جنبش شورائی، و هم تجربه جاری کارگران ایران در مبارزات چند ساله اخیر روش مبارزه توده‌ای کارگری در دل همین شرایط اختناق را بدست داده است. انسان باید فقط چشمش را باز کند و آن را ببیند. این روش برپا کردن جنبش مجامع عمومی کارگری است. مبارزه توده صدها هزار نفری کارگران تحت هیچ شرایطی نمیتواند مخفی باشد. رهبری سراسری کارگران میتواند مخفی باشد، اما ابراز وجود توده کارگران که مستلزم دخالت مستمر رهبران عملی و علنی و تشکیل تجمعات گوناگون کارگران است، نمیتواند در بعد علنی صورت نگیرد. حزب کارگران باید راه واقعی و عملی برای سازماندهی عمل توده کارگران را نشان بدهد. جنبش مجمع عمومی این راه واقعی است.

کمونیست: در قطعنامه فقط چند وظیفه برای فعالین جنبش مجمع عمومی برشمرده شده است آیا میتوانید یک تصویر ملموس‌تر و همه جانبه‌تری از چهره فعال این جنبش بدست بدهید؟ برای اینکه بتوان رهبران خوب و خستگی ناپذیری برای این جنبش تربیت کرد باید آموزش و تبلیغ چه مقولات و موضوعات دیگر را علاوه بر اهداف مستقیم خود این جنبش در دستور گذاشت؟

منصور حکمت: در این باره باید مفصل و مکرر صحبت کرد. من از این فرصت برای اشاره به چند نکته استفاده میکنم. فعال جنبش مجمع عمومی کسی است که نه از یک ایده‌آل مجرد در باره مجمع عمومی، بلکه از مبارزات جاری کارگران حرکت میکند. بحث شورا و سندیکا در درون چپ هر چه باشد، اعتراض کارگری هم اکنون جریان دارد و سازمان مناسب، رهبری مناسب و دورنمای پیشروی فوری خود را طلب میکنند. اگر خود را بجای اینکه "مومنین به شورا" در نظر بگیریم، کارگر پیشرویی بدانیم که باید به مسئله سازماندهی اعتراضات معین در واحدهای معین پاسخ بدهد، آنوقت ارزش مبارزه برای تشکیل مجامع عمومی و ایفای نقش آنها را بهتر درک میکنیم. فعال مجمع عمومی کسی است که در اعتراضات جاری کارگران را به استفاده از مجمع عمومی بعنوان یک ارگان مبارزاتی موثر فرا میخواند. میکوشد تا این عمل در واحدهای هر چه بیشتری تکرار شود، میکوشد که این مجامع خصلت ادامه کارتری بخود بگیرند، با هم مرتبط شوند و به رهبری‌های اجرایی شکل بدهند. برای فعال مجمع عمومی انطباق مجامع با یک الگوی ازپیشی آنقدر مسئله نیست که ایجاد آنها و گسترش نقش آنها. فعال مجمع عمومی کسی است که دائماً از نفوذ خود بعنوان یک کارگر پیشرو برای متقاعد کردن کارگران و رهبران عملی برای اتکاء به این ارگان سود میجوید، نقاط قدرت آنرا به کارگران می شناساند، و تلاش میکند عناصر و محافل هر چه بیشتری از کارگران پیشرو را به یک حرکت هماهنگ برای برپائی این مجامع جلب کند. برای تربیت فعالین جنبش مجمع عمومی، حزب باید بیش از هر چیز روی رابطه این جنبش با مبارزات جاری تاکید کند. بنظر من رهبران و فعالین جنبش مجمع عمومی عمدتاً از درون رهبران عملی جنبش اعتراضی موجود پیدا خواهند شد.

یکی از موضوعاتی که جزء لایتنج‌های تبلیغات ما باید باشد، توضیح این واقعیت است که حتی در دل اختناق میتوان کار علنی و توده‌ای کارگری را سازمان داد. روابط پنهانی کارگران پیشرو، روابط حزبی و مخفی کارگران کمونیست به تنهایی برای سازماندهی مبارزات جاری کافی نیست. حیاتی است، اما کافی نیست. اگر امکان

اعتراض دستجمعی را از کارگران بگیرید، هیچ چیز از جنبش کارگری باقی نمی‌ماند. کسبه می‌توانند به فتوای غیابی فلان مرجع یک روز چهارشنبه همگی دکانهایشان را تعطیل کنند. کارگر در مبارزه نیازمند تجمع فیزیکی و اعمال قدرت دستجمعی است. تنها به این شکل کارگران احساس قدرت میکنند، تنها به این شکل کارگران پیشرو می‌توانند نقش خودشان را در رهبری صف کارگران بازی کنند. بنابراین ایده های متکی به مراکز غیبی و تبعیت اتم‌های کارگری از آن را باید کنار گذاشت. باید امکان مبارزه دستجمعی و دوشادوش کارگران را ایجاد کرد. کسی که می‌گوید اختناق نمی‌گذارد، باید برود خانه و استراحت کند. ما می‌گوئیم مجمع عمومی ظرف امتحان پس داده این مبارزه است. تبلیغات ما باید اعتماد به مجامع عمومی و قدرت آنها را افزایش بدهد.

کمونیست: و بالاخره در پایان می‌توانید کمی در باره رابطه حزب یا فعالین حزبی با این تشکلهای توده‌ای و مشکلاتی که ممکن است در عمل برای آنها بوجود بیاید صحبت کنید؟

منصور حکمت: پاسخ جامع به این سوال هم تنها می‌تواند به آینده و به سیر عملی فعالیت ما موکول بشود. بسیاری از سوالهای پراتیک هنوز بطور جدی طرح نشده اند. بنابراین اینجا صرفا به برخی جوانب کلی مسئله اشاره می‌کنم. بطور واقعی ما با این مسائل روبروئیم: تثبیت و آموزش ایده شوراها، براه انداختن یک جنبش واقعی مجامع عمومی و برقراری یک رابطه سالم و خلاق با مدافعان سایر اشکال تشکلهای توده‌ای. در مورد اولی نکته پیچیده‌ای وجود ندارد. ما باید حقانیت شوراها و اصولیت جنبش شورائی را مداوما و بطور زنده، با ارجاع به خصوصیات بنیادی شورا (سازمانیابی حداکثر نیروی توده‌ای کارگران، میدان دادن به رهبران عملی وارد و آشنای کارگری، دمکراسی مستقیم، آمدادگی برای کسب قدرت و غیره) توضیح بدهیم.

در مورد نکته دوم، جنبش مجمع عمومی، قبلا صحبت کردم. باید از لاک تبلیغی صرف بیرون آمد و دست بکار برپا کردن، گسترش دادن و به هم مرتبط کردن آنها شد. فقط این نکته را اضافه و تاکید می‌کنم. همانطور که گفتم جنبش مجمع عمومی جنبشی برای ممکن کردن عمل توده‌ای و وسیع کارگران است. اما این به آن معنی نیست که این جنبش تماما به یک فعل و انفعال علنی و توده‌ای متکی است. کارگران کمونیست و فعالین این جنبش باید روابط نزدیک تر و از لحاظ اجرائی مخفی خود را برای هدایت این جنبش سازمان بدهند. پشت سر جنبش مجمع عمومی، شبکه‌های بهم مرتبط کانونها

و محافل کارگری و سازمانهای حزبی کارگران پیشرو قرار دارد. در باره جوانب مختلف تلفیق کار مخفی با فعالیت علنی و توده‌ای قبلا صحبت کرده ایم (رجوع کنید به مقالات مختلف در باره آژیتاتورها، سیاست سازماندهی حزب و غیره). فقط تاکید میکنم که این فعالیت مخفی برای موفقیت جنبش مجمع عمومی و هدایت اعتراضات کارگری از طریق مجامع عمومی حیاتی است.

در مورد نکته آخر، یعنی رابطه ما با مدافعان سایر اشکال سازماندهی توده‌ای، نظیر سندیکاها و غیره، باید رفا را به بحثهای قبلی حزب در نقد سکتاریسم ارجاع بدهم. ما متعلق به طیف کارگران کمونیست و رادیکال و عنصر سازمانده و فعال این طیف هستیم. رابطه درونی این طیف با خود و رابطه آن با سایر گرایشات درون طبقه کارگر، رابطه‌ای مبتنی بر درک منافع بنیادی کل طبقه ماست که اتحاد و تقویت صف کارگران در مبارزه علیه بورژوازی محور اساسی آن است. ما نظرات خود، سیاست‌های خود و آلترناتیوهای خود را با حرارت تمام تبلیغ میکنیم و میکوشیم به نظر و سیاست بخش هرچه وسیعتری از کارگران و رهبران و محافل پیشرو آنها تبدیل شود. اما در همان حال هر جا حرکتی در جریان است که ابزاری برای مبارزه کارگران بسازد، بر اتحاد آنها، ولو در یک بخش، بیافزاید، حقی از حقوق انکار شده کارگران را بگیرد، خود ما اولین کسانی هستیم که آستین بالا میزنیم و در این حرکت شرکت میکنیم. هیچ تلاش کارگری نیست که ما به سرنوشت آن بی اعتنا باشیم. ما آلترناتیو خود را با شرکت بخش هر چه بیشتری از کارگران پیشرو و مبارز میسازیم، ما ارجحیت سیاست عملی خود را همیشه و در هر شرایطی توضیح میدهیم، اما در عین حال عنصر فعال هر سنگربندی واقعی کارگران خواهیم بود. مهم تشخیص حرکت‌های اصیل کارگران برای اتحاد و مبارزه (در هر شکل) از حرکت‌های غیر واقعی، تخیلی و یا مضر بحال مبارزه کارگری است. تشخیص این مسئله در هر مورد، برای کمونیست و کارگر پیشروی‌ای که از نزدیک با حرکات کارگری در تماس باشد و منافع کل طبقه را مد نظر قرار داده باشد، دشوار نیست. مشروط بر اینکه فعالین ما در هر مورد معین با حساسیت و دلسوزی لازم این حرکات را مطالعه و تحلیل کنند. سیاست ما دامن زدن به جنبش مجمع عمومی و بسط جنبش شورائی است. سیاست ما تضعیف تلاشهای گرایشات دیگر برای ایجاد سندیکاها و تشکلهای توده‌ای دیگر نیست. امید ما اینست که با تلاش ما جنبش مجمع عمومی و جنبش شورائی بخش هر چه بیشتری از نیروهای طبقه کارگر برای متشکل شدن و متحد شدن را بخود کانالیزه کند.

اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم

گزارش به کنگره سوم حزب کمونیست ایران

درکنگره دوم حزب کمونیست ایران، و در مقالاتی که پس از آن در نشریه کمونیست به چاپ رسید کمونیسم کارگری بعنوان جهت گیری و روشی که حزب ما باید به اراده خود برگزیند، مطرح شد. اینکه مبحث و خود عبارت کمونیسم کارگری عملاً تا چه حد در تفکر و سیاست ما جا باز کرد و تا چه حد درک مشترکی از آن امروز وجود دارد، مساله ای است که در اینجا به آن نمیپردازیم. بهررو بحث کمونیسم کارگری نوعی انتخاب را در برابر ما قرار دارد. انتخابی میان کمونیست بودن، امر انقلاب کارگری را به پیش بردن و یا علی العموم رادیکال بودن در حیطه رادیکالیسم غیر پرولتری محبوس ماندن. دراین فاصله رویدادهای بسیار مهم و تاریخسازی در سطح بین المللی رخ داده است. انتخابی که در کنگره دوم از آن سخن گفتیم دیگر نه فقط برای ما بلکه برای هر بخش از کل موجودیتی که در سطح بین المللی به حق یا ناحق خود را جنبش کمونیستی مینامد، موضوعیت عینی ندارد. درآنسوی کمونیسم کارگری، درآنسوی صف انقلاب کارگران، آخرین فرجه ها و فرصتها برای باقی ماندن بعنوان یک جریان رادیکال میروود تا تماماً مسدود شود. انتخابی اگر هست انتخابی میان کمونیسم کارگری و لیبرالیسم و رفرمیسم سترون بورژوازی است. زمان ما، به گواهی آنچه که جهان در همین چند سال اخیر تجربه کرده است، دوره پوسیدگی و گندیدگی هر نوع رادیکالیسمی است که بخواهد بدور از کارگران، بدور از نیروی آنان و بدور از کلیت آرمان سوسیالیستی مالکیت اشتراکی و لغو کار مزدی به فکر درآید و عمل کند. آنچه در کنگره دوم بصورت فراخوانی تشویق آمیز مطرح شد امروز هشدار و اتمام حجتی تهدید کننده است.

رویدادهای چند سال گذشته در عرصه اقتصاد و سیاست بین المللی بدون شک خیره

کننده اند. مهمترین این تحولات چرخشهای اساسی است که در شوروی و، در رابطه تنگاتنگ با آن، در مناسبات قدرتهای امپریالیستی صورت گرفته و هنوز در جریان است. چرخشی که توافقات بر سر کاهش سلاحهای هسته ای و تغییر موقعیت شوروی در صحنه بین المللی جلوه هایی از آن است. تغییرات اساسی در صفوف کل بورژوازی بین المللی در قبال مساله نقش دولت در اقتصاد سرمایه داری بوقوع پیوسته است. مدلهای متنوع سرمایه داری دولتی و دخالت دولت در اقتصاد، نه فقط در اروپای شرقی، بلکه در کل جوامع صنعتی مورد تجدید نظر قرار گرفته اند.

تحولات مهمی در کانونهای بحران و کشمکش در سطح بین المللی، در آفریقا، آسیا، خاور میانه و آمریکای لاتین در شرف وقوع است. استراتژی توسعه اقتصادی دهه های ۵۰ و ۶۰ در کشورهای تحت سلطه ناکام مانده، و برای اکثر این کشورها معضل توسعه به معضل بقاء اقتصادی بدل گشته است. نه فقط "جنبشهای آزادیبخش" بلکه کشورهای که در آن یک چنین جنبش هایی به قدرت رسیده اند به یک چرخش بیسابقه بسوی غرب دست زده اند. سوسیالیسم و مارکسیسم بعنوان پوشش ایدئولوژیک مبارزه استقلال طلبانه و "ضد امپریالیستی" نفوذ خود را از دست میدهد. در اروپای غربی و آمریکای شمالی سوسیال دموکراسی و جناح چپ بورژوازی بطور کلی در بحران ایدئولوژیک و برنامه ای عمیقی غوطه ور شده اند و در جریان تجدید نظر در مبانی نگرش و روش سیاسی و اقتصادی خویش، و یک چرخش ساختاری و بنیادی به راست قرار دارند. قدرت اتحادیه های کارگری در این کشورها بشدت کاهش یافته است. بحران فرم حکومتی در کشورهای تحت سلطه، که مشخصه جهان اواخر دهه هفتاد و نیمه اول دهه هشتاد بود بتدریج در متن سازشهای رو به افزایش قدرتهای امپریالیستی رو به تخفیف نهاده است. بورژوازی در کشورهای تحت سلطه از دامنه عمل و استقلال سیاسی وسیعتری برخوردار شده است و...

هیچیک از این تحولات ابتدا بساکن نیستند. بخش مهمی از آنها حتی در سه سال قبل نیز به روشنی قابل مشاهده بودند. همه این تحولات در انکشاف سرمایه داری در دوران پس از جنگ دوم ریشه دارند و حاصل روندهای دیرپاتر و بنیادی تری هستند. اما آنچه در دوره اخیر مسجل شده است، و این اساسا به تحولات در شوروی مربوط میشود، آنست که این تغییرات در مجموعه خویش به یک موقعیت برگشت ناپذیر و کاملا جدید منجر میگرددند. ما شاهد تغییرات بنیادی در سیمای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی جهان سرمایه داری هستیم. تغییراتی که تاثیرات عمیقی بر زیست و مبارزه طبقه کارگر و بر شرایط و ملزومات مبارزه برای انقلاب کمونیستی برجای خواهند گذاشت.

دو روند تعیین کننده

اوضاع کنونی دو حقیقت اساسی را تاکید میکند.

۱) توسعه شگرف سرمایه داری در چند دهه گذشته و انقلاب عظیمی که در ظرفیتهای تولیدی جامعه به وقوع پیوسته است از یکسو و ابعاد عظیم مشقاتی که در متن همین جهان صنعتی و پیشرفته در مقیاس صدها میلیاردی به انسانهای زحمتکش و فاقد مالکیت تحمیل میشود از سوی دیگر، کمونیسم را از نظر عینی به یک راه نجات واقعی، تحقق پذیر و مبرم برای کل جامعه بشری بدل ساخته است.

۲) کمونیسم و سوسیالیسم بورژوائی در تمام شاخه ها و فرقه های خویش به بن بست رسیده است و به پایان راه خود نزدیک میشود. اما این بن بست و عقب نشینی نه در برابر سوسیالیسم رادیکال و کارگری، که در حال حاضر فاقد انسجام و قدرت اجتماعی است، بلکه در برابر تعرض جناح راست بورژوازی بین المللی صورت میگیرد. انحطاط و اضمحلال سوسیالیسم بورژوائی، چه در تجربه چین و شوروی و چه در سرنوشت سوسیال دموکراسی و کمونیسم اروپائی و خلق گرائی ضدامپریالیستی در کشورهای تحت سلطه بطور بلاواسطه نه بمعنای قدرت گیری سوسیالیسم کارگری بلکه به معنای انسجام سیاسی و ایدئولوژیکی بورژوازی علیه سوسیالیسم و علیه انقلاب کارگری است.

به این ترتیب هیچ زمان چون امروز تناقض موجود میان نیاز جامعه به تحول کمونیستی و آمادگی شرایط تولیدی برای ساختمان جامعه مبتنی بر مالکیت اشتراکی با غیبت مطلق نیروی سیاسی سازمانیافته برای ایجاد این تحول، این چنین چشمگیر و برجسته نبوده است.

توسعه غول آسای سرمایه داری در دوران پس از جنگ دوم جهانی امری نیست که نیاز به اثبات داشته باشد. رشد سریع تکنیک، انقلاب الکترونیک و انفورماتیک در دهه های اخیر، گسترش بیسابقه کاربست روایات ها و سیستمهای کامپیوتریزه در تولید و توزیع گویای ابعاد کمی این توسعه است. اما واقعیت عظیمتر در گسترش مناسبات تولید سرمایه داری به کشورهای عقب مانده و مستعمرات سابق، الحاق صدها میلیون انسان به بازار کارمزدی و ادغام عوامل تولید و بازار مصرف در این کشورها در سیستم جهانی سرمایه داری نهفته است. این رشد و توسعه غول آسای سرمایه داری، و تغییرات اساسی ای که در سازمانیابی سیاسی و اقتصادی بورژوازی در مقیاس بین المللی ایجاد کرده است، در واقع ریشه اساسی کلیه تحولاتی است که در سطوح سیاسی و ایدئولوژیکی و در مناسبات درونی بخشهای مختلف بورژوازی بوقوع پیوسته است.

این واقعیات در تفکر چپ غیر کارگری یا کتمان میشود و در پس عبارت پردازی دربارہ بحران مزمن سرمایہ داری در دهه های ۷۰ و ۸۰ میلادی کمرنگ میشود و یا به عاملی در اشاعه یاس در قبال دورنمای سوسیالیسم و به توجیهی برای احاله انقلاب سوسیالیستی به آینده ای دورتر تبدیل میگردد. اما از نقطه نظر انقلاب کارگری این وجود زمینه های عینی مساعدتر برای تحول سوسیالیستی را خاطر نشان میسازد. جدال کار و سرمایہ امروز به عینہ به نیروی پیشبرنده تحولات اجتماعی در کل جهان بدل شده است و هم اکنون مهر خود را به هر کشمکش سیاسی عصر ما کوبیده است.

رشد سرمایہ داری مترادف با تقویت وزنه سیاسی کارگر در صحنہ جامعہ است. طبقہ کارگر در مقیاس بین المللی از موقعیتی به مراتب قدرتمندتر در تولید و لاجرم بالقوه در سیاست، برخوردار شده است. این حکم شاید برای کسانی که ذهنیت چپ و اوضاع جنبش اتحادیہ ای در اروپا را نقطه رجوع خود قرار میدهند و اسیر کوتہ نظری سوسیال دموکراسی و مارکسیسم دانشگاهی در اروپا هستند، شگفت آور بنظر برسد. به ما گوشزد میکنند کہ همراه با مدرنیزه شدن تولید، افول صنایع سنگین سنتی نظیر فولاد و ذغال سنگ و رشد سریع فعالیت های خدماتی، وزنه کمی پرولتاریا در کل جمعیت کاهش یافته است. اتحادیہ های کارگری نفوذ و قدرت خود را از دست داده اند. جنبش کارگری تحت الشعاع جنبش صلح طلبی، محیط زیست و امثال آن قرار گرفته است. احزاب دارای پایہ کارگری نظیر سوسیال دموکراسی و کمونیسم اروپائی کرسیهای پارلمانی خود را از دست میدهند و در جریان تجدید تعریف هویت اجتماعی خود و تجدید نظر در برداشتهائی هستند کہ سوسیالیسم را به نحوی از انحاء به طبقہ کارگر مرتبط میکرد. حتی احزاب مدافع اردوگاه شوروی نیز دیگر علنا به این جهت گیری سوسیال دموکراتیک صحنہ میگذارند. سیاست کارگری، سوسیالیسم کارگری و مبارزه طبقاتی— بزعم اینان— دیگر مقولات کهنہ و از مد افتاده ای هستند.

شگفت آور است کہ اصل کشمکش میان پرولتاریا و بورژوازی و تقابل کار و سرمایہ به سرمایہ داری قرن نوزدهم، سرمایہ داری عصر ماشین بخار، سرمایہ داری محدود به معدود کشورهای اروپائی، کاربست داشته باشد ولی به جهانی کہ در آن سلطه سرمایہ به دورافتاده ترین نقاط آفریقا و آسیا گسترش یافته است، به دنیای واحدهای غول آسای تولیدی، شرکتهای چندملیتی، به دنیائی کہ در آن پروسه تولید یک کالای واحد صدها کارخانہ و بنگاه و میلیونها کارگر را در قاره های مختلف به یکدیگر مرتبط میکند، ارتباط خود را از دست داده باشد!

درصد کمی پرولتاریا، کارگر مزدبگیر، در تولید مدرن نہ تنها کاهش نیافته بلکه

پرولتر بودن به شیوه زندگی صدها میلیون انسان در سراسر جهان بدل شده است. تمام کشمکش اجتماعی در ده سال اخیر، در همان اروپا و آمریکای صنعتی، به گواهی تاجریسم و ریگانیسم و مانتاریسم، بر سر چیزی جز افزایش بارآوری کار همان پرولتاریائی که سوسیالیسم بورژوائی زوالش را اعلام کرده است، نبوده است. در تمام کشورهای تحت سلطه پیدایش یک طبقه کارگر وسیع در دو دهه اخیر بافت اقتصادی و معادلات سیاسی سنتی در جامعه را متحول نموده است. بحرانهای سیاسی و تلاطمها و انقلابات در کشورهای نظیر برزیل، آرژانتین، کره، فیلیپین، آفریقای جنوبی و ایران در این واقعیت اساسی ریشه دارند. اینها تلاطمهای ناشی از تطبیق روبنای سیاسی سنتی این جوامع با پیدایش طبقه کارگر عظیمی است که مطالبات و انتظارات خود را با صراحت و قدرت روزافزونی اعلام میکند.

این روند عمومی رشد سرمایه داری از نقطه نظر طبقه کارگر و آرمان سوسیالیسم کارگری بیشک زمینه های عینی بسیار مساعدتری را ایجاد کرده است. صف پرولتورها وسیعا گسترش یافته است و هویت پرولتاریائی برای اکثریت عظیم زحمتکشان جهان بر هویت ملی، قومی و نژادی تقدم یافته است. از سوی دیگر رشد عظیم تکنیک و نیروهای تولیدی بشر، دامنه اجتماعی شدن و بین المللی شدن تولید و پیشرفتهای خیره کننده ای که انقلاب الکترونیکی در امر ارتباطات، اطلاعات، گردآوری و سنجش آمار و غیره بوجود آورده است، برپا داشتن جامعه سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت اشتراکی و کنترل جمعی بر وسائل تولید و پروسه کار، تولید آگاهانه بر مبنای نیازهای شهروندان، و ایجاد یک جامعه برآستی بین المللی بشری را به امری فورا شدنی و در دسترس بدل ساخته است.

بحران سوسیالیسم بورژوائی

با اینحال اوضاع سیاسی و ایدئولوژیکی دوره حاضر گویای دشواریهای متعددی است که بر سر راه انقلاب کارگری قرار دارد. در نظر اول میتوان از یک عقب گرد سیاسی و ایدئولوژیکی جدی سخن گفت که تمام جنبش سوسیالیستی عملا موجود را در بر میگیرد. این عقب گرد، که در واقع خود در پیشرویهای اقتصادی سرمایه داری معاصر ریشه دارد، با ورشکستگی سیاسی و نظری کل سوسیالیسم بورژوائی مشخص میشود.

ممکن است پرسیده شود که چگونه شکست سوسیالیسم بورژوائی میتواند از نقطه نظر طبقه کارگر یک عقب گرد و یا یک تحول منفی محسوب گردد. آیا کمونیسم کارگری،

آنگونه که در مباحثات تاکنونی معرفی شده است، خود در صدد درهم کوبیدن و به بن بست رساندن سوسیالیسم بورژوائی و شبه مارکسیستی نیست که اینچنین جنبش انقلابی کارگران را به اسارت کشیده است؟ آیا بن بست امروزی سوسیالیسم غیر پرولتری نباید بعنوان یک گام اساسی به جلو ارزیابی شود؟ بیشک هر پیشروی کمونیسم کارگری و هر ابراز وجود طبقه کارگر تحت پرچم سوسیالیسم انقلابی به معنای انزوا و کاهش نفوذ سوسیالیسم بورژوائی خواهد بود. باز بدون شک در یک دراز مدت تاریخی ناتوانی بورژوازی از دست اندازی به شعار و آرمان سوسیالیسم، امر سوسیالیسم کارگری را تسهیل میکند.

اما بطور بلافاصله، و خودبخودی، هر تضعیف و شکست سوسیالیسم غیر پرولتری الزاما با تقویت کمونیسم کارگری مترادف نیست و بویژه مورد کنونی ادا چنین نیست. مساله اساسی تحلیل شرایط و اوضاع احوال مشخصی است که در متن آن این عقب نشینی سوسیالیسم غیر پرولتری صورت گرفته است. آنچه امروز شاهد آنیم یک چرخش عمومی درمقیاس اجتماعی به راست و به بن بست رسیدن رفرمیسم شبه سوسیالیستی جناح چپ بورژوازی در برابر تحولات عینی اقتصادی، و تعرض راست جدید است. پائین تر به مشکلاتی که این عقبگرد بر سر راه کمونیسم و انقلاب کارگری قرار میدهد اشاره خواهیم کرد. اما بدوا لازم است عوامل اساسی سهیم در این بحران را باختصار مرور کنیم.

شکست مدل‌های سرمایه داری دولتی

دهه هشتاد شاهد عقب نشینی و بی اعتباری اقتصادی و سیاسی مدل‌های مبتنی بر دخالت گسترده دولت در اقتصاد سرمایه داری بوده است. امروز دیگر حتی جناح چپ بورژوازی در کشورهای صنعتی پیشرفته، سوسیال دموکراسی و اوروکمونیسم، از مواضع خود مبنی بر دخالت و ایفای نقش وسیع دولت در بازار سرمایه داری عقب نشسته است. گورباچفیسیم شیپور این عقب نشینی را در مهد سرمایه داری دولتی بصدا درآورده است. در کشورهای عقب مانده نیز تلاشهای بورژوازی برای رشد دادن اقتصاد ملی از طریق سرمایه داری دولتی با شکست تمام عیاری مواجه شده است. این عقب نشینی حاصل ورود سرمایه داری عصر حاضر به دوره ای است که در آن زمینه‌هایی که دخالت دولت در جهت محدود کردن عملکرد بازار سرمایه داری را ضروری میساخت از میان رفته و این سیاست خود به عاملی دست و پاگیر در جریان انباشت بدل شده است.

تمرکز و تراکم سرمایه و پیدایش انحصارات خود عامل اساسی است که تاریخا نقش دولت را بعنوان یک نهاد فعال اقتصادی و ابزاری برای تنظیم فعل و انفعالات اقتصادی افزایش داده است. حتی در رقابتی ترین اقتصادهای سرمایه داری دوره کنونی دولت نقش بسیار مهم و تثبیت شده ای دارد. تمام تعرض محافظه کاری جدید نیز نمیتواند و قرار نیست اوضاع را به دوران رقابت آزاد باز گرداند. آنچه از آن بعنوان شکست مدل های سرمایه داری دولتی یاد میکنیم ورشکستگی مدل های شبه سوسیالیستی است که میکوشیدند تا به کمک دخالت و یا برنامه ریزی دولتی قوانین و مکانیسمهای بازار را مهار و هدایت نمایند. دوره کنونی شاهد پیروزی بدون تردید بازار و مدافعان آن است. در کلی ترین سطح سه عامل را میتوان در برجسته شدن نقش دولت در اقتصاد سرمایه داری در طول قرن بیستم بازشناخت:

۱- انقلاب روسیه برای دوره ای یک مدل موفق از اقتصاد دولتی را به نمایش گذاشت. در تمام دوران بین دو جنگ که اروپای غربی در بحران و کساد غوطه ور بود اقتصاد دولتی در شوروی از رشد بسیار سریعی برخوردار بود و شوروی از مقام یک کشور ضعیف درجه دوم در اروپا به یک قدرت اقتصادی و نظامی عظیم ارتقاء یافت. هرچند این تحولات تحت نام سوسیالیسم صورت میگرفت، برای کل بورژوازی و بویژه بورژوازی در کشورهایی که در موقعیتی کمابیش مشابه روسیه قرار داشتند، روشن بود که روسیه مدلی از توسعه سرمایه داری به رهبری و ابتکار دولت را بدست میدهد. بسیاری از الگوهای برنامه ریزی و محاسبه اقتصادی که در اتحاد شوروی طراحی شده بود بسرعت توسط غرب جذب شد و به جزئی از علم اقتصاد بورژوائی تبدیل گشت.

۲- رکود اقتصادی بین دو جنگ، بسیج اقتصادی در طول جنگ دوم و تلاش برای بازسازی پس از جنگ در خود اروپای غربی پای دولت را وسیعا به میدان فعالیت اقتصادی کشانید. پس از جنگ دخالت دولتی صریحا بعنوان تنها راه تسریع انباشت سرمایه و رشد تئوریزه شد. جدال میان جناحهای بورژوازی اساسا حول مساله بازار یا دولت متمرکز گردید. در دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادی با رشد درآمد ملی در کشورهای اروپای غربی، سرمایه داری دولت رفاه که متضمن افزایش قدرت دولت در قلمرو اقتصاد بود به ایدئولوژی رسمی حاکمیت تبدیل شد.

۳- از اواخر دهه ۵۰ ساله توسعه اقتصادی کشورهای عقب مانده و مستعمرات تازه استقلال یافته وسیعا در سطح بین المللی مطرح شد. توسعه سرمایه داری و بازار داخلی این کشورها و دستیابی به یک دینامیسم مستقل و ملی برای رشد اقتصادی، آرمان اقتصادی ناسیونالیسم بورژوازی رو به رشد کشورهای تحت سلطه را تشکیل میداد.

این ناسیونالیسم و دورنمای اقتصادی آن تا همین دوره اخیر ایدئولوژی مسلط بر هرنوع ترقی خواهی غیر پرولتری در کشورهای تحت سلطه بوده است و سیمای انقلابیگری و رادیکالیسم و حتی سوسیالیسم در این کشورها را ترسیم کرده است.

از همان اواخر دهه ۵۰ استراتژی معینی برای توسعه در میان روشنفکران این کشورها جا باز کرد. این استراتژی مبتنی بر تشکیل دولتهای مستقل ملی، حمایت از بازار داخلی توسط دولت و ایفای نقش مستقیم و گسترده توسط دولت در امر ایجاد زیرساختهای اقتصادی و تولیدی بوده است. نه فقط جناحهای رادیکال در این کشورها که عمدتاً تحت تاثیر الگوی توسعه در اتحاد شوروی و مدلهای پیشنهادی آن قرار داشتند، بلکه حتی ملی گرایان محافظه کار نقش حیاتی دولت در توسعه اقتصادی را مورد تاکید قرار میدادند. دهه های ۶۰ و ۷۰ دوره آزمایش استراتژی توسعه بر مبنای برنامه ریزی دولتی و سیاست جایگزینی واردات توسط طیف وسیعی از دولتها با گرایشات سیاسی ناهمگون بوده است.

در کلیه این گرایشات در چند سال اخیر تغییرات اساسی رخ داده است. ریشه این تغییرات را باید در انقلاب تکنیکی دهه های هفتاد و هشتاد جستجو کرد. در شوروی محدودیتهای سرمایه داری دولتی آشکار گردید. تاریخ عملاً نشان داد که الگوی سرمایه داری در شوروی مناسب دوره معینی در حیات جوامع سرمایه داری عقب مانده بوده است که در آن ایجاد زیرساخت اقتصادی و صنایع سنگین، بسیج نیروی کار و تولید ارزش اضافه مطلق از طریق جذب هرچه بیشتر جمعیت به عرصه کار مزدی در اولویت قرار میگیرد. اما با پایان یافتن ذخیره نیروی کار، با طرح ضرورت جذب تکنیک مدرن برای تولید ارزش اضافه نسبی و با افزایش تنوع نیازهای مصرفی چنین نظامی عملاً به بن بست میرسد.

اقتصاد شوروی بدنبال رکود طولانی در دوران برژنف ناگزیر به پذیرش چرخشهای اساسی در جهت آزاد گذاشتن مکانیسم بازار است تا بتواند دستاوردهای تکنولوژیکی دهه های اخیر را جذب کند و شکاف عظیمی را که میان کارکرد اقتصاد این کشور و اروپای غربی و آمریکا بوجود آمده است پر کند. پرسترویکا اسم رمز عقب نشینی دولت گرایی در عرصه سیاست و اقتصاد در برابر بازار در شوروی است. عقب نشینی ای که جامعه روسیه و موقعیت این کشور در صحنه بین المللی را دگرگون خواهد کرد.

در اروپای غربی بورژوازی به تلاشی عظیم برای بالا بردن بارآوری کار و بازسازی سرمایه به نفع سرمایه مولد دست زده است. قدم اول در این سیاست که به صراحت تمام در پلاتفرم جناحهای محافظه کار بیان شده و به عمل درآمده است اقدام برای محدود

کردن دخالت دولت در قلمرو اقتصاد و تقویت دامنه عمل سرمایه خصوصی و مکانیسم بازار است. علیرغم تصورات اولیه، تعرض راست جدید یک حرکت تاکتیکی و دوره ای نبود و محافظه کاری جدید قادر شد نه فقط گامهای جدی در جهت تقویت بخش خصوصی و انحلال نهادها و شیوه های سرمایه داری رفاه بردارد بلکه توانست عملاً موازنه ایدئولوژیک در کشورهای اروپائی را به نفع خود تغییر دهد. سوسیال دموکراسی، مبدع دولت رفاه و مدافع سرسخت دخالت وسیع دولت در تنظیم و کنترل فعالیت اقتصادی، نه فقط در برابر این تحولات بنیادی اقتصادی و ایدئولوژیکی قادر به مقاومت نگردید بلکه عملاً بخش مهمی از پلاتفرم جریان راست را پذیرفت.

در کشورهای تحت سلطه استراتژی توسعه مستقل به بن بست رسید. انقلاب تکنیکی در اروپا و آمریکا و ژاپن بار دیگر معضل قدیمی توسعه اقتصادی کشورهای عقب مانده یعنی مساله انتقال تکنولوژی و کمبود سرمایه را برجسته کرد. ایده های ناسیونالیستی مبتنی بر توسعه اقتصادی بر مبنای جایگزینی واردات و اتکاء به تکنیک های کاربر بومی بیحاصل از آب درآمد. شکاف میان کشورهای صنعتی با کشورهای توسعه نیافته عمیق تر شد. فقر، قحطی و بدهی به خصلت مشخصه بخش اعظم کشورهای تحت سلطه تبدیل شده است تا حدی که ناتوانی کشورهای وام گیرنده از پرداخت دیون خود به موسسات مالی بین المللی به تهدیدی برای کل سرمایه داری جهانی بدل شده است.

نکته قابل توجه اینجاست که کشورهایی نظیر موزامبیک، آنگولا و حتی ویتنام که جنبشهای آزادی بخش و ضدامپریالیستی، با افق دولت گرایی اقتصادی و با حمایت شوروی در آنها بقدرت رسیده اند از این قاعده مستثنی نبوده اند. استراتژی توسعه اقتصادی ملی، چه در شکل محافظه کارانه و طرفدار غرب و چه در شکل رادیکال آن به شکست انجامیده است. در این میان کشورهای تازه صنعتی در شرق آسیا، که الگوی توسعه در آنها با معیارهای مکاتب ناسیونالیستی توسعه در دو دهه قبل قطعاً امپریالیستی و وابسته لقب میگرفت تجربه متفاوتی را از سر میگذرانند و از نرخ رشد بالا و مداومی برخوردار بوده اند. تولید صنعتی در این کشورها، که بخش خصوصی و سرمایه خارجی در آنها از آزادی عمل وسیعی برخوردار است، به سرعت گسترش یافته است و بطور قطع از دور باطل توسعه نیافتگی خارج شده اند. به این ترتیب همراه با ورشکستگی مدلهای قدیمی توسعه، الگوی توسعه امپریالیستی و متکی به سرمایه غربی در میان بورژوازی کشورهای تحت سلطه مقبولیت بیشتری یافته است.

با توجه به این روندها سران بورژوازی اروپا هم اکنون پیروزی بازار بر دولت را اعلام کرده اند. مدافعان سابق مدلهای متنوع اقتصاد دولتی عقب نشسته اند. جناح راست

بورژوازی منسجم و جناح چپ درهم ریخته و در پی بازسازی مبانی برنامه ای و سیاسی ایدئولوژیک خویش است. افق جدید جناح چپ بورژوازی هرچه باشد، از هم اکنون مسلم است که دولت و اقتصاد دولتی مکان سابق را در آن نخواهد داشت.

ابعاد ایدئولوژیک و سیاسی بحران

شکست افق اقتصاد دولتی ضربه ای مهلک بر پیکر سوسیالیسم بورژوائی زمان ما و همه شاخه ها و فرقه های آن است. تنزل دادن سوسیالیسم به اقتصاد دولتی و تلاش برای فائق آمدن به تناقضات سرمایه داری به کمک دخالت دولت در اشکال مختلف محتوای واحد کل سوسیالیسم غیر پرولتری، از رویزیونیسم روسی و تروتسکسیم تا سوسیال دموکراسی و اوروکمونیسیم و مائوئیسم و خلق گرایی است. امروز این محتوای واحد است که بی اعتبار اعلام شده است. روش و دورنمایی که قرار بود رفع کننده تناقضات سرمایه داری موجود باشد خود با رشد این سرمایه داری به تناقض رسیده است و توسط رقابت و بازار به حاشیه رانده میشود.

این پیدایش یک بحران عمیق هویتی و سیاسی را برای این جریانات اجتناب ناپذیر میکند. اوضاع چین و شوروی، استیصال سوسیال دموکراسی، و اوضاع نابسامان جنبشهای آزادیبخش و دولتهای به اصطلاح رادیکال در کشورهای تحت سلطه، هم اکنون بر این بحران دلالت میکنند. این سوسیالیسم قطب نمای اقتصادی خود و همراه آن کل فراخوان اجتماعی خود را از دست داده است. فاقد افق، راه حل، آلترناتیو و حتی تمایل برای قرار گرفتن در موضع قدرت است. ترقی خواهی و "انقلابی گری" این سوسیالیسم با از کف رفتن مدل اقتصاد و نظام اجتماعی متکی به دولت بیمعنا و ورشکسته شده است. این جریان حتی در مبارزه برای اصلاحات فاقد یک خط مشی و جهتگیری تعریف شده است و بناگزر عرصه مبارزه برای قدرت سیاسی و ایجاد آلترناتیو اقتصادی را ترک میکند و به گروه فشاری برای تعدیل عملکرد سرمایه داری موجود در راستای حقوق بشر، حفظ محیط زیست و صلح تنزل مییابد. سوسیالیسم بورژوائی دیگر سوسیالیسمی فاقد آرمان اجتماعی و لاجرم فاقد فراخوان سیاسی خواهد بود. این معضل خود را به اشکال مختلف در سرنوشت احزاب اردوگاه شوروی، سوسیال دموکراسی و خلق گرایی شبه سوسیالیستی در کشورهای تحت سلطه آشکار میکند.

بحران اتحاد شوروی همانطور که گفته شد دارای یک ریشه عمیق اقتصادی است. با گورباچفیسیم دایره شکست آنچه بورژوازی در روسیه تحت عنوان "سوسیالیسم در یک

کشور» به انقلاب کارگری تحمیل کرد کاملاً تکمیل میشود. سرمایه داری دولتی در اواخر دهه بیست تحت فشار مضایق اقتصادی، بی افقی اقتصادی اردوی کمونیسم و فشار ناسیونالیسم روسی، به عنوان محتوای اقتصادی انقلاب پرولتری به طبقه کارگر تحمیل شد. آرمان مالکیت اشتراکی و لغو کارمزدی، این اجزاء تفکیک ناپذیر سوسیالیسم انقلابی مارکس، به ملی شدن سرمایه ها و برنامه ریزی دولتی تولید سرمایه داری تنزل یافت. این روش اقتصادی عملاً امکان داد تا روند انباشت اولیه به سرعت در روسیه به فرجام برسد و زیرساخت اقتصادی و صنعتی با شتاب ایجاد گردد. توهم به سوسیالیستی بودن نظام جدید، سازشهای الگوی موجود با آزادی عمل بیشتر کارگران طی پروسه کار، وجود منابع عظیم نیروی انسانی در روستاها و پتانسیل اقتصادی عظیم کشور پهناور روسیه امکانات رشد سریع اقتصادی را فراهم مینمود. اما با پایان این دوره از انباشت و رشد، مدل اقتصادی سرمایه داری دولتی کارآئی خود را از دست میدهد.

سرمایه داری پیشرفته مستلزم ارتقاء دائمی بارآوری کار از طریق کاربست تکنیک مدرن، گسترش تنوع تولید برای رفع نیازهای ناشی از افزایش درآمد ملی، وجود یک مکانیسم کارآمد برای توزیع محصولات، پیش بینی و محاسبه نیازها، افزایش مرغوبیت کالاها و جابجائی سرمایه به عرصه های سودآورتر است. در سرمایه داری مدل غربی رقابت و بازار این ملزومات را تامین میکنند. در سرمایه داری مدل شوروی "برنامه" و تصمیمات اداری بار اصلی ایفای این نقش را برعهده داشته اند. چنین سیستمی نمیتواند پاسخگوی نیازهای یک سرمایه داری پیشرفته و معضلات متنوع آن باشد. از اینرو درست در دوره ای که کشورهای سرمایه داری متکی به بازار سریعاً نتایج انقلاب تکنیکی را جذب میکنند، اقتصاد شوروی به رکود بیسابقه ای دچار میگردد. این رکود دیگر نمیتواند با اعمال فشار به طبقه کارگر، افزایش شدت کار و یا افزایش کمی عرضه نیروی کار برطرف گردد.

اقتصاد شوروی ناگزیر به یک تغییر ساختاری بنیادی در جهت آزاد گذاشتن مکانیسم بازار و لغو محدودیتهائی است که سیستم سیاسی و اداری در این کشور بر حرکت آزادانه سرمایه تحمیل کرده اند. این دیگر یک تغییر ریل اقتصادی صرف نیست. بلکه چرخشی در تمام زمینه ها، در اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی را ایجاد میکند. جریان گورباچف پرچمدار این چرخش است. ماحصل نهائی این چرخش اضمحلال سوسیالیسم اردوگاهی، نه فقط در شوروی بلکه در سطح بین المللی و تغییر تناسب قوا میان اردوگاههای امپریالیستی خواهد بود. بحران احزاب اردوگاهی هم اکنون اوج گرفته است. مدل اقتصادی، استراتژی سیاسی و تاکتیکهای عملی و دستگاه ایدئولوژیک این جریانات

ورشکسته اعلام شده است. تاریخ سیاسی و شعارها و شیوه هایشان یکی پس از دیگری از درون صفوف خودشان زیر سوال قرار میگیرد. اتوریته های نظری و سیاسی شان بی اعتبار میشوند. بازسازی یک اردوگاه رویزیونیستی درحالی که این جریان در مرکز خود مداوما در جریان کاهش اختلافات و تفاوت های اقتصادی و سیاسی با غرب است بسیار نامحتمل بنظر میرسد. هرچند در کوتاه مدت وجهه گورباچفیسیم در نزد لیبرالیسم بورژوائی میتواند سیر تخریب سریع احزاب اردوگاهی را کند نماید، نهایتا گزیری از این عاقبت وجود نخواهد داشت.

موقعیت سوسیال دموکراسی به وخامت جریانات طرفدار شوروی نیست. روند بازسازی ایدئولوژیک و سیاسی سوسیال دموکراسی اروپا هم اکنون در جریان است. مولفه اصلی در این روند دوری این جریان از جنبش کارگری و جنبش اتحادیه ای در جستجوی کسب پایه اجتماعی وسیعتر در میان اقشار میانه حال جامعه است. هرچند تبدیل سوسیال دموکراسی به یک جریان حکومتی در کشورهای نظیر آلمان و انگلستان در آینده نزدیک نامحتمل بنظر میرسد، این جریان بعنوان یک اپوزیسیون قوی و عاملی برای تعدیل وجوه افراطی سیاستهای راست بورژوازی به بقاء خود ادامه خواهد داد. اما همین نیز تنها با چرخش بیشتر به راست و صراحت بخشیدن به جدائی این جریان از تمایلات و سیاستهای کارگری و سوسیالیستی همراه است.

در کشورهای تحت سلطه تحولات اخیر اثرات مهم و تعیین کننده ای بر جریانات اعتراضی و اپوزیسیونی خواهند داشت. با بی اعتباری دولت گرائی و ورشکستگی اتویی سرمایه داری مستقل ناسیونالیسم رادیکال و پوپولیستی از هرنوع محتوای عملی خالی میشود. هم اکنون تغییر مسیر جنبشهای اعتراضی در کشورهای تحت سلطه در جهت انطباق با منافع غرب کاملا مشهود است. حرکت های قانون گرا و مسالمت جویانه، که آینده خود را در کسب امتیازاتی، عمدتا در جهت لیبرالیزه شدن روبنای سیاسی و حمایت اقتصادی غرب، جستجو میکنند، جایگزین "ضد امپریالیسم" قهر آمیزی میگردند که بر جنبشهای اپوزیسیونی این کشورها در دهه های ۶۰ و ۷۰ تسلط داشت. کنار کشیدن شوروی از حمایت از مبارزات قهرآمیز ضد آمریکائی و بی آلترناتیوی بلوک شوروی از نظر اقتصادی و کمک به توسعه اقتصادی این کشورها این روند را تشدید کرده است. پوپولیسم رادیکال و سوسیالیسم خلقی در کشورهای تحت سلطه به پایان راه خود رسیده و فاقد افق و آلترناتیو سیاسی و نیروی مادی برای مبارزه است.

در مجموع دوره حاضر شاهد افول رادیکالیسم غیرکارگری و به حاشیه رانده شدن آن است. این پس رفت انعکاس مستقیم چرخشی است که در سطح پایگاه اجتماعی این

جریانات رخ داده است. منافع بخشهای مختلف بورژوازی در ارتباط تنگاتنگتری بهم بافته شده است. الگوهای اقتصادی شرق و غرب، اساسا با تسلیم اولی بهم نزدیک شده است. اقتصاد شوروی و بلوک او در جهت یک ادغام کامل در بازار جهانی پیش میروند و باین ترتیب رقابت بلوکهای شکل گرفته بر مبنای تقابل این دو الگوی مختلف، جای خود را به رقابتهای جدید ناسیونالیستی در سطح جهانی میسپارد که بر مبنای شکل گرفتن قطب بندیهای جدید اقتصاد ملی، ژاپن، آلمان، اروپای غربی و کشورهای تازه صنعتی شده قرار میگیرند. بورژوازی در کشورهای تحت سلطه آینده خود را در ادغام همه جانبه تر در سرمایه داری بین المللی به رهبری آمریکا و اروپای غربی جستجو میکند. هژمونی مدافعان بازار تحکیم شده است. معضل افزایش بارآوری کار منافع کل بورژوازی را در تقابل با طبقه کارگر برجسته نموده است. زمینه های اعتراض به اشکال رادیکال و طرح ایده های رادیکال از درون خود طبقات حاکم تضعیف شده است. سوسیالیسم بورژوائی و شبه مارکسیسم دقیقا به دلیل افت نفوذ تمایلات سوسیالیستی در درون اقشار اجتماعی ای که پایگاه آن را تشکیل میداده اند به ضعف میگراید. بورژوازی در کشورهای بلوک شرق، روشنفکران اروپای غربی و تحصیلکردگان و خرده بورژوازی مدرن کشورهای تحت سلطه امید خود را به مدل های شبه سوسیالیستی پیشین از دست میدهند و به دورنمایی که سرمایه در غرب، با اتکاء به انقلاب تکنولوژیک ترسیم میکند متمایل می گردند. این تحولی بازگشت ناپذیر است. بحران سوسیالیسم و رادیکالیسم غیرکارگری بحرانی ناشی از چرخش پایگاه اجتماعی این جریانات به راست است.

در سطح سیاسی و پراتیکی رادیکالیسم و سوسیالیسم غیر پرولتری عرصه های سنتی فعالیت خود را از دست میدهد. افول جنبش اتحادیه ای در اروپا، افول جنبشهای "چپ" دانشجویی، افول جنبشهای خلقی "ضد امپریالیستی" در کشورهای تحت سلطه، عرصه عمل سیاسی کمونیسم و سوسیالیسم عملا موجود را بشدت محدود میکند. همه شواهد دال بر اینست که در سالهای آتی جریانات شبه سوسیالیستی به حاشیه صحنه سیاسی رانده میشوند.

بحران سوسیالیسم بورژوائی اوضاع کل جنبش کارگری و جریانات سوسیالیستی انقلابی را بشدت تحت تاثیر قرار میدهد. انزوای سوسیالیسم بورژوائی و چرخش طبقات میانی به راست در کشورهای صنعتی و تحت سلطه کل جنبش کارگری و مارکسیستی را در موقعیت نامساعدی قرار میدهد. کمونیسم رادیکال موجود تا امروز نتوانسته است عرصه و قلمرو فعالیتی متفاوت از این جریانات بیابد. همان خلقها و روشنفکرانی که پایه سوسیالیسم غیر پرولتری بوده اند مخاطبین و موضوع کار اصلی جناحهای رادیکالتر و

به مارکسیسم نزدیکتر را هم تشکیل میداده اند. در واقع موجودیت کمونیسم رادیکال از یک جریان انتقادی و گروه فشاری بر رویونیسم و سوسیال دمکراسی فراتر نرفته است. پایگاه اجتماعی و موضوع کار مارکسیسم رادیکال دوره ما چندان با سوسیالیسم بورژوائی و پوپولیسم تفاوتی ندارد. بحران این جریانات و افول آنها منتقدین چپ آنها را نیز به انزوا میکشاند و محدود میکند. سمپاتی به ایده آلهای سوسیالیستی و انتقاد سوسیالیستی به جامعه موجود، با توجه به تجربه شکست خورده آنچه که در اذهان عمومی بهرحال با سوسیالیسم تداعی شده بود، کاهش مییابد و تخطئه چشم اندازهای سوسیالیستی و تلاش برای تحقق آن رواج مییابد. نفوذ مارکسیسم در میان روشنفکران کاهش مییابد و حمله به مارکسیسم بعنوان مکتبی که دورانش سپری شده و از بوته آزمایش شکست خورده بدر آمده است دست بالا پیدا میکند. سوسیالیست بودن و فراخوان انقلاب سوسیالیستی دادن در فضای یاس ناشی از عقب نشینی و انفعال جریانات بورژوا- سوسیالیست دشوارتر میگردد. اوضاع جاری انقباض اجتماعی کل سوسیالیسم تاکنونی، اعم از چپ و رادیکال یا راست و رفرمیست، را به همراه میآورد.

کمونیسم کارگری، پتانسیلها و موانع

تمام تحولات فوق از نظر کمونیسم کارگری تحولاتی دولبه و متناقض اند. بحران جریانات شبه سوسیالیست جنبش کارگری را از رهبری فی الحال موجود آن محروم میکند و بناگزیر به معنای کاهش قدرت عمل طبقه در مبارزه روزمره برای اصلاحات است. از سوی دیگر فرجه برای شکل گیری جریانات کمونیست کارگری در راس جنبش کارگری گشوده میشود. افت جنبشهای خلقی طبقات میانی را از عرصه اعتراض به نظم موجود کنار میراند، ولی از سوی دیگر خصلت طبقاتی اعتراض اجتماعی را با شفافیت بیشتری عیان میسازد. ورشکستگی نظری سوسیالیسم بورژوائی اعتبار عمومی مارکسیسم را در سطح جامعه به زیر سوال میبرد و از سوی دیگر امر شکل دادن یک روایت تحریف نشده و رادیکال از تئوری انقلابی مارکس را ساده تر میکند. بسیاری صفوف مبارزه سوسیالیستی را ترک خواهند کرد، و در عین حال سوسیالیسمی که برجای خواهد ماند خصلت کارگری تر و رادیکالتری بخود میگیرد. آنچه باید به آن توجه کرد اینست که در حالی که همه تحولات منفی در سیر خودبخودی اوضاع بطور اجتناب ناپذیری رخ خواهند داد، تحولات مثبت کلا منوط به پراتیک آگاهانه و نقشه مند کمونیسم کارگری است. اما این پراتیکی است که از مجموعه پیش شرط های عینی برای موفقیت برخوردار

است. رادیکالیسم کارگری به تنها شکل ممکن رادیکالیسم بدل میشود. هیچ زمان چون امروز شرایط برای تبدیل تئوری کمونیسم به یک نیروی مادی اجتماعی فراهم نبوده است. هیچ زمان چون امروز طبقه کارگر به کمونیسم و فقط به کمونیسم نیاز نداشته است. و هیچ زمان چون امروز شرایط مادی برای تبدیل کمونیسم کارگری به زنده ترین و قدرتمندترین جریان اعتراضی مهیا نبوده است. رشد و توسعه تولید سرمایه داری، قدرت عظیم پرولتاریا در تولید در مقیاس جهانی، ورشکستگی سیاسی تمام جریاناتی که کارگران را از انقلاب علیه کل نظم موجود برحذر میداشتند همه گویای پتانسیل عظیم کمونیسم کارگری است.

اما این پراتیک، انسانهای مناسب خود و احزاب مناسب خود را طلب میکند. نقطه ضعف اساسی اینجاست. در حالی که آوار سوسیالیسم غیر پرولتری بر سر همه فرو میریزد، کمونیسم کارگری از کمترین پشتوانه نظری و انتقادی، سنت مبارزاتی، سازمان و کادرها برخوردار است. این مساله ای است که توجه عاجل طرفداران این خط مشی را طلب میکند.

توضیحی درباره "اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم"

"اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم" یکی از گزارشهای کمیته مرکزی به کنگره سوم حزب کمونیست ایران است. کنگره این گزارش را تصویب نمود و خواستار انتشار بیرونی آن شد. این سند نوشته رفیق منصور حکمت است و پلنوم سیزدهم کمیته مرکزی حزب، در اوایل دیماه ۶۷، آنرا تصویب نمود. در بسوی سوسیالیسم ۳، دوره دوم، مهرماه ۱۳۶۸ بچاپ رسید.

در حاشیه گزارش اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسیم

سخنرانی در کنگره سوم حزب

آنچه می‌خواهم اینجا بگویم چکیده کل بحث من در این کنگره است و تمام صحبت های بعدی ام در طول جلسات از همینجا مایه خواهد گرفت. دیروز درحاشیه جلسات از یکی از رفقا پرسیدم که آیا در این مبحث، که البته عنوان پر طمطراقی هم دارد، دخالتی میکنی؟ به شوخی گفت که بهتر است فعلا "قاچ زین را بچسبم". و بحثی که من دارم اینست که به حکم شرایط عینی که بیرون، در دنیا، در جریان است بدون توجه به این بحث قاچ زینی دست کسی باقی نمیماند که بچسبد. (بحث بر سر کمونیسیم کارگری و اوضاع حساس و تعیین کننده بین المللی است و در مقابل این) "قاچ زین" یعنی "بگذار تشکیلاتم را اداره کنم"، "بگذار این هفت هشت ماه را بگذرانم"، "پراتیک سازمانی و ارگانی من مشغله من است" و (در یک کلمه "حزب را بچسبیم"). اما تمام بحث ما اینجا اینست که دیگر دوره ای که بتوان جدا از منفعت انقلاب کارگری و مبارزه کارگری پراتیک انقلابی ای داشت و سازمان رادیکالی داشت و اداره کرد گذشته است. و هر رفیق ما که میخواهد چنین کند باید بدوا عمیقا به مبحث امروز و استنتاجاتی که از آن میکنیم توجه کند.

نمیتوان در دنیائی که شوروی و کل مدل اقتصادی اش با چنین شدتی دستخوش بحران و تحول میگردد، در دنیائی که احزاب عریض و طویل در کشورهای پیشرفته سرمایه داری درشرق و غرب به اضمحلال کشیده میشوند، بیتفاوت نسبت به این تحولات سر در لاک تشکیلات خود کرد در گوشه ای پراتیک سیاسی پیشرو و رضایتبخشی را برای خود ترتیب داد. دوره فعالیت محدود، افق محدود و انتظارات محدود از مبارزه سیاسی بسر

رسیده است. آنچه در این گزارش به آن "سوسیالیسم بورژوائی" اطلاق کرده ایم، لاشه خود را هم نمیتواند به قرن بیست و یکم بکشد. حاصل این روند تخریب سوسیالیسم بورژوائی کنار گذاشته شدن مارکسیسم و تعرض ایدئولوژیکی بورژوازی علیه مارکسیسم بطور کلی است. در سال ۲۰۰۱ به ازاء هر یک مارکسیست فعال دو هزار مارکسیست "سابق" پیدا خواهید کرد که به شما میگوید "این حرفها فایده ندارد"، که "مارکسیسم و کمونیسم ایده های قرن نوزدهم است و شکست خود را در عمل نشان داده است".

این تصور که گویا میشود خلاف این جریان تخریب بود، خلاف این عقب نشینی و یاس بود، بدون آنکه به افقی روشن و دستگاه فکری و نگرشی محکم و قدرتمند مسلح بود یک توهم پوچ است. کسی که بخواهد بدون چنین افقی "قاچ زین" هرچیزی را بچسبد از حالا میتوان گفت که محکوم به شکست است. بنابراین توجه به این چهارچوب عمومی که امروز مطرح میشود برای کسی که واقعا میخواهد پراتیکی داشته باشد و فعالیتی را به پیش ببرد حیاتی است.

در کنگره دوم و پس از آن در نوشته هائی، من از دو تاریخ صحبت کردم. یکی تاریخ سوسیالیسم و حرکت های سوسیالیستی و کمونیستی آنطور که در عمل هستند، و تاریخ کارگران، تاریخ واقعی مبارزه طبقاتی. در آن بحث ها این را تذکر دادم که این دو تاریخ دو تاریخ متفاوتند. شکافی اساسی آنها را از هم جدا نگهداشته است. بهر رو آنچه در این گزارش داریم میگوئیم اینست که اگر سه سال قبل هنوز مجاز بودیم که از دو تاریخ بهرحال در جریان صحبت کنیم، امروز دیگر پرونده یکی از این دو تاریخ دارد بسته میشود. یکی دارد به انتهای خود میرسد. و نکته قابل توجه اینست که امروز در شرایطی تاریخ سوسیالیسم بورژوائی دارد به انتهای خود میرسد که حرکت دیگر، یعنی مبارزه عینی طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری در اوج غنی و تعیین کنندگی خویش است. مبارزه طبقاتی، مبارزه کارگران، یعنی دینامیسمی که به گفته مارکس جامعه معاصر را به جلو میراند، بیش از هر زمان دیگر بارز و ملموس شده است و جایگاه تعیین کننده خود را بعنوان محرکه تاریخ جامعه موجود به نمایش گذاشته است. بیش از هر زمان تضاد کار و سرمایه، مستقیم و بلاواسطه، حیات انسانها را تحت تاثیر قرار میدهد و مشروط میکند. از شمال آمریکا، تا جنوب آفریقا و آسیا. درست در چنین موقعیتی، که جدال کار و سرمایه هستی و ذهنیت حتی عقب مانده ترین جوامع را تعیین میکند، طومار حیات سوسیالیسمی که بنا بود از این تضاد مایه گرفته باشد و به نیازهای این مبارزه پاسخگو باشد دارد درهم پیچیده میشود. از اینرو بنظر من فراخوان سه سال قبل من که رفقا نباید میان این دو تاریخ بیش از این معلق ماند، باید آن تاریخ و آن بستر

مبارزاتی را که مارکسیسم به سهم خود نشان داده و تاکید کرده انتخاب کرد، دیگر موضوعیت ندارد. یکی از این دو تاریخ، تاریخ سوسیالیسم غیر کارگری دیگر دارد بسته میشود و فقط یک بستر برای مبارزه رادیکال و انقلابی باقی میماند. بستر مبارزه کارگری و کمونیسم کارگری. این انتخاب دیگر در جهان عینی صورت گرفته است و هرکسی که بهر دلیل و با هر نیتی نمیخواهد از آنچه که تا امروز رادیکالیسم نام داشته و از سنت مبارزه احزاب رادیکال و سوسیالیست غیرکارگری ببرد، باید دیگر تکلیف خود را سرعت روشن کند. این تعیین تکلیف باید بسیار زود انجام شود. یک شاخص خود شوروی است. چپ رادیکال باید حداقل با همان سرعتی به نفع کمونیسم کارگری دگرگون شود که سوسیالیسم بورژوازی دارد به زوال کشیده میشود، یعنی سرعتی که شوروی تغییر میکند.

مبارزه طبقاتی و کمونیسم کارگری

میخواهم اینجا راجع به این "دو تاریخ" بیشتر صحبت کنم. رفیق ایرج نسبتا به تفصیل راجع به سوسیالیسم بورژوازی صحبت کرد. من میخواهم درباره مبارزه طبقاتی صحبت کنم بعنوان سرمنشاء واقعی رادیکالیسم و سوسیالیسم در جامعه معاصر. از این صحبت میکنم که مارکس چه تعبیری از مبارزه طبقاتی دارد. با این بحث میخواهم از کمونیسم کارگری دفاع کنم بعنوان یک چهارچوب فکری و یک روش عملی معتبر، که برخلاف آنچه امروز اینجا و آنجا در حزب گفته میشود، اساسی ترین پاسخ های عصر ما را داده است و راه یک پراتیک انقلابی را برای کمونیست‌هایی که بخواهند در جامعه حاضر قدرتمند و موثر باشند به روشنی نشان داده است.

شاخه های گوناگون سوسیالیسم غیر کارگری به طرق مختلف تعیین کنندگی مبارزه طبقاتی و حتی اساسا عینیت این مبارزه و ملموس و قابل تشخیص بودن آن را نفی کرده اند. یک روز بما میگفتند "ساختن اقتصاد شوروی" محور حرکت انسانهای انقلابی زمانه است و این امر اساسی هر کمونیست در هر گوشه جهان است. یک روز میگفتند استقلال طلبی، "مستقل شدن از امپریالیسم"، محور رادیکالیسم عصر ما و نیروی پیشبرنده جامعه است. برابری حقوقی، دموکراسی علیه استبداد، ناسیونالیسم، حقوق بشر و دهها موضوع دیگر از این نوع توسط سوسیالیست ها بعنوان محتوای واقعی و عملی سوسیالیسم و نیروهای محرکه این تمایلات بعنوان نیروهای محرکه سوسیالیسم در زمان ما معرفی شده اند. این مشخصه سوسیالیسم تاکنونی است که در آن مبارزه طبقاتی بطرق مختلف انکار شده و به فرع این حرکات و جنبش های غیر طبقاتی تبدیل شده است.

برای چپ غیر کارگری مبارزه طبقاتی تجریدی و حتی اساطیری است، این نوع حرکات و مطالبات، اما، عینی و واقعی و اجتماعی اند. برای مثال مبارزه طبقاتی را به پدیده ای تبدیل کرده اند که گویا فقط در دوره های معینی مصداق پیدا میکند. گویا این مبارزه سطح آگاهی نظری خاصی را ایجاد میکند. برخی حتی ممکن است ادعا کنند که مبارزه طبقاتی در فلان دوره در فلان کشور جریان نداشته است. برخی برای مثال معتقدند که احزاب کمونیستی تنها در دوره های خاصی که مبارزه طبقاتی به "سطح" معینی رسیده است میتوانند وجود داشته باشند. برخی مبارزه طبقاتی را تنها با شرط حاکم بودن شعور سوسیالیستی بر آن به رسمیت میشناسند. خلاصه کلام جنبش کمونیستی عملاً موجود مبارزه طبقاتی را در اشکال بسیار بارز و برجسته اش، در اشکال چشمگیر و غیر قابل انکارش، تعریف کرده است و در بخش اعظم جامعه سرمایه داری معاصر وجود مبارزه طبقاتی بعنوان یک پدیده زنده و در حال جریان را انکار کرده است.

مارکس از مبارزه طبقاتی چیز دیگری را مد نظر داشت. منظور او صرفاً خیزش های اجتماعی عظیم و چشمگیر کارگران نبود. مبنای مانیفست کمونیست و ایدئولوژی آلمانی ادا یک چنین تعبیرهایی نیست. مارکس از یک کشمکش طبقاتی حرف میزند، از یک رویارویی طبقاتی دائم و بلاوقفه، گاه آشکار و گاه پنهان که در دل جامعه در جریان است. مارکس این کشمکش را نیروی پیشبرنده تاریخ میدانند. بنیاد تاریخ برای مارکس این کشمکش طبقاتی است. احزاب به اصطلاح کمونیست زیادی سراغ این مبارزه طبقاتی رفته اند و ظاهراً پیدایش نکرده اند، و در نتیجه تصمیم گرفته اند از وطن پرستی جهان سومی شان دفاع کنند، حق ملل در تعیین سرنوشت را مضمون فعالیت خودشان و منشاء تعریف هویت خودشان قرار بدهند، و قس علیهذا. اما در تمام مدتی که این گونه سوسیالیستها با این مشغله ها و این آرمانها مشغول کارشان بوده اند، در تمام مدتی که نسل های پی در پی از این نوع سوسیالیستها دنیا آمده اند، فعالیت کرده اند، پشیمان شده و به پوچی رسیده اند، در دل همان جامعه، آنجا که تاریخ واقعی دارد پیش میرود و مقدرات انسانها تعیین میشود، مبارزه طبقات و آن کشمکش عینی که مارکسیسم از آن صحبت میکند حکم رانده است. اگر خود جزئی از این کشمکش باشی و یا آنقدر درک داشته باشی که بتوانی آنرا آنطور که هست ببینی میدانی که اکثریت عظیم این پنج میلیارد (و یا حتی بیشتر) جامعه بشری، انسانهایی هستند که اگر هرروز بلند نشوند و برای کار کردنشان مشتری پیدا نکنند و اگر هر روز از بام تا شام برای کسی کار نکنند، و اگر این کار را بدون وقفه برای یک هفته و یکماه انجام ندهند، نان ندارند. نان را به یک معنی کلی بکار میبرم. اکثریت عظیم اعضاء این جامعه بشری مجبور است، دائماً

مجبور است، که هر روز از نو مساله بقای فیزیکی اش را حل کند، هر روز از نو مساله خوراک و پوشاک و مسکنش را حل کند، و هیچ لحظه از این فشار دائمی، که شاید خیلی سوسیالیست های زمان ما یک لحظه بر خودشان حس نکرده اند، خلاصی نداشته باشد که باید هرروز از نو انسان بودن و زنده بودن خود را اثبات کند. و تازه اگر به همین هم موفق شود، اگر از حداقل ایمنی اقتصادی هم بهره مند شود، محکوم به این باشد که از کل دستاوردهای عظیمی که جامعه بشری بر دوش خود او در زمینه علم و هنر و ابزارهای شکوفائی استعدادهای انسانی بوجود آورده است، بی بهره بماند. اکثریت عظیم این چند میلیارد ساکنین کره زمین را کسانی تشکیل میدهند که برای اینکه زنده بمانند و انسان بمانند باید دائما مبارزه کنند. و این تازه برای دستیابی به آن تصویر محدود و قالبی از انسان است که جامعه سرمایه داری برای این طبقه معین تولید و بسته بندی میکند. برای این جامعه، انسان یعنی "بقاء" بعلاوه مقداری بیمه ها، حقوق بازنشستگی، تضمین اینکه اگر دستت قطع شد پانسمانش میکنیم، اگر بچه ات بیمار شد فکری بحالش میکنیم، اگر شانس بیاوری بچه ات ۹ کلاس درس میخواند و در بازار کار، همانجا که پدر و مادرش را فرستاده اند، کار گیر میاورد. این آن تصویری از انسان است که در این جامعه کارگر تازه باید برای رسیدن به آن تلاش کند. هیچ صحبتی از انسان آنطور که باید باشد، آنطور که مارکس میگوید، در بین نیست. انسانی که بر جامعه خود و بر سرنوشت خود تسلط دارد. انسانی که به میل خود تصمیم میگیرد که صبح چه بکند و عصر چه بکند، کدامیک از این عرصه های متنوع بروز توانائی های بشری او را ارضاء میکند، چگونه انسان بودنش را پراتیک میکند و چگونه به نیازهای کل جامعه بشری با تمام عشق و خلاقیت اش پاسخ میدهد. تصویری که بورژوا از انسان به کارگر میدهد این نیست. برای آنها جامعه انسانی جامعه ای است که مالکان آن حواسشان به کارکنان خود هست. حتی در بهترین و پیشرفته ترین و انسانی ترین جوامع عصر ما تصویر همین است.

دقیقا به دلیل اینکه این میلیاردها انسان این وضعیت و این تصویر از خود را نمیپذیرند و درمقابل آن قد علم میکنند، کشمکش و مبارزه طبقاتی ادامه دارد. اگر کسی قادر نیست این مقاومت و این کارگر دائما درحال مبارزه را باور کند من از او میخواهم که به بورژوازی نگاه بکند تا انعکاس این مقاومت دائمی را در او ببیند. در طبیعت هم ویروس هائی هستند که فقط از روی عکس العمل سیستم دفاعی بدن میتوان به وجودشان پی برد. بیائید انعکاس مقاومت عظیم و دائمی کارگر را در بورژوازی نشانانتان بدهم. این جامعه دارد به چیزهائی عکس العمل نشان میدهد. عده بسیار کثیری

از آدمها در این جامعه مشغول سازماندهی سرکوب و ساختارهای سرکوبند. عده بسیار بیشتری دارند در علم و هنر و ادبیات و مذهب و صدها عرصه دیگر اصل بی حرمتی انسان، بردگی و مقهور بودن او و فرودست بودن او را اثبات و تبلیغ میکنند. این دنیا مملو از آخوندها و کشیش ها، قلمزن ها، هنرمندها، سیاستمدارها، جامعه شناس ها و اقتصاددانهایی است که کارشان اینست که به توده عظیم مردم دنیا طبیعی بودن و چاره ناپذیری فرودستی و محرومیت انسانها را بقبولانند. اگر در مقابل این دعاوی، در مقابل این جامعه و درمقابل این تصاویر از انسان و مقدرات او مقاومتی عظیم وجود ندارد، اگر کارگر بی حقوق و فرودست این را قبول کرده، چرا دست برنمیدارند؟ واقعیت اینست که هرروزه میلیونها انسان متولد میشوند که بنا به موقعیت عینی شان در جامعه و در تولید ناگزیرند این تصویر و این افق و این آینده را نپذیرند. مبارزه طبقاتی فقط اعتصاب و تحصن و انداختن کارفرما در حوض کارخانه نیست. مبارزه طبقاتی تمام آن اشکال متنوع و تمام دقایق این نپذیرفتن اجتماعی توسط طبقه کارگر را در بر میگیرد. مقاومت، همانطور که مارکس میگوید، روی دیگر استثمار است. هرجا استثمار هست مقاومت هم هست. این را مارکس برای سوسیالیست پادروائی میگوید که نمیخواهد جزئی از استثمار باشد اما در این مقاومت دائمی هم حضور ندارد و حتی آنها نمیبینند. دو طرف این تقابل طبقاتی ابهامی در مورد این مساله ندارند. این شبه سوسیالیست ماست که با چتر نجات در جامعه فرود آمده و زمین زیر پایش را بدرستی نمیشناسد. به این باید توضیح داد که "هرجا استثمار وجود دارد، مقاومت هم وجود دارد"، اعم از اینکه پنهان است یا آشکار، خشن است یا مسالمت آمیز، روشن است یا گنگ.

بحث کمونیسم کارگری از این مقاومت شروع میکند و به آن رجوع میکند. ما میگوئیم جنبش سوسیالیستی باید از دل این مقاومت و به مثابه ظرفی برای این مقاومت بوجود آمده باشد تا ما بتوانیم اسم آنها را مارکسیسم و کمونیسم بگذاریم. و بخش اعظم سوسیالیسم و به اصطلاح مارکسیسم تاکنونی، لااقل از زمانی که سر انقلاب اکتبر را بسمت دیگری کج کردند، چیزی جز این بوده است. برعکس، این سوسیالیسم تلاشی بوده است از جانب طبقات دیگر برای استفاده از این مقاومت کارگری به نفع منافع اجتماعی و اهداف سیاسی و اقتصادی ای که از طبقه کارگر و موقعیت عینی و آرمانهای او مایه نمیگیرد. به نفع ایجاد تغییراتی که اساسا مورد نظر بخش هائی از خود طبقه بورژوا است. سوسیالیسم تاکنونی درد اقشار غیر کارگر را منعکس کرده است، درد کسی را که میخواهد وطنش سری میان سرها در بیاورد، کسی که میخواهد آمریکا به او زور نگوید، کسی که میخواهد زبان و رسوم محلی اش را به رسمیت بشناسند، درد روشنفکر جهان

سوم، مشتاقان صنعت، استقلال، رفم، و خلاصه هرچیز دیگری بجز امر رهائی بشر از سرمایه و خلع ید کارگر از بورژوا. اگر سوسیالیسم رادیکال زمان ما کارگری بود دیگر اثبات اینکه حاجی برخوردار هم همانقدر استثمارگر است که اریه اینقدر کار پیچیده ای نمیشد و به سه سال "مبارزه ایدئولوژیک" احتیاج نمیداشت. اینها جنبش های طبقات اجتماعی دیگرند که نام معتبر سوسیالیسم را وام میگیرند زیرا دیگر میدانند که نیروی عظیمی که در جامعه سرمایه داری خفته است با این پرچم به تکان در میاید، و میکوشند این نیروی عظیم را در خدمت اهدافی غیر آنچه خود او میخواهد بکار بگیرند. کمونیسم کارگری یعنی اعتراض اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه و سرمایه داری و نه هرچیز دیگری که یکی بخواهد تحت این نام راه بیاندازد. این در مانیفست کمونیست و حتی قبل از آن به روشنی بیان شده. حتی قبل از نگارش و انتشار مانیفست، انگلس در نامه ای به مارکس درمورد تماسهایی که در یکی از شهرهای آلمان با تعدادی محفل کارگری پیدا کرده است میگوید که اگر قدری بیشتر در میان اینها کار کنم اینها "کمونیسم را راه اعتراض خود قرار میدهند". و ادامه میدهد که "کمونیسم یعنی اعتراض کارگر به مثابه انسان به کل وضع اجتماعی و نه به مثابه فرد علیه وضع خودش". هیچ جا اسمی از وطن، حقوق بشر، استقلال و دموکراسی در تعریف مشخصات کمونیسم وارد نمیشود. کمونیسم یعنی اعتراض کارگر به عنوان یک انسان به جامعه موجود. کمونیسم یعنی ظرف و ابزار و چهارچوب اعتراض کارگر وقتی کل بنیاد جامعه موجود را هدف میگیرد. سوسیالیسم ها و کمونیسم های جز این محصول طبقات دیگر و عکس العملی به کمونیسم کارگران است. اینها باید بگویند که "این تصویر درستی از آرمان سوسیالیسم و از انسان و مقدرات او و از جامعه فردا نیست. سوسیالیسم آن است که ما میگوئیم، تدریجی است و مراحل دارد و ملاک پیشروی اش لزوما تغییر وضعیت تو نیست".

من از شما میخواهم، بعنوان کسانی که عضو حزب کمونیست هستید، بعنوان کسانی که نیامده اید قاچ زینی را برای مدت معینی بچسبید، بعنوان کسانی که میخواهید تضمین کنید که کل این افق کمونیستی کارگر عملی میشود، فکر کنید و انصاف بدهید که ما کجائیم و کجا ایستاده ایم. پای ما روی کدام تاریخ است. با کدام تاریخ جابجا میشویم. بنظر من حزبی حزب کمونیست است که گسترش مبارزه طبقاتی کارگر گسترش او باشد، که نگرانی کارگر در مبارزه نگرانی او باشد، که اعتراض کارگر به وضع موجود اعتراض او باشد، که با جنبش کارگری تحت فشار قرار بگیرد و با جنبش کارگری پا به تعرض بگذارد. اوضاع کنونی ماهیت غیر کارگری سوسیالیسم تاکنونی را افشاء میکند. تولید سرمایه داری دنیا را روی سر خود گذاشته است. کارگر و اعتراض کارگری به چنان

وزنه ای در تمام جهان تبدیل شده که دیگر هر رهبر فکسنی جهان سوم، از آخوند ایرانی و خاخام اسرائیلی و دالایی لاما تا چاقوکشانی که قپه روی دوششان چسبانده اند، متخصص بالا بردن بارآوری کار شده اند. درست در همین مقطع سوسیالیسم زمان ما دارد به قهقرا می‌رود. مقاومت کارگر و قدرت اجتماعی او هرگز اینچنین عظیم و چشمگیر نبوده و در همان حال جنبشی که با چسباندن نام کمونیسم بخود خود را منبعث از این طبقه قلمداد می‌کرد دارد مضمحل می‌شود.

حزب کمونیست زمان ما هنگامی برآستی بوجود آمده است که این قدرت عظیم طبقاتی پایه وجودیش باشد. من می‌گویم این حزب را میتوان ساخت. این اساس بحث کمونیسم کارگری است.

کمونیسم کارگری و حزب کمونیست

مساله در این چند سال بنظر من فائق آمدن بر ناباوری نسبت به این افق کمونیسم کارگری بوده است. فکر نمی‌کنم موفق شده باشیم. فکر نمی‌کنم حزب کمونیست بعنوان یک حزب سیاسی متوجه ضرورت چرخش اساسی که باید صورت بدهد شده باشد. خودتان میتوانید نگاه کنید و ببینید که حزب ما امروز در مشغله اش، در تبینش از مسائش، در کار روزانه اش، در افق و درونمای عمومی و عملی اش، در اولویت هایش و غیره کدام تاریخ واقعی را منعکس می‌کند. به ما می‌گویند الگوی ما برای سوسیالیسم چیست. میدانم که باید درباره سوسیالیسم بعنوان یک نظام بیشتر سخن گفت، اما این معضل کیست؟ این معضل کسی است که ابتدا با یک الگو آمده و الان با ورشکستگی الگوها دارد از گود خارج می‌شود و نه معضل آن طبقه مجبور به مبارزه ای که من تصویر کردم. کسی که کشمکش دائمی با سرمایه جزو ملزومات وجودش است و ناگزیر است اوضاع موجود را نفی کند. مارکس به همین جنبش کارگری برای نفی سرمایه داری گفت کمونیسم. این جنبش جلوی چشم ما با تمام قوا جریان دارد و مجبور است آنچه هست را نفی کند. با به بن بست رسیدن سوسیالیسم بورژوازی در روسیه و ناتوانی فلان سوسیالیست برای فرستادن دوتا نماینده به مجلس فلان کشور، امرش و اجبارهایی که روبرویش هست و تصمیمش هیچکدام عوض نمی‌شود. کارگر با بحران سوسیالیسم بورژوازی نمیتواند از افقی که درباره انسان و آینده او دارد کوتاه بیاید. راستش مشکل امثال گورباچف هم همین است. اتفاقا در شوروی این مساله بسیار بسیار بارز است که مشکل کارگر و انتظارات او از جامعه است. می‌گوید هر روز دارم تولید می‌کنم و در دنیا دارند

تولید میکنند و من هم میخواهم از آنچه که میسازم و آنچه که میبینم جامعه بشری میتواند بسازد بهره مند بشوم. اقتصاد شوروی بدلیل ناتوانی اش در بهره مند کردن توده وسیع مردم از آنچه که تولیدش بعینه در قدرت بشر امروز هست به بحران کشیده شده است. بهررو مبارزه کارگر برای بهبود اوضاعش و برای نفی سرمایه داری تعطیل بردار نیست. و حزب کمونیست زمان ما باید منشاء خود را از این مبارزه بی وقفه بگیرد و دقائق این مبارزه را منعکس کند.

کمونیسم کارگری فراخوانی به تغییر اخلاق و افکار نیست. فراخوانی به یک انتقال اجتماعی است. چپ ایران حاصل تکامل اعتراض ملی و رفرمیستی به امپریالیسم و استبداد سلطنتی بوده است. وطن آباد و صنعتی و مستقل، یک سرمایه داری خودی که توسری خور نباشد، درونمایه تفکر سیاسی و اقتصادی و انقلابیگری چپ رادیکال ایران بوده است. شاید هم اگر بجائی میرسید چیزی هم به کارگر میداد. (این را من ندیده ام و تضمین نمیکنم). اما هرچه این چپ رادیکالیزه بشود، هرچه بورژوازی و خرده بورژوازی و غیره را هم در تئوری و سیاستش کنار بگذارد، هنوز نمیدانم چگونه قرار است جایگاه اجتماعی اش را کنار بگذارد. تاریخ معاصر چپ غیرکارگری گواه اینست که وقتی همه این مفاهیم و مقولات کلیدی سیستم اش را کنار گذاشت بالاخره خودش را هم کنار میگذارد و بطور کلی از گود خارج میشود. کمونیسم کارگری حاصل روند رادیکالیزاسیون سوسیالیسم غیرکارگری نیست، ادامه تکامل جنبش اعتراضی طبقه و سطحی از توسعه اعتراض سوسیالیستی کارگر بعنوان یک طبقه متمایز اجتماعی است. همانطور که گفتم ما داریم از دو تاریخ مادی مختلف حرف میزنیم. بالاخره باید حاضر بشویم این را بفهمیم که در کنار کلیه جنبش ها و حرکت های اجتماعی غیرکارگری که پایه احزاب سوسیالیسم غیرکارگری تاکنونی است، جنبش مادی اجتماعی و قدرتمندی وجود دارد که بسیار به زندگی هر سوسیالیستی مرتبط تر است. باید رفت از این جنبش شروع کرد.

در کنگره دوم گفتم که حزب کمونیست در این تلاقی قرار گرفته است. امروز هم بنظر من وضع همین است. در مبحث عملکردها میتوانیم درباره این صحبت کنیم که چه پیشرفتی کرده ایم. اگر از من پرسند، از آنجا که به کار نیمه کاره و به نفر دوم جایزه نمیدهند، میگویم هیچ. باید جلوتر میرفتیم. و چون نرفته ایم باید باز از همانجا ادامه بدهیم.

پیوستن به متن این مقاومت و مبارزه طبقاتی، از آن مایه گرفتن وبه مسائل آن پاسخ دادن، کلید پیشروی برای حزبی است که از قطبی دیگر در جامعه دارد بسمت طبقه کارگر میروند. اگر کسی فکر میکند که این به معنی سرخم کردن در برابر "خودبخودی"، تمکین

به مبارزه اقتصادی، و کمرنگ کردن تئوری و غیره است، اجازه بدهید بگویم که این دقیقا نشاندهنده نفهمیدن بحثی است که دارم میکنم. من میگویم مبارزه طبقاتی با تمام پتانسیل اش باید ظرف خود را کمونیسم قرار بدهد. من از کمونیسم بعنوان تئوری و نقد فقط مارکسیسم را میفهمم. من دارم از ارتدوکسی مارکسیسم دفاع میکنم. وقتی بما اینجا و آنجا در داخل حزب میگویند که کمونیسم کارگری بحث هایش را خوب باز نکرده و دیدگاهش را درست توضیح نداده است، پاسخ من اینست که دیدگاههای ما در ایدئولوژی آلمانی و در کتاب سرمایه و دهها نوشته دیگر از این دست در جامعیت خودش باز شده است. من مسئول این نیستم که برای کسی که سوسیالیسمش را و نگرش اش را از دکتر ارانی و از تاریخ مختصر گرفته، پاسخ های جدید پیدا کنم. بلکه جواب میدهم که این روایت های دست دوم و رقیق شده را کنار بگذار، برو یکبار هم که شده نگاهی به ایدئولوژی آلمانی بیانداز و بین آیا حقانیت این مارکسیسم، و کوبندگی نقدی که در آنها هست، و کارآئی آن در توضیح معضلات امروز ما برایت روشن نمیشود. از نظر تئوریک بنابراین بحث کمونیسم کارگری اساسا جز بازگشتن به مارکس و ارتدوکسی مارکسیسم و مارکسیسم لنینی که انقلاب روسیه را سازمان داد، نیست. دستگاه انتقادی و نگرش کمونیسم کارگری قدرتمند سرجای خودش است. آنچه امروز لازم است، و این باید درافزوده نظری ما باشد، کاریست واقعی این مارکسیسم به اوضاع و احوال زمان ماست. نقد از موضع کارگر امروز و در قبال مسائل و اوضاع متفاوت امروز است. ما در بحث کمونیسم کارگری فلسفه و جهان بینی و جامعه شناسی تازه ای را باب نکرده ایم، بلکه داریم مارکسیسم را به روایت درست و در قبال مسائل زمان خودمان بکار میبریم.

اجازه بدهید بحث کمونیسم کارگری و موقعیت حزب کمونیست را از زاویه دیگری هم مطرح کنم. اینجا کنگره حزب کمونیست است و من از موضع عضو این حزب صحبت کردم. فرض کنید کنگره دیگری هم وجود دارد. کنگره طبقه کارگر، کنگره رهبران عملی و مستقیم اعتراض ضد سرمایه داری کارگر. و فرض کنید یکی از ما بعنوان ناظر دعوت شده ایم. چه چیزهایی در این کنگره خواهیم شنید؟ بنظر من یکی از سخنرانی ها قطعا این میبود: "این حزب کمونیست ایران را میبینید، جریان رادیکال و خوبی است، تلاش زیادی دارد میکند، راه زیادی بسمت ما آمده است، در سخت ترین شرایط از حرفهای کارگیشان کوتاه نیامده اند، رفقای بسیار خوبی دارد، واقعا استقامت نشان داده اند، این حزب بدرد ما میخورد، باید بگیریمش، باید تصرفش کنیم".

اگر از این زاویه نگاه کنید بهتر موقعیت حزب و وظیفه کمونیسم کارگری در درون و بیرون این حزب را تشخیص میدهید. چه کمونیست عضو حزب و چه کارگری که به

سرنوشت کمونیسم و این حزب علاقه دارد، همین وظیفه را دارد. این حزب باید به نفع کارگران تصرف شود، رهبری اش، زبانش، مشغله هایش، و ارگانهای تصمیم گیری اش، همه باید به نفع کارگران تصرف شوند. اگر من از بام تا شام دارم به زبان غامضی از سوسیالیسم با کارگران حرف میزنم، یک نفر باید بیاید و مرا کنار بزند و حقایق سوسیالیستی را به زبان روشنی بگوید. من میگویم وظیفه ما، وظیفه مدافع بحث کمونیسم کارگری، این است که به این حزب چهارچوب فکری ای بدهد و مجموعه ای از اولویات ها، مشغله ها و جهت گیری ها، و ارزش ها و ساختارهایی را به آن تحمیل بکند که، علیرغم تمام آن تمایلات و گرایشات غیرکارگری بازدارنده که هر روز تولید و باز تولید میشود، تصرف این حزب را برای طبقه کارگر ممکن و به صرفه بکند. وگرنه طبقه کارگر از این حزب دست میکشد. رفیق ایرج گفت مساله این نیست که کمونیسم کارگری در آینده رشد میکند یا خیر، پاسخ این سوال مثبت است. من هم عینا همین نظر را دارم. با این رشد عظیم جامعه سرمایه داری و قدرت تولیدی اش و با موقعیتی که کارگر امروز از آن برخوردار است، بالا گرفتن جنبش سوسیالیسم کارگری اجتناب ناپذیر است. اما بنظر من سوال لااقل اینجا اینست که آیا این حزب در صف این جنبش عظیمی که در راه است خواهد بود یا خیر. آیا حزب کمونیست ماتریالی خواهد بود که این کمونیسم کارگری از آن استفاده کند یا خیر.

دوره ای که در پیش است دوره تصمیمات بزرگ و افق های وسیع است. فکر هم نمیکنم که کسی که خود را آدم کوچکی بداند به حزب ما آمده باشد. وقتی رهبران و سیاستمداران بورژوازی بخودشان اجازه میدهند که جهانی و فرامحلی فکر کنند، ما نباید اجازه بدهیم که عضو حزب کمونیست کوچک و محلی فکر کند. همه دنیا دارد از تغییرات اساسی در جهان حرف میزند. همه ما باید روی این تغییرات و درباره آنچه بورژوازی درباره آن میگوید حرف داشته باشیم. ما باید با یک دستگاه فکری و عملی منسجم به جنگ شرایط امروز برویم. طوفانی که براه افتاده است، و عظمت های فکری و اقتصادی را دارد با خود میبرد و همراه خودش هزاران سوسیالیست آبکی را از میدان خارج میکند، جلوی عشق من به تشکیلاتم متوقف نمیشود. اگر آماده نباشم همان عشق و همان تشکیلات را هم با خود میبرد. آن کسی و آن جریانی میتواند در برابر این اوضاع بایستد و حتی از جوانب دگرگون کننده آن به نفع انقلاب کارگری استفاده کند، که یک افق سیاسی و ایدئولوژیکی و عملی کار شده داشته باشد. افقی که تاب یک استقامت چند ده ساله را داشته باشد.

اگر بعدها به این کنگره نگاه بکنند، قطعاً متوجه این میشوند که این کنگره مقارن

اتفاقات بسیار مهمی در جهان، اساسا حول تحولات شوروی و چین، و در کل توازن سیاسی و ایدئولوژیکی دنیای سرمایه داری است. ما باید پاسخ خود را به این اوضاع بدهیم. من به سهم خود میخواهم در این کنگره بگویم که شکست سوسیالیسم بورژوائی شکست سوسیالیسم کارگری نیست. هرچند که در کوتاه مدت و یا در میان مدت فشار عظیم ضد سوسیالیستی که بورژوازی به این ترتیب وارد میکند، شرایط کار ما را دشوار میکند، اما رشد عظیم صنعت در سطح جهانی، گسترش سرمایه داری به دورافتاده ترین نقاط جهان، و تبدیل شدن جدال کار و سرمایه به مشغله همه اقشار اجتماعی در هر خرده کشوری که در دنیا وجود دارد، زمینه های رشد کمونیسم کارگری است. آینده کمونیسم کارگری بعنوان یک جریان حزبی روشن است زیرا حزب آن اعتراض سرمایه داری کارگر است که بقول مارکس در هر لحظه در برابر چشمان ما جریان دارد و قوت میگیرد.

بحث من اینست که ما میتوانیم به اوضاع کنونی، به این روند تخریب، پاسخ بدهیم. ما می توانیم خود را از زیر آوار سوسیالیسم بورژوائی که امروز فرو میریزد کنار بکشیم و حمله طبقاتی خود را به بورژوازی با تمام قوا انجام بدهیم. مشروط براینکه بخواهیم این کار را بکنیم. دنبال یک چهارچوب فکری و عملی مناسب برای این امر باشیم. تا آنجا که به من بعنوان یک شخص برمیگردد، میگویم این چهارچوب وجود دارد و آن کمونیسم کارگری است.

تاکیدی بر چند نکته (نوبت دوم سخنرانی)

فرصت زیادی نیست و فقط به چند نکته اشاره میکنم.
در مورد اوضاع معیشتی طبقه کارگر در سطح جهانی لازم است بگویم که انقلاب سوسیالیستی از وخامت وضع کارگران استنتاج نمیشود. امروز فقر وسیع و اوضاع بینهایت مشقت باری دامان اقشار حاشیه تولید و بیکاران در بسیاری از کشورها را گرفته است. این محصول جامعه سرمایه داری و انزجار آور است. اما در مجموع اوضاع طبقه کارگر و بویژه بخش دارای امنیت شغلی بهبود نسبی پیدا کرده. این اوضاع را برای انقلاب کمونیستی و کارگری مساعدتر میکند. بهبود دائمی وضع طبقه کارگر قدرت طبقه را افزایش میدهد. فقط میخواهم تاکید کنم که انقلاب سوسیالیستی و اصلاحات در اوضاع کارگران کاملا با هم خوانائی دارند.

رفقائی اظهار کردند که "دوراهی ای جلوی ما وجود ندارد و بطور قطع مسیر کمونیسم کارگری را خواهیم پیمود". بنظر من این دوراهی بطور واقعی وجود دارد. گفتن اینکه ما

راهمان را انتخاب کرده ایم و به عنوان حزب کمونیست قطعاً جزء جریاناتی خواهیم بود که کمونیسم کارگری و بالنده آینده را نمایندگی خواهیم کرد ممکن است انسان را به هیجان بیاورد، اما بر اقدامات مهم و انتخاب های مهمی که امروز باید صورت بگیرد سایه میاندازد. رفیق... با مشاهدات خیلی کمی از کردستان به هیجان آمده است. من میگویم امروز که کارگر کرد تصمیم بگیرد ارتش و پاسدار یک لحظه نمیتواند در کردستان بماند. امروز که کارگر کرد تصمیم بگیرد دخالت کند حزب دموکرات به یک جریان بی نفوذ حاشیه ای در کردستان تبدیل میشود. این قدرت واقعی کارگر در کردستان و ایران است که هنوز به میدان کشیده نشده. بنظر من برای تحقق این روندها ما باید امروز انتخاباتهای واقعی و مهمی بکنیم.

ما امروز هنوز ادامه خطی آن چیزی هستیم که در گذشته بوده ایم. با همه تغییراتی که در چهارچوب فکری و عمل سیاسی مان صورت گرفته است. ما انتهای رادیکالیزاسیون جنبش ضد پوپولیستی هستیم. همه ما محصول جنبش ضد خلق گرائی هستیم. تا وقتی پوپولیسم زنده بود، ما، به مثابه نیروی نقد کننده آن همسو، هم خط، پر انرژی و فکور عمل میکردیم. و دقیقاً با شکست پوپولیسم است که منتقدش، هر قدر هم که منسجم و سیستماتیک باشد، به حاشیه رانده میشود و حرف زیادی برای گفتن و کار زیادی برای کردن پیدا نمیکند. بحث کمونیسم کارگری از جمله تلاشی است برای اینکه ما را از این چهارچوب فراتر ببرد. آن جنبش ضد پوپولیستی که به ما رهبران، ساختمان تشکیلاتی، کادرها، مشغله ها و سازمانهایی که باید اداره شان کنیم را داده است کار خود را کرده و خیرش را رسانده است. هیچکس را از این فراتر نمیتواند ببرد. الان چهار پنج سال است که جستجو برای پیدا کردن چهارچوب های فکری و سیاسی که بتواند پاسخگوی نیازهای زمان ما و رشد ما و تکامل جنبش کمونیستی باشد آغاز شده است. خصلت مشخصه حزب ما از بدو تشکیلش این تکاپو بوده است و نه جاجوش کردن در قالبهای داده شده. امروز که این واقعیات عظیم دارد رخ میدهد اهمیت این تلاش بمراتب موکدرت میشود. تا آنجا که به حزب کمونیست به معنی اخص مربوط میشود کمونیسم کارگری تبیین یک چنین چهارچوبی است. آیا توانسته ایم کمونیسم کارگری را در حزب کمونیست جایگزین دستگاه فکری و عملی ضد پوپولیستی بکنیم؟ آیا توانسته ایم همان همدلی، همسوئی و همان احساس حقانیت را که در دوره مبارزه ضد پوپولیستی از بالا تا پائین جریان ما را در بر میگرفت اینبار حول کمونیسم کارگری بوجود بیاوریم؟ پاسخ من منفی است. کمونیسم کارگری از یک آلترناتیو فکری و عملی پیشنهادی در حزب زیاد فراتر نرفت. وقتی کسی میگوید ما انتخابمان را بعنوان یک حزب کرده ایم، حتماً اعتقاد و عزم

خودش را نشان میدهد، اما بنظر من دارد این واقعیت را کم رنگ میکند. چرا نتوانستیم حزب را حول این تبیین از مسائل کمونیسم همدل و هم خط کنیم؟ رفیق... گفت که علت اینست که این بحثها بخشا مبهم مانده است و بویژه به نقشه عمل ها و شرح وظایف و کنترل و حسابرسی و غیره منجر نشد. در یک کلمه، استنتاج کنکرت از آن نشد و امروز باید مشخص تر حرف بزنیم. من میدانم که هر پراتیکی حاصل نقشه عمل و کنترل و آموزش و اینهاست. اما نقص ما در کمبود اینها نیست. بنظر من اتفاقا تا همینجا زیاد نقشه عمل داده ایم و تقریبا راجع به کلیه عرصه های فعالیت از ریز و درشت نتیجه گیری کنکرت کرده ایم. تا سطح نحوه گذاشتن پای چپ جلوی پای راست و راه رفتن از این بحث نتیجه گیری عملی کرده ایم. مشکل ابا اینجا نیست. سوال اساسی اینست که نقشه کش و بازرس و کنترل کننده و آموزش دهنده خود از کجا قرار است بیاید. بازرس را چه کسی بازرسی میکند و آموزگار را چه کسی آموزش میدهد. ما میخواهیم یک حزب بر مبنای این نظرات برود و در بیرون خود، در جامعه و در درون طبقه کارگر آموزش بدهد و سازمان بدهد. اگر تازه کار ما این باشد که با چند نفر از این کنگره بیرون برویم و بقیه اعضاء حزب را موضوع فعالیت آموزشی خودمان قرار بدهیم دیگر حزب نساخته ایم، دانشکده باز کرده ایم. جنبش ضد پوپولیستی و حزب ما حاصل آموزش و نقشه عمل نبود. حاصل یک نقد اجتماعی و تلاش برای متحد کردن انسانهای کمونیستی بود که راسا خودشان به صحت این نقد در تبیین افق و وظایفشان پی برده بودند. کمونیسم کارگری هم در همین موقعیت است و به همین روش میتواند رشد کند. ما نتوانسته ایم در حزب کمونیست حرکتی برای درک و فهم جامعه موجود و کمونیسم موجود بر مبنای این خطوط بوجود بیاوریم. ما امروز آن کادرهای کمونیستی را که در جستجوی مستقل خویش برای درک اوضاع اجتماعی و دورنمای انقلاب کارگری راسا به حقانیت جمعبندی ما در بحث کمونیسم کارگری رسیده باشند و این جمعبندی را، مانند سیستم ضد پوپولیستی پیشین، قطب نمای پراتیک سیاسی خود و حزبشان قرار بدهند، آنطور که باید نداریم. به این معنی ما هنوز موفق نشده ایم چهارچوب فکری و عملی حزب کمونیست را با این بحث ها دگرگون کنیم. این ضعف پاسخهای ما نیست، بلکه نشانه محدودیت های تلاشی است که تا بحال کرده ایم....

خلاصه کلام، من فکر میکنم بحث بر سر اینست که آیا حزب ما میتواند این چهارچوب را به یک چهارچوب جا افتاده و تعمیم یافته فکری و عملی برای رهبران و فعالینش تبدیل کند یا خیر. این راه خودش را دارد. در بحث دیگری خواهم گفت که این راه چیست و در دوره آینده به چه شیوه ای باید برای این تلاش کنیم. ...

درباره سیاست سازماندهی کارگری ما

سخنرانی در یک سمینار حزبی

(۱)

رفقا موضوع بحث امروز سیاست سازماندهی ماست. مقاله "سیاست سازماندهی ما" در مهرماه ۶۵ چاپ شده و از نظر صرف گذشت زمان باید قاعدتا در موقعیتی باشیم که بتوانیم نتایج این سیاست را جمعبندی و ارزیابی کنیم. اما مساله اینجاست که ارزیابی ما، که در پلنوم سیزدهم کمیته مرکزی و در کنگره سوم حزب هم طرح شد، اینست که این سیاست هنوز خود به درستی درک و تثبیت و لاجرم به معنای واقعی کلمه اتخاذ نشده تا بتوان از نتایج آن سخن گفت. این سیاست بدرستی به فعالین ما منتقل نشده و خود همین مساله دشواریها و مشکلاتی نیز ببار آورده است. بنابراین در واقع ما در مقطع جمعبندی نیستیم بلکه در موقعیت طرح مجدد آن هستیم و بحثی که من امروز ارائه میکنم مقدمه‌ای است بر توضیح و تشریح مجدد این سیاست و یک دوره فعالیت فشرده از جانب کمیته تشکیلات برای اتخاذ عملی این سیاست و به نتیجه رساندن آن. با این تفاوت که امروز مجموعه‌ای از بدفهمی‌ها و سوءتعبیرها از این بحث هم به مسائل ما اضافه شده است که در بدو امر با آن روبرو نبودیم.

بار قبل ما از نقد مجموعه‌ای از نگرشها و عملکردهای عینی در جنبش چپ آغاز کردیم. اینبار باید علاوه بر اینها از این نیز حرف بزنیم که چطور برای مثال این یا آن مقوله که در بحث سیاست سازماندهی مطرح شده خود مورد سوءتعبیر قرار گرفته است و به پراتیک نادرستی میدان داده است. برای مثال مقوله طیف "کارگران رادیکال سوسیالیست" خود چه آشفته فکری به دنبال داشته است و غیره.

در این جلسه امید من اینست که با توجه به حضور تعداد زیادی از رفقا که در این عرصه صاحب نظرند و بویژه خود در عرصه‌ای کار میکنند که میتوانند مستقیماً بفهمند ابهامات و سوالات واقعا چیست، پس از پایان صحبت‌های من بتوانیم در مورد اینگونه ابهامات و اشکالات بحثی داشته باشیم و حتی المقدور به آنها پاسخ بدهیم. بهر حال با این مقدمات به اصل بحث امروز بپردازیم. فرض اینست که رفقا مقاله سیاست سازماندهی را بدقت مطالعه کرده‌اند. لاجرم قصد ندارم آن بحث را عیناً اینجا تکرار کنم بلکه به نکاتی میپردازم که به تشریح بهتر آن بحث کمک میکند.

به نظر من مقاله سیاست سازماندهی نوشته بسیار مهمی است. اولاً، نکاتی در این مقاله مطرح شده که میبایست و هنوز هم باید نگرش ما را نسبت به جنبش طبقه کارگر و کار در درون طبقه کارگر متحول کند. توجه به تزهائی که در این بحث درباره اشکال وجودی طبقه کارگر و سوخت و ساز درونی این طبقه مطرح شده برای حزبی که میخواهد در درون طبقه کارگر کار کند حیاتی است.

ثانیا، این بحث رهنمود و نسخه‌ای بود برای آنکه حزب ما رشد و گسترش پیدا کند و ابعاد فعالیت آن دگرگون بشود. بنظر من اتخاذ این سیاست یک راه حل واقعی و عملی برای رشد فعالیت حزب در شهرها و در درون جنبش کارگری است و عدم اتخاذ این سیاست به معنای محروم شدن حزب از امکانات واقعی‌ای بوده است که برای نیرومندی خود در اختیار داشته و هنوز دارد.

ثالثاً، این سیاست میبایست و هنوز باید بافت و مختصات طبقاتی حزب ما را دگرگون کند. حزب ما باید به یک حزب کارگری تبدیل شود و این سیاست ابزاری بوده است در این جهت که متأسفانه بدرستی بکار گرفته نشده است. نکته دیگر اینکه این بحث از نظر عملی حاوی جمع‌بندی معینی از ضعف‌های فعالیت عملی دوره قبل ما بود. عدم تفهیم و تثبیت این بحث لاجرم به معنای کند شدن و کم اثر شدن جمع‌بندی انتقادی ما در قبال دوره قبل هم هست. بحث سیاست سازماندهی طبعاً فعالین ما را متوجه ایراداتی در کار گذشته ما میکند، اما عدم تشریح پیگیر این سیاست و جا نیافتادن وجوه اثباتی آن ناروشنی‌هایی بجا میگذارد. نه نقد به کار گذشته بدرستی معلوم میشود و نه راه اصلاح آن. و بالاخره، از همه اینها مهمتر، این بحث یک استنتاج عملی مهم از مبحث کمونیسم کارگری بود. بدرجای که بحث سیاست سازماندهی روی زمین بماند، بحث کمونیسم کارگری بطور کلی هم لطمه میخورد.

بخش مهمی از آن مقاله در واقع به "سیاست سازماندهی" ما به معنی اخص کلمه مربوط نبود. بلکه مقدماتی بود برای آنکه اعوجاج و کج فهمی‌هایی که در چپ ایران و

همینطور در حزب کمونیست ایران نسبت به کار در طبقه کارگر وجود داشت را کنار بزند تا تازه بتوان پس از آن بطور شسته و رفته درباره کار در درون طبقه کارگر و فعالیت تشکیلاتی حزب در شهرها فکر کرد. بعبارت دیگر چنانچه این نگرش‌های نادرست و وارونه درباره طبقه کارگر، جنبش کارگری و سازماندهی حزبی و غیر حزبی در درون طبقه کارگر و غیره را، که پائین‌تر توضیح خواهم داد ابدا جنبه معرفتی ندارند، بدور انداخته باشیم، درک بحث ما درباره سیاست سازماندهی حزب بسیار ساده میشود. آنگاه سیاست سازماندهی ما در تعدادی تز زمینی و قابل فهم خلاصه میشود که هرکس میتواند در ظرف چند دقیقه برای رفیق پهلودستی خود توضیح بدهد. بدون این نقد، همین تزه‌های ساده هم قربانی غامض بینی و ذهنی گرائی‌ای خواهند شد که مشخصه چپ غیرکارگری دوران ماست.

بدهی‌ها

اجازه بدهید با توجه به تجربه سه ساله اخیر و تفسیرهایی که از بحث سیاست سازماندهی ما بعمل آمده است ابتدا به این پردازم که سیاست سازماندهی ما اساسا بر سر چه چیز نیست.

۱- محافل کارگری جای بسیار پراهمیتی در بحث ما دارند، اما اطلاق "سیاست سازماندهی محفلی" به بحث ما بسیار نادرست است. گویا حزب کمونیست دارد بحثی را در تقدم شکل محفلی فعالیت به کار حوزه‌ای مطرح میکند و این محور سیاست دوره‌ای ماست. یا گویا ما قبلا اشکال منضبط کار حزبی در شهرها را دنبال میکرده ایم و مثلا الان داریم به سازماندهی گل و گشاد و غیر رسمی روی میاوریم. بحث ما این نیست.

۲- بحث سیاست سازماندهی بحثی بر سر ارائه یک شکل آلترناتیو برای تشکل توده ای و غیر حزبی کارگران نیست که گویا با توجه به ضعف سنت مبارزه متشکل کارگری در ایران و فقدان شوراهای و سندیکاها و غیره ما راهی پیدا کرده‌ایم و آن مثلا این است که بجای شوراهای و سندیکاها شبکه‌های محافل را قرار بدهیم. این بحث ما نیست. بحث سیاست سازماندهی بحثی در چهارچوب مساله تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر نیست. موضع و سیاست حزب در این عرصه کاملا روشن است. ما شوراهای و جنبش مجامع عمومی را ظرف مناسب مبارزه توده‌ای و علنی کارگران میدانیم و رابطه آن با اتحادیه‌ها را هم به تفصیل توضیح داده ایم.

۳- بحث ما بحثی در چهارچوب سکتاریسم و انحلال طلبی نیست. این تصور که سیاست سازماندهی بحثی در جهت کم‌رنگ کردن تعیین حزبی و ایدئولوژیکی حزب به نفع

تقویت همسوئی‌های عملی با سایر جریان‌ها در مبارزات جاری است، کاملاً نادرست است. بحث سیاست سازماندهی مقدمه‌ای بر بحث "اتحاد گرایش‌ها" نیست. این عبارت اخیر اگر یادتان باشد در رابطه با بحث قانون کار مطرح شد و هنوز هم مطرح است. به این معنی که اگر بتوانیم قانون کار انقلابی را ارائه بکنیم مبنائی برای اتحاد گرایش‌ها مبارز در درون طبقه کارگر در مبارزات جاری بوجود می‌آید و خود ما باید برای این اتحاد مبارزاتی حول قانون کار تلاش کنیم. بحث سیاست سازماندهی ابداً بحثی در رد تعیین حزبی و رادیکالیسم سیاسی و ایدئولوژیکی حزب نیست و بعداً اشاره خواهم کرد که اجتماعی شدن حزب نه فقط مستلزم کم‌رنگ کردن اعتقادات ایدئولوژیکی حزب نیست بلکه این اعتقادات و تبلیغ و بیان هرچه صریح‌تر آن در درون طبقه کارگر شرط حیاتی اجتماعی شدن حزب ماست.

۴- سیاست سازماندهی ما بحثی بر سر انتخاب موضوع کار تبلیغ و ترویج و سازمانگری ما نیست. من با این تصور بسیار نادرست و شگفت‌انگیز برخورد کرده‌ام که درحالی که تاکنون موضوع و مخاطب کار حزب طبقه کارگر بطور کلی بوده است، حالا گویا با بحث سیاست سازماندهی میخواهیم این مخاطب را محدود کنیم و صرفاً بخش "رادیکال سوسیالیست" طبقه کارگر را مدنظر قرار بدهیم. سیاست سازماندهی بحثی بر سر محدود کردن عرصه فعالیت حزب در درون طبقه کارگر نیست، بلکه بر سر چگونگی فعالیت ما در درون کل طبقه است. در این میان ما جایگاه ویژه‌ای برای طیف رادیکال و سوسیالیست کارگران در امر سازماندهی و رهبری کل طبقه قائل هستیم که آن را بروشنی توضیح داده ایم. اینها فقط نمونه‌ای از بدفهمی هاست. رفقا میتوانند در ادامه بحث نمونه‌های دیگری را که با آن برخورد داشته‌اند مطرح کنند.

مبانی سیاست سازماندهی ما

اما بحث سیاست سازماندهی ما در باره چه چیز هست. ابتدا فهرست وار به نکات اصلی اشاره میکنم و سپس توضیحاتی درباره هر یک میدهم.

۱- مقاله سیاست سازماندهی بحثی است بر سر درک مادی و عینی از روند شکل‌گیری یک حزب انقلابی و کمونیستی در درون طبقه کارگر. شناختن مکانیسم‌های مادی این روند. این بحث میخواهد این مساله را توضیح بدهد که برای شکل‌گیری یک حزب انقلابی کارگری بطور کلی چه فعل و انفعالات عینی و مادی‌ای باید صورت بگیرد. این بحثی است علیه ذهنی‌گرایی چپ سنتی در ایران. بنابراین در یک سطح عمومی بحث

بر سر مکانیسمهای رابطه حزب و طبقه است.

۲- این بحث حاوی تاکیدی بر برخی خصوصیات اساسی طبقه کارگر در زیست و مبارزه است که اساسا از چشم چپ سنتی غیرکارگری مخفی مانده است. تزه‌های اصلی‌ای که در مقاله بحث میشود و همانطور که در آنجا گفته شده مکمل بحثهای قبلی ما، از کنگره اتحاد مبارزان کمونیست به بعد، درباره سبک کار و امر سازماندهی کارگری است، همه گواه این مساله است که ما داریم طبقه کارگر را آنطور که هست به چپ ایران "معرفی" میکنیم. کسی که قصد سازماندهی طبقه کارگر را دارد حداقل باید طبقه کارگر را بعنوان یک پدیده اجتماعی بشناسد. باید بداند حرکت طبقه کارگر، چه در زیست و تولید و چه در مبارزه و اعتراض از چه قانونمندی‌ای تبعیت میکند. چرا این را باید گفت؟ به این دلیل که همانطور که بدفعات بحث کرده‌ام و اینجا هم باز خواهم گفت، ما داریم از حرکت احزاب چپ غیرکارگری به سمت طبقه کارگر حرف میزنیم. این واقعیت چپ ایران و حتی خصلت‌تمای حرکت تاکنونی حزب خود ماست. بنابراین برای جریانی که از یک قطب غیرکارگری در جامعه بسمت طبقه کارگر حرکت میکند و هر روز در تبلیغات خود و نشریات و رادیوهای خود صدها بار نام طبقه کارگر را میبرد و دفاع خود را از منافع و آرمان این طبقه اعلام میکند حداقل انتظار اینست که این طبقه را آنطور که هست و با خصوصیات آن که مکان عینی‌اش در جامعه به زیست و مبارزه‌اش میدهد بشناسد، و نه بر مبنای تجسم از پیشی و ذهنی طبقات دارا از کارگر و طبقه کارگر. به این نکته برمیگردم.

۳- بحث سیاست سازماندهی بر سر درک ویژگیها و اوضاع و احوال مشخص یک کشور معین و طبقه کارگر در آن در دوره مشخصی است. این بحث محدودیتها و ویژگی‌های زیست و مبارزه این طبقه را بیان میکند. از این صحبت میکند که تاریخچه و سنت مبارزاتی این طبقه چه نقاط قدرت و ضعفی برای آن ببار آورده است. از این صحبت میکند که از نظر فکری و ایدئولوژیکی چه روندهائی در درون این طبقه در جریان است و چه گرایشاتی شکل گرفته است. طبقه کارگر سالهای ۱۳۶۰ در ایران حاصل روندهای تاریخی‌ای چه در ایران و چه در سطح جهانی است. جهان‌نگری و ترکیب ایدئولوژیکی این طبقه، توانائی تشکیلاتی و مبارزاتی او، اوضاع زیست و نوع اشتغال او و غیره همه حاصل یک تاریخ اجتماعی است که خصوصیات ویژه به این بخش طبقه کارگر جهانی میدهد. بحث سیاست سازماندهی بر سر دخیل کردن این خصوصیات مشخص در تعقل و تفکر کمونیست‌هاست.

۴- بحث سیاست سازماندهی بر سر درک نواقص عملی سیاست قبلی حزب (تا زمان

انتشار مقاله مزبور) است. این بحثی است برای گسترش فعالیت کمونیستی در اوضاعی که بنظر همه نامطلوب میاید. یک نکته محوری این مقاله و ادعائی که میخواهد به کرسی بنشاند، اینست که این بحث روشی شمربخش برای فعالیت حزب در دوره‌ای است که به تصور چپ سنتی کار کمونیستی نمیتواند خیلی گسترش پیدا کند، که سازماندهی علنی طبقه کارگر غیرممکن است، که اقبال کمونیستها به پیدایش دوره‌های انقلابی منوط شده است، که کمونیسم مجبور است روشنفکری بماند و غیره. این بحث ادعای ماست مبنی براینکه ابدأ اینطور نیست. که در دل این شرایط هم راهی برای رشد حزب کمونیست کارگران وجود دارد که کاملاً عینی و عملی است. به این معنی مقاله سیاست سازماندهی ما دوره قبل را نقد میکند و نواقصی را که مانع رشد فعالیت کمونیستی در درون طبقه کارگر است را گوشزد مینماید.

۵- و بالاخره همانطور که در ابتدای بحث گفتم، مقاله سیاست سازماندهی بر سر ضرورت تحول یک چپ به چپ دیگری است. تاریخ چپ ایران در بستر اصلی خود تاریخ رفرمیسم و ناسیونالیسم جناح چپ بورژوازی ایران است. بحث بر سر این است که این تاریخ به جایی رسیده است که دیگر یک کمونیسم کارگری باید شکل بگیرد. کمونیسم اساساً قرار بوده است کارگری باشد و قبل از اینکه "ملی" شود و به انحاء مختلف توسط بورژوازی مورد تحریف و سوءاستفاده قرار بگیرد، در صحنه اجتماع پدیده‌ای کارگری بوده است. بحث سیاست سازماندهی جزئی از یک تلاش وسیعتر است برای شکل دادن به یک کمونیسم متفاوت و برخاسته از یک خاستگاه اجتماعی متفاوت. بحث بر سر کمونیسم کارگری و پیدایش حزب کمونیست کارگران است.

حزب و طبقه

در مورد رابطه حزب و طبقه یک سلسله درکها و مفروضات غلط در چپ سنتی ایران وجود دارد که باید از نقد اینها شروع کنیم. تصور مسلط در چپ از رابطه حزب و طبقه اینست که در یک قطب عنصر تئوری، ایدئولوژی، آگاهی و تشکل و انضباط وجود دارد و در قطب دیگر توده‌های کارگر وجود دارند. حزب یا سازمان یک قطب و "توده‌ها" قطب دیگر را تشکیل میدهند. مکانیسم سازمانیابی انقلاب کمونیستی اینست که این سازمان آن توده‌ها را گیر میآورد و اهداف و ایده‌آل‌های خود را به آنها منتقل میکند و آن توده‌ها، تک تک و بصورت آحاد مستقل انسانی، تغییر تفکر میدهند، تغییر نگرش میدهند، به کمونیسم و سوسیالیسم معتقد میشوند، به علل مصائب خود پی میبرند، و در نتیجه به آن سازمان میپیوندند و وارد مبارزه آگاهانه و هدفمند میشوند. عبارت

دیگر در یک سو توده های کارگر هستند در شکل اتمهای انسانی و در سوی دیگر سازمان و حزب قرار دارد بصورت تجسم آگاهی، تشکل و انقلابیگری. این دوقطبی "حزب - توده ها" است که در مقاله سیاست سازماندهی به آن پرداخته ایم. علت وجود چنین فرض و برداشت نادرست و خام اندیشه‌ای ضعف معرفتی چپ نیست. این در واقع انعکاس و امتداد همان برداشت و شناختی است که سرمایه و سرمایه‌دار در عرصه تولید از کارگر دارد. سرمایه صاحب چیزی است به نام سرمایه. تولید حاصل این است که این سرمایه را، این وسائل تولید را که به سرمایه‌دار تعلق دارد و کارگر بنا به تعریف فاقد آن است، ببرند و در اختیار کارگر بگذارند تا با آن کار کند. کارگران در این رابطه از نقطه نظر سرمایه دار اتمهای انسانی هستند که تک تک توسط سرمایه استخدام میشوند. از نقطه نظر سرمایه کارگر فردی است که برای دوره معینی (روزکار) با سرمایه تماس پیدا میکند و پس از آن دوباره در گوشه‌ای گنگ و غبارآلود در جامعه گم میشود تا فردا مجدداً در کارخانه حضور پیدا کند. در آنسوی کارخانه، در آنسوی رابطه حقوقی میان کار و سرمایه، کارگر برای بورژوا پدیده‌ای ناشناخته است. در نظر بورژوا کارگران همیشه آدمهایی هستند که به کار نیاز دارند و برای کار آمده‌اند. اینکه بعنوان انسان در متن جامعه چه میکنند، مورد توجه بورژوازی نیست.

نگرش سرمایه به کارگر در تولید، پایه و مبنای نگرش چپ حاصل از این سرمایه به کارگر در عرصه سیاست است. توده های بیشکل. وقتی این چپ میخواهد از کارگر سخن بگوید متوجه محرومیت و فقر او میشود. از اینرو در تئوری چپ سنتی طبقه کارگر به روشنی از زحمتکش و رنجبر و فقیر بطور کلی قابل تمیز نیست. این چپ راجع به اینکه این طبقه کارگر بعنوان یک پدیده اجتماعی در چه موقعیتی است و چه میکند، آیا اساساً زندگی و سوخت و ساز سیاسی، فرهنگی، معنوی و هنری‌ای دارد یا خیر، آیا اعتراضی در درون آن در جریان است یا خیر و اشکال این اعتراض کدامند و غیره چیز زیادی نمیداند. این چپ کمترین تبیین و تحلیل را از این مساله دارد که کارگر در آنسوی تولید و اشتغال در اجتماع چیست.

وقتی یک بورژوا واقف میشود به اینکه سوسیالیست است و باید کاری بکند، بدواً دلش بحال فقرا سوخته است و معتقد شده است جامعه نباید به فقیر و غنی تقسیم گردد. مارکس در مانیفست کمونیست درباره اینگونه سوسیالیسم بورژوائی بدقت سخن گفته است. سوسیالیسم بورژواها برای نجات محرومان و فقرا. این دیدگاه عیناً به تئوری حزب اینها منتقل میشود. از یکسو به مارکس رجوع میکند و درباره پرولتاریائی میخواند که سوسیالیسم تئوری انقلاب اوست، آگاه و منضبط است، حکومت خود را برقرار میسازد،

جامعه را دگرگون خواهد کرد و به عالیترین اشکال ممکن اداره خواهد کرد و غیره. از سوی دیگر به جامعه موجود خود مینگرد و "پرولتاریا" را در این انسانهای "محروم و ناآگاه و پابرنه" پیدا نمیکند.

در نتیجه "پرولتاریا" بتدریج برای او مشخصه کسانی میشود که رشد و آگاهی مورد نظر را یافته‌اند تا به حزب او و مبارزه‌ای که او تعریف کرده است ملحق شوند. به این ترتیب حزب ایشان خود به شاخص و محک پرولتر بودن تبدیل میشود. کارگر زنده و حی و حاضری که خارج از این حزب و جریان قرار بگیرد به سختی ممکن است بعنوان پرولتر به رسمیت شناخته شود. پرولتاریا بخشی میشود که توانسته است آن ایدئولوژی طلائی، انضباط طلائی و از خود متشکری طلائی سازمان را قبول کند و به سازمان بپیوندد. به این ترتیب میتوان سازمانهای رنگارنگ پرولتاریائی تشکیل داد بدون اینکه سازماندهنده و دربرگیرنده کارگران باشد. سازمانهایی که خصلت پرولتاریائی خود را صرفاً از تئوری و ایدئولوژی و مواضع خود استخراج میکنند.

تفکر چپ سنتی ترکیبی است از یک تصور تجریدی و ذهنی‌گرایانه و اختیاری از پرولتاریا از یکسو و یک درک و برداشت شماتیک و تنزل‌گرایانه از کارگر بعنوان فقیر و پابرنه از سوی دیگر. هیچیک از این برداشتها درست نیست. هردو نشاندهنده اینست که دوقطبی حزب-توده‌ها یک دوقطبی چرند و بی‌ارزش است که بر شناخت بورژوازی از کارگر در عرصه تولید بنا شده است. این دو قطبی فقط موقعیت و تعلق طبقاتی سوسیالیستهای بورژوا را برملا میکند و بس.

با توجه به این مفروضات و برداشتها، تزهائی که در ابتدای مقاله سیاست سازماندهی ما مطرح شده است ممکن است برای خیلی چیزها عجیب بنظر برسد. این گفته که طبقه کارگر در درون خود دارای یک فعل و انفعال سیاسی غنی است، که به مجموعه مسائل اجتماعی فکر میکند، که در درون خود دارای گرایشات سیاسی و ایدئولوژیکی شکل گرفته است، که طبقه کارگر در هر حال دارای یک بافت رهبری است، که در هیچ مقطعی فاقد نوعی آرایش و تشکل درونی نیست، که اعتراض این طبقه و مبارزه او بلاوقفه و جزئی از موجودیت او بعنوان یک طبقه است، و تزهائی از این دست برای خیلی‌ها غیر قابل هضم است و شاید برایشان نمودی از "کارگر زدگی" حزب ما یا نویسنده مقاله مزبور باشد.

البته در طول همین سالهای اخیر جریاناتی که عقل داشته‌اند و بحران سیاسی و ایدئولوژیکی و تحولات شوروی و چین دگمها و به اصطلاح "آموزشهای" تاکنونی‌شان را بی اعتبار کرده است، از بحثهای ما تاثیر گرفته اند، چرا که بهرحال راهی برای فعالیت

در درون طبقه کارگر در آن یافته‌اند. اما هنوز هستند جریانات و فرقه‌های شبه مذهبی کم تاثیری که با همان باورهای ساده لوحانه در مورد حزب و طبقه کارگر زندگی سیاسی‌شان را سپری میکنند.

خلاصه کلام اینکه خصلت نمای طبقه کارگر در تفکر چپ سنتی نه موقعیت این طبقه در تولید و وجود آن به مثابه یک طبقه اجتماعی محصول تولید مدرن با سوخت و سازها و فعل و انفعالاتی که در درون آن جریان دارد، بلکه موقعیت مصرفی طبقه و پدیده فقر و محرومیت است. و بسیار دیده‌ایم که وقتی الگوی مصرفی طبقه کارگر تغییر میکند، مثلا در ایران وقتی کارگر لباس بهتر میپوشد و با مبارزه خود صاحب وسائل خانگی مانند یخچال و تلویزیون و غیره میشود، این چپ عقب مانده لکنت زبان پیدا میکند و در تئوریهای خودش دچار مشکل میشود.

این چپ وقتی با کارگران سخن میگوید زبان کودکان را بکار میگیرد. در واقع خود را به کودکی میزند. دو ساعت حرف میزند تا به کارگر توضیح بدهد که مثلا اگر مزدت بالا برود بهتر است! چیزی که برای هرکس که در یک خانواده کارگری به سن پنجسالگی رسیده باشد جزو بدیهیات است. اینها بخشی از آن "آگاهی" است که اینگونه سازمانها فکر میکنند انحصارشان را دارند و باید به درون طبقه ببرند. بحث سیاست سازماندهی ما با توجه دادن حزب کمونیست به این مساله آغاز میشود که ما باید از این دوقطبی بورژوائی کنده باشیم و طبقه کارگر را به عنوان یک موجودیت اجتماعی معترض، دارای تعقل سیاسی و آرایش درونی مبارزاتی و در جریان فعل و انفعال سیاسی بشناسیم. این حداقل انتظار از حزبی است که میخواهد حزبی کارگری باشد.

در همین رابطه و در سطحی مشخص تر، ما به گرایشات واقعا موجود در درون طبقه کارگر اشاره میکنیم. این گرایشات حاصل تاریخ‌اند. اگر کسی در سال ۱۸۴۷ تعبیری از کمونیسم بدست داده باشد، کارگر یک قرن بعد دیگر این تعبیر را میشناسد. به هزارویک شکل این کمونیسم با طبقه کارگر در طول یک قرن مرتبط شده، کارگر با الهام از آن مبارزه کرده، صاحب نظران بوجود آمده‌اند و جدل کرده‌اند، احزاب تشکیل شده‌اند، انقلابات صورت گرفته است و غیره. طبقه کارگر به دلیل اینکه بخش زندهای از جامعه است دیگر بعد از یک قرن و بیش از آن از مانیفست کمونیست، مارکسیسم و کمونیسم را به پدیده‌ای درونی برای خود تبدیل کرده است.

این کمونیسم در درون طبقه کارگر محصولات عینی‌ای بوجود آورده است. چند صد سال مبارزه علیه سرمایه‌داری و رویرو شدن با سرمایه‌دار و دولتها و تاکتیکهایش در اشکال و صورتهای گوناگون، کارگر معاصر را در مبارزه آموخته و صاحب سنت (سنتهای

مختلف) کرده است. گرایش‌های گوناگون مبارزاتی در درون طبقه کارگر بوجود آمده است. کارگر امروزی، درست نظیر بورژوازی امروزی در لبه انتهایی یک تاریخ طولانی قرار دارد. این تاریخ در او تاثیر گذاشته و او را به پدیده‌ای بسیار بالغ و پیچیده تبدیل کرده است. حتی کارگر چند قرن قبل که تازه از روستا و کارگاه کنده شده بود، ذهن و زندگی‌ای پخته‌تر و بالغ‌تر و شکل گرفته‌تر از چیزی داشت که چپ بورژوازی در مورد کارگر امروزی در فکر خود مجسم میکند.

وجه دیگر بحث ما این بود که این گرایش‌های ایدئولوژیکی و سیاسی موجود در درون طبقه کارگر پایه عینی احزابی هستند که به نحوی از انحاء خود را به طبقه کارگر منتسب و مرتبط میکنند. گرایش اصلاح‌طلبانه با تفکر و سنت و سابقه‌اش در درون طبقه کارگر در کشورهای مختلف وجود دارد و این پایه عینی احزاب اصلاح طلب دارای نفوذ در درون طبقه کارگر است. بهمین ترتیب گرایش انقلابی و کمونیستی وجود دارد. گرایشی که فعالین آن نسبت به تفاوت نظرات و راه حل هایشان در قبال مسائل کارگری با دیگر جریان‌ها خود آگاهند.

مساله بر سر مرزبندی‌های عمیق تئوریک نیست، بلکه بر سر مرزبندی‌های واقعی مبارزاتی میان سنت‌های مبارزاتی مختلف در درون طبقه کارگر است. این گرایش‌ها توده کارگران را تحت تاثیر قرار میدهند و به سمت خود جلب و جذب میکنند. طبقه کارگر مدام در حال قطب بندی درونی، آرایش گرفتن درونی و حتی کشمکش درونی برای پیدا کردن و دنبال کردن بهترین و موثرترین راه بهبود اوضاع و رهائی خویش است. حال اگر یک حزب سیاسی بخواهد حزبی کارگری باشد و یا در درون طبقه کارگر برای خود حمایتی پیدا کند، اولین سوالی که در برابرش قرار میگیرد اینست که مابه ازاء اجتماعی آنچه که این حزب در فکر و سیاست و مبارزه نمایندگی میکند در درون طبقه کارگر به شکل گرایشی بالفعل وجود دارد یاخیر. این گرایش در چه موقعیتی در درون کل طبقه کارگر قرار گرفته است. یک سازمان سوسیالیستی رادیکال که میخواهد در درون طبقه کارگر کار بکند اصولاً باید با این فرض شروع بکند که یک جریان سوسیالیستی رادیکال در درون طبقه کارگر وجود دارد.

این تازه، گفته‌ای است مربوط به اوضاعی که نظیر ایران سازمان سوسیالیستی مربوطه اساساً از ابتدا توسط روشنفکران و خارج محیط فعالیت سیاسی کارگری تشکیل شده باشد. وگرنه کمونیسم (گرایش مارکسیستی در آن) از ابتدا در محیط کارگری شکل گرفت و گرایش سوسیالیستی در درون خود طبقه را همراه داشت. باتوجه به خصلت روشنفکری چپ تاکید این هم ضروری است که بدیهی است که تبیین گرایش کارگری رادیکال و

سوسیالیست از هویت سیاسی و ایدئولوژیکی خودش لزوماً مانند تبیین سازمان مربوطه نیست و نباید باشد. اما اگر واقعاً داریم از سوسیالیسم انقلابی و رادیکال سخن می‌گوییم آنوقت در اینکه یک چنین جریانی بطور واقعی در درون طبقه کارگر وجود دارد و دیگر در عصر ما بطور اجتناب ناپذیری بازتولید می‌شود تردیدی نیست. جامعه‌ای که در آن طیف رادیکال و سوسیالیستی کارگری وجود نداشته باشد، جامعه‌ای است که در آن سرمایه‌داری وجود نداشته است. قدمت سوسیالیسم کارگری به قدمت خود سرمایه‌داری است و اکنون قریب یک قرن و نیم است که جناح رادیکال این سوسیالیسم کارگری مستقیماً از مارکسیسم الهام می‌گیرد.

به بیان دیگر بحث ما اینست که حزب به معنایی که معمولاً از آن حرف می‌زنیم، یعنی یک تشکیلات تعریف شده، صرفاً یک تعیین خاص از یک واقعیت اجتماعی وسیعتر است. واقعیتی که یک وجه آن وجود اجتماعی یک گرایش و حرکت بالفعل در درون طبقه کارگر است و وجه دیگر آن وجود تشکیلاتها، برنامه‌ها و غیره. حزب صرفاً تشکیلاتی متشکل از افراد نیست که بر مبنای توافق بر سر برنامه و اساسنامه گرد هم آمده‌اند. حزب حاصل بلوغ روندهای تاریخی است که طی آن ماتریال کافی در سطح جامعه، در درون طبقه کارگر بشکل گرایش‌ها و سنتها و فعالین، و نیز در قالبهای سیاسی و برنامه‌ای، برای پیدایش یک سازمان که بتواند این حرکت اجتماعی را سازماندهی و رهبری کند بوجود آمده است.

پس باید مقدماتاً حزب را به معنی وسیع کلمه در نظر بگیریم. گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر ایران هم اکنون جزو و عضو حزب کمونیست ایران به این معنی وسیع هست. هر عضو این حزب کمونیست ایران موجود هم (با تعریف محدود آن) قاعدتاً بدو باید خود را متعلق به این حرکت و این حزب وسیع اجتماعی بداند. ندیدن این رابطه است که بنظر من به کار فعالین حزب کمونیست ایران لطمات جدی زده و می‌زند. هر رفیق ما باید خود را بدو جزء گرایش سوسیالیستی و رادیکال وسیعی بداند که کانون اصلی آن هم اکنون در درون طبقه کارگر قرار دارد. تفاوت ما باید صرفاً اینجا باشد که ما اعضا حزب آن بخشی از فعالین این گرایش را تشکیل می‌دهیم که مجدانه برای ساختن و قدرتمند کردن یک حزب سیاسی (به معنی اخص کلمه) برای این جریان اجتماعی تلاش می‌کنند. ما داریم یک آرایش حزبی برای این طیف و این جریان بوجود می‌آوریم. فعالین همین جریان (که بخش بیشتر آنها هنوز عضو حزب کمونیست ایران نیستند) دارند مجمع عمومی و شورا و سندیکا بوجود می‌آورند، در برابر کارفرمایان و دولت اعتراض سازمان می‌دهند و غیره. اینها همه سوخت و ساز حزب کمونیست به مثابه یک حزب اجتماعی

است. اینها همه جزء تاریخ این حزب و تاریخ انقلاب کمونیستی به رهبری این حزب است. بنابراین مساله محوری در سیاست سازماندهی ما این است که سوسیالیسم انقلابی طبقه کارگر در ایران تشکل و تعیین حزبی خود را چگونه بدست میآورد و تقویت میکند. حزب کمونیست ایران میتواند ظرف این امر باشد، میتواند حزب طبقاتی کارگران و حزب انقلاب کمونیستی کارگران باشد مشروط براینکه گرایش سوسیالیستی کارگری این حزب را در دست بگیرد، "فتح کند" و به ظرف مبارزه خود تبدیل سازد. حزب ما، نظیر هر چیز دیگری در دنیا، باید دیر یا زود جایگاه اجتماعی خود را پیدا کند. حزب کمونیستی که نتواند ظرف اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر بشود به مثابه حزب کمونیست از بین میآید. حزب ما باید به جزء ارگانیک و غیر قابل تفکیک حیات و حرکت جریان رادیکال و سوسیالیستی کارگران، و به این اعتبار به جزء غیر قابل تفکیک مبارزه کل طبقه کارگر علیه بورژوازی، تبدیل بشود.

در بحث سیاست سازماندهی میگوئیم بجای اینکه ما از یک تصور صرفا تشکیلاتی حرکت کنیم و شروع کنیم برای حزب معین و محدود خود عضو گرفتن و حوزه و کمیته برپا کردن، بیائیم بدوا خود را بخشی از یک حزب وسیع اجتماعی (فی الحال اجتماعی) در نظر بگیریم و پیرسیم گسترش حزبی و تعیین این جریان در یک حزب سیاسی درگرو چیست. اینجاست که فوراً متوجه اوضاع و احوال آن طیفی از مبارزان این حزب وسیع میشویم که فی الحال خود را در راس توده‌های وسیع کارگری قرار داده‌اند، رهبران مستقیم و عملی بخشهای مختلف طبقه‌اند، با هم متصل و در ارتباطند، و در برابر بورژوازی و گرایشات غیرکارگری و غیررزمنده در درون خود طبقه کار صفتبندی ایجاد میکنند و غیره.

چه چیز مانع ادغام حزب کمونیست ایران بعنوان یک حزب معین و این بخش عظیمتر کمونیسم انقلابی در ایران در یک پراتیک حزبی و طبقاتی واحد و یکپارچه است؟ چه چیز رهبری جنبش کارگری را توسط این حزب وسیع اجتماعی دشوار میکند؟ کدام اشکال سازمانیابی برای انجام این تحول تعیین کننده در این دوره معین مناسب است. برای شکل گرفتن این حزب عظیم کارگری طیف رادیکال و سوسیالیست کارگران چه تحولات سیاسی و فکری و تشکیلاتی را باید از سر بگذرانند، و متقابلاً، و بنظر من مهمتر از آن، حزب کمونیست ایران برای آنکه ظرف مناسبی برای فعالیت و اتحاد کارگر کمونیست و انقلابی باشد باید چه دگرگونی‌هایی در کار خود ایجاد نماید؟ این سئوالات نقطه شروع و محور بحث سیاست سازماندهی ماست که در ادامه بحث بطور مشخصتری به تازها و استنتاجات اصلی آن میپردازم.

(۲)

تزه‌های عمومی بحث

تزهائی که در ابتدای مقاله سیاست سازماندهی ما مورد بحث قرار می‌گیرد میکوشد تا وجوهی از موجودیت اجتماعی کمونیسم و هویت اجتماعی طبقه کارگر را به فعالین کمونیست بشناساند.

۱) ما می‌گوئیم در ایران نیز مانند سایر نقاط جهان گرایش‌ها گوناگونی در درون طبقه کارگر وجود دارد. قبل از دست زدن به هرگونه اقدام تشکیلاتی برای حزب‌سازی باید از خود بپرسید کدام این گرایش‌ها پایه موجودیت اجتماعی بالفعل و مستقیم شما بعنوان یک حزب معین است و وضع این گرایش در صحنه جنبش کارگری عملاً چگونه است؟ این گرایش چقدر متحد، متشکل و خودآگاه است؟ چقدر فعال است و در چه اشکالی فی‌الحال سازمان یافته است؟ ادغام این گرایش اجتماعی با حرکت حزبی شما در یک موجودیت یکپارچه سیاسی و مبارزاتی با چه موانعی روبروست؟ چه موانعی مانع تبدیل رهبران بالفعل و عملی این جریان به ستون فقرات و کادرهای یک سازمان حزبی است؟ در یک کلام تحزب این گرایش در گرو چیست؟

۲) ما می‌گوئیم طبقه کارگر یک توده بی‌شکل و ساکن نیست. هر جا استثمار هست مقاومت و مبارزه علیه آنهاست و این مبارزه فی‌الحال رهبری میشود. طبقه کارگر حتی در بدترین شرایط، هنگامی که ابتدائی‌ترین تشکلهای کارگری وجود ندارند، بصورت اتمهای منفرد وارد عرصه مبارزه و مقاومت نمیشود، بلکه دارای آرایش و سازمانی برای مبارزه است. کسانی در درون این طبقه خود را به موقعیت رهبران عملی بخشهایی از طبقه ارتقاء میدهند، کسانی هستند که نبض طبقه را در دست دارند و میتوانند آنها را به حرکت بکشانند. اینها کسانی هستند که نظر و تشخیص‌شان برای بخشهای وسیعتری از طبقه اهمیت دارد. اینها سنتهای مبارزاتی کارگران را با خود حمل میکنند و به دیگران انتقال میدهند. برای یک کمونیست حیاتی است که بداند که این رهبران چه کسانی‌اند و چه میکنند و کدام بخش آنها رهبران سوسیالیست طبقه‌اند. کسی که میخواهد حزب و حوزه و تشکیلات کمونیستی بسازد باید بدو تصویر روشنی از این گرایش‌ها و رهبری‌ها در درون طبقه کارگر داشته باشد.

۳) نکته دیگر، که مبین جدال اساسی‌ای میان کمونیسم کارگری با چپ سنتی و روشنفکری ایران است، مساله مبارزه اقتصادی است. آن شبه سوسیالیسمی که از بیدار شدن وجدان روشنفکر بورژوا نسبت به "فقر توده‌ها" و تقسیم جامعه به فقیر و غنی مایه

میگیرد، فوراً به نسخه‌ای برای اصلاحات اجتماعی میرسد. تصویری از جامعه بدست میدهند که در آن با روی کار آمدن اینگونه سوسیالیستهای خیراندیش این محرومیتها از میان میرود. اما در عین حال صریحاً یا تلویحاً چنین استدلال میشود که تا این جریان خود سر کار نیاید، یا تا "انقلاب" نشود، بهبود جدی در زندگی توده‌ها را نمیتوان انتظار داشت. و البته چپ غیرکارگری خود بنا به موقعیت طبقاتی‌اش در این موقعیت عینی قرار دارد که میتواند "انتظار نداشته باشد".

ایده انقلاب و تئوری مارکسیستی انقلاب کارگری برای این جریان‌ها مجوزی میشود برای طفره رفتن از مبارزه برای بهبود فوری اوضاع طبقه کارگر، حواله دادن کارگر به آینده و تحقیر مبارزه کارگر برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بعنوان چیزی که گویا نشانه انحراف از امر انقلاب است. بدیهی است که در این دیدگاه کارگر به گرفتن حق خود تشویق میشود، اما هزار بار این تبصره تاکید میشود که این مبارزه نباید "عمده" بشود و قس علیهذا. برای طبقه کارگر و برای مارکسیسم این اساساً بی معناست. چرا که نفس وجود طبقه کارگر منوط به مبارزه و کشمکش هر روزه با بورژوازی برای بهبود اوضاع اقتصادی کارگران است.

بحث به این صورت نیست که گویا کارگر مخیر است که مبارزه اقتصادی بکند یا خیر یا به این مبارزه شدت بدهد یا خیر. کارگر نه فقط برای بهبود اوضاع خود بلکه برای جلوگیری از تنزل سطح موجود زندگی خود، برای حفظ حرمت انسانی خود، در جامعه سرمایه‌داری ناگزیر و دائماً باید دست به مبارزه برای بهبودهای اقتصادی و اجتماعی بزند. بنابراین طبقه کارگر قرار نیست در قبال مبارزه اقتصادی "موضع" خاصی بگیرد. مبارزه اقتصادی یعنی طبقه کارگر و طبقه کارگر یعنی مبارزه اقتصادی. این جزء تعریف و از خصوصیات وجودی طبقه کارگر است. همانطور که ماهی نمیتواند شنا نکند، کارگر نمیتواند مبارزه اقتصادی نکند. و اتفاقاً پیشروی در این مبارزه انقلاب کارگری را تقویت و تسهیل میکند. تنوریهای چپ سنتی آنان را به این نتیجه میرساند که کارگران با یک درجه رفاه "فاسد میشوند" و یا اینکه فقر و فشار اقتصادی باعث انقلاب میشود.

این تصویری پوچ و ضد کارگری است. کارگر باید در موقعیت اقتصادی هر چه محکمتر و ایمن‌تر قرار داشته باشد. تنها طبقه کارگری که در جریان پیشروی طبقاتی باشد میتواند به همه چیز چنگ ببندد و کل انقلاب کارگری را بخواهد. استیصال و بن بست مایه عصیان خرده بورژوازی میتواند باشد، اما منشاء انقلاب کارگری نمیتواند باشد. این فقر است که مبارزه کارگری را به انحطاط و فساد میکشاند و نه رفاه و بهبود اوضاع اقتصادی طبقه. بنابراین مبارزه اقتصادی و مبارزه برای بالا بردن حرمت و حیثیت

اجتماعی کارگر جزء لایتجزای وجود اجتماعی طبقه کارگر است و تعطیل بردار نیست و حزب کمونیستی که میخواهد حزب کارگران باشد را اصلا باید بدوا در این قلمرو پیدا کرد تا تازه بتوان از آن درباره برنامه و مبارزه‌اش برای انقلاب کارگری و کمونیستی پرسید.

اما در واقعیت امر صدها حزب باصطلاح سوسیالیست در دنیا وجود دارد که در نظر و در عمل با این مبارزه اقتصادی جاری و دائمی بیگانه‌اند و هویت شان در اختلافات نظری شان با گروه مجاور خلاصه میشود. احزابی که حتی نمیدانند کارگر فلان رشته چقدر میگیرد، آیا با این درآمد میتوان یک خانواده سه نفری را هم اداره کرد، آیا میتوان بچه را تا فلان سن به مدرسه فرستاد، یا مساله دوا و دکتر چه میشود و غیره. خیلی از اینها کاری به این مسائل ندارند و تمام مساله و مشغله‌شان اینست که کدام انشعاب عقیدتی سرآغاز موجودیت فرقه‌ای آنهاست و غیره. چنین جریاناتی هر وقت من و شما را میبینند که داریم از اضافه دستمزد و بیمه و قانون کار و بن و غیره حرف میزنیم، فوراً به ما لقب "اکنونیست" میدهند. و فوراً هم نام لنین را به میان میکشند. حال آنکه لنین به جریان ما تعلق دارد. در دوره‌ای در روسیه کارگرانی که هست و نیست‌شان با مبارزه اقتصادی عجیب بوده است گفته‌اند که سرنگونی تزاریسیم و مساله قدرت سیاسی امر بسیار مهمی است و نباید به بورژوازی لیبرال سپرده شود. شبه سوسیالیست بورژوا که اساساً از سوئی دیگر وارد بحث شده است ما را نشان میدهد و در ما مصداق اکنونیستها را میبیند.

بنظر من وقتی جریانات اینچنینی به ما لقب اکنونیست میدهند باید یقین کنیم که در مسیر درستی قرار گرفته‌ایم. این خود بهترین قطب‌نما برای تشخیص جهت درست است. تا وقتی که حزب کمونیست درست مانند کل جریان رادیکال و سوسیالیست در درون طبقه درگیر مبارزه دائمی برای بهبود فوری اوضاع طبقه کارگر نباشد نمیتوان به آن حزب کمونیست کارگران اطلاق کرد. من تضمین میکنم سنت قیام کردن و سرنگون کردن و انقلاب کردن و به مساله قدرت سیاسی پرداختن در حزب ما آنقدر قوی هست و آنقدر طرح و برنامه برای آن وجود دارد که هیچ لحظه‌ای نخواهد رسید که ما به جریانی از نوع اکنونیستهای اوائل قرن در روسیه تبدیل بشویم. اساساً فکر میکنم امکان پیدایش یک چنین اکنونیسمی در درون سنت کمونیسم تاریخی منتفی شده است.

رد و تحقیر مبارزه اقتصادی توسط چپ غیرکارگری در ایران زمینه‌های مادی مشخصی هم دارد. اولاً، اصولاً بدلیل بافت شان فشار اقتصادی برای این جریانات ملموس و محسوس نیست. ثانیاً، دخالت در مبارزه اقتصادی، بودن در آن مکان اجتماعی را

ایجاب میکند. برای مبارزه اقتصادی "به کارگر احتیاج هست". نمیتوان کارشناس تحصیل کرده به این مبارزات گسیل کرد. هر نوع دخالت در مبارزه اقتصادی به تشکیلات کارگری و رهبر عملی نیاز دارد و این جریانات فاقد چنین بافت و فعالینی هستند. راستش بسیاری‌شان تصویری بسیار ذهنی از اعتراض کارگری دارند. اعتراض کارگری برای اینها، به شهادت ادبیات تبلیغی‌شان، همواره بصورت از کوره در رفتن جمعیت بیشکل کارگران در این یا آن محیط کار و زندگی مجسم میشود. و لذا شرکتشان در مبارزه اقتصادی عمداً حالت تلاش برای عصبانی کردن کارگران را بخود میگیرد. اینها ابداً تصویر یک مبارزه هدف دار و با حساب و کتاب و دارای قواعد و سازمان و رهبری را از اعتراض کارگری ندارند. خود در متن این روابط و مناسبات قرار ندارند و لذا نه فقط از دخالت بلکه عموماً حتی از فهم مکانیسم اعتراض کارگری نیز ناتوانند.

۴) نکته دیگری که باید بحث شود جایگاه حزب در دل این مبارزه جاری و تعطیل ناپذیر است. حزب و تحزب یک وجه معین و یکی از اشکال تعیین این مبارزه وسیع اجتماعی است و نه "حلقه آخر تکامل" این مبارزه. برای چپ سنتی حزب پله نهائی یک نردبان ترقی است. از محفل به اتحادیه و سازمان صنفی و سپس به حزب. در مقاله سیاست سازماندهی به این نکته تاکید شده بود که تحزب یکی از وجوه یک مبارزه و یک واقعیت چند وجهی است. واقعیتی که محافل کارگری و اتحادیه‌ها و شوراهای غیره وجوه دیگر آنرا تشکیل میدهند و همه مجموعاً یک پدیده اجتماعی مرکب را میسازند. توده عظیمی از انسانها در ارتباط با هم در حال اعتراض به سرمایه‌داری هستند و این اعتراض وجوه و دقائق و لحظات گوناگونی دارد و اینها در اشکال مختلفی بروز و تعیین پیدا میکنند که یکی از آنها حزب سیاسی طبقه است. این حزب نماینده و سازماندهنده فعالیتی دائمی و ادامه کار برای امر انقلاب اجتماعی است و همه مبارزات دیگر را در چهارچوب این مبارزه عمومی برای انقلاب اجتماعی بهم مرتبط میسازد. این تحزب بنابراین ابداً آلترناتیو و بدیلی در مقابل سایر اشکال فعالیت طبقه کارگر نیست. بحث ما اینست که بیائیم این واقعیت اجتماعی مرکب را ببینیم، آنرا در کلیت‌اش تقویت کنیم، ملزومات پیشروی این جنبش عمومی را فراهم کنیم تا تازه بتوانیم در متن این فعالیت وجه حزبی این مبارزه را نیز سازمان بدهیم. نمیتوان جدا از کل این حرکت اجتماعی – طبقاتی دست بکار ساختن یک حزب سیاسی برای طبقه کارگر شد. کسی که میخواهد یک حزب کمونیستی کارگری بسازد باید در کل این مبارزه همه جانبه و مرکب دخیل بشود.

۵) مساله دیگر بررسی برخی وجوه و ویژگیهای اوضاع زیست و مبارزه طبقه کارگر

در ایران است که بر ابعاد مشخصتر سیاست سازماندهی ما تاثیر میگذارد. اولاً، طبقه کارگر ایران طبقه جوانی است. منظور من سن و سال کارگران نیست، بلکه تاریخچه وجود پرولتر شهری در ایران در مقایسه با کشورهای مهد سرمایه‌داری در اروپا است. سنتهای مبارزه کارگری در این کشورها، در زمینه تشکل، سازماندهی توده‌ای، تحزب و غیره، حاصل روندهائی طولانی است. سنت مبارزه کارگری در ایران طبعاً از موقعیت جامعه ایران و تاریخ و روند توسعه سرمایه‌داری در ایران تاثیر پذیرفته است. برای مثال سنت سریعاً متشکل شدن، سازمانهای اتحادیه‌ای و شورائی ایجاد کردن و غیره در طبقه کارگر ایران ضعیف است.

اما بحث مقاله سیاست سازماندهی اینست که این مشاهده بهیچوجه چپ غیرکارگری را مجاز نمیکند که اتمیزه بودن کارگر ایرانی را نتیجه بگیرد. این خلاء بهر حال از آنجا که مبارزه و اعتراض کارگری تعطیل بردار نیست با اشکال دیگری از سازمانیابی و فعالیت کارگری پر میشود که با اوضاع و احوال حاکم بر جامعه تناسب دارند. ما میگوئیم حتی در بدترین شرایط نیز شبکه‌هایی از محافل کارگری در درون طبقه کارگر شکل میگیرد که بعنوان ظرف همفکری کارگری و چاره‌جویی رهبران کارگری عمل میکنند. ما این شکل را ایده‌آلیزه نکرده ایم. اما این آن شکل حداقل و پایه‌ای است که در تمام دنیا هر جا که کارگر هست و کار میکند وجود دارد، اعم از اینکه عظیمترین اتحادیه‌ها و شوراها و غیره وجود داشته باشند یا خیر. این شبکه‌ها، که در درون و از طریق آنها کارگران آگاهتر توده کارگران را با مبانی مبارزه کارگری آشنا میکنند، تبلیغشان میکنند، گردشان میاورند، به عمل میکشاند و رهبری‌شان میکنند درست مانند خود مبارزه تعطیل بردار نیستند. هیچکس، هیچ کارفرما و حزب و دولتی نمیتواند این حرکت را تعطیل کند.

این هم از خصوصیات وجودی طبقه کارگر است و هر بورژوازی که دارد تولید را سازمان میدهد همراه با آن بناگزییر این محافل را نیز خود ناخواسته بوجود میآورد. هیچکس نمیتواند مانع این شود که انسانهایی که زیر یک سقف کار میکنند، شرایط مشابهی را تحمل میکنند، در موقعیت اجتماعی یکسانی قرار دارند و خود را با نیروی واحدی رودررو مییابند و غیره، در درون خود ارتباط ایجاد کنند و به سرنوشت مشترک خود فکر کنند و برای موقعیت خود راه چاره بیاندیشند. این انسانها بناگزییر به موقعیت خود، راههای مبارزه برای بهبود اوضاع خود و حتی به آنچه که جهان بصورت تاریخ و تنوری درباره آنها میگوید فکر میکنند و دورنماهای عملی در برابر خود قرار میدهند. شبکه‌های محافل ظرف اولیه و اجتناب ناپذیر صورت گرفتن این فعل و انفعالات در درون

طبقه کارگر هستند. درد کارگران و راه حل برای این دردها در درون این محافل بحث میشود. این یک جریان زنده مبارزاتی است. بنابراین حتی در ایران هم، علیرغم نبود و یا ضعف سازمانهای رسمی و شسته و رفته کارگری، لازم نیست از صفر شروع کنیم. ثانیاً، اوضاع مشخص ایران بر ضرورت جای گرفتن جدی کمونیسم در متن مبارزه اقتصادی تاکید میکند. در کشورهای دیگر شکاف کمونیستها، یا چپها بطور کلی، از مبارزه اقتصادی ممکن است به اندازه ایران عمیق نباشد. این شکاف باید حتماً پر شود. اما در ایرانی که چپ اساساً در جناح چپ ناسیونالیسم طبقات غیرکارگر شکل گرفته است، سنتاش به دکتر مصدق و استقلال طلبی اقتصادی برمیگردد، چپی که افق مبارزاتش انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی در "میهن خویش" بوده است و کارگر را بعنوان نیروی ذخیره مبارزه بورژوازی و اصلاح طلبانه خود نگریسته است، در کشوری که مبارزه اقتصادی کارگری مداوماً توسط چپ تحقیر شده و به فرع مبارزه ضد استبدادی تبدیل شده است، در یک چنین کشوری کمونیست کارگری باید با تاکید بر مراتب بیشتری به امر مبارزه اقتصادی توجه کند. این یک شاخص اساسی تفکیک پرولترها و بورژواها است. حزب ما و فعالین ما نباید از اینکه این چپ بورژوازی انگ "اکنونیست" به ما بزند هراسی بدل راه بدهند.

بهرحال نهایتاً همه ترهائی که در مقاله سیاست سازماندهی مطرح شده اند، مستقل از اینکه چقدر به کشورهای دیگر قابل تعمیم باشند و چقدر خصوصیات عام مبارزه کارگری را بحث میکنند، اوضاع ایران را مد نظر دارند. چرا که این برآستی خصلت بورژوازی چپ تاکنون موجود ایران است که ما را ناگزیر میکند به تاکید بدیهیات در مورد طبقه کارگر و مکانیسمهای مبارزه کارگری بپردازیم.

نواقص کار قبل از طرح سیاست سازماندهی

در مقاله سیاست سازماندهی نسبتاً به تفصیل به این مسأله پرداخته شده است. بنابراین اینجا فقط نکاتی را برای یادآوری تذکر میدهم. اگر بخواهم ارزیابی خلاصهای از نقص اصلی کارمان در دوره قبل از طرح این سیاست بدست بدهم باید بگویم که ما کار را از وسط شروع کرده بودیم. ما بعنوان یک حزب سیاسی تلاش میکردیم در میان پیشروان طبقه کارگر کانونهای حزبی بوجود بیاوریم. این کار البته یک جزء دائمی فعالیت ماست و ایرادی فی‌المنفسه به آن وارد نیست و حاصل سیاست سازماندهی کنونی ما هم باید رشد سریع سازمان حزبی ما در میان کارگران باشد. اما، علیرغم اینکه حتی در همان موقع بکرات به مسأله ضرورت احاطه شدن حوزه‌ها و کانونهای حزبی توسط طیف وسیعی از

کارگران دوستدار حزب تاکید میکردیم، جنبه اجتماعی گسترش حزب و تحزب در میان کارگران کمتر مورد توجه بود.

امروز که میخواهیم کارگر را در قامت اجتماعی‌اش برسمیت بشناسیم و سازمان بدهیم، موضوع سازمانیابی محفلی کارگران جای تعیین کننده‌ای برای ما پیدا میکند. هنگامیکه ما به این مساله توجه میکنیم که باید اشکال واقعا موجود سازمانیابی و اعتراض کارگران و بویژه کارگران سوسیالیستی که پایه اجتماعی بلاواسطه حزب را تشکیل میدهند را شناخت و مبنا قرار داد، متوجه محافل و شبکه‌های محفلی کارگران میشویم. نقطه شروع ما برای کار با طبقه کارگر برسمیت شناختن این حقیقت است که یک گرایش واقعی و فعال در درون طبقه کارگر هم اکنون سوسیالیسم و رادیکالیسم در جنبش کارگری را نمایندگی میکند و به ما بعنوان یک تشکیلات معین نزدیک است.

این اصولا آن زمینه عمومی است که امکان داده است حزب کمونیست ایران تشکیل شود و رشد کند. بنابراین توجه ما به این قشر معطوف میشود. این طیف دارد چه میکند، رابطه حزب کمونیست با آن چیست، و ما چگونه میتوانیم این طیف را، که به اعتقاد من وسیع و بانفوذ است و کمتر اعتراض پرشور کارگری بدون دخالت آن صورت میگیرد، تقویت و منسجم کنیم. در دوره قبل ما به این کار بنیادی کمتر توجه کرده بودیم. مساله ما در درجه اول سازمان دادن و متحد کردن طیف سوسیالیسم و رادیکال در درون طبقه کارگر است که از پیش برای ما و حتی کمابیش برای بخش وسیعی از خود آنها هم روشن است که آینده این طیف و حزب کمونیست ایران بهم گره خورده است. تنها بر مبنا و با اتکاء به این فعالیت پایه‌ایست که ما قادر خواهیم بود تازه حوزه‌های واقعی حزب را که دربرگیرنده فعالین این طیف باشند، ایجاد کنیم و گسترش بدهیم. در بحث دورنمای سیاست سازماندهی ما به این مساله برمیگردم.

بعبارت دیگر ما تمام دستاورد خود جامعه را برای ایجاد یک حزب کمونیستی کارگری کنار گذاشته بودیم و میخواستیم خود به ابتکار تشکیلات سلولهای این حزب را ایجاد کنیم. حال آنکه جامعه فی‌الحال ماتریال زیادی برای شکل‌گیری این حزب را فراهم آورده و اگر دقیقتر بنگریم بخشی از این حزب سیاسی به معنی وسیع کلمه در درون طبقه کارگر جای دارد و کار میکند. پس اساس سیاست سازماندهی ما را چنین میتوان بیان کرد: بخشهای مختلف جریان کمونیستی و رادیکال در ایران را متشکل و در یک حزب سیاسی متحد کنیم. حزب ما به عنوان تشکیلاتی با حدود و ثغور اساسنامه‌ای معین، با کادرها و فعالین و حوزه‌ها و نیروی نظامی و تبلیغات و رادیوها و روزنامه‌ها و غیره‌اش تنها یک بخش از این واقعیت وسیع اجتماعی است.

اما بخش وسیعی از این حزب، علی‌الظاهر خارج دیوارهای حزب ما، متشکل از طیف کارگران سوسیالیست و مبارزی است که هم اکنون نه فقط در راس اعتراضات جاری کارگری هستند، بلکه مجموعه‌ای از وظایف تبلیغی و آگاه‌گرانه و سازمان‌گرانه را نیز به پیش می‌برند. این بخش دارد کارگران را در حد امکاناتش و در اشکالی که اوضاع اجازه می‌دهد متحد می‌کند، علیه خرافه در صفوف کارگران مبارزه می‌کند و حتی در مقابل هجوم جانورانی نظیر رژیم اسلامی رابطه‌اش را با توده‌های طبقه کارگر برقرار نگه می‌دارد. از نقطه نظر کمونیسم رادیکال در ایران، این طیف و حزب کمونیست ایران اجزاء یک حرکت هستند. فعالین این طیف در واقعیت امر فعالین ما هستند. حزب کمونیست و این طیف فعالین کارگری باید آگاهانه بهم نزدیک شوند و در هم ادغام شوند. این اساس بحث سیاست سازماندهی ماست.

این بحث می‌خواهد فعالین حزب را به نیروی آگاه و فعال ادغام این دو بخش تبدیل بکند. یک راه واقعی این تحول اینست که این بخش حزبی و تشکیلاتی در مبارزه این طیف (یعنی بخش دیگر این جریان بالقوه واحد) دخیل شود و بر آن تاثیر بگذارد. حزب کمونیست باید بر ارتقاء خودآگاهی این جریان، رابطه آن با سایر گرایش‌ها در درون طبقه کارگر، و توانایی آن در رهبری اعتراضات کارگری تاثیر بگذارد. بنظر من تعلق حزب و این طیف به یک واقعیت مبارزاتی واحد را باید فهمید و فرض گرفت. هر اعتلای سیاسی در آینده و پیدایش هر درجه گشایش سیاسی این را که این طیف پایگاه حزب کمونیست و ساختمان اصلی کادرها و اعضا آن را تشکیل خواهد داد به روشنی به همه اثبات خواهد نمود. حرکت این طیف کارگران از هم اکنون جزئی از تاریخ حزب کمونیست ایران است که دارد در بیرون مرزهای اساسنامه‌ای حزب کمونیست ایران ساخته می‌شود.

خطوط اصلی سیاست سازماندهی ما

بنابراین با توجه به این مقدمات، سیاست سازماندهی ما را میتوان در چند حکم خلاصه کرد:

۱- سازماندهی حزبی تابعی از موجودیت و قدرت یک طیف رادیکال و سوسیالیست در میان رهبران عملی کارگری و کارگران مبارز است.

این قشر وجود دارد و باید منسجم و خودآگاه بشود. بخش مهمی از فعالیت ما ناظر برگسترش این طیف و انسجام سیاسی و نظری بخشیدن به آن است. این قشر باید خود را با سنتها و نظرات و سیاستهای خود از سایر گرایش‌ها در درون طبقه کارگر تمیز بدهد.

من میگویم "تمیز بدهد" و نه "تفکیک کند" برای اینکه میدانم نگرش خرده بورژوائی حاکم بر چپ ایران چه سکتاریسمی را از یک چنین بیانی نتیجه میگیرد. این طیف باید بداند که فرقتش در فکر و در صحنه عمل سیاسی با جریان‌ات رفرمیست و سندیکالیست و غیره چیست.

این حکم بر این تاکید میکند که حزب را مصنوعاً نمیتوان ایجاد کرد. حزب با فراخواندن آحاد کارگری به حزب ساخته نمیشود. بلکه هر قدر طیف رادیکال و سوسیالیست در طبقه کارگر قوی باشد بهمان درجه یک حزب کمونیست قوی و رادیکال متشکل از کارگران میتواند در جامعه وجود داشته باشد. این دو واقعیت به هم مربوطند و متقابلاً بر هم تاثیر میگذارند. هر قدر طیف رهبران کارگری و کارگران مبارزی که فرق خود را در افق و دورنما، در تاکتیک و در اولویتها، در سنتها و ارزشهای مبارزاتی با سایر گرایش‌ها میداند، قویتر باشد ساختن یک حزب کارگری رادیکال مقدورتر است. اگر کسی از من بخواهد حوزه‌ای حزبی در منطقه و شهری ایجاد کنم سوال اول من این خواهد بود که اوضاع آنجا چگونه است؟ سابقه مبارزات کارگری در منطقه چیست؟ کدام گرایش در میان کارگران آن منطقه و یا رشته قویتر است؟ و سوسیالیسم و خط مشی رادیکال در بین رهبران کارگری آنجا چه نفوذ عمومی دارد؟ اگر پاسخی که به این سوالات پیدا میکنم مساعد باشد آنگاه دورنمای مساعدی را برای تشکیل کانونها و سلولهای حزبی پیش بینی میکنم و اگر نباشد قطعاً کارم را با توجه به این داده‌ها از سطح دیگری شروع میکنم. رشد حزب کمونیست متناسب با وسعت مابۀ ازاء اجتماعی آن در درون طبقه خواهد بود.

۲- رابطه سیاسی طیف کارگران کمونیست با حزب کمونیست ایران باید تحکیم شود. این قشر باید حزب کمونیست را بتدریج بعنوان جریان حزبی خود قبول کند. این جمله باید وصف حال بخش زیادی از رهبران کارگری باشد که: "اگر بخواهم میان احزاب انتخاب کنم، من خود را به حزب کمونیست ایران نزدیک میدانم". این بنظر من تمام آن پیوندی است که در این مرحله باید بوجود بیاید. اگر بخش وسیعی از رهبران کارگری این را بگویند، هر تبصره‌ای هم بدنال آن بگذارند، که مثلاً این یا آن وجه کار حزب عیب دارد، به اعتقاد من این یک پیروزی اساسی در ایران خواهد بود و کمونیسم ایران را در یک قدمی تشکیل یک حزب کمونیستی کارگری، که خلاء آن در تمام طول تاریخ معاصر محسوس بوده است قرار میدهد. در صورتی که چنین نزدیکی‌ای امروز بوجود بیاید، در آتیه‌ای نزدیک، هنگامی که مبارزات توده‌ای اعتلاء پیدا کند و درجه‌ای از آزادی عمل

برای فعالیت کمونیستی بوجود بیاید، این بخش پا جلو میگذارد و این حزب را دیگر کاملاً مال خود میکند. در این میان هم این حزب و هم این رهبران و فعالین کارگری باید قطعاً از جهات بسیاری تغییر کنند و بهم نزدیک شوند. اما این تحول در چنان شرایطی بسرعت رخ میدهد.

بهرحال اگر امروز از من پرسند شاخص پیشرفت سیاست سازماندهی ما در این مرحله چیست، خواهم گفت که طیف وسیعی از رهبران عملی و رادیکال طبقه کارگر خود را به حزب کمونیست ایران نزدیک حس کنند. نسبت به سرنوشت حزب و سیاستهای آن حساس باشند. اگر برای مثال حزب کنگره میگیرد باید سیل نامه از این رفقا سرازیر شود که در آن درباره مباحثات کنگره اظهارنظر میکنند، هر قدر هم که خود را عضو حزب ندانند (که بنظر من باید از هم اکنون بدانند). همینطور قطعنامه ها و بیانیه ها و سیاستهای اعلام شده حزب باید مورد توجه این رفقا قرار بگیرد و درباره آن اظهار نظر کنند.

۳- باید کارگران رادیکال و کمونیست هرچه بیشتر با حزب سازمان یابند. البته من این را بدون قیدوشرط نمیگویم. اجازه بدهید صریحاً بگویم که تا وقتی که حزبی داشته باشیم که چنانچه رهبر عملی کارگری بخواهد با آن کار کند دست و بالش بسته تر بشود، اوضاعش ناامن تر بشود، با جوی روشنفکرانه و گیج کننده در درون آن مواجه بشود، من ترجیح میدهم این رفقا همان بیرون حزب کارشان را بکنند و هنگامی مستقیماً به حزب بپیوندند که حزب آمادگی کافی را در درون خود بوجود آورده است. ما در سالهای اخیر شدیداً برای رفع این موانع تلاش کرده ایم و بهمان درجه هم در نزدیک کردن این طیف از کارگران به حزب و کار در حزب موفق بوده ایم، ولی این بنظر من هنوز ادا کافی نیست. ما باید کاری کنیم که حزبی شدن و در صف تشکیلات حزب قرار گرفتن برای این رفقا مترادف با تقویت قابلیتشان برای ایفای نقششان بعنوان رهبر در جنبش کارگری باشد، به اطمینان خاطر و امنیت آنها بیافزاید. بهررو یک بعد سیاست سازماندهی ایجاد همین تغییرات در روش زندگی و فعالیت حزب و جذب این رفقا به سازمان حزبی است.

۴- کارگران کمونیست باید در همه حال به اشکال مختلف و از جمله در شکل شبکه‌های محافل کارگری متحد و همبسته بمانند.

آنجا که این محافل وجود ندارند ما باید ایجاد کنیم، آنجا که وجود دارند ما باید

آنها را تقویت کنیم، آنها را از نظر سیاسی و فکری تغذیه کنیم، تاکتیکهای مبارزاتی این طیف را تدقیق کنیم و غیره. ما باید کاری کنیم که این طیف کارگران رادیکال و سوسیالیست نسبت به کلیه وجوه مبارزه طبقاتی مواضع و سیاستهای روشن داشته باشند و به محافل و کانونهای زنده و بسیار فعالی در درون طبقه کارگر تبدیل شوند.

۵- حوزه های ما باید کانونهای فعالی در این شبکه محافل و سازمانهایی که توسط آنها ایجاد و رهبری میشود باشند.

حوزههای تاکتونی ما، در عین اینکه جایگاهشان را بعنوان سلولهای پایه حزبی حفظ میکنند و در رابطه با سایر بخشهای حزب بعنوان یک حوزه با حقوق و وظایف تعریف شده عمل میکنند، از نظر ماهیت کارشان باید بصورت یک تجمع محفلی فعال در این شبکه کار کنند. حوزه های ما نه فقط در درون این شبکهها، بلکه حتی در صورت وجود تشکلهای توده‌ای و غیره باید در درون آنها بعنوان سلولهای حزبی فعال باشند و سیاستهای حزب را مستقیماً پیش ببرند.

۶- باید از میان رهبران با نفوذ این شبکه ها حوزه های طراز نوین حزب شکل بگیرند. عبارت دیگر اتوریتتهای واقعی این شبکه ها باید بتدریج به حزب بگروند و از این طریق حوزه های طراز نوینی بوجود بیایند که رهبران این شبکهها را در برمیگیرند. ممکن است ما امروز بدلائلی که قبلاً گفتم از اینکه اینها را حوزههای حزبی بنامیم دست و دلمان بلرزد، اما اسمشان هر چه باشد اینها حوزههای واقعی فعالیت کمونیستی و رادیکال کارگری هستند. این حوزهها متشکل از کسانی است که نفوذ توده‌ای وسیع دارند، در صدر اعتراض کارگری جای دارند و خطوط عمل مستقیم کارگری را تعیین میکنند. اینها کسانی‌اند که در آینده در صدر شوراها کارگری و اتحادیهها و غیره جای میگیرند. این حوزههای طراز نوین هسته‌های کمیته‌های حزبی در کارخانهها و بخشها و شهرها و مناطق خواهند بود. بعداً به این میرسم که چگونه خود ما باید آگاهانه این روند را مبنای حرکت آتی خود تشکیل کمیته‌های حزبی قرار بدهیم.

۷- با گسترش نفوذ ما و بویژه با بهبود اوضاع امنیتی، این ماتریال انسانی و تشکیلاتی به کمک ما کمیته‌های حزبی را ایجاد و اعلام خواهد کرد.

در مورد اینکه مشخصات شرایطی که این اقدام را ممکن خواهد کرد چه خواهد بود میتوانیم اینجا بحث کنیم. بنظر من مهمترین شاخص این خواهد بود که ادامه کاری این

کمیته‌ها پس از اعلام موجودیت چگونه خواهد بود. فکر نمیکنم لازم باشد ما در ایجاد و اعلام این کمیته‌ها هیچ عجله‌ای داشته باشیم. آنچه مهم است این است که طیف وسیع و صاحب نفوذی از کارگران رادیکال و سوسیالیست وجود داشته باشند که خود را با این حزب سیاسی تداعی میکنند. هنگامی که شرایط برای کار حزبی گسترده فراهم شود کمیته‌های حزبی بسیار سریع بوجود خواهد آمد، مشروط بر اینکه امروز هر دو، یعنی هم حزب و هم این طیف فعالین، بدانند که جزئی از یک واقعیت حزبی و مبارزاتی واحد هستند. نباید کمیته‌های حزبی را بطور زودرس و تصنعی و فقط با ابتکار بالا ایجاد کرد. در پیدایش شرایط مساعد، یک فاکتور اوضاع امنیتی است و فاکتور دیگر توانایی کارگران رادیکال و سوسیالیست در ایفای نقش خود بعنوان رهبر و آژیتاتور در شرایط جدید است. اگر شما کمیته‌ای تشکیل بدهید که از فردایش بخش زیادی از نیرویش را صرف امور درون حزبی و گزارشدهی و غیره بکند بهتر است اصلا این کار را نکنید. کمیته حزبی را هنگامی تشکیل بدهید که این کمیته بتواند اساسا بعنوان رهبر مبارزه کارگری در بیرون حزب ظاهر شود. بنابراین روند آتی حرکت ما و دورنمای ما در مورد مرحله بعدی سیاست سازماندهی بطور کلی این است: با تغییر اوضاع، که بخشا حاصل کار مستقیم و رشد ما و بخشا حاصل وضعیت سیاسی جامعه بطور کلی است، نیروهائی که در این دوره تحت پرچم "حزب بطور کلی" گرد آمده اند، "حزب بطور مشخص" را در سطح محلی ایجاد خواهند کرد. کمیته‌های کارخانه‌ای و محلی سریعا توسط رهبران کمونیست کارگری که امروز در اشکال متنوعی با حزب در ارتباطند و از طریق شبکه‌های محافل و مجامع عمومی و غیره فعالیت خود را دنبال میکنند، تشکیل میشوند و اعلام موجودیت میکنند. آنها راسا خود را کمیته‌های حزبی خواهند نامید و حزب کمونیست این کمیته‌ها را که برای نخستین بار در تاریخ کمونیسم ایران از پائین و در محیط اعتراض کارگری شکل گرفته‌اند به رسمیت خواهد شناخت و سازمانهای منطقه‌ای خود را با اتکاء به آنها و با متحد کردن آنها در یک سازمان حزبی منضبط بوجود خواهد آورد. این یک دورنمای عمومی است. حتی در سطح نفوذ امروزی حزب کمونیست این روندی است که در یک اعتلای سیاسی به پیش خواهد رفت. این روندی است که واقعیات اوضاع کنونی و نتایج کار تاکتونی ما در برابر ما قرار میدهد. من فقط امیدوارم که ما بتوانیم خود را برای چنین شرایطی آماده کنیم و بتوانیم تضمین کنیم که در یک اعتلای سیاسی که مبارزه جوئی خرده بورژوازی را بیدار خواهد کرد و از جمله بجان حزب ما هم خواهد انداخت، هیچکس و هیچ گرایش کومه نظرانهای نتواند مانع گشوده شدن درهای حزب بر روی رهبران کارگری که برای مال خود کردن حزب کمونیست حرکت خواهند کرد بشود.

۸- دخالت ما در مبارزات جاری در این مرحله اساسا توسط این شبکه ها صورت میگیرد.

موضوع شرکت در مبارزات جاری کارگری و تاثیرگذاری بر آنها از قدیم یکی از موضوعات مورد بحث در حزب ما بوده است. سابقا حتی کار حزبی و دخالت در مبارزات جاری بنوعی در برابر هم مطرح میشدند. بنظر من این دو وجوه دوگانه یک امر واحدند. هیچ جریانی نمیتواند بدون حضور در متن مبارزه اجتماعی طبقه کارگر حزبی کارگری بسازد. چپ سنتی این معضل را دارد زیرا برای آنکه در مبارزه کارگری دخالت بکند باید کفش و کلاه بکند و تعدادی از دانشجویان و اساتید دانشگاه و غیره را که بافت اصلی حزیش را میسازند به محیط کارگری روانه کند. اما برای حزبی که بخش رادیکال و پیشرو کارگران را جزئی از حزب خود میداند و گام به گام این بخش را به ستون اصلی تشکیلات خود تبدیل میکند، دخالت در مبارزات جاری یعنی دخالت آگاه و هدفمند و حزبی آن طیف. این شکلی است که حزب کمونیست ایران تا بحال عملا در مبارزات جاری دخالت کرده است.

گسترش مجامع عمومی کارگری و افزایش نقش آنها در جنبش اعتراضی یکی از بهترین نمونه های دخالت ما در مبارزات جاری است. این امر و نمونه های دیگر نظیر آن اساسا از طریق نزدیکی طیف رادیکال کارگران به حزب کمونیست و سیاستهای آن صورت گرفته است. واضح است که هدف ما این است که دخالت ما هرچه مستقیم تر باشد. اما حتی همین امر هم تنها از طریق نزدیک کردن این طیف کارگران به حزب مقدور خواهد بود. ما دخالتگری حوزه های کم نفوذ را تحت عنوان آکسیونیسم نقد کردیم. دخالت واقعی و ممکن ما در مبارزه جاری یعنی دخالت طیفی از کارگران کمونیست و رادیکال در این مبارزات که بطور روزافزونی به حزب نزدیک میشوند و با حزب کار میکنند. اعم از اینکه این رفقا اعضاء رسمی حزب باشند یا خیر. هر چه این رابطه نزدیکتر باشد البته دخالت حزب در مبارزات جاری مستقیم تر و نزدیکتر خواهد بود. اما تاکید ما در بحث سیاست سازماندهی بر این است که گسترش دخالت ما از مجرای سازماندهی و تقویت طیف رادیکال کارگران در مبارزات جاری امکانپذیر میشود. هدف ما دخالت آگاهانه این شبکه هاست و اتخاذ شدن عملی سیاستهای اصولی حزب و نه خودنمایی حزب.

۹- سازماندهی منفصل همچنان شکل کار حزبی ما در شهرها و در عرصه فعالیت کارگری است و با بحث سیاست سازماندهی ما تناقضی ندارد. سازماندهی منفصل امری مربوط به حوزه هاست و نه شبکه های محافل. شاید برای

برخی این تفکیک فرمال و حقوقی بنظر برسد. گفته میشود که در عمل شبکه‌ها باعث اتصال حوزه‌ها میشوند. اما این تفکیک بسیار مهم است. مساله بر سر درک ما از اتصال است. سازماندهی منفصل یعنی مرتبط نبودن حوزه‌ها در یک شبکه حزبی. ما اتصال حوزه‌ها را بدلیل خطرات امنیتی این امر در این مرحله رد کرده ایم. اما آیا ما رفاقت و روابط درونی کارگران را هم رد کرده ایم؟ آیا ما مدعی شده ایم که کارگران کمونیست عضو حزب در متن مبارزه کارگری با هم تماس و تلاقی پیدا خواهند کرد و خود را در کنار یکدیگر نخواهند یافت؟ ایدا. چنین تصویری ابلهانه است و خلاف تمام آن چیزی است که خود ما درباره مکانیسمهای مبارزه کارگری میگوئیم.

سازماندهی منفصل بحثی است در رابطه با تشکیلات حزب. این یعنی حوزه حزب باید حوزه حزبی بودن خود را بهیچ کس دیگر بروز ندهد. با هیچ بخش تشکیلاتی هم سطح خود تماس نگیرد. اما کارگرانی که بی خبر از یکدیگر در یک واحد و یک محل چند حوزه حزبی تشکیل میدهند هر روز کنار هم هستند. سازماندهی منفصل یعنی همین. تبدیل کردن تماسهای روتین و طبیعی کارگران به ظرف اتصال سیاسی واحدهای حزبی. اتصال شبکه‌های محفلی اتصال واقعی کارگران است و بار امنیتی آن نازل است. حوزه‌ها نباید بعنوان حوزه به هم متصل و معرفی شوند. بلکه باید حداکثر بعنوان محافل فعالین دوستدار حزب در درون شبکه‌ها با هم رابطه پیدا کنند و هیچ نوع اطلاعی از سطح رابطه دیگری با حزب و حوزه حزبی بودن یکدیگر پیدا نکنند. به این ترتیب بحث ایدا حقوقی نیست.

بحث بر سر اینست که فعالیت کمونیستی در درون طبقه کارگر و تماس متقابل کمونیستهای حزبی در درون طبقه باید بر مکانیسمهای خود مبارزه کارگری متکی باشد. ما به دلیل مسائل امنیتی نمیتوانیم و نیازی نیز در این مرحله نداریم که در سطحی و رای مناسبات طبیعی درون محافل کارگران پیشرو رابطه تشکیلاتی میان حوزه‌های فعالین خود ایجاد کنیم. کارگر مبارز و کمونیستی که، مستقل از عضو بودن یا نبودنش در حزب، پیش خود مجاب باشد که از موقعیت عینی یک کارگر معترض برخوردار است و کسی نمیتواند چیزی بیشتر از این را به او نسبت بدهد، از نظر امنیتی در موقعیت بسیار محکمتری قرار گرفته است. ممکن است خیلی‌ها، چه در درون شبکه‌های محفلی و چه در خارج آن، حدس بزنند که شاید فلان رفقا تماس نزدیکتری با حزب دارند. اما اینگونه حدسیات که امروز درباره بسیاری از کارگران مبارز وجود دارد که عضو حزب هم نیستند، مادام که از حد حس و گمان خارج نشود و قابل اثبات نباشد هنوز تهدید امنیتی تعیین کننده‌ای بشمار نمیایند. از این مساله میگذرم که طبقه کارگر کلا با اینگونه اسرار خود

برخورد بسیار حساب شده و پخته‌ای دارد و فعالین خود را حفظ میکند. حدسیات این یا آن کارگر مبارز همان درجه بار امنیتی ندارد که حدسیات کاسب سر محل درباره فلان حوزه دانش آموزی سازمانهای غیرکارگری.

خلاصه کلام ما داریم کاری میکنیم که حزبی بودن به وزنه ای بپای کارگر مبارز تبدیل نشود. اگر رفقانی حوزه حزبی تشکیل میدهند این باید مبین تقویت رابطه آنها با حزب باشد و نه تغییر رابطه آنها با سایر کارگران مبارز و کمونیست در درون شبکه‌ها، و یا مخاطره آمیز شدن اوضاع امنیتی آنها. حوزه بودن هر جمع از رفقای ما باید سری باشد که تنها خود اعضاء حوزه از آن مطلعند. ما باید به نحوی خود را سازمان بدیم که کارگر کمونیست با پیوستن به ما ناگزیر به پرداختن توانی بیش از آنچه هم اکنون بعنوان رهبر اعتراض کارگری در اوضاع سیاه کنونی میپردازد نشود. سازماندهی منفصل یک شرط تحقق این هدف است. حوزه های ما حتی آنجا که در صحنه مبارزه عملی و یا در درون شبکه‌های محافل با هم تلاقی میکنند باید اصل انفصال را رعایت کنند و حتی حدسیات خود را نیز در جای دوری در ذهن خود دفن کنند. حوزه ما برای کار با سایر رفقای کمونیست خود در درون جنبش کارگری نیاز به دانستن چند و چون رابطه تشکیلاتی آن رفقا با حزب ندارد. مهم اینست که رفقای ما بتوانند در صحنه مبارزه یک صف واحد را با هم تشکیل بدهند و شبکه محافل کارگری میتواند ظرف این اتحاد و همسوئی حتی برای سلولهای حزبی باشد. خط مشی سازماندهی منفصل نه فقط با بحث سیاست سازماندهی ما کمرنگ نمیشود، بلکه باید با تاکید بیشتری رعایت شود تا ما بتوانیم روند رشد تاکنونی خود و سطح بالای ادامه کاری که در سالهای پس از تشکیل حزب در عرصه فعالیت کارگری بدست آورده ایم را حفظ کنیم.

۱۰- جزء دیگر سیاست سازماندهی ما بازنگری به مساله عضویت کارگری است. این بحث را مستقلا در دستور همین سمینار قرار داده‌ایم و لذا به تفصیل به آن نمیپردازم. فقط به رئوس بحث اشاره کوتاهی میکنم. اگر حزب کمونیست به آن افرادی اطلاق میشود که در یک ارگان به رسمیت شناخته شده حزبی کار میکنند، حق عضویت میپردازند، برنامه و اساسنامه را پذیرفته‌اند و دو توصیه کننده داشته‌اند و غیره، آنوقت حزب مجموعه معینی از افراد را شامل میشود. اما اگر حزب کمونیست یک جریان اجتماعی وسیع در نظر گرفته شود، با افق و برنامه و سیاستهای معین، پراتیک معین و درگیر در نبرد سیاسی و اجتماعی معین، آنوقت تعداد اعضاء حزب کمونیست بسیار بیش از آنست که در تعریف قبلی حساب شده بود. بنظر من این تفاوت افراطی میان دامنه

واقعی حزب و دامنه رسمی حزب دارد به ما ضرر زیادی میزند. این حتی مانع تفکر کارگری و گرایش کارگری در درون حزب میشود. این مانع شفافیت پیدا کردن حزب در جهت کمونیسم کارگری و مانع تحت تاثیر قرار گرفتن حزب و کنگره ها و ارگانهایش توسط گرایش کارگری میگردد. به این تناقض باید پاسخ عملی داد.

بحث سیاست سازماندهی دارد عملاً آن کارگری که خود را با حزب کمونیست ایران تداعی میکند و بر طبق سیاستهای حزب به شیوه‌ای که میتواند در جنبش کارگری فعالیت میکند و خود را مانند هر عضو حزب به مخاطره میافکند، بعنوان عضو حزب کمونیست میشمارد. بنظر من باید این رفقا را که تعدادشان بسیار از تعداد اعضاء حزب بیشتر است، عضو تلقی کرد و مستقل از اینکه بدانل مختلف بشود یا نشود و یا مایل باشیم یا نباشیم عضویت رسمی آنها را به آنها ابلاغ کنیم، اما در عمل آنها را عضو حزب بدانیم، بعنوان عضو آنها را در حیات حزب دخیل کنیم و از آنها انتظار داشته باشیم. بهرحال همانطور که گفتم در مبحث عضویت کارگری به تفصیل نظرات کمیته تشکیلات شهرها را در این مورد بیان خواهم کرد...

بحث سیاست سازماندهی ما استنتاجی است از بحث کمونیسم کارگری. این سیاست قرار بوده است وسیله‌ای باشد که ما را قادر میسازد یک پرش اجتماعی مهم را در ایران صورت بدهیم: پرش کمونیسم از دنباله تاریخ اپوزیسیون بورژوائی و اعتراض ملی-رفرمیستی به تاریخ اعتراض کارگری و تبدیل کمونیسم به ظرف و ابزار اعتراض کارگری. اعتراضی که همواره به موازات و همزمان با حرکت ملی - رفرمیستی وجود داشته است. تبدیل شدن کمونیسم ایران به پرچم این بخش جامعه. این سیاست نسخه و روشی برای پیگیری این هدف در عرصه سازماندهی و تشکیلات سازی است...

در پایان یکبار دیگر یادآوری میکنم که هدف بحث امروز تشریح مجدد مباحثاتی است که قریب سه سال قبل در مقاله سیاست سازماندهی ما در نشریه کمونیست مطرح کرده ایم. آن نوشته در جزئیات به نکاتی که اینجا گفتم پرداخته است و در آینده هم بحثهای این سمینار در کنار آن مقاله باید مطالعه شود. امیدوارم در ادامه جلسه بتوانیم به جوانب مختلف سیاست سازماندهی ما و بویژه به جنبه‌های عملی‌تر و مشخص‌تر این سیاست در پرتو تجربه سه ساله اخیر بپردازیم.

این مطب اولین بار بصورت یک سخنرانی در یک سمینار حزبی توسط منصور حکمت ارائه شد و بعد در کمونیست شماره های ۴۸ و ۴۹ به تاریخ اسفند ۶۷ و فروردین ۶۸ انتشار یافت.

مبانی کمونیسم کارگری

سمینار اول کمونیسم کارگری
(مارس ۱۹۸۹)

این سمینار در اسفند ۱۳۶۷ (مارس ۱۹۸۹) در شهر مالمو سوئد با حضور تعداد زیادی از کادرهای حزب کمونیست ایران، که منصور حکمت از موسسین اصلی و اعضای رهبری آن بود، برگزار شد. منصور حکمت در آبان ۱۳۷۰ (اکتبر ۱۹۹۱) حزب کمونیست ایران را به منظور تاسیس حزب کمونیست کارگری ایران ترک نمود. اسناد و مقالات و نوشته های مربوط به این جدایی و تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران در جلد های بعدی مجموعه آثار او منتشر شده است.

متن این سمینار برای نخستین بار اینجا در این مجموعه منتشر میشود.

مقدمه: اهداف و چهارچوب بحث

رفقا، قبل از هرچیز یک نکته را باید توضیح بدهم. این سمینار امروز در این جمع حزبی برگزار میشود اما لازم است بگویم که من اینجا با شما بعنوان اعضای حزب کمونیست ایران یا اعضای ارگانهای مشخص حزبی با مسائل ارگانی مشخص صحبت نمیکنم. بلکه با شما در ظرفیت افرادی صاحب فکر و آشنا به مساله و دلسوز بحال کمونیسم حرف میزنم. بعلاوه خطاب این بحث فقط به این جلسه نیست بلکه به کل یک جنبش سیاسی و اجتماعی در خارج از این جلسه است. اینرا هم باید اضافه بکنم که این جلسه یک جلسه

آموزشی و ترویجی نیست، این شاخه ای از یک مدرسه حزبی نیست. من اینجا این وظیفه را برای خودم قائل نشده ام که در این جلسه به مسائل و معضلات نظری کسی پاسخ بدهم یا مقولات تئوریکی را برای کسی تشریح بکنم. رفقا قطعا از زوایای مختلفی در این سمینار شرکت کرده اند و حتما آنها لازم دانسته اند. ولی امید من اینست که این سمینار و سمینارهای بعدی بتدریج به این سمت برود که در آن یک عده آدم جهت دار، نظردار، له یا علیه این بحثها شرکت میکنند که در این مسائل خودشان را صاحب نظر میدانند و صاحب نظر میکنند. بهرحال انتظار یک سمینار آموزشی و ترویجی را از این جلسات نباید داشت.

در این صحبت میخواهم یک تصویر عمومی از مبحث کمونیسم کارگری بدهم. میخواهم لااقل این را روشن کنم که این بحث برسر چیست و چه عرصه ها و مسائلی را در بر میگیرد. این مبحث را از دو زاویه متفاوت میتوان ارائه کرد. اول، آن شکل مشخصی که مساله خودش را برای من طرح کرده. یعنی سیر عملی رسیدن ما به این تبیین ها و مباحثات. و دوم طرح اثباتی این مبحث بعنوان یک سیستم فکر شده با مقدمات و استنتاجات خودش. بعبارت دیگر پرداختن به این دیدگاه نه از زاویه روند شکل گیری اش، بلکه توضیح دادن سیستم نهایی شکل گرفته اش. طبعاً بخش بیشتر صحبت‌هایم باید بر روی این دومی، یعنی طرح اثباتی مساله متمرکز شود. یعنی پرداختن به اینکه این بحث چه احکامی را در بر میگیرد و چه مسائلی را میپوشاند و چه ارزیابی ای از واقعیات و روندهای عینی بدست میدهد و غیره. اما فکر میکنم بدون اینکه آن شیوه مشخصی که این مبحث و این تبیین تاریخا خودش را طرح میکند و یا لااقل برای من طرح کرده، من نمیتوانم آن درجه درگیری و توجه کافی در بین شما بوجود بیاورم که آن بحث اثباتی را سر جای خودش قرار بدهید و بعنوان یک بحث نظری و تجریدی صرف به آن نگاه نکنید.

بنابراین بحث من دو بخش عمومی دارد بخش اول راجع به این است که مبحث کمونیسم کارگری به چه چیزی پاسخ میدهد و تحت چه شرایط معینی و در رابطه با چه مشاهدات و تجربیات معینی خودش را مطرح میکند و بخش دوم صحبت‌م راجع به کمونیسم کارگری بعنوان یک موضوع اثباتی است.

امیدوارم که در آخر این جلسه توانسته باشم کاری بکنم که رفقا این را تشخیص بدهند که بحث کمونیسم کارگری فقط شکوه ای درباره "کارگری نبودن حزب کمونیست ایران" و یا "کم بودن کارگران در حزب کمونیست" نیست. فشاری نیست برای "کارگر گرائی" بیشتر توسط حزب کمونیست ایران. بلکه معرفی و مقدمه ای است به یک دیدگاه سیاسی

و اجتماعی متمایز. دیدگاهی که عواقب و استنتاجات سیاسی و عملی بسیار فراگیر و وسیعی دارد. دیدگاهی که هدف خودش را پیشبرد پراتیکی قرار میدهد که با آن چیزی که امروز بعنوان کمونیسم چه در بیرون حزب کمونیست و چه توسط حزب کمونیست ایران انجام میشود، تفاوت بسیار دارد.

سیر طرح مساله

مبحث کمونیسم کارگری بطور مشخص برای من چگونه طرح شد؟ ما برای این پا به فعالیت سیاسی گذاشته ایم که آدمهایی هستیم با افکار معین و تبیین معینی نسبت به دنیای پیرامون خودمان و تغییری که باید در آن بوجود بیاوریم. انتخاب کمونیسم بعنوان یک روش زندگی و یک روش مبارزه و یک تئوری و یک ایدئولوژی نیز از همینجا مایه میگیرد. در این مبارزه، دستاوردهای معینی بدست آورده ایم. هریک از ما میتواند به تاریخ زندگی سیاسی خودش فکر بکند و بفهمد که به کجا رسیده است و چقدر در جهت آن اهداف و آرمانهایی که او را به این سمت کشانده است، پیش رفته است. بحث کمونیسم کارگری حاصل بیش از سه سال تعمق خود من است راجع به این جنبه از زندگی سیاسی خودم و فعالیت سیاسی ای که خود را بخشی از آن میدانم.

شاید زیاد باب نباشد که فعالین سیاسی هر لحظه و هر مقطع نگاه کنند که در مسیری که برای تحقق آرمانهایشان در پیش گرفته اند تا چه حد پیش رفته اند، آیا هنوز بر مسیر درستی قرار دارند یا نه؟ آیا این راهی که دارند طی میکنند و این فعالیتی که الان دارند میکنند آنها را به آن سمتی که فکر میکردند میبرد یا نه؟ بخصوص وجود یک حزب سیاسی که فرد عضو آن است، بنظر من این گرایش را بوجود میآورد که آدم سرش را بر بالین حزب بگذارد و بگوید که این کشتی دارد میبرد و من هم یکی از سرنشینان یا ملوانانش هستم. ممکن است به یک نفر بشود ارفاق کرد و گفت که عیب ندارد اینطور فکر کن. آسوده بخواب. ولی من فکر میکنم اگر اساسا حزبی وجود دارد بخاطر این است که عده ای کافی وجود دارند که اینطور فکر نمیکنند. کسانی هستند که گاه و بیگاه قطب نما را نگاه میکنند که آیا بر مسیر درستی هستند یا خیر.

وقتی دهسال گذشته را نگاه میکنم، خود را در اتفاقات مهمی سهیم می بینم. ما چپ ایران را تغییر دادیم، فکرش را، جهان نگری و پراتیک سیاسی اش را دگرگون کردیم. این البته چند سال طول کشید، و مبارزه گسترده و متنوعی را ایجاب میکرد. از نظر ما این فعالیتها تماما معطوف بود به امر تشکیل حزب کمونیست ایران. از ابتدا

میدانستیم و میگفتیم که ماحصل این تلاشها باید ایجاد حزب کمونیست ایران باشد. این حزب ایجاد شد. اما وقتی این حزب ایجاد شد، صورت مساله، لااقل برای من که آن را بخشا محصول کار خودم میدانستم، ناگزیر میبایست عوض بشود. اکنون میبایست پرسید این حزب دارد کجا میرود؟ بخشی از چه واقعیت سیاسی در ایران است؟ جایگاه اجتماعی اش چیست و چه دورنمایی در مقابلش قرار گرفته است؟ لااقل در سه چهار سال گذشته این سوال برای من مطرح بوده که داریم کجا میرویم. دوره مبارزه ضد پوپولیستی، دوره ای که داشتیم در مقابل چپ خلقی و در مقابل سوسیالیسم خرده بورژوازی در ایران جریان جدیدی را پایه میگذاشتیم و رشد میدادیم، میدانستم چکار داریم میکنیم. تمام قدمهایش را میشناختم و به صحت این قدم ها اطمینان داشتم. بعد از تشکیل حزب کمونیست طبعا این سوال مطرح میشود که قدمهای بعدی چیست و آیا این حزب آنطور که باید به این مصافهای جدید پا گذاشته است؟ با تشکیل حزب مجددا در این موقعیت قرار میگیریم که به استراتژی و سیر آتی جنبشی که این حزب بخشی از آن است بیاندیشیم. بپرسیم سهم ما در این جنبش چیست؟

راستش اولین چیزی ای که من را متقاعد کرد که هنوز باید سوالات مهم و جدیدی را پاسخ داد این بود که من کمونیسم را بعنوان یک آرمان کارگری پذیرفته بودم و شش هفت سال از پراتیک فعال خودم بعنوان یک کادر جنبش کمونیستی ایران میگذاشت و عینا میدیدم که پراتیک روزمره من تاثیری در سرنوشت آن نسل کارگری که دارد با من زندگی میکند، هم دوره من است، معاصر من است، ندارد. خوب میشود برای این بی تاثیری تئوری داد. تئوری مراحل داد. مثلا گفت مرحله اول مرحله پاشیدن بذر آگاهی سوسیالیستی است بعد نوبت تشکیل احزاب کمونیست است بعد این احزاب میروند کار میکنند و آن کارگران را میآورند و غیره. من شخصا یک همچون تبیینی از زندگی خودم ندارم و یک همچون تبیینی را هم از کسی قبول نمیکنم. سناریوی اینچنینی را قبول نمیکنم. شش سال کمونیست متشکل بوده ام و پس از شش سال، بچه دهساله آن روز کارگر شانزده ساله امروز شده است. در این شش سال با آمار دولتی میشود نشان داد چند کارگر مرده اند، در این شش سال میشود با آمار دولتی نشان داد دست چند نفر قطع شده، در این شش سال میشود نشان داد چه تعداد متولد شدند و زبان باز کرده اند و خرافه های اجتماعی را پذیرفته و تکرار میکنند. در این شش سال میشود نشان داد میلیونها انسان چطور صبح را به شب و امروز را به فردا رسانده اند. در این شش سال میشود دید که پسر حاجی سر کوچه چگونه حزب الهی شد و زندگی میلیونها نفر را سیاه کرد، کشت و به کشتنشان داد، نانشان را برید، مغزشان را پر از خرافه کرد. و تو، تویی

که معتقدی پرچمدار تحول انقلابی جامعه زمان خود هستی، پیشتاز جامعه ای، کسی که تکه ای از آینده است که امروز زندگی میکند، تو حتی نتوانسته ای سرسوزنی در وضع همین لحظه تاثیر بگذاری.

کمونیسم ناخیل در مبارزه اجتماعی قاعدتا باید آدمی را که فلسفه فعالیتش را تغییر اجتماع قرار داده باشد بفکر بیاندازد. برای خود من اینطور بود. اما از نظر تحلیلی، واقعا احتیاجی به طی کردن این روند برای رسیدن به نقطه نیست. با کمی تعمق میتوان درک کرد که یک جایی نقضی هست. سوالاتی هست که باید پاسخ بگیرد. تشکیل حزب کمونیست نه فقط پاسخ این سوالات نیست، بلکه خود این سوالات را بطور برجسته تری تاکید میکند.

من یک سلسله مشاهدات را برای شما مطرح میکنم که فکر میکنم باید به آن فکر کنید و فکر میکنم باید برای آنها جواب داشته باشید. بیرون از ما میگویند صد و چند ده سال از مانیفست کمونیست میگذرد، کو انقلابتان؟ شوخی میکنید، خودتان را فریب میدهید، کجاست این انقلاب شما؟ بیرون ما میگویند پیش بینی های مارکس غلط از آب درآمده است. مگر قرار نبود اول در انگلستان انقلاب سوسیالیستی بشود و بعد آلمان و غیره؟ اما چنین نشد. نه در اروپا، بلکه در یک جاهای دور افتاده ای در کره ارض اتفاقاتی افتاد که چهار سال بعد خود شما هم حاضر نبوده اید زیر آن را بعنوان انقلاب سوسیالیستی امضا کنید. میگویند کمونیسم و انقلاب کمونیستی تخیل است، مقولاتی قدیمی است. اینها را از بیرون به ما میگویند و بلند هم میگویند. باقی چیزها را باید خودمان به خودمان بگوئیم. حزب انقلاب کارگران، کارگر در آن کیمیاست. نگاه که میکنید می بینید اساسا روشنفکران جامعه را سازمان داده است. چرا اینطور است؟ حزب انقلاب کارگری است، چرا سازمانده کارگر نیست؟ میگوییم که جنبشی است که حقایق اساسی راجع به جامعه و جهان موجود را بیان میکند، حقایق را بیان میکند. میگوئیم حقایق قابل درک و شفاف را راجع به جهان سرمایه داری بیان میکنیم که بورژوازی در هزار و یک رمز و راز آنرا پیچیده و پنهان کرده است. پس چرا حرفمان در رو ندارد؟ چرا آخوند سر محل داستان خر دجال را میتواند به کرسی بنشانند من کمونیست این حقایق را نمیتوانم به کرسی بنشانم؟ چرا هزار و یک جور خرافه بعنوان عقل سلیم پذیرفته میشود، اما حرفهای حقیقی من و شما بعنوان عقل سلیم پذیرفته نمیشود؟ و بعد به پژواک حرفهای خودمان که از در و دیوار جامعه برمیگردد، گوش میدهیم میبینیم که چندان حقایق قابل فهمی بنظر نمیایند. فهمیدن اینها به متخصص احتیاج دارد، بیشتر از هر چیزی به یک مومن احتیاج دارد. جنبش بیان حقایق چرا به این روز درآمده،

جنبشی که پایه اش روی افشای حقیقت جامعه سرمایه داری قرار دارد؟ انگار حرف خودش را خودش نمیفهمد!! و چرا نمیتواند به کسی بقبولاند؟ میگوئیم جنبش انقلاب و تحول و دگرگونی اساسی کل جهان موجود هستیم. جهانی که چند میلیارد آدم در آن زندگی میکنند و همین لحظه که شما اینجا نشسته اید، صدها تانکر چند هزار تنی دارند در دریاها فقط سوخت گوشه هائی از آنرا جابجا میکنند. این جهان به این عظمت را که به طریق الکترونیکی چهار گوشه اش بهم وصل است، و سازمان کار میلیاردها انسان را تعیین کرده است، این جهان را ما میخواهیم از بنیاد دگرگون کنیم! اینطور راجع به خودمان میگوئیم وگرنه دور هم جمع نمیشدیم، آنوقت نگاه میکنید به این جنبش تغییر بنیادی جهان، از ایجاد کوچکترین تفاوتی در زندگی نسل معاصر خودش عاجز است. کمتری چیزی است که مهر ما را بر خودش داشته باشد. بشریت دارد بدون ما زندگی را میکند. بدون ما عقل پیدا میکند، بدون ما تصمیم میگیرد و بدون ما سر کار میرود و بدون ما تولید میکند و بدون ما عواطف و اعتقاداتش را پیدا میکند. ما کجای این واقعیت قرار گرفته ایم؟ به این سوال باید جواب داشته باشیم. میگویند جنبش اکثریت هستیم، اکثریت عظیم توده های کارگر و زحمتکش. من میگویم پس چرا این جنبش در حاشیه جامعه لانه کرده است؟ جنبش اکثریت عظیم توده های مردم چرا در این جامعه به حاشیه رانده شده است؟ پس آن بقیه دارند چکار میکنند؟ میگوئیم جنبشی برای ایجاد انقلابی شگرف در نیروهای مولده بشر هستیم. اگر چنین است، چرا این جنبش حتی از اخذ تکنولوژی معاصر خودش عاجز مانده است؟ آنچه که امروزه به آن سوسیالیسم میگویند از تکنیک هراس دارد. میگوئیم جنبشی هستیم برای تغییر همه جانبه جهان، تغییری جهانی، فراگیر، یونیورسال. اما به احزاب این جنبش که نگاه میکنید، به فعالینش که نگاه میکنید، میبینید مشغول بعضی از محدودترین، بسته ترین و موضعی ترین امور بشر هستند. یکجا، دو نسل از کمونیستهای یک کشور عمرشان را گذاشته اند تا ملتی مستقل شود، و اساسا و فقط به همین پرداختند. بر سر این نوع مسائل وحدت کردند و انشعاب کردند. تشکیل شدند و منحل شدند. دقایق کوچکی از روند تغییر جامعه بشری - که صد البته فی نفسه و برای انسانهایی معینی که از آن تاثیر میگیرند بسیار مهم اند - سرنوشت این تاریخسازهای عظیم را پس و پیش میکند. مدتها زندگی فلان حزب سیاسی صرف این میشود که دولتی در فلان کشور چند میلیونی بسر کار بیاید که حاضر باشد دست امپریالیسم را از منابع طبیعی آن کشور کوتاه بکند. یا حکومت فلان کشور از حزب راست محافظه کار به چپ مرکز منتقل شود. آیا این جنبشی است برای تغییر جهان؟ راستش مدتهاست کسی حتی دیگر راجع به آن تغییر جهان هم حرف نمیزند. یک

کمونیست، اینروزها معمولا آدم خوشقلب و دموکراتی است که میگوید بابا مردم را اذیت نکنید. به ضعفا زور نگوئید. آن انقلابیون پرشوری که میخواستند دنیا را از قاعده اش بر زمین بگذارند دیگر رفته اند.

کمونیسم قرار بوده است جنبشی برای یک تعرض اساسی به جامعه موجود باشد. نقدی بنیادی و تعرضی عظیم به سرمایه داری. که قرار است برای همیشه بشریت را از شر آن خلاص کند. جنبش تعرضی یک طبقه نوین - این ظاهرا آن چیزی است که ما بخودمان میگوئیم - پس چرا این کمونیسم در موضع دفاعی است؟ چرا مدتهاست کمونیسم واقعا موجود دارد سعی میکند بدیههای خود را کاهش بدهد؟ به او میگویند دمکرات نیستی، دارد سعی میکند که نشان بدهد هست. به او میگویند وطن پرست نیستی، دارد سعی میکند نشان بدهد هست. به او میگویند تو میخواهی در جامعه نهاد مذهب را از بین ببری، دارد سعی میکند نشان بدهد چنین قصدی ندارد. به او میگویند انسان را دوست نداری، دارد سعی میکند نشان بدهد دوست دارد. این تعرض است یا کیسه بکس جهان سرمایه داری بودن؟

میگوید من آنتی تز جهان سرمایه داری هستم، میگوید سرمایه داری خود ذاتا مرا بازتولید میکند. این جنبش را بازتولید میکند. سرمایه هرجا میرود، معادل خودش من را بوجود میآورد. پس چرا درست در مقطعی که سرمایه داری همه منافذ این کره را پر کرده، و هیچوقت مناسبات تولید سرمایه داری اینقدر اشاعه یافته و گسترش یافته نبوده است، چرا این جنبش در بحران است؟ مگر قرار نبود این سرمایه داری عظیم، سوسیالیسمی به همان عظمت را در برابر خودش به میدان فرا بخواند! اینها تناقض است. این تناقضها جواب میخواهد. این جواب را از شما میخواهد. این جوابها را باید داشت. نمیشود صبر کرد. نمیشود سر را گذاشت بغل کسی و گفت انشالله پاسخ میدهد. یا در مسیر ظفرنمون مبارزه این مسائل حل میشود. این سوالات شانتاژ کسی نیست. اینها تناقضهای جهان واقعی بیرون ماست در رابطه با کمونیسم واقعا موجود. اگر پاسخ نداریم، راستش حداقل باید این ظرفیت را داشته باشیم که اگر جوابی که کسی میدهد غلط است بلند شویم و بگوئیم که این جواب غلط است، مساله سر جای خودش مانده است. باید دنبال جوابش را بگیرید.

و این من را به یک تناقض دیگر میرساند. آخرین تناقضی که به آن اشاره میکنم، و آن طیف کمونیستهای هستند که نه این سوال را دارند و نه دنبال جوابش میگردند. کمونیسم یک حرفه شده است. یک روش زندگی شده است. یک سیستم کسب نیک نامی شده است. ارتش ذخیره روشنفکران است. جنبشی است که روشنفکران افراطی جامعه را

در خودش نگاه میدارد، سازمان میدهد تا وقتی که سنشان آنقدر بالا برود و درد معاش آنقدر معتدلشان کند که بتوانند در تولید یک جایی پیدا بکنند.

بهرحال شروع مساله اینجاست. حرف من اینست که بحث کمونیسم کارگری پاسخ این تناقضات را دارد. یا سرنخ های مهمی به این پاسخ را دارد. بحث کمونیسم کارگری جواب این مسائل است. جواب مادی اش است، جواب نظری اش است، جواب تحلیلی اش است، جواب سیاسی اش است، جواب پراتیکی اش است. و به همین دلیل است که میگویم این بحث بنظر من از این جلسه بسیار فراتر میرود.

برگردم به مسیری که طی شد. ما با همین انتظارات پا به میدان فعالیت گذاشتیم. با همانقدر تئوری که میفهمیدیم، با هر تبیینی که از خودمان داشتیم. اما بهرحال انسانهای پرشوری بودیم با اهدافی بسیار بلند پروازانه. ما جنبش چپ آن زمان را تغییر داریم، متحول کردیم. و خود ما حاصل تغییرش هستیم. حزب کمونیست تشکیل شد. جنبش چپ خلقی تمام شد و حزب شروع شد. حزب کمونیست ایران، جنبش چپ ایران را به فازی رساند که رادیکالیسم چپ به این حزب محدود شد. این حزب به بستر اصلی رادیکالیسم چپ ایران تبدیل شد. ولی این واقعه جلوی تکامل بعدی آن رادیکالیسم را نگرفت. بلکه مکان و ظرف ادامه این تکامل سیاسی و نظری را تغییر داد. خود حزب ناشی از روند رادیکالیسم چپ ایران و تکامل آن رادیکالیسم بود، اما وقتی این حزب آمد و تاریخ چپ را به تاریخ درونی خودش تبدیل کرد، وقتی حزب آن ظرفی شد که کمابیش تمام این رادیکالیسم را در خود جذب کرد و سازمان داد، تکامل و تحول بعدی این چپ رادیکال نیز دیگر از آن پس اساسا در درون این حزب اتفاق میافتد. تشکیل حزب کمونیست ایران روند رادیکالیزه شدن چپ ایران را به نقطه انتها نرساند، متوقف نکرد، بلکه خود حزب کمونیست ایران را به صحنه ادامه این روند تبدیل کرد. این یک تفاوت مهم ایجاد کرد. قبلا در دوران جدل و تقابل گروههای متعدد چپ یک فضای قطبی ایجاد شده بود و این رادیکالیزاسیون از طریق تقابل میان جریانات مستقل پیش میرفت. در آن دوره هر گروه و جمع از گوشه خودش دفاع میکرد. اما وقتی حزب درست شد، منفعتی ماورای همه افراد بوجود آمده که گویا باید به هر قیمت آن را نگاه دارند و این یک مانع مصنوعی جلو آن سیر تکامل میگذارد که قبلا در غیاب یک حزب واحد براحتی در مبارزه بین تشکلهای و گرایشهای پیش میرفت. ادامه نقد رادیکال به خطوط و گرایشهای دیگر چپ، اکنون به شکل نقد بر گوشه ها و ابعاد و گرایشهای از خود حزب کمونیست ایران بروز میکند.

منظورم اینست که کمونیسم کارگری بنظر من ادامه تاریخ معینی هم هست. در این بعد محدودی که در اینجا از آن صحبت میکنیم، لاقلاً ادامه تاریخ تحول کمونیسم در ایران است. این تحول در چهارچوب حزب کمونیست ایران و علیرغم تشکیل حزب که هدف ما در دوره قبل از آن بود همچنان ادامه پیدا کرد. و این امری بسیار طبیعی و قابل انتظار است. زیرا اگر کسی فکر میکند دیدگاهها و پراتیکی که در چهارچوب مباحثات مارکسیسم انقلابی تا سال ۶۲ به آن دست یافتیم، تمام آنچه‌ی است که برای فایق آمدن به موانع یک انقلاب کمونیستی و تناقضات کمونیسم تاکتونی لازم و کافی بوده است، تصور خیلی ساده و محدودی از معضلات کمونیسم امروز و وظایفی که جلوی ماست دارد.

تناقضاتی که قبلاً شمردم، حاصل تاریخ واقعی اند. یعنی محصول خطاها و خبطها و حوادث و اتفاقات نیستند. یک تاریخ واقعی بر متن مبارزه طبقات اجتماعی، با روندها و تحولات اقتصادی و سیاسی که در مقیاس جهانی این وضعیت را بوجود آورده اند. ولی درعین حال این تناقضات، و سستی‌ها و ناتوانی‌های کمونیسم امروز، روند بعدی همین تاریخ را تعیین میکنند. بنابراین شما، من، همه مان بعنوان کمونیستهای این دوره، انتخاب زیادی نداریم. یا باید قربانیان ناآگاه و خام این تناقضات باشیم، یا باید دست بکار تغییرش بشویم. کمونیسم کارگری پاسخی است که میخواهیم به این بدهیم. پاسخی است که من به آن رسیده‌ام. این نقطه شروع بحث کمونیسم کارگری است. کمونیسم کارگری به یک خلاء واقعی در جنبش اجتماعی کمونیسم جواب میدهد که کاملاً عیان و غیر قابل انکار است. خلائی که نمیشود کسی سرش را زیر برف بکند و آن را نبیند. این خلاء واقعی وجود دارد و بمجرد اینکه شما بخواهید به مثابه یک کمونیست فعالیت کنید و به میدان بیائید، فوراً با آن مواجه میشوید و میفهمید که باید پاسخی پیدا کنید. کمونیسم کارگری یک پاسخ است، یکی از پاسخهای ممکن است. وحی منزل نیست، یک پاسخ و یک تبیین و یک افق است و طبعاً میتواند با هزار و یک پاسخ دیگر مقابل قرار بگیرد. این شماست که باید قضاوت کنید و تصمیم بگیرید آیا از نظر شما هم این مبحث گامی برای رفع آن تناقضات تاریخی کمونیسم هست یا خیر. این پاسخ خاص میتواند از نظر کسی کافی یا راهگشا باشد یا نباشد، اما اصل مساله اینست که فقط میتوان تبیین را در برابر تبیین و پاسخ را در برابر پاسخ قرار داد. بی نظری، بی پاسخی، معنایی جز تسلیم به ناتوانی امروز کمونیسم عملاً موجود از دخالت فعال در جامعه و تاریخ ندارد.

پس اولین نکته ای که در بررسی کمونیسم امروز جلب توجه میکند شکاف میان

کمونیسم عملاً موجود، در تمام سطوح، با آن کمونیسمی است که مورد نظر مارکس بود. کمونیسمی که ما جلوی خود میبینیم، نظرات و پراتیکی که تحت عنوان کمونیسم بیان میشود، در تقابل با تجسمی که مارکس و مارکسیسم از آن کمونیسم میدهد. از یک طرف واقعیت اجتماعی و نظری و عملی کمونیسم واقعا موجود امروز و از طرف دیگر مارکسیسمی که ما میشناسیم. اینها ادا یکی نیستند. شکاف و حتی تناقض میان اینها برای ما عیان و انکار ناپذیر است. از این مشاهده هر آدم عاقلی به یکی از نتایج زیر میرسد: یا باید نشست و در تئوری تجدید نظر کرد، یعنی معتقد شد که خود مارکسیسم با واقعیت سازگار نبوده، خوانائی نداشته، باید در آن دست برد، در آن تجدید نظر کرد، آن را با روندهای دیگر فکری تلفیق کرد، آن را با اوضاع تاریخی موجود تطبیق داد، از آن دست کشید و غیره. این یک نتیجه گیری محتمل و مقدور از این مشاهده است. یک استنتاج دیگر هم میتواند این باشد که تئوری مارکسیسم عیبی ندارد، تحلیلها و اهداف و آرمانها عیبی ندارد. اما اینها در عمل تحریف شده اند، در عمل پیاده نشده اند، مارکسیسم بعنوان یک تئوری انقلاب کارگری سر جای خودش محکم ایستاده است، نکته اینست که باید به این نظرات واقعا عمل کرد. آن رگه اول در فرهنگ لغات ما رویزیونیستها و بورژواها هستند، همه ما از آنها حرف میزنیم. رگه دوم ما و خیلی دیگر از جریانات چپ هستیم. که میگوئیم مارکسیسم درست است، اما آن کمونیسمی که تحت این نام براه افتاده را قبول نداریم و به همین دلیل هم احزاب متفاوتی میسازیم.

اعتقاد به اینکه بستر اصلی و رسمی آنچه جنبش کمونیستی نامیده میشود با قطبهای بین المللی و غیره اش، نماینده مارکسیسم واقعی نیست، جریان انقلابی نیست، کمونیسم واقعی نیست، خود سرچشمه پیدایش احزاب زیادی بوده است. احزاب متعدد و سنتهای چپ مختلفی شکل گرفته اند که نقطه شروعشان همیشه همین بوده است که "این کاری که حزب قبلی میکند، یا این واقعیتی که در فلان کشور تحت نام سوسیالیسم وجود دارد سوسیالیسمی نیست که ما میگوئیم. سوسیالیسم این نیست، مارکس اینرا نگفته، این تئوری انقلابی نیست، این تبیین انقلابی وضعیت نیست، این سیاست انقلابی و طبقاتی نیست. این عدول از مارکسیسم است." و این، یعنی اعتراض و نقد به عدول جریانات دیگر از مارکسیسم، یک مشخصه تعریف کننده احزاب سنت "ضد رویزیونیستی" است. البته این نقد و این ادعاها را همیشه نباید در صورت ظاهر آن پذیرفت. چرا که پشت خیلی از این داعیه ها که "مارکسیسم این نیست، مارکسیسم لنینیسم واقعی این نیست"، منفعتهایی خیلی زمینی خوابیده است. دعوای مرزی چین و شوروی و تلاش چین برای ظهور در مقیاس جهانی بعنوان یک قطب سیاسی و اقتصادی با اقمار و مناطق

نفوذ خودش. باعث میشود اعلام کند که قطب شوروی نماینده "مارکسیسم واقعی نیست". یا کمکهای مالی چین به آلبانی قطع میشود و آلبانی هم تصمیم میگیرد اعلام کند که چین نماینده سوسیالیسم نیست. بهر حال دلائل زمینی پشت اینها هست. ولی بهر حال مستقل از این منافع زمینی، جدال با "رویزیونیسم" و سنت ضد رویزیونیستی یک جزء همیشگی کل تجربه و تاریخ سوسیالیسم و کمونیسم تاکنونی بوده است.

جریان مارکسیسم انقلابی، عنوانی که ما برای توصیف خود بکار میبرده ایم و حزب کمونیست ایران رسماً بر متن مبانی فکری و عملی آن تشکیل شد، نیز یک حرکت "ضد رویزیونیستی" بود. به این اعتبار که خود را بعنوان نماینده مارکسیسم واقعی در برابر قطب های کاذب کمونیسم تعریف میکرد و دیدگاههای چپ رادیکال موجود را با مارکسیسم ناسازگار میدید. کمونیسم کارگری، یعنی عنوانی که من امروز برای جریانی که اینجا دارم مشخصاتش را بیان میکنم بکار میبرم، نیز در کلیات با یک همچون مشاهده ای موافق است. ما هم دقیقاً مدعی هستیم که بخش اعظم جنبش مدعی کمونیسم، با مارکسیسم بیگانه است. اما راه کمونیسم کارگری از اینجا به بعد از هر نوع جنبش ضد رویزیونیستی، از جمله مارکسیسم انقلابی، جدا میشود. به این معنی که سنت ضد رویزیونیستی نهایتاً بر تبیینی از سرنوشت مارکسیسم بعنوان یک اندیشه و تئوری بنا شده است. این سنت از نظر مدت تجدید نظر در مارکسیسم را اساس انحرافات و معضلات تلقی میکند. تحولات تئوریک و عدول از اصول تئوریک و انحراف در آنها را سرمنشاء انحراف پراتیکی میداند. عاقبت نامطلوب کشورهای مدعی سوسیالیسم و احزاب مدعی کمونیسم در جهان را به این نسبت میدهد که مارکسیسم بعنوان یک تئوری و یک نگرش تحریف و نقض شده است. این دیدگاه نهایتاً مشکل را در رویزیونیسم، بعنوان یک تجدید نظر طلبی در تئوری و سیاست، جستجو میکند. من این متد را نمیپذیرم. برای ما بحث کاملاً برعکس این است.

"مارکسیسم انقلابی" نیز بعنوان جریانی ضد رویزیونیستی نهایتاً از دریچه ای ایدئولوژیک به اجتماع نگاه میکند. تبیین اجتماعی و مشاهده اجتماعی در این تفکر بر مشاهده ایدئولوژیک بنا میشود. مشاهده ایدئولوژیک بر مشاهده اجتماعی مقدم میشود. ما برعکس، مشاهده ایدئولوژیک مان را از یک مشاهده اجتماعی استنتاج میکنیم. بنظر من تفاوت اصلی میان دیدگاه کمونیسم کارگری با دیدگاه موسوم مارکسیسم انقلابی اینجاست. از نظر من، آن تناقضاتی که در مورد اوضاع کمونیسم تاکنونی و وضعیت جنبش سوسیالیستی شمردم، ناشی از این نیست که گوشه ای از تئوری نقض شده یا تجدید نظری در تئوری بوجود آمده، بلکه خود این سوسیالیسم است که

بعنوان یک پدیده اجتماعی، کاربست طبقاتی متفاوتی پیدا کرده است. وقتی از موضع جنبش اجتماعی سوسیالیستی نگاه میکنیم، میگوئیم کمونیسم عملاً موجود جنبش اجتماعی سوسیالیستی نیست. جنبش طبقات دیگری است و احکام تئوریک مارکسیسم دارد توسط طبقات دیگری تفسیر میشود و کاربست پیدا میکند. جنبش اجتماعی سوسیالیستی این نیست، جنبش طبقاتی سوسیالیستی آنجا نیست. اینجاست. و دقیقاً منتقل شدن مارکسیسم و تئوری انقلاب سوسیالیستی از این جنبش اجتماعی و طبقاتی برای سوسیالیسم (یعنی کمونیسم کارگری) و افتادنش بدست جنبشهای اجتماعی طبقات دیگر است که باعث میشود بناگزی در خود آن تئوریهام تجدید نظر بعمل بیاید. به این دلیل که این تئوری مطابق آن نیاز اجتماعی و طبقاتی ساخته نشده است.

بحث من اینست که بدوا کاربست اجتماعی مارکسیسم عوض شده است، از اینرو لاجرم در آن عدول و تحریف بوجود آمده است. نه اینکه ابتدا عدولی از نظریات مارکسیستی بوجود آمده باشد و بدنبال آن کاربست اجتماعیش به چیز دیگری تبدیل شده باشد. این روند برعکس است. این موقعیت نابسامان جنبش سوسیالیستی طبقه است که اجازه داده تئوری انقلاب سوسیالیستی توسط بورژوازی به آن شکل مورد استفاده قرار بگیرد و چیز دیگری تحت نام سوسیالیسم و کمونیسم بوجود بیاید. بنابراین ما قطبهای موسوم به کمونیسم را بدوا بعنوان جنبش های اجتماعی خاص رد میکنیم و نه صرفاً اندیشه شان را. ما رویزیونیسم را جنبش اجتماعی طبقات دیگری میدانیم. ما میگوئیم این جنبش، یعنی این چیزی که به آن کمونیسم تاکنونی میگوئیم، این یک جنبش اجتماعی برای سوسیالیسم نیست. جنبش اجتماعی برای سوسیالیسم درست بموازات این و همزمان با این پدیده در همه دوره ها با تمام عینیت خودش جریان داشته و جریان دارد. ما داریم از زاویه این جنبش طبقاتی و اجتماعی متفاوت به این قطبها و ترندهای موسوم به کمونیسم نگاه میکنیم و نه صرفاً از زاویه یک تئوری و یک ایدئولوژی. آیا معنی این حرف بیتفاوتی نسبت به تئوری مارکسیستی و قائل شدن اولویت کمتر برای آن است؟ کاملاً برعکس. اتفاقاً یک نکته مهمی که در بحث امروز میخواهم روشن بکنم این است که آن جنبش ضد رویزیونیستی و مارکسیسم انقلابی خود ما که لااقل در صحت تعبیرش از تئوری مارکس تردید ندارم، مدافع بسیار ضعیف و نحیفی برای مارکسیسم است. چون اگر کسی میخواهد نشان بدهد که مارکسیسم چیز دیگری است، اگر کسی میخواهد حقانیت مارکسیسم را بعنوان یک تئوری انقلابی ثابت کند، درست همان کاری را باید بکند که مارکس میکرد، یعنی ملاک صحت و حقیقت تئوری را نهایتاً در پراتیک آن جستجو کند. و اگر قبول کنیم که مارکسیسم تئوری پراتیک اجتماعی طبقاتی خاصی

است، تنها آن جنبشی می‌تواند تهی‌تا صحت تئوری انقلابی مارکس را اثبات کند که این مارکسیسم را پراتیک کند. اگر کمونیسم مارکس بنا به تعریف خود مارکس کمونیسم پرولتاریایی یا کارگری است، آنگاه انگشت گذاشتن بر تعلق ترندهای کمونیستی تاکنونی به جنبشهای اجتماعی طبقات دیگر، قوی‌ترین نقد مارکسیستی‌ای است که می‌توان بر این کمونیسم تاکنونی گذاشت. بنابراین این جنبش اجتماعی ماست که می‌تواند صحت مارکسیسم را هم ثابت بکند. و نشان بدهد که این تئوری انقلاب کارگری است. عبارت دیگر ما از بازپس‌گیری تئوری مارکسیسم از دست بورژوازی حرف می‌زنیم. ما باید کاربست اجتماعی مارکسیسم را عوض کنیم و برای اینکه کاربست اجتماعی مارکسیسم عوض بشود، باید امر اجتماعی مقدم بر مارکسیسم وجود داشته باشد. خود مارکسیسم هم دقیقاً در چنان شرایطی بوجود آمد. امر اجتماعی‌ای که مارکسیسم بخاطر آن بعنوان یک یک تئوری و نقد طرح شده است، مقدم بر مارکسیسم وجود داشته است و دارد و یک عینیت خارج از مارکسیسم است. ادعا و اختراع مارکسیسم نیست. بنابراین ما از موضع آن امر اجتماعی نسبت به مارکسیسم حرف می‌زنیم و می‌گوئیم باید این را به تئوری انقلاب خودمان تبدیل کنیم.

بحث ما بر سر رویزیونیسم یک بحث اسکولاستیک نیست. می‌گوئیم رویزیونیسم برای ما یک مکتب نیست. یک مذهب دیگر نیست که با مذهب ما در تناقض قرار گرفته باشد، یک جنبش طبقاتی دیگر است که جوابش را فقط می‌توانیم با جنبش طبقاتی خودمان بدهیم.

به این ترتیب ادعای من اینست که کمونیسم کارگری تنها مارکسیسم واقعی عصر ماست. ادعای من اینست که حتی آن چیزی که بعنوان جنبش ضد رویزیونیستی مارکسیسم انقلابی از آن حرف می‌زنیم، اجتماعاً هنوز در قطب طبقاتی دیگری قرار گرفته است. راجع به عقایدش صحبت نمی‌کنم، که همانطور که گفتم در مارکسیستی بودنش تردید ندارم. تاکیدم بر کلمه "اجتماعاً" است. وقتی با محک موقعیت یک حرکت سیاسی و نظری، حرکت حزبی، حرف می‌زنیم، "مارکسیسم انقلابی" خود ما در دوران انقلاب ۵۷ و امروز، اجتماعاً تشکلی است در کانون دیگری در اجتماع در مقایسه با آن سوسیالیسم کارگری‌ای که من از آن حرف می‌زنم. بنابراین شکاف بین کمونیسم کارگری و جریان "مارکسیسم انقلابی" به آن معنی که ما راجع به احزاب ضد رویزیونیستی حرف می‌زنیم، شکاف عمیقی است. شکاف اجتماعی عمیقی است.

از لحاظ نظری جریان مارکسیسم انقلابی ما بنظر من حالت خاصی از کمونیسم کارگری بوده است، کمونیسم کارگری است در یکی از ظرفیتهایش. در لحظه معینی از

حیات خودش. کمونیسم کارگری در آن بعدی از حیات خودش که به جنگ تحریفات تئوریک می‌رود در موقعیت یک مارکسیسم انقلابی ظاهر می‌شود. در این شکی نیست. اما به این اعتبار مارکسیسم انقلابی فقط یک حالت خاص و یک عکس دو بعدی از یک واقعیت چند وجهی است. اگر به کمونیسم کارگری از یکی از وجوهش نگاه کنیم، در قامت یک جریان مارکسیست انقلابی نمودار می‌شود. به این اعتبار تاریخ مارکسیسم انقلابی و تاریخ مبارزه ضد رویزیونیستی می‌تواند بخشی و بعدی از تاریخ کمونیسم کارگری باشد، اما کمونیسم کارگری بعنوان یک جنبش اجتماعی و یک حرکت سیاسی و حزبی در جامعه نمی‌تواند در این شکل محدود و خلاصه شود. کمونیسم کارگری بموازات همان مارکسیسم انقلابی هم وجود داشته است، بحثی که من اینجا می‌خواهم ارائه کنم دقیقاً همین است پیشروی مارکسیسم انقلابی در ایران پس از انقلاب ۵۷ دقیقاً بر مبنای وجود یک جنبش وسیعتر کمونیسم کارگری در جامعه صورت گرفته و ممکن شده است. بهر حال، جنبش ضد رویزیونیستی می‌خواهد از مارکسیسم بعنوان یک ایدئولوژی و یک مذهب دفاع بکند، حقانیت آن را بگوید. اما برای کمونیسم کارگری، مارکسیسم تئوری یک انقلاب در حال جریان و یک فعالیت در حال جریان است و به این عنوان هم از آن دفاع می‌کند. بعداً در مقدمات بحثم راجع به مبانی عقیدتی کمونیسم کارگری برمیگردم در رابطه با مارکسیسم حرف می‌زنم.

این نگاه به رویزیونیسم و به جایگاه تئوری مارکسیسم بنظر من یک وارونگی سنتی را اصلاح می‌کند و مساله از قاعده اش بر زمین می‌گذارد. این فقط بحثی بر سر متدولوژی و روش نیست. بلکه به استنتاجهای عملی بسیار متفاوتی نسبت به آنچه که توسط همین حزب ما (حزب کمونیست ایران)، بعنوان پیشروترین جریان کمونیستی و انقلابی ترین تشکل مارکسیستی موجود انجام می‌شود، منجر می‌شود.

من اینجا در بحث کمونیسم کارگری تبیین دیگری از مبارزه طبقاتی را طرح می‌کنم. این تبیین بخشا هم اکنون در نشریات و ادبیات حزب کمونیست ایران منعکس شده این شامل نگرش دیگری به تئوری است. کمونیسم کارگری نگرش دیگری به حزب، به کارآکنتر اجتماعی اش، وظایفش، بافت اش، ساخت اش و روش فعالیتش دارد. نگرش دیگری به تاریخ جنبش کمونیستی و به تاریخ جنبش چپ و بطور کلی و تاریخ جنبش کارگری. مفهوم متفاوتی از انقلاب کمونیستی و از سوسیالیسم بعنوان یک سیستم دارد. اولویتهای عملی متفاوتی در جلوی احزاب کمونیستی قرار می‌دهد. افق و دورنما و آینده متفاوتی را در تمایز با آنچه که این پراتیکها و احزاب واقعا موجود لفظاً و یا عملاً دارند ترسیم می‌کنند، در جلوی کمونیسم معاصر ما قرار می‌دهد. و بالاخره احساس مبرمیت و تعجیل

و شادابی ای که این بحث نمایندگی میکند، در تمایز با فرومردگی و پلاسیدگی ای که چپ امروز به آن مبتلاست، قرار دارد.

خلاصه این بخش صحبتیم این است: کمونیسم کارگری پاسخی به سوالاتی است که بطور واقعی هر کمونیستی قاعدتا باید داشته باشد و باید جوابش را هم داشته باشد. من طرفدار یک جنبش سوال داشتن نیستم، طرفدار جنبش جواب دادن هستم و فکر میکنم این جوابش است. کمونیسم کارگری پاسخ همه جانبه ای به این مساله است در ابعاد سیاسی، نظری و پراتیکی. اصلاحیه تئوریکی بر چیزی نیست. یک جهت گیری نیست. بلکه یک تبیین متمایز و یک خط مشی متمایز است. کمونیسم کارگری در تداوم تکامل جامعه واقعا موجودی که حزب ما برای مثال از آن بیرون آمده، و بنظر من در تکامل مبارزه طبقاتی در جهان معاصر پیدا میشود و ایجاد میشود و بطور مشخص در ایران، امتداد تحولات چپ انقلابی و جنبش کارگری در ایران است. حاصل آن پروسه است. وقتش فرا رسیده است و طرح شدنش ناگزیر است. یکی از حلقه های تکاملی ای که ما از آن عبور میکنیم. درست مثل تشکیل حزب، کوبیدن پوپولیسم و غیره. کمونیسم کارگری پله دیگری است در همان مسیر. و بالاخره کمونیسم کارگری فراخوان معینی است به کمونیستها برای آرایش معینی، برای نگرش معینی و برای فعالیت معینی.

در بخش دوم صحبت‌هایم اثباتا کمونیسم کارگری را توضیح میدهم. یعنی بعنوان یک واقعیت اجتماعی، بعنوان یک تئوری سیاسی، بعنوان مجموعه ای از نگرشها، مجموعه ای از ارزیابیها، بعنوان یک نیروی معین و غیره از آن حرف میزنم.

کمونیسم کارگری چیست

در بخش اول صحبتیم سعی کردم توضیح بدهم که کمونیسم کارگری در چه شرایط مشخصی دارد مطرح میشود، چرا و به چه عنوانی خود را مطرح میکند. منتهی اینجا میخواهم اثباتا راجع به آن حرف بزنم. و به این سوال جواب بدهم که کمونیسم کارگری چیست؟ این یک عبارت است که در سطوح مختلفی معنی پیدا میکند. بنظر من این عبارت به یک مجموعه ای از مسائل و پدیده ها مربوط میشود و آنها را در خودش فشرده میکند.

در درجه اول کمونیسم کارگری یک واقعیت اجتماعی است. درست همانطوریکه لیبرالیسم بورژوائی یک واقعیت اجتماعی است. یعنی همانطور که لیبرالیسم بورژوائی یک

حرکت فی الحال موجود در جامعه است، کمونیسم کارگری هم یک حرکت عینی و فی الحال موجود در جامعه است. همانطور که دمکراسی بورژوائی یک حرکت اجتماعی عینی است. یا برای مثال انساندوستی بورژوائی یا لیبرالیسم بورژوائی حرکات اجتماعی عینی هستند و ما میتوانیم به فعالینشان و به اشکال مختلف وجودی شان در هر کشور اشاره بکنیم، کمونیسم کارگری هم یک چنین پدیده ای است. اجتماعی است، عینی است، بیرون از احزاب و سازمانها، ولو بعضا در ارتباط با آنها وجود دارد. بنابراین یک معنی کمونیسم کارگری جنبش کمونیستی کارگری است یا حرکت اجتماعی کمونیستی کارگری است. آن کشمکش در جامعه است که میشود اسم کمونیسم کارگری را بر آن گذاشت. این کمونیسم کارگری، بعنوان یک پدیده عینی، یک پدیده و واقعیت تاریخی است، دائما در جریان بوده است، مادی است و تاریخ خودش را دارد، لحظات تاریخی خودش را دارد و رویدادهای خودش را دارد، شخصیتهای خودش را دارد.

کمونیسم کارگری بعلاوه یک سیستم فکری است. یک سیستم فکری جامع و فراگیر (که در این سطح هم به آن میپردازم، به مبانی تئوریک آن و به دیدگاههایش نسبت به آن موضوعاتی که یک سیستم فکری اجتماعی فراگیر باید به آن بپردازد).

کمونیسم کارگری همچنین یک انتقاد به سوسیالیسم عملا موجود و یک بررسی تاریخی از سوسیالیسم معاصر است. بنابراین یک جنبش و حرکت تئوریک-انتقادی است. کمونیسم کارگری همچنین مجموعه ای از یک سلسله ارزیابیهای مشخص از مسائل گریه سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی است.

کمونیسم کارگری رهنمودی است برای عمل، عمل سیاسی. همانطور که هر دیدگاه فکری اجتماعی و سیاسی رهنمودی برای یک سلسله عمل سیاسی است، کمونیسم کارگری همین میتواند در این ظرفیت تعریف شود.

کمونیسم کارگری بعلاوه یک جنبش حزبی است که به یک آینده حزبی متفاوت برای کمونیسم نظر دارد. کمونیسم کارگری کمپینی است برای ایجاد احزاب کمونیستی بر این مبنای این دیدگاهها و برنامه ها و سیاستها.

و بالاخره کمونیسم کارگری یک فراخوان مشخص خطاب به حزب کمونیست ایران است. فراخوانی برای اتخاذ یک نگرش معین و اتخاذ روشهای فعالیت معین.

بهرحال وقتی من از کمونیسم کارگری حرف میزنم، مجموعه اینها مد نظر است و نه یک دیدگاه نظری صرف و یا سلسله روشهای عملی که باید اتخاذ بشود و غیره. کمونیسم مجموعه ای از یک واقعیت اجتماعی، دیدگاه نظری و غیره است. همانطور که مقوله کمونیسم را، بدون پسوند کارگری، همینطور می فهمیم. کمونیسم همه اینها هست.

کمونیسم کارگری هم همه این ابعادی که گفتم را دارد و من در ادامه بحثم توضیح خواهم داد که خیلی ساده مقوله کمونیسم کارگری را دارم بجای مقوله کمونیسم بکار میبرم. در بحث امروز به همه ابعادی که در تعریف کمونیسم کارگری شمردم میپردازم.

کمونیسم کارگری بعنوان یک واقعیت اجتماعی

کمونیسم کارگری بعنوان یک واقعیت اجتماعی چیست؟ بنظر من کمونیسم کارگری، انعکاس اعتراض کارگر به سرمایه داری است. جامعه سرمایه داری چند صد سال است که بوجود آمده، طبقه کارگر نوینی، پرولتاریا، در دل این جامعه و همراه آن بوجود آمده و در کشمکش روزمره با سرمایه است. این کشمکش دائمی و روزمره جریاناتی را در درون طبقه کارگر بوجود آورده که برای وضع موجود آلترناتیو میدهند، جریاناتی را بوجود آورده که آرمانهایی فراتر از آن مبارزه روزمره را دنبال میکنند، و یکی از این جریانات کمونیسم کارگری است. کمونیسم کارگران. این حرکت دائمی است و وجود دارد. ناشی از ماهیت سرمایه و سرمایه داری است، مشتق از وجود عینی طبقه کارگر بعنوان یک قشر اجتماعی است و یک حرکت را نشان میدهد نه صرفا یک سلسله باورها، یک کشمکش را نشان میدهد، یک مبارزه را در جامعه نشان میدهد.

بستر پیدایش کمونیسم کارگری، همان سوسیالیسم طبقه کارگر است که بیش از دوست سال قدمت دارد و مارکس در مانیفست کمونیست اصلا با اشاره به همین حرفش را شروع میکند. (و من بعدا به این برمیگردم). کمونیسم کارگری بعنوان یک واقعیت اجتماعی، آن حرکت آگاهانه ای است که در درون طبقه کارگر علیه سرمایه شکل میگیرد. این مبارزه لحظات و دقایق خودش را دارد. خیلی از لحظات این کمونیسم کارگری با لحظات جنبش کمونیستی یکی بوده است. بین الملل اول بطور قطع یکی از دقایق این جنبش و واقعه ای متعلق به این حرکت است. انقلاب اکتبر بدون شک یکی از دقایق و حرکت‌های این جنبش است. ولی کمونیسم کارگری فقط به اینگونه واقعیات و تحولات محدود نمیشود. همانطور که گفتم جریان کمونیسم کارگری، یک جریان اجتناب ناپذیر و دائمی در قرن بیستم است. من در سنت این کمونیسم کارگری اعتصاب یکساله معدنچیان انگلیس را هم میگذارم. برای کسی که از بیرون یاد گرفته جنبش‌ها را با شعارها و باورهائی که از خود بروز میدهند قضاوت کند، ممکن است اعتصاب معدنچیان هیچ ربطی به کمونیسم پیدا نکند. ولی جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری، اعتصاب معدنچیان انگلیس را بطور قطع در خودش جای میدهد. وقتی که معدنچی را

بیکارش میکنند و مجبور است ذغال جمع کند، از معدنی که خودش روی آن کار کرده است، خرده ذغالهایی هائی که اینجا و آنجا ریخته است، و وقتی پلیس میآید نگذارد، این جمله را میگوید که بنظر من فقط تکرار مانیفست کمونیست است: "من پول این ذغالها را جد اندر جد با خون خودم و پدرم پرداخته ام. اینها مال من است." این کمونیسم کارگری است. این باور باوری نیست که مارکسیسم در طبقه کارگر بوجود آورده باشد، ابداع مارکسیسم باشد و یا رویزیونیسم بتواند از طبقه کارگر پس بگیرد. طبقه کارگر اعتراض که میکند، وقتی که رودروی سرمایه دار قرار میگیرد، در هر گوشه دنیا که بروید این حرکت در آن وجود دارد و این جمله و این حکم از آن بیرون که میاید که اینها مال ماست، ما تولیدش کرده ایم. و این حرف علیه مالکیت بورژوائی است. به این ترتیب کمونیسم کارگری دقیق خودش را دارد. بعنوان یک حرکت وقفه ناپذیر است. اما تاریخ کمونیسم کارگری فقط تاریخ این اعتراض و مقاومت جاری و "خودبخودی" ضد سرمایه داری نیست. بلکه تاریخ نقد سوسیالیستی و کمونیستی جامعه هم هست. در دل این جنبش است که سوسیالیسم و کمونیسم بمثابة اندیشه و نقد و جهان گری آگاهانه تبیین میشود. متفکرین سوسیالیست، احزاب سوسیالیستی و کمونیستی در دل این تاریخ عروج میکنند. به اینها بعدا میپردازم. منتهی در این سطح بحث میخواهم فقط به آن مبنای اجتماعی اساسی کمونیسم کارگری اشاره کرده باشم. خواستم اینرا بگویم که آنجا که در جنبش طبقه کارگر بورژوازی زیر سوال میرود، مشروعیت استعمار و مالکیت بورژوائی زیر سوال میرود، و آلترناتیو به آن پیشنهاد میشود، اعتراض میشود و این اعتراض از زاویه سوسیالیستی و طبقاتی صورت میگیرد، این مبنای دائمی و وقفه ناپذیر وجود و پیدایش کمونیسم کارگری بعنوان یک پدیده عینی است.

کمونیسم کارگری یک واقعیت عینی است بخاطر عینیت خود مبارزه طبقاتی. یکی از وجوه نامطلوب انتقال پرچم و سخنگویی کمونیسم و سوسیالیسم انقلابی از طبقه کارگر بدرون طبقات دارا این بوده که معنا و مفهوم مبارزه طبقاتی هم مطابق موقعیت بورژوازی و روشنفکر و متفکر بورژوا عوض شده است. من در کنگره سوم حزب هم به این اشاره کردم. مبارزه طبقاتی یک مبارزه دائمی است، یک مبارزه وقفه ناپذیر است. مارکس میگوید که هر جا که استعمار هست مقاومت هم علیه آن هست. مارکس میگوید مبارزه طبقاتی موتور تاریخ است. موتور تاریخ آن چیزی است که دائما تاریخ را به جلو میبرد. مبارزه طبقاتی وقفه ناپذیر است. تاریخ واقعی تاریخ این مبارزه طبقاتی است. این مهمترین موضوع تاریخ است. خیلی ها این را قبول نمیکنند که بطور دائمی یک مبارزه طبقاتی در جریان است. میگویند مبارزات ملی هست، مبارزات نژادی هست، مبارزات

سیاسی و فرهنگی هست و غیره. اما تمام بحث مارکس اینست که پشت همه اینها یک کشمکش اساسی طبقات آن دوره جامعه و آن شیوه تولید وجود دارد. تاریخ چیزی نیست جز قانونمندی تاریخ. وقتی یک مارکسیست از تاریخ حرف میزند، دارد از قانونمندی آن و از دینامیسم آن حرف میزند. تاریخ را که میخواهید توضیح بدهید باید بگوئید چرا جامعه دارد تغییر میکند، چرا این وقایع دارد رخ میدهد چرا جامعه از یک شکلی به شکل دیگر درمیآید. پشت اینها مبارزه طبقاتی است. برای اینکه مبارزه طبقاتی را ببینید بنابراین لازم نیست فقط کارگران را در میدانها با شعارها و پرچمهایشان ببینید. مبارزه طبقاتی را میتوانید در انعکاس آن در بورژوازی ببینید. و این مثال را در کنگره هم زدیم: بورژوازی همه جای دنیا دارد پیشاپیش به استقبال وجود یک طبقه کارگری که مطالبات خودش را دارد میروند، پیشاپیش جوابهایش را در مقابل مراحل جدید و حلقه های جدید مبارزه اقتصادی ای که هنوز سر نگرفته حاضر میکند. نهرو در یکی از نخستین کنفرانس های کشورهای غیرمتعهد که در آن از استقلال صحبت میکنند، میگوید "اینقدر نسنجیده استقلال استقلال نکنید، کشور را میدهند دست خودتان بعد شما میروید جواب آن کارگری را بدهید که فدای استقلال، نان میخواهد، خانه میخواهد بهداشت میخواهد". ما انعکاس مبارزه طبقاتی را در این هشدار امثال نهرو میبینیم که در یک کشور تازه مستقل شده — که معلوم نیست چند تا کارخانه دارد و پرولتاریایش چقدر است — دارد به بورژوازی نسبت به یک عینیتی که دیر یا زود با آن روبرو میشود هشدار میدهد. میگوید اگر کشور دست خودتان بیافتد، آنوقت بعنوان یک کار دائمی یک دولت مستقل باید جواب مبارزه طبقاتی را بدهید. او این را میفهمد که این جدال یک واقعیت است. که بالاخره هر جا کارخانه هست و هر جا کارخانه بسازند، کارگر میآید و مطالباتش را مطرح میکند.

بر مبنای این مبارزه طبقاتی و این کشمکشی که نیروی محرکه واقعی تحول جامعه است، عقاید، سیاستها، احزاب و غیره شکل میگیرند و سرنوشتشان تعیین میشود. بر مبنای این کشمکش عینی و مادی است که گرایش کمونیستی در طبقه کارگر وجود دارد و کار میکنند. اگر این حرف برای دویست سال پیش، دوره ماشین شکنی، کمی افراطی بنظر برسد، الان دیگر اینطور نیست. بعد از صد و سی چهار سال که کتابهای مارکس در صدها هزار نسخه در هر کشوری پخش شده، در زمانی که همه اسم سوسیالیسم و کمونیسم را شنیده اند، تضمین رسمی میشود داد که در هر کشوری طبقه کارگری هست و مطالبه ای دارد، گرایش کمونیستی در درون طبقه کارگر هم وجود دارد. یکی ممکن است بگوید ولی اینها کمونیستهای پرو-روس هستند، پرو-چین هستند و غیره. اما علت

اینکه کارگر پرو-روس یا پرو-چین میشود، این است که کارگر بدوا سوسیالیست است. و اینها را بعنوان پرچم ها و قطب های سوسیالیسم قبول میکنند. چین یا شوروی آن جهتگیری را در درون طبقه کارگر ابداع نمیکند بلکه سعی میکنند آن را بخود کانالیزه کنند. آن جهتگیری سوسیالیستی بدلیل وجود عینی سوسیالیسم در طی قریب دو قرن و انقلابات و جنبشهای سوسیالیستی بوجود آمده و قطب های باصطلاح مکتبی سوسیالیسم در این متن کار میکنند. اما گرایش کمونیستی درون طبقه روی پای خودش ایستاده است، پایه اش مبارزه طبقاتی پشت سرش است نه فراخوان چین یا شوروی. بهرحال میشود تضمین کرد که در هر کشور سرمایه داری که پا بگذارید، یک طبقه کارگر دارد که به درجه ای اعتراض و مقاومت میکند و تحرکی علیه سرمایه دار نشان میدهد و مطمئن باشید میتوانید گرایشهای سوسیالیستی در بین این کارگران پیدا بکنید. در آخر قرن بیستم این را هم من تضمین میکنم که اگر بروید در آن گرایشهای سوسیالیستی بگردید آثار لاسال را نمیبینید آثار مارکس را میبینید. این گرایش کمونیستی کارگری واقعی عینی است. واقعیتهای مادی است بیرون از، و مقدم بر، همه احزاب سیاسی که در درون طبقه کارگر فعالیت میکنند.

این سوسیالیسم درون طبقه، انعکاس تغییر ساختاری جامعه است. تبدیل جامعه ماقبل سرمایه داری به سرمایه داری و لاجرم پیدا شدن آنتی تز سرمایه داری در مقابل خودش، پیدایش مبنای تغییر خودش. تمام بحث مارکس در مانیفست اینست که با پیدایش سرمایه داری پرولتاریای نوینی شکل گرفته که پایه مادی و عینی سوسیالیسم است. پرچم سوسیالیسم را در دست دارد. سوسیالیسم را میخواهد. نابودی سرمایه داری را میخواهد برای نفی آن ارکانی تلاش میکند که سرمایه داری بر پایه اش بنا شده، یعنی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید. به این ترتیب این سوسیالیسم همانقدر واقعی و عینی است که سرمایه داری. این حرکت سوسیالیستی همانقدر جدی و عینی است که سرمایه داری. و بحث من اینست که این حرکت و این مبارزه طبقاتی اساس تاریخ معاصر است. اگر کسی میخواهد حزبی راه بیاندازد و موفق بشود، باید جای خود را در این مبارزه پیدا کند. اگر یک حزب سیاسی یک جا رشد میکند، از آن روست که پاسخگوی مسائلی در این مبارزه بوده است. من قبل از کنگره ششم کومهله در کردستان این بحث را کردم (که در قطعنامه های کنگره هم آمده است) که علت اینکه کومهله رشد کرده بیشتر از آنکه بخاطر درایت ما باشد، بخاطر این است که حزب یک طبقه ای است که دارد بطور عینی قدرت میگیرد. بطور عینی کنار طبقه ای ایستاده است که دارد قدرت میگیرد. به این خاطر رشد میکند. به این خاطر حزب دمکرات نفوذش را در مقابل ما از دست

میدهد. و اگر ما اینرا بشناسیم آنوقت این پروسه دیگر باید آگاهانه پیش برده شود. یعنی نقطه قدرت تشکیلاتی مثل کومهله را باید در طبقه کارگر جستجو بکنید و آنجائی که این طبقه مجتمع است، متمرکز است و در آن اشکالی که او اعتراض میکند. کسی که قدرت کومهله را در جای دیگری جستجو کند بنظر من سوراخ دعا را گم کرده است. یعنی تاریخ معاصر خودش را نشناخته، دینامیسم تاریخ معاصر خودش را نشناخته که بتواند بر این تاریخ تاثیر بگذارد و حزب اش را پیش ببرد.

بهرحال این بحثی است که در آخر باید برگردم سراغش. اینجا فقط خواستم یک تصویر عینی تری داشته باشید از این حرف که کمونیسم کارگری یک جریان جلوی صحنه در جامعه معاصر است. پدیده ای نیست که من باید به کمک باستان شناسان یا محققینی از طریق علمی وجود آنرا ثابت کنم. این پدیده هر روز دارد مهرش را به اینکه بورژوازی چکار میکند، در تولید و سیاست چه میکند، چه ایدئولوژی ای را رواج میدهد، چه اخلاقیاتی در خودش تحکیم میکند، چقدر به مذهب میدان میدهد، چقدر به لیبرالیسم میدان میدهد و غیره، میگوید. همه حرکات و افعال طبقه بورژوا متاثر از اینست که روبروی طبقه ای قرار دارد که از سوسیالیسم حرف میزند. این جوهر جامعه معاصر است. بروید پشت روزنامه های آزاد بورژوازی، ببینید اساسشان چیست؟ آنتی کمونیسم، ضدیت با کمونیسم و سوسیالیسم و مارکس و طبقه کارگر. بروید پشت دانشگاههایشان را ببینید، ضدیت با سوسیالیسم و کمونیسم و مارکس و طبقه کارگر. این اساس وجودی نهادهای فرهنگی و روبنائی این جوامع، اساس اشکال حکومتی آنها است. اساس وجود یا عدم وجود دمکراسی یا دیکتاتوری در این کشورها هم همین است. این تمام قضیه است. اصل قضیه است. و گرایش کمونیسم کارگری در این اصل قضیه - یعنی در این رویارویی طبقه کارگر با بورژوازی - است که مکان تعیین کننده و زنده ای دارد.

و بالاخره به این نکته میرسیم که مارکسیسم چیزی جز خودآگاهی این گرایش نبوده است. ببینید انگلس در مقدمه مانیفست کمونیست چه میگوید. میگوید از ما میپرسند چرا اسم مانیفست کمونیست را برگزیده اید؟ چرا اسم این بیانیه مانیفست سوسیالیست نیست؟ انگلس میگوید سوسیالیسم در آنموقع یک چیز معینی بود، نمایندگانی داشت، آن جریان محترم بورژوائی بود که میخواست جامعه بورژوائی را اصلاح بکند، اوضاع رقت انگیز طبقات فرودست را بهبود ببخشد برای اینکه اتفاقا سرمایه سرکار بماند. در مقابل اینها کارگرانند. اینها یک نوع سوسیالیسمی را آورده بودند (که اسم میبرد از شخصیتها و متفکرینش. وایتلینگ در آلمان، کابه در فرانسه و غیره) که نخراشیده و نتراشیده علیه مالکیت بورژوائی قد علم کرده بودند. ما وقتی حرفهایمان را نگاه کردیم، دیدیم باید

عنوان این جنبش را روی آن بگذاریم. این بیانیه فقط میتواند اسمش کمونیست باشد. میگوید اینها بخودشان میگفتند کمونیست در نتیجه ما هم اسم این مجموعه دیدگاه و تئوری و نگرش را کمونیسم گذاشتیم. عبارت دیگر مارکسیسم اصلا خودش را بعنوان خودآگاهی و عالیترین سطح بیان این گرایش اجتماعی معرفی میکند. مانیفستی که صادر میکند، میگوید مانیفست اینهاست. مانیفست این گرایش اجتماعی فی الحال موجود است. حالا دیگر با مارکسیسم این جنبش به یک مبنای نظری محکم دست یافته است.

انگلس میگوید در مقطع انتشار مانیفست سوسیالیسم اقلا در قاره اروپا کاملا محترم بود در صورتیکه کمونیسم کاملا برعکس آن بود. کمونیسم کارگران بود. در مقابل سوسیالیسم طبقات تحصیلکرده بورژوا. کمونیسم سخن آن بخش طبقه کارگر بود که بازسازی رادیکال جامعه را طلب میکرد، میگفت که انقلاب سیاسی فقط کافی نیست و باید یک انقلاب اجتماعی صورت بگیرد. این بخش خود را کمونیست مینامید. و حتی ایده انقلاب اجتماعی کمونیستی را طرح میکرد. مارکسیسم بر این مبنا حرف میزند. بنابراین این مانیفست کمونیست است بخاطر اینکه با سوسیالیسم، که مشخصه سوسیالیسم بورژوائی است، مرزبندی بکند و خود را بعنوان کمونیست، بعنوان مدافع سوسیالیسم کارگری متمایز کند.

کمونیستها در آن زمان کارگران بودند. اکنون صد و سی و چند سال از مانیفست کمونیست گذشته است و کمونیسم عملا موجود دیگر مشخصه کارگران نیست بلکه حالت همان سوسیالیسمی را پیدا کرده که مارکس زمان خودش از آن حرف میزد، متعلق به بورژواهاست. بنابراین ما کلمه کارگری را به آن اضافه میکنیم و میگوئیم "کمونیسم کارگری" برای اینکه ما را برگرداند درست بر سر این موقعیت اجتماعی که انگلس از آن سخن میگفت. به این ترتیب اگر بخواهم مانیفست کمونیست را دوباره چاپ کنم، نامش را میگذارم مانیفست کمونیست کارگری. منتهی بعدا توضیح میدهم که این مانیفست صد و سی سال قبل کمونیسم کارگری است و کمونیسم کارگری امروز به یک تبیین جدیدی از جهان امروز احتیاج دارد. و باید برای جهان امروز خط مشی تعیین کند.

مبانی و چهارچوب سیستم فکری مارکسیسم

بهرحال این من را به این بحث میرساند که کمونیسم کارگری بعنوان یک دیدگاه، بعنوان یک جهان نگر و یک دستگاه فکری چیست؟ فکر میکنم تا همینجا جواب این سوال

را داده ام: کمونیسم کارگری مارکسیسم است. بعنوان یک دستگاه فکری، جامع و فراگیر است، زیرا همان مارکسیسم است و مارکسیسم جامع و فراگیر است. به این اعتبار، گرایش کمونیستی کارگری، دیدگاه کمونیسم کارگری، از نظر تئوریک، ارتدکسی مارکسیسم را تاکید میکند و بر صحت مارکسیسم پافشاری میکند و تنها چیزی که من اینجا اضافه میکنم اینست که کمونیسم کارگری میکوشد این مارکسیسم را در انتهای قرن بیستم بکار ببندد. به تغییرات عینی در جامعه و در جنبش سوسیالیستی نگاه میکند و اینها را در سیستم خودش دوباره بررسی میکند و پاسخ میدهد. باید بدهد. این میشود کمونیسم کارگری که ما الان مطرح میکنیم در تمایز با سایر سوسیالیسم غیر پرولتری. با سوسیالیسم غیر کارگری. دستگاه فکری کمونیسم کارگری، مارکسیسم است در تلاقی زمانی خودش، آخر قرن بیستم. مارکسیسمی است که مانیفست کمونیست پرچمش را بلند کرده است.

وقتی این را میگوئیم بعضی ممکن است بگویند که جریان مارکسیسم انقلابی ایران هم همین را میگفت. تاکید بر صحت و اصولیت مارکسیسم. در پاسخ به این نکته من خودم را موظف میدانم بهرحال یک مقدار راجع به مارکسیسم حرف بزنم، راجع به کمونیسم کارگری حرف بزنم و در تبیینش از اقتصاد، فلسفه. درباره تئوری سوسیالیسم مارکس و تبیین مارکس از سوسیالیسم نکاتی را بگویم تا مارکس را آنطوری که این جریان میخواهد بشناساند، آنطور که کمونیسم کارگری میخواهد بشناساند، اینجا مطرح کرده باشم و درعین حال دوباره نشان بدهم که این مارکسیسم تئوری کمونیسم کارگری است.

در اینجا من نمیخواهم، مثلاً وقتی از فلسفه مارکسیستی حرف میزنم، سخنرانی ای درباره فلسفه مارکسیستی بطور کلی کرده باشم. من میخواهم در فلسفه مارکسیستی، جوهر طبقاتی آنرا توضیح بدهم، در نقد اقتصاد سیاسی مارکس، جوهر طبقاتی اش را توضیح بدهم، و در تئوری سیاسی و همینطور تبیین مارکس از سوسیالیسم، جوهر طبقاتی اش را توضیح بدهم و بالاخره این را بیرون بکشم که چرا این تئوری واقعا تئوری یک موجودیت و یک عنصر اجتماعی یعنی طبقه کارگر است و نه برعکس. یعنی یک تئوری ای که فقط بدرد کارگر میخورد. میخواهم نشان بدهم مارکسیسم تئوری ای است که بنیاد اثباتی خودش به مثابه یک تئوری، وجود و پراتیک یک موجودیت اجتماعی - طبقاتی مشخص یعنی طبقه کارگر است.

اجازه بدهید با چند نکته پیرامون فلسفه مارکسیسم شروع کنم. همه میدانیم و تکرار میکنیم که مارکسیسم ماتریالیسم است. یعنی تقدم ماده بر ایده و جهان عینی بر جهان

ذهنی و غیره. و باز همه میدانیم که مارکس فقط اینرا نگفته و یک لغت دیالکتیکی میگذاریم سر این ماتریالیسم و خودمان را از یک عده ماتریالیست دیگر تفکیک میکنیم. این دیالکتیک، که محور نقد مارکس به ماتریالیسم زمان خودش و پیش از خودش است چیست، جوهرش چیست؟

مارکس اینرا در نقد فوئرباخ توضیح میدهد و من مشخصا میخواهم به دو نکته در این نقد (نقد مارکس خیلی وسیع و جامع است) اشاره بکنم. ماتریالیسم قبل از مارکس، جهان عینی برایش مقدم است. عینی وجود دارد و ذهن انسان بعنوان آگاهی، بعنوان آگاهی انسانی در مقابلش قرار میگیرد و آنرا منعکس میکند. اولین اختلاف مارکس با این ماتریالیسم این است که این بیان صحیح نیست. "ذهن" نه فقط جهان عینی را منعکس میکند، بلکه تغییرش هم میدهد. به این ترتیب این طرف قضیه هم، خودش به عنصر فعاله ای در رابطه با اینکه عینی اساسا چی هست، و چرا چنین است که هست، تبدیل میشود. عینی یک چیز داده شده از پیشی نیست، که ذهن فقط آینه ای جلوی آن باشد. بلکه این عنصر ذهنی، عنصر فعاله تغییر است. بنابراین مارکس مقوله پراتیک را مطرح میکند. مارکس میگوید برای شما باغهای انگور فلانجا یک عینیتی است که ذهن بشر آن را منعکس میکند. اما روز خودش این باغها محصول کار آدمهایی بوده است. هر چیزی که شما عینیت آن را میبینید، حاصل یک پروسه تغییر توسط عنصر آگاه و فعال در آن است. بنابراین اولین چیزی که مارکسیسم و ماتریالیسم مارکس را از ماتریالیسم های قبل از خودش جدا میکند مقوله پراتیک است. مارکس در ایدئولوژی آلمانی و در نقد فوئرباخ حتی یکجا کمونیسم و "ماتریالیسم پراتیک" را مترادف هم بکار میبرد و از "ما کمونیستها، یعنی ماتریالیستهای پراتیک" حرف میزند.

بنابراین اولین مقوله پراتیک است. اولین نقطه جدل مارکس با فوئرباخ بر سر مقوله پراتیک و رابطه حقیقت با پراتیک است. اینکه یک چیزی حقیقت دارد یا نه در خودش معلوم نمیشود. با پراتیک کردن آن امر باید حقیقتش را اثبات کرد. اثبات، یک امر پراتیکی است. بهرحال پراتیک اولین وجه تمایز است. ولی پراتیک چه چیزی؟ این سوالی است که بخصوص به بحث ما مربوط میشود.

نقطه اختلاف دوم مارکس با فوئرباخ بر سر انسان است. پذیرفتیم که انسان با پراتیک خودش جهان عینی را تغییر میدهد. اما این انسان خودش چیست؟ اختلاف مارکس با فوئرباخ اینست: مارکس میگوید انسان برای فوئرباخ پدیده ای مجرد و طبیعی و غریزی است در صورتیکه انسان یک پدیده اجتماعی است. فوئرباخ میرسد به ذات انسان. بهرحال در فلسفه فوئرباخ در مقابل آن جهان عینی انسانی وجود دارد که آن را منعکس میکند

و باید تعریف نمونه واری از آن انسان کرد. باید با ذات خودش آنرا توضیح داد. ماتریالیسم مکانیکی مجبور است این کار را بکند، پدیده‌ها را با ذات خودشان توضیح بدهد. مارکس اینکار را نمیکند. مارکس میگوید این ذات انسان خودش حاصل یک موقعیت بیرون از خودش است. بنابراین مارکس در مقابل انسان طبیعی و ذاتی فوئرباخ، انسان اجتماعی را مطرح میکند. میگوید انسان چیزی نیست جز محل تلاقی روابط اجتماعی ای که بر او میگذرد. این پدیده در مقابل جهان عینی قرار گرفته و این جهان روی او تاثیر میگذارد. انسان برای مارکس یک مقوله اجتماعی است، حاصل جامعه است و در هر مقطع حاصل برآیند روندهای اجتماعی است که بر آن انسان میگذرد. بنابراین آن انسانی که بقول فوئرباخ دارد جهان عینی منعکس میکند برای فوئرباخ یک موجودیت بیولوژیکی است با حواس معین و غرایز معین و حسیات معینی در قبال دنیای بیرون از خودش. اما برای مارکس فشرده ای از جامعه زمان خودش است و محصول موقعیت اجتماعی ای که در آن قرار گرفته است. اینجاست که مقوله اجتماع وارد تبیین مارکس میشود. اجتماع از همان اول در تعریف انسان وارد مارکسیسم میشود. اینطور نیست که بدوا انسان را داریم و سپس میائیم تا راجع به اجتماع و شیوه تولید و غیره حرف بزنیم. اجتماع مقدم بر انسان در تعریف خود مقوله انسان وارد تحلیل مارکس میشود. ولی این هنوز تمام بحث نیست. در قدم بعد باید پرسید مارکس اجتماع را چگونه تعریف میکند؟ باید سراغ ایدئولوژی آلمانی رفت و دید که مارکس اجتماع را چگونه تعریف میکند. برای مارکس اجتماع جمع عددی افراد نیست که با هم توافق کرده اند کنار هم زندگی و کار کنند _ درسی که علوم سیاسی بورژوازی میدهد، "جامعه ناشی از قرارداد دستجمعی یک عده آدم است که با هم تصمیم گرفته اند خیابان بسازند، حقوق همدیگر را رعایت کنند، و تقسیم کار کنند" _ مارکس در ایدئولوژی آلمانی میگوید قبل از اینکه جامعه ای بخواهد باشد باید انسانش زنده باشد و خودش را بازتولید بکند. مارکس فوراً مساله را به تولید و بازتولید ربط میدهد. بنابراین از پایه های بنیادی جامعه حرف میزند که اساسش تولید است. بنابراین وقتی میگوئیم انسان خصلت اجتماعی دارد، خیلی سریع معلوم میشود که در پشت تمام این خصلت اجتماعی، مناسبات تولیدی زمان آن انسان است که مهم و تعیین کننده است. بنابراین برای مارکس جامعه معنی جامعه شناسانه ندارد بلکه بلافاصله در زیربنای خود معنی تولیدی و اقتصادی پیدا میکند. رابطه زیربنا و روبنای اجتماعی را هم البته مارکس توضیح میدهد (که این اینجا به معنی اخص کلمه به بحث ما مربوط نیست).

ولی هنوز اینهم پایان کار نیست. تولید چیست؟ تولید چه چیزی را بما میگوید؟ و

اینجاست که مفهوم طبقه بعنوان جزء لاینفک تولیدی جامعه در هر مقطع، همانجا وارد تعریف انسان میشود. بنابراین در فلسفه مارکسیستی، شروع، حتی شروع دریافت و فهم، شروع اینکه کسی بفهمد چه چیزی حقیقت است، شروع اینکه اصلا بشود از فلسفه حرف زد، شروع اینکه اصلا بشود فلسفه ای داشت، طبقه است. در تئوری مارکسیستی طبقه حتی مقدم بر ادراک وارد سیستم میشود. طبقه همراه فلسفه مارکسیستی آمده. اینطور نیست که طبقه مقوله و دسته بندی ای است که بعدا انسانها در آن جای میگیرند و دسته بندی میشوند. برای جامعه شناسی بورژوازی اینطور هست، از انسانهای مجرد شروع میکند و سپس با جمع زدن انسانها و افراد به جامعه میرسد و با دسته بندی انسانها به مقوله طبقه و طبقات اجتماعی. برای مارکس اگر مفهوم طبقه را نیاورید فلسفه اش برای توضیح جهان پیرامون خودش همین اول اشکال پیدا میکند. فلسفه اش اشکال پیدا میکند چون خودش مدعی است که انسان محصول روابط اجتماعی است، خودش معتقد است این روابط اجتماعی طبقاتی است. تازه این انسان محصول روابط اجتماعی و محصول روابط طبقاتی بگذارید جلو عینیت اجتماعی تا ببینید پراتیکش چیست و حقیقت چیست و غیره. بنابراین در تلقی مارکس از انسان، طبقه وارد میشود. در تلقی مارکس از پراتیک طبقه وارد میشود، در تلقی مارکس از ماتریالیسم طبقه وارد میشود.

در قلمرو اقتصاد سیاسی چطور؟ مارکس انتقادی دارد به جامعه سرمایه داری. کتاب کاپیتال و کتابهای دیگر اقتصادی مارکس، آموزش اقتصاد نیست. نقد جامعه بیرون از خودش است. نقد اقتصادیات آن جامعه است. نقد پایه های تولیدی آن جامعه است که برای مارکس رکن آن جامعه است، شرط پیدایش جامعه است. نقد مارکس به اقتصاد سیاسی سرمایه داری چیست؟ باز نگاه میکنیم و مقوله طبقه را محور این نقد میبینیم. اساس نقد مارکس به سرمایه داری، تئوری ارزش اضافه و انباشت سرمایه اوست. مارکس میگوید سرمایه ارزش خودگستر است. ارزش رشد یابنده است. اما چرا ارزش رشد پیدا میکند. انباشت چگونه صورت میگیرد. این ارزش "اضافه شده" از کجا میآید؟ در تجزیه و تحلیل این امر مارکس فوراً میرسد به خرید و فروش نیروی کار. میرسد به کالایی به نام نیروی کار، به وجود پدیده ای به اسم کارگر در جامعه سرمایه داری که نیروی کارش را میفروشد. بنابراین کارگر همراه نقد اقتصاد سیاسی مارکس وارد صحنه میشود. تئوری ارزش اضافه بدون وجود مقوله کارگر بی معناست. محور انتقاد اقتصادی مارکس وجود طبقه کارگر است. وجود یک طبقه اجتماعی، توده ای از مردم، بخشی از جامعه که مجبور است نیروی کارش را بفروشد. مارکس این طبقه را بطور عینی تعریف میکند.

بعضی میگویند تعریف مارکس از طبقه کارگر معلوم نیست. آیا هرکس مزد گرفت، یعنی مثلاً پاسابانها یا کشیشها هم کارگرند؟ نکته اینجاست که مارکس بدو قلمرو اقتصاد را، بعنوان قلمروی که طبقات اجتماعی در آن متعین میشوند، تعریف کرده است. برای مارکس کارگر کسی است که مزدبگیر در قلمرو اقتصاد است و نه هرکسی که در ازای کاری اجرتی میگیرد، حال بطور قسطی، ماهانه، روزانه و غیره. قلمرو اقتصاد برای مارکس از قلمرو سیاست بروشنی قابل تفکیک است. در کتاب سرمایه اینها را بروشنی میبینید. حلقه هایی که مارکس را از اقتصاد به سیاست و به روبنای غیراقتصادی جامعه میرساند، همه در بحثهایش روشن است. از تقسیم کار حرکت میکند، بعد مالکیت را توضیح میدهد و غیره.

بهرحال کارگر یک مقوله تعریف شده عینی است و بخصوص پرولتاریا. از ۱۷ سوال اصول کمونیسم انگلس ۱۱ تا ش راجع به پرولتاریاست و همه اش هم توضیح این پدیده بعنوان یک پدیده عینی است. نگفته است پرولتاریا کسی است که طور خاصی فکر کند، بلکه گفته کسی است که در چه موقعیت عینی اقتصادی معینی قرار دارد. و این موقعیت عینی قابل تبیین است.

در عرصه مبارزه سیاسی و باصطلاح نگرش مارکس به تاریخ هم به همین ترتیب جایگاه محوری طبقه را میبینیم. مبارزه طبقاتی و مقدرات این مبارزه طبقاتی هم باز محور نگرش مارکس به تاریخ و سیر تحول جامعه است. نگرش مارکس به مقوله دولت و پیدایش دولت مفهوم طبقه را در بطن خود دارد. پیدایش دولت نتیجه پیدایش مقوله اضافه محصول است. یعنی محصولی اضافه بر آنچه تولید کننده مستقیم باید مصرف کند تا بتواند از نو کار و تولید کند. تا وقتی جامعه بشری اضافه محصول ندارد و هرکس هرچه را درآورده باید درجا مصرف کند تا بتواند زنده بماند و برود یک چیز دیگری گیر بیاورد و بخورد، دولتی هم در کار نیست. کاری برایش وجود ندارد. دولت مال وقتی است که بخواهند یک چیزی را از دست کسی در بیاورند. و باید بطور عینی چیزی اضافه باشد تا بتوان آن را از دست تولید کننده درآورد بی آنکه او نابود شود و تولید متوقف شود. یعنی در مقیاس تاریخی برای آن عده، برای آن توده کار کننده، بعد از گرفتن بخشی از محصول کارشان هنوز یک چیزی بماند که بتوانند زنده بمانند. میشود یک عده را کشت و همه چیز را از دستشان درآورد ولی دولت بعنوان پدیده ای در یک جامعه پابرجا، متکی بر اضافه تولید است. دولت جامعه بورژوائی، واقعیتی است متکی بر ارزش اضافه، به شکل مشخص اضافه تولید مازاد بر مصرف تولید کننده مستقیم یعنی کارگران. دولت در تبیین مارکسیستی، دولت یک طبقه است. دولت اساساً بعنوان یک پدیده طبقاتی در

مارکسیسم تعریف میشود. در تئوری مارکسیستی ماحصل این مبارزه طبقاتی نهایتاً به پیدایش یک دولت طبقه کارگر میرسد. بعنوان مقدمات گذار از یک جامعه ای که طبقات و دولت در آن وجود دارد به جامعه ای که در آن طبقات و دولت نیست. مارکس دیکتاتوری طبقه کارگر را مطرح میکند.

هدف این جنبش، هدف این تاریخ و جهت این تاریخ که اساس آن مبارزه طبقات است چیست؟ اگر تاریخ قانونمند است، جهت آن چیست؟ این ما را میرساند به تیترا بعدی. مارکس و سوسیالیسم مارکسیستی. خیلی جالب است. من میگویم بیاید بنشینیم و کلاهمان را قاضی کنیم و ببینیم امروزه به چی چیزهایی سوسیالیسم میگویند. ولی مارکس خیلی روشن حرف میزند. مارکس دهها بار در مانیفست کمونیست و متون دیگر از این حرف میزند کمونیستها با لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید مشخص میشوند. کمونیستها با نابودی مالکیت بورژوائی مشخص میشوند. کمونیستها با لغو کار مزدی و بردگی مزدی مشخص میشوند. یعنی ماحصل این مبارزه طبقاتی، پیروزی این مبارزه طبقاتی، در لغو یک سیستم ملکی است (که با توجه به آنچه گفتم باید روشن باشد که چه ربط دقیقی با تبیین اجتماعی و فلسفی مارکس دارد). باید آن مناسبات تولیدی ای را دگرگون کرد که بشر را در آن موقعیت قرار داده است. بنابراین انقلابی که مارکس از آن حرف میزند، یک انقلاب سیاسی ساده نیست، بلکه انقلابی است که در زیربنای اقتصادی جامعه دست میبرد و مالکیت خصوصی بر تولید و همراه با آن نفس بورژوا بودن و پرولتاریا بودن را برمیاندازد. هیچ جا مارکس از این تخفیف نداده است. هیچ جا وظیفه ای کمتر از این برای انقلاب کمونیستی تعریف نکرده است. البته سوسیالیسم بورژوائی هم خواهان تحولات و تغییرات اقتصادی است. اما ابتدا به این قائل نیست که این تغییر اوضاع اقتصادی باید متضمن لغو مالکیت بورژوائی بر تولید و لغو کار مزدی باشد و گرنه چیزی جز اصلاحات اداری نخواهد بود. مضمون اقتصادی انقلاب اجتماعی برای مارکس خیلی روشن و تعریف شده است و آن لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و لغو سیستم کار مزدی است. پایان وضعیتی که در آن بخشی از جامعه برای بقاء نیروی کار کردنش را به دیگری میفروشد.

بنابراین از نظر خصلت انقلاب مورد نظر مارکس، سوسیالیسم مارکس، باز مقوله طبقه کارگر و وجود عینی طبقه کارگر امری محوری است قرار است موقعیت این طبقه تغییر کند. اینجا منظورم از نظر رفاهی و مصرفی و امثالهم نیست. بلکه از نقطه نظر مکان اجتماعی اش است. جامعه نباید به طبقات تقسیم شود. وجود یک طبقه ای از مردم که مجبور است نیروی کارش را بفروشد. تا بتواند زندگی کند نباید وجود داشته

باشد. سوسیالیسم مارکس حاصل یک انقلاب کارگری است. بنابراین ما اینجا به روشنی یک نقد کارگری را می بینیم. اینطور نیست که یک دستگاه فکری خیراندیش آمده در جامعه با چراغ قوه دنبال یک قشر اجتماعی بدرد بخور برای انقلاب گشته و کارگر را پیدا کرده است، بدوا سوسیالیسم را میخواست و حالا آمده است ببیند کدام طبقه میتواند اینرا به سرانجام برساند و عامل اجرایی این سوسیالیسم باشد. برعکس است، این یک جنبش اجتماعی است که دارد به زبان تئوری حرف میزند نه برعکس. تئوری نیست که مابه ازاء اجتماعی خود را یافته است، خود آن کارگر است که در این تئوری دارد حرف میزند و تمام اهمیت مارکسیسم در این است که وقتی خوب میخوانیدش می بینید خود کارگر است که دارد حرف میزند. فلسفه اش را نمیتواند بدون فرض موجودیت خودش بیان کند. در تئوری مارکسیسم کارگر هیچ جایی در هیچ مرحله ای از تحلیل نیست که وارد بشود، از ابتدا حضور دارد، تحلیل دهنده است. اینطور نیست که تئوری را ساخته باشیم و حال بیائیم پیگیرترین فلان و بهمان را تعیین کنیم و ببینیم طبقات اجتماعی کجا هستند و بگوئیم آها کارگر، پیگیرترین دمکرات. کارگر، پیگیرترین عدالتخواه اجتماعی. کارگر، پیگیرترین مبارز راه رهایی زن. کارگر، پیگیرترین مدافع فلان امر است. صحبت این نیست که یک مکتب فکری دارد اقشار اجتماعی مورد نظرش را انتخاب میکند یا جایی قضاوتش را راجع به جامعه میگوید، برعکس این قضاوت بخشی از جامعه است راجع به فلسفه، قضاوت بخشی از جامعه است راجع به تئوری. قضاوت بخش معینی از جامعه است راجع به همه اینها و راجع به آینده جامعه. تمام زیبایی و اهمیت مارکسیسم اینست. و بنظر من باز ایجاب میکند که کسی که مانیفست کمونیست را میخواند، اول اسمش را خط بزند و بنویسد مانیفست کمونیست کارگری. چون در هیچ جایی در بحث مارکس موجودیت طبقه اثبات نمیشود، بلکه فرض گرفته میشود، هیچ کجا منافع طبقه اثبات نمیشود، بلکه فرض گرفته میشود، و هیچ جا برای حقانیت و مشروعیت این منافع استدلال نمیشود، بلکه فرض گرفته میشود. اینکه طبقه کارگر باید آزاد بشود، فرض گرفته میشود. استدلال بر نمیدارد. سوسیالیسم بورژوائی میگوید آخر درست نیست که جامعه به فقیر و غنی تقسیم شده باشد و از اینجا رهسپار حمایت و کمک به اقشار محروم میشود. در مارکسیسم اصلا حرف بر سر این نیست. این تئوری، این فلسفه، کلام کارگر است. نه بعنوان اشخاص معین، بلکه بعنوان طبقه مزدبگیری که چنین جامعه ای را نمیخواهد. مارکسیسم متن و محتوای اعتراض یک طبقه اجتماعی است. کارگر را از مارکسیسم بگیری، هیچ چیز از این دستگاه فکری نمیماند. چنین نیست که اگر کارگر را از مارکسیسم گرفتیم و مارکسیسم به یک تئوری فاقد عامل اجرایی

تبدیل میشود، به یک تئوری غیرقابل کاربست تبدیل میشود. مقوله کارگر را از مارکسیسم بیرون بکشید، هیچ تئوری ای بجا نمیماند. هیچ تبیین فلسفی ای بجا نمیماند. هیچ نقدی به فلسفه پیش از خودش باقی نمیماند. تئوری نقد اقتصاد سیاسی بجا نمیماند. هیچ چیز بجا نمیماند که بخواهید بکارش ببندید یا نه. کارگر را اگر از مارکسیسم بیرون بکشید، مارکسیسم باقی نمیماند. مثل این میماند که بخواهید بورژوازی را بیرون بکشید و هنوز تئوری لیبرالیسم بدهید. همانقدری که در لیبرالیسم، در محافظه کاری، در فاشیسم، وجود اجتماعی بورژوازی فرض است و بهیچوجه مورد بحث قرار نمیگیرد، هیچوقت حالت نبودش در نظر گرفته نشده، در مارکسیسم وجود اجتماعی کارگر فرض گرفته میشود و هیچوقت مورد بحث نیست. عکسش در نظر گرفته نشده. اگر در جامعه ای کارگر وجود ندارد، حتما سرمایه داری هم نیست و مارکسیسم هم همراهش نیست. ولی اگر یک جا راجع به سرمایه داری حرف میزنیم، آنوقت دیگر این رسماً کلام فلسفی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کارگر در این جامعه است.

بنابراین، بعنوان یک دستگاه فکری، مارکسیسم دستگاه فکری کارگر است نه دستگاه فکری مربوط به کارگر. نه تئوری انقلاب برای کارگران، بلکه تئوری کارگران برای انقلاب. نقش مرکزی کارگر در مارکسیسم از مقولاتی نظیر عدالت اجتماعی، ترقی، رشد نیروهای مولده و غیره، استخراج نشده. مثل اینکه "برای رشد اجتماعی، کارگران باید انقلاب کنند"، "برای رشد اجتماعی، کارگر باید پا به صحنه بگذارد". "برای عدالت اجتماعی، کارگر باید رهبری جنبش را بدست بگیرد". هیچ جا مقوله کارگر خصلت اشتقاقی نسبت به مقوله ای پیش از خود، مقدم بر او، مثل عدالت، برابری و امثال اینها ندارد. برعکس است. این مقوله کارگر، یعنی جامعه مبتنی بر کار مزدی کارگر، است که برابری را معنی میکند، عدالت را معنی میکند، توسعه و ترقی را معنی میکند و معنی واقعی جامعه و تاریخ را معنی میکند.

به این ترتیب، مارکسیسم بنا به تعریف، به تعریفی که خود در اساس جهان بینی اش از خود بدست میدهد، یک نگرش و سیستم فکری کارگری است. و فقط با دست بردن در بنیادهای اساسی اش میتوان کاربستی غیر از پرولتاری بودن و کارگری بودن به آن داد. و این همان اتفاقی است که عملاً در طول صد سال اخیر صورت گرفته است. مارکسیسم بدلائل معین توسط جناحهایی از خود طبقه بورژوازی بدست گرفته میشود. برای مثال جناح چپ بورژوازی از مارکسیسم بعنوان تئوری ای برای عمل سیاسی قهر آمیز استفاده میکند، بعنوان تئوری ای برای بسیج طبقه کارگر در خدمت امر سیاسی اش استفاده میکند. آن بخشی از بورژوازی که میخواهد برای تغییر مورد نظرش توده محروم در

جامعه را بسیج بکند، ناگزیر به مارکسیسم متوسل میشود. به اینها بعدا میرسیم. اما نکته اینجاست که این انتقال مارکسیسم از جنبش طبقه کارگر به جنبشهای مختلف بورژوازی بدون تجدید نظر در این سیستم و این اندیشه و بدون تحریفات ممکن نیست و تصرف مجدد مارکسیسم بوسیله جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر هم بدون اعاده احکام مارکسیسم ممکن نیست. اینجاست که ایدئولوژی و تئوری جایگاهشان را برای ما دوباره پیدا میکنند. ما طرفدار ساختن احزابی که متولیان آستان قدس تئوری باشند نیستیم، ولی بعنوان احزاب کارگری شدیدا به ارتدوکسی مارکسیسم و تمام صحت تئوریک مارکسیسم احتیاج داریم.

نقد کمونیسم کارگری از سوسیالیسم واقعا موجود

ادعای ما مبنی بر اینکه کمونیسم کارگری یک دستگاه فکری جامع است، یک جهان نگری جامع است، ادعائی نیست درباره آنچه که من میگویم. صحبت بر سر جامعیت کمونیسم کارگری بعنوان دیدگاه و نقد طبقاتی ای است که مارکس تبیین میکند. این دیدگاه طبقاتی وجود دارد. آنچه‌ی که وجود ندارد، این است که این دیدگاه طبقاتی آخر قرن بیست حرف بزند. ولی باز تازه نقطه حرکت ما این نیست. نقطه حرکت ما اینست که کمونیسم کارگری به مثابه یک جنبش اجتماعی بهرحال وجود دارد و وقتش شده که این اندیشه و این سیستم فکری جنبش خود را از دست بورژوازی بیرون بکشیم. تا آنجائی که از تاریخ احزاب کمونیستی حرف میزنیم، حزب کمونیستی کارگری به این ترتیب پیدا میشود که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، جنبش اجتماعی طبقه کارگر، پرچم مارکسیسم را بلند کند. از موضع انسانهایی در درون جنبش اجتماعی باید رفت سر این مساله. و پرچم مارکسیسم را نمیشود بلند کرد بدون نقد کمونیسم واقعا موجود.

گفتم که کمونیسم کارگری همچنین نقدی است بر سوسیالیسم عصر خویش، نقدی است از سوسیالیسم واقعا موجود. آنچه من خواستم اینجا نشان بدهم این است که کمونیسم کارگری، مارکسیسم است و مانیفست اش داده شده است. در زمان خودش بعنوان نقد سوسیالیسم موجود عروج کرد و در زمان فعلی هم باید بعنوان نقد سوسیالیسم موجود قد علم کند. این دیدگاه میخواهد سوسیالیسم و کمونیسم موجود را دقیقا سر جای خودش قرار بدهد. ولی این کار را فقط وقتی میشود کرد که این نقد واقعا پرچم جنبش اجتماعی ای باشد که میتواند این نقد را بکند. همانطور که زمان مارکس واقعا چنین بود. اینجا فقط این را یادآوری کنم که سوسیالیسم عملا یا واقعا موجود معمولا در

ادبیات بخصوص طیف پروروس به سوسیالیسم اردوگاهی میگویند، من در اینجا این را به این معنی بکار نمیبرم. من منظوم هرنوع تحزب و تشکل کمونیستی است که تا این لحظه داریم راجع به آنها حرف میزنیم. منظوم کمونیسمی است که من آنرا غیرکارگری میدانم.

بهرحال، مارکس هم سوسیالیسم و کمونیسم خودش و مانیفست کمونیست را در تقابل با سوسیالیستهای دیگری مطرح کرد. شما مانیفست کمونیست را باز بکنید. فصل اولش، بعد از آن شبخ (که قطعا یک تبیین اجتماعی از شبخ باید داشت)، وارد فصل پرولترها و بورژواها میشود. و بعد آخر کتاب، به سوسیالیسمهای دیگر میرسد. ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی. مارکس اینجا دسته بندی جالبی دارد، هرچند که اوضاع و احوال اجتماعی آئموغ با امروز خیلی فرق دارد، با اینحال من فکر میکنم توجه به این فصل از مانیفست کمونیست به ما و به درک موقعیت امروز ما کمک زیادی میکند.

مارکس سوسیالیسم زمان خودش را بغیر از کمونیسمی که خودش از آن حرف میزند سه دسته میکند. این سه دسته عبارتند از اول، سوسیالیسم ارتجاعی. این سوسیالیسم ارتجاعی را بر دو بخش تقسیم میکند: سوسیالیسم فئودالی و سوسیالیسم خرده بورژوازی. سوسیالیسم فئودالی سوسیالیسم اریستوکراسی و اشرافیتی است که در مقطع عروج بورژوازی با استناد به مشقات کارگران در کارگاهها و غیره، شروع به تخطئه و نقد بورژوازی و جامعه جدید میکند. اعتراض میکند که نظام بورژوازی هیچ اصول و حساب و کتابی بجا نگذاشته، همه را بکار کشیده، فقر ایجاد کرده و غیره، بورژوازی را از موضع نظام منقرض شده سرزنش میکند. این نوع سوسیالیسم رو به عقب، معطوف به گذشته، از موضع طبقات دارای گذشته را حتی همین امروز هم در کشورهای عقب مانده مثل ایران می بینیم. وقتی سرمایه داری دارد توسعه پیدا میکند، هستند کسانی که از موضع دوران قاجاریه، شروع به انتقاد کردن میکنند و اسم خودشان را هم سوسیالیست میگذارند! شخصیتهایش در چپ ایران خیلی ها هستند. مارکس میگوید اینها از موقعیت گذشته به حال نگاه میکنند و بورژوازی را از موضع آریستوکراسی فئودال نقد میکنند منتهی به کارگر و زحمتکش آویزان میشوند، بخشی که سابق بر این امت خودش محسوب میشد. یعنی اینها قیم اش بودند. در حسرت آن مناسبات سابق هستند. نقض حق قیمومت خود بر آدمها و اینکه آنها باصطلاح آزاد میشوند که بروند در جامعه کار کنند و در ضمن مشقت بکشند، را دارد نقد میکند و جامعه عقب مانده خودش را، رابطه ارباب - رعیتی خودش را تحت عنوان سوسیالیسم ارائه میکند. یکی از اعتراضات این نوع سوسیالیسم به سرمایه داری این است که این کارهای شما (بورژوازی) یک توده انقلابی بوجود

میآورد". "مردم را دارید عاصی میکنید"، "زحمتکش هایی بوجود میآورید که علیه جامعه انقلاب میکنند" و دعوی سوسیالیسم فتودالی با بورژوازی اینست.

سوسیالیسم خرده بورژوائی که فکر میکنم ما باید خیلی روی آن دقت کنیم برای اینکه شاخصهای خیلی مشترکی دارد با شاخه های مهمی از شبه سوسیالیسم و ضد امپریالیسم در ایران (با اینکه گفتم اوضاع و احوال اجتماعی به نسبت آن موقع اروپا تا ایران خیلی فرق میکنند)، سوسیالیسمی است که از موضع افشار در حال اضمحلال جامعه گذشته مطرح میشود. موضع دهقانان و موضع باصطلاح صنعتگرانی که به صفوف پرولتاریا رانده میشوند. مارکس میگوید این نوع سوسیالیسم هم ارتجاعی است هم اتوپیک. نگرانی های آن بخش را در خودش دارد، نگرانی های بخش خرده بورژوا را در خودش دارد که دارد از بین میرود. وقتی توصیف مارکس از این گرایش را میخوانید، خیلی روشن تصویری از آل احمدها و روشنفکران و پوپولیستهای ضد غربی ایران جلو چشمتان میآید. این نوع سوسیالیسم ضد رشد اقتصادی، ضد تولید وسیع، ضد تکنیک، دلش میخواهد مناسبات قدیمی تولید نگهداشته بشود و در چهارچوب آن فعالیت بشود و غیره. در عین حال این نقد روبه گذشته در قالب سوسیالیستی عرضه میشود و منافع این افشار درحال اضمحلال منفعت اجتماعی قلمداد میشود و آب و رنگ سوسیالیستی به آن زده میشود. (آن سوسیالیسم ارتجاعی از شخصیت هایش سیسموندی را نام میبرد که اگر شما بحثهای "دوستان مردم کیانند" را خوانده باشید، بحثهای نارودنیکها شبیه بحثهای آنهاست و وقتی میآید در سوسیالیسم خلقی می بینید بحثهای خلقیون ایرانی قبل از انقلاب ۵۷ شبیه آنهاست).

دیگری سوسیالیسمی است که مارکس به آن سوسیالیسم حقیقی یا سوسیالیسم آلمانی میگوید. مارکس میگوید سوسیالیسم انقلابی فرانسه ایده هایش از فرانسه به آلمان رفت ولی خود فرانسه به آلمان نرفت. آن ایده ها رفت آلمان و افتاد دست پروسورها. دست فلاسفه، دست کسانی که دنبال تجسم خرد مطلق میگشتند، داشتند دنبال چهارچوبی برای توجیه عظمت طلبی آلمانی و تقدیس ملت آلمان و باصطلاح قدوسیت و برتری جامعه آلمان میگشتند. دفاع از دولتهای مطلقه پشت این نوع سوسیالیسم نهفته بود. یک نوع سوسیالیسم آلمانی بوجود آمد که دیگر کاری به پرولتاریا و غیره نداشت. سوسیالیسم تجسم خرد بود، یک سیستم خردمندانه بود که باید توسط دولت پیاده میشد و این منشا یک نوع سوسیالیسم ارتجاعی از بالاست. مارکس میگوید پایه طبقاتی این نوع سوسیالیسم هم خرده بورژوازی است.

سوسیالیسم دیگری که مارکس مطرح میکند، سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوائی

است. که بخصوص از این نظر جالب توجه است که فرقی با اشکالی که قبلا اشاره شد اینست که این یکی در چهارچوب سرمایه داری از بین نمی‌رود. در صورتیکه سوسیالیسم فئودالی و خرده بورژوازی نهایتا دورانی دارند و از بین می‌روند. سوسیالیسم بورژوازی محافظه کار سر جای خودش باقی میماند و تحت شرایط جدید اشکال جدیدی پیدا میکند، موضوعات جدیدی تغذیه اش میکند ولی بنظر من اساس آن باقی میماند و امروز این نوع سوسیالیسم را بخوبی می بینیم. این سوسیالیسمی است که متوجه میشود که مشکلات و مضایق زیادی در جامعه بورژوازی وجود دارد و میخواهد اینها را از بین ببرد. کاری بکند که اقلشار تهدیدست، زیر پا له شده، فقرزده وجود نداشته باشند. مارکس میگوید اینها مصلحین اجتماع هستند، میخواهند جامعه بورژوازی داشته باشند بدون پرولتاریا! میخواهند کاری بکنند که بورژوازی بماند و سرمایه داری سر جای خودش باقی بماند ولی بدون پرولتاریائی که علنا در جامعه مورد استثمار قرار میگیرد و از محصول کار خودش محروم است. میگوید چه کسانی به اینها تعلق دارند؟ انساندوستها، مصلحین اجتماعی، کسانی که میخواهند اوضاع بهداشت را بهتر کنند، اعضای انجمن حمایت حیوانات و تمام اینها را مثال میزند بعنوان کسانی که در این دنیا یک جور سوسیالیسم بورژوازی را نمایندگی میکنند. مارکس میگوید اصل اساسی اینها ندیدن پرولتاریاست، نخواستن پرولتاریاست در موضع پرولتاریا، و خواست اینکه همه چیز تدریجی پیش برود. دست به ترکیب چیزی زده نشود. انقلابی صورت نگیرد. قهری بکار نرود. بهرحال، قبلا هم گفتم یک وجهی از این آلهائی هستند که میخواهند انقلاب را از چشم کارگر بیاندازند، چون انقلاب یک امر سیاسی است در صورتیکه باید تغییرات اقتصادی در اوضاع و احوال طبقه کارگر بوجود بیاید ولی این تغییرات را به لغو مالکیت خصوصی، لغو کار مزدی و لغو پایه های اقتصادی جامعه بورژوازی نمیبرند. اصلاحات اداری، بیمه های اجتماعی و غیره محتوای این سوسیالیسم بورژوازی است.

سوسیالیسم نوع سوم، سوسیالیسم انتقادی - اتوپیک است. اینجا مارکس، اوئن و فوریه و سن سیمون را مثال میزند. میگوید مشکل اینها اینست که از سوسیالیسم حرف میزنند در دوره ای که کارگر بطور عینی بخش خیلی کوچکی از جامعه است و طبقه پرولتاریا توسعه نیافته است. در نتیجه اینها برای ایده آلهای سوسیالیستی شان، هیچ راه مادی پیدا نمیکنند بجز اینکه بگویند این یک طرح آرمانی و عقلایی برای تغییر جامعه است. مدلی برای زندگی بهتر است. و این را معمولا به طبقات بالا ارائه میکنند که بیایند و اینها را اتخاذ بکنند. اینها فشار طبقه کارگر را نشان میدهند، فشار روزافزون طبقه کارگر را نشان میدهند ولی خودشان این طبقه را نمایندگی نمیکنند بلکه الگوهایی

سوسیالیستی را بعنوان اینکه بشر میتواند اینطوری زندگی بکند پیشنهاد میکنند. در عین حال قهر را هم محکوم میکنند و به آن اعتقادی ندارند. خودشان شروع میکنند به تجربه کردن و پیاده کردن این مدلها در مقیاسهای کوچک مثل تعاونیها وغیره.

بهرحال مارکس با نقد اینها، با تفکیک کردن خودش از تمام این جریانها، نشان میدهد که دارد از یک کمونیسم طبقاتی حرف میزند. و دقیقا همانطوری که گفتم انگلس، در توضیح علت این مانیفست را مانیفست کمونیست نام میگذارند، به وجود دیگرانی استناد میکند که به اسم سوسیالیسم حرف میزنند و میگویند اگر بخواهیم آن سوسیالیسمی را که طبقه کارگر مطرح کرده است و کارگر را نمایندگی میکند و کارگر دنبال آن را میگیرد مطرح کنیم، باید خود را کمونیست بخوانیم و نام مانیفست مان را مانیفست کمونیست بگذاریم

این نکات در مانیفست کمونیست روشن و شفاف بیان شده است، بخصوص از نظر شناخت پیوستگی تاریخی عقاید در چهارچوبهای اجتماعی مختلف بسیار جالب است. امروز سوسیالیسم خرده بورژوازی، در کشورهای اروپای صنعتی دیگر بردی ندارد ولی می بینید که در کشورهای تحت سلطه در چهارچوب اجتماعی دیگری اینها وجود پیدا میکنند. سوسیالیسم بورژوازی آنموقع در دوره ای است که جامعه بورژوازی دارد سعی میکند یک ظاهر انسانی بخودش بدهد. آن کارگاههایی که زنان و کودکان را بشدت استثمار میکردند، بچه هشت ساله را بکار میکشیدند، باید جای خودش را به یک کارگاههای انسانی تری با روزکارهای تعیین شده و غیره بدهد. باید جامعه بورژوازی بتواند بخودش احترام بگذارد. این بحثهای آن دوره است. اما سوسیالیسم بورژوازی امروز امر دیگری است (که به آن برمیگردم) ولی شباهت پایه های فکری شان را میتوانیم ببینیم. موقعیت اجتماعی آن طبقه ای که پشت سر این ایده هاست را میتوانیم ببینیم. سوسیالیسم خلقی ضد تکنیک و ضد-مدرنیسم ایرانی خیلی شبیه سوسیالیسم خرده بورژوازی سیسموندی است که مارکس از آن حرف میزند. ولی خوب واضح است که باید توجه کنیم که شرایط اجتماعی تغییر کرده و اینها خاستگاههای اقتصاد سیاسی متفاوتی دارند.

کمونیسم کارگری ای که ما امروز آنرا مطرح میکنیم، دقیقا همین کار را میخواهد بکند و میخواهد بگوید که با تمام سوسیالیسم های پیرامونش چه فرقی دارد. به این ترتیب بحث من این میشود که مارکسیسم، جنبش اجتماعی و طبقاتی سوسیالیسم، و به این اعتبار تئوری مارکسیستی ای که این جنبش بدست گرفته باشد اگر بخواهد امروز مرزبندی بکند، صد و سی سال تاریخ را باید در خودش هضم کند. تاریخ یک قرن و

بیشتر از یک قرن را باید جواب بدهد و این حدود و ثغورها و مرزبندی ها را با سوسیالیسم های طبقات دیگر، در جهان معاصر، ترسیم کند و بگوید امروز راجع به بقیه گرایشات چه فکر میکند و امروز چه باید کرد.

اوضاع بطور عموم در سطح جهان تغییر کرده. محتوای طبقاتی و پایه های اجتماعی - اقتصادی سوسیالیسم های غیرکارگری که امروز می بینیم متفاوت است و ما باید اینها را بشناسیم. نکته دوم اینست که در طی یک پروسه این کمونیسم کارگری زمان مارکس، اسم خودش و مهر خودش را به سوسیالیسم زمان خودش کوید. وقتی انقلاب اکتبر صورت میگردد، فی الحال جریان کمونیستی در مقابل سوسیال دمکراسی دست بالا پیدا کرده. تا آنجا که سوسیال دموکراسی ای که کمونیسم دوران انقلاب اکتبر از آن جدا میشود، تنها بعدها توانست آن دامنه نفوذی را پیدا بکند که پیدا کرد. عملا در دهه دوم قرن بیست، سوسیال دموکراسی تحت الشعاع جریان کمونیستی قرار گرفت. خود بین الملل دوم که قبلا اصلا به اسم مارکسیسم تشکیل شده بود. بهر حال مساله ای که پیش میآید اینست که عنوان کمونیسم که برای زمان مارکس منفک کننده خصلت طبقاتی این جنبش از طبقات دیگر بود، اکنون دیگر منفک کننده طبقات نیست. خودش به آن عنوان عمومی و مستعملی تبدیل شده که برای به گرایشات اجتماعی سوسیالیستی و شبه سوسیالیستی گوناگونی بکار میبرند. پس ما داریم از کمونیسم های داخل گیومه، کمونیسم های طبقات دیگر، حرف میزنیم و باید اینرا نشان بدهیم و بتوانیم نشان بدهیم. و بحث کمونیسم کارگری نشان دادن این است.

از نظر عینی هم موقعیت کمونیسم کارگری فرق کرده. همانطور که اول بحث گفتیم، امروز کمونیسم کارگری یک واقعیت زنده است. در زمان مارکس، جنبش کارگری کمونیستی فرانسه رهبر فکری خودش را دارد، آلمان رهبری فکری خودش را دارد. امروز در قرن بیستم، جنبش کارگری کمونیستی پرچم مارکسیسم را بلند میکند. مارکسیسم در دل سوسیالیسم و کمونیسم کارگری جایگیر شده است.

چه عواملی سرمنشاء سوسیالیسم بورژوائی و غیرپرولتری زمان ماست؟ من به چند مولفه اشاره میکنم. گفتم که مارکس معادل اینها را در دوره خودش بر شمرده بود. من منشاء طبقاتی و اجتماعی سوسیالیسم های غیرپرولتری زمان خودمان را بحث میکنم. یکی از گرایشات سوسیالیسم معاصر - که ادامه همان سوسیالیسم بورژوائی قدیم است - سوسیالیسم بخشی از خود جامعه سرمایه داری است که میخواهد تناقضات و شکافهای درون خود را از بین ببرد و مبارزه طبقاتی را تخفیف بدهد و جامعه با ثبات و محترمی داشته باشد. اینها اکنون دیگر کمتر به اسم مارکسیسم حرف میزنند. خیلی

کم. یعنی معمولا کسی که به اسم مارکسیسم حرف میزند، این گرایش را نمایندگی نمیکند. اما سوسیالیسم بورژوائی، ریشه های جدیدی دارد. یکی از آنها رشد صنعتی و سرمایه داری کشورهای اروپای غربی در نیمه دوم قرن گذشته و اوائل قرن حاضر است که کشمکش های ناسیونالیستی و جدال بر سر بازارها را در میان آنها تشدید میکند. و اینجا شاهد نوعی سوسیالیسم هستیم که در این جدال و رقابت، قدرت ملت خود و کشور خودش را طلب میکند. این را در بین الملل دوم دیدیم. اصلا سوسیال دموکراسی بر سر مساله جنگ اول جهانی و موضعگیری روی جنگ تبدیل به پدیده دیگری شد. احزاب سوسیال دموکرات ماهیتا ناسیونالیست هستند. این نوع ناسیونالیسم در کشورهای صنعتی پیشرفته سرمایه داری، بر مبنای پدیده هایی از قبیل آریستوکراسی کار و امتیازاتی که موقعیت امپریالیستی این کشورها را میتواند در بازار داخلی کشورهای خودشان برای بخشی از طبقه کارگر بوجود بیاورد، ریشه نوعی سوسیالیسم است. همانطور که گفتم این گرایش دیگر کمتر به زبان مارکسیسم حرف میزند، هرچند جناح چپ اینها هنوز به مارکسیسم متوسل میشوند. نمونه های این نوع ناسیونالیسم در پوشش سوسیالیسم را در جناح چپ جنبش سوسیال دموکراسی، بعضا در چپ نو، احزاب کمونیست و بخصوص ارکومونیست در اروپای غربی میبینیم.

منبع بعدی سوسیالیسم بورژوائی بنظر من پیامدهای انقلاب روسیه است. (در در بولتن شوروی در این رابطه بحث کرده ایم و من اینجا زیاد وارد آن جنبه های بحث نمیشوم) فقط این را میگویم که ما انقلاب روسیه را بعنوان تلاقی گرایشهای واقعی جامعه روسیه می بینیم یعنی کمونیسم کارگری و ناسیونالیسم و رفرمیسم بورژوازی روسیه. شکست نهائی انقلاب روسیه سرآغاز یک حرکتی میشود که در آن مدل جدیدی از سوسیالیسم پا میگیرد که اساسش ناسیونالیسم و رفرمیسم و عظمت طلبی امپریالیستی کشور روسیه است. محتوای اجتماعی این سوسیالیسم، ساختن اقتصاد ملی و توسعه اقتصادی کشور عقب مانده در شکل مدل دولتی معینی است. سوسیالیسم نوع روسی، یک مدل جدید و یک رگه جدید از سوسیالیسم بورژوائی است که پایه اش در در قرن بیستم است. شکست انقلاب کارگری در روسیه مبداء آن را تشکیل میدهد. این سوسیالیسم، چهره سوسیالیستی اش را در دنیا نگهداشته، چون به دردش میخورده، توانسته بر این مبنای یک بلوک تشکیل بدهد، توانسته در سطح جهانی علیه رقبای اقتصادی و سیاسی اش قطب بندی بوجود بیاورد و اینها را همه به لطف این ادعا که این قطب سوسیالیسم است و پرچم نوع معینی از سوسیالیسم را بلند کرده توانسته است انجام بدهد. الان دیگر این وضعیت به بحران رسیده و با ظهور خط گورباچف به مراحل

تعیین کننده ای در سرنوشت خود پا گذاشته است. (به این برمیگردم).
 یک پایه دیگر سوسیالیسم بورژوازیی زمان ما توسعه اروپای غربی بعد از جنگ جهانی دوم است. مقوله دولت رفاه مرکز تفکر این گرایش است. یعنی تکرار مجدد آنچه که مارکس در زمان خودش میگفت که سوسیالیسم بورژوازی میخواهد تضادها را تخفیف بدهد. منتهی اینجا یک عنصر جدیدی وارد بحث میشود. و آن مساله تخفیف بحران اقتصادی است. اقتصاد با برنامه و یا دخالت وسیع دولت در صنعت، خدمات و تنظیم اقتصاد ملی به کمک سیاستهای مالی و پولی و بودجه بندی، ادغام جنبش سندیکایی در پروسه تصمیم گیری پیرامون اداره اقتصاد بورژوازی، اینها همه ارکان سوسیالیسم بورژوازیی در اروپای غربی بعد از جنگ دوم جهانی است. این یکی از سرچشمه های اصلی سوسیالیسم بورژوازیی زمان ما است.

منشاء بعدی را باید در کشورهای تحت سلطه جستجو کرد. در مساله توسعه نیافتگی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم. واقعیت این است که امپریالیسم در اروپای غربی و آمریکا یک نوع واقعیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایجاد میکند و در بخشهای دیگر جهان نوع بسیار متفاوتی. در آن بخش جهان که در موضع تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد مناسبات اقتصادی و اجتماعی به شکل دیگری رشد میکنند، بورژوازی به شکل دیگری رشد میکند و پرولتاریا به شکل دیگری رشد میکند. ایده توسعه اقتصادی، توسعه اقتصاد خود، استقلال کشور خود، اصلاحات در کشور خود، برقراری نوعی عدالت اجتماعی در کشور خود، صاحب اختیار شدن، صنعت داشتن و غیره، ایده هایی ریشه دار و قدیمی در این کشورهای عقب افتاده است. در خود ایران از اوائل قرن بیست _ حتی قبل از آن از دهه آخر قرن نوزدهم، بروشنی این آرمانها و تمایلات را در میان روشنفکران و اقشار تحصیلکرده این جوامع می بینیم. مارکسیسم بخصوص اینجا و در رابطه با این آرمان بورژوازیی محلی جا پیدا کرده. منتهی روشن است که این مارکسیسم جهان سومی و یا ایرانی باید برای انطباق با این تمایلات غیر سوسیالیستی و غیر کارگری ابعاد مهمی از مارکسیسم را حذف و وارونه و تحریف کند. آنچه مسلم است اینست که در کشورهای تحت سلطه، مارکسیسم به تئوری، ایدئولوژی و سیاستی برای یک قشر اجتماعی دیگر تبدیل میشود: بورژوازی رو به رشد این کشورها، و روشنفکران و تحصیلکرده ها و دانش آموختگان این کشورها که میخواهند مملکت شان را "بجائی برسانند"، بالاخره در موقعیت برابری با اروپا و امریکای صنعتی و پیشرفته و امپریالیست قرار بگیرند. معضل توسعه نیافتگی پشت این مارکسیسم و پشت تمام چپ رادیکال و سوسیالیسم خلقی در این کشورها نهفته است. همین ایده پشت مائوئیسم و سوسیالیسم جنبشهای چریکی

آمریکای لاتین است. یعنی آنتی کولونیالیسم، آنتی امپریالیسم و معضل توسعه نیافتگی.

خلاصه کنم: روندهای اجتماعی عینی باعث شد که مارکسیسم _ که با انقلاب اکتبر بویژه به پرچم هر نوع سوسیالیسم انقلابی در دنیا تبدیل شد، و لاجرم سوسیالیسم را با خود معنی کرد، در مراحل بعدی قدم بقدیم بدست طبقات دیگری بیفتد و بعنوان ابزار امر اجتماعی دیگری بکار گرفته شود. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر عملاً در این جریان خفه میشود. مارکسیسم بعنوان یک تئوری و یک دیدگاه از این جنبش گرفته میشود و طبقات دیگر آنرا بدست میگیرند. مارکسیسم کاربست اجتماعی دیگری پیدا میکند. می بینیم برای مثال دارد به مساله توسعه نیافتگی کشورهای عقب مانده جواب میدهد، به مسائل رشد اقتصادی و شکاف طبقاتی بعد از جنگ دوم در اروپای صنعتی و بحران دهه های بعد جواب میدهد، به مساله ساختمان اقتصاد روسیه جواب میدهد، به مساله باصلاح یاس فلسفی روشنفکران آمریکائی و اروپائی جواب میدهد و به مساله انتقاد از موضع دمکراتیک و انسانگرایانه نسبت به تجربه شوروی و چین و غیره جواب میدهد. ولی مساله مبارزه طبقاتی در همین جوامع سوال اصلی روبروی این مارکسیسم رسمی نیست. ما دیگر رگه های اصلی و رسمی مارکسیسم معاصر را در آن موضع طبقاتی و اجتماعی خاص نمی بینیم. بعنوان یک پدیده اجتماعی، مارکسیسم ملی میشود. توسط بورژوازی مصادره و ملی میشود و دیگر بعنوان یک پدیده کارگری، معطوف به یک انقلاب کارگری، علیه کار مزدی با همه جهان نگر و تبیین طبقاتی ای که مارکس در قلب این تفکر قرار داده بود، ظاهر نمیشود. دیگر آن آرمانهای تاریخساز و آن نقدی که بر جهان معاصر داشت و آن ماموریتی برای خود قائل بود، محو و منتفی شده است. اینجاست که بنظر من بهیچوجه مجاز نیستیم که هر جنبش و جریان را که بخودش میگوید مارکسیست را واقعاً مارکسیست تلقی کنیم و بخشی از جنبش طبقه کارگر و یا مبارزه برای انقلاب کمونیستی بحساب آوریم. بلکه اول باید مکان اجتماعی اش را روشن کنیم. باید جنبشهای کمونیستی را از این موضع قضاوت کنیم که جنبش چه طبقاتی اند و برای چه اهدافی براه افتاده اند. و حرف من این است که بستر اصلی کمونیسم تاکنونی، کمونیسمی است که کاربست اجتماعی اش را در ایجاد تحولاتی در محدوده خود بورژوائی یافته است و نهایتاً کمونیسمی بورژوائی است. کمونیسم کارگری میخواهد با این مساله مقابله کند.

چرا اینها مارکسیسم را اتخاذ کردند؟ چرا این آرمانهای ناسیونالیستی یا رفرمیستی بورژوائی نمیتوانست به اسم خودش و تحت پرچم خودش پیش برود؟ بنظر من به این دلیل

که نیروی اجتماعی عظیم سوسیالیسم را در مقابل خود میبینند. نیرویی که مارکسیسم را پرچم خودش میداند. تمام مساله اینجاست که این قدرت طبقه کارگر و جنبش اجتماعی کارگری برای سوسیالیسم است که بورژوازی را در موارد مختلف ناگزیر کرده است امیال خودش را تحت عنوان سوسیالیسم پیش ببرد. جناح چپ بورژوازی که به چیزی شکوه دارد و میخواهد نیروی کارگر را ضمیمه جنبش خود کند. این نشاندهنده نفوذ مارکسیسم و تعلق واقعی مارکسیسم به طبقه کارگر و گرایش واقعی آن طبقه به مارکسیسم است. امروز مد است همه چیز را زیر تیترا حقوق بشر بگنجانند. یا مد است هر چیز را به محیط زیست ربط بدهند. فشار اجتماعی و نگرانی پیرامون محیط زیست اینقدر قوی است که هرکسی که میخواهد هر حرفی بزند، باید به محیط زیست ربطش بدهد. امروز میگویند بیکاری یکی از اشکال آلودگی محیط زیست است! شش سال پیش، مساله محیط زیست مانند امروز مساله محوری ای در صدر اخبار نبود، و لاجرم بیکاری بیکاری بود. ولی حالا حزبی پیدا میشود بعنوان حزب محیط زیست، یکی از محورهای کمپین اش بیکاری است چون معتقد است "اینهم یکی از آلودگیهاست. جامعه در ابعاد اجتماعی اش هم محیط زیست است، اینهم یک آلودگی اجتماعی است!" حال انگار همه مجبورند با لغات و الفاظ جنبش محیط زیست حرف بزنند. بمبهای اتمی که بورژواها از هشتاد طرف بطرف همدیگر و ما نشانه رفته اند و دود و دمی که تولیدشان براه انداخته است، در ذهن مردم این مساله را بجلو رانده است. که "بالاخره کره ارض چه میشود"، "این سیاره محل سکونت ما چه به سرش میآید". این یک نگرانی واقعی زمان ما است و همه راجع به آن حرف میزنند. به همین ترتیب مقوله حقوق بشر مقوله ای رایج و مد روز شده است. آنکس که آزادی سیاسی میخواهد به اسم حقوق بشر حرف میزند. تا دیروز در ایدئولوژی های رسمی حاکم حقوق بشر فرعی بود بر چیزهای دیگری دیگر. در عالیترین دمکراسی هم حقوق بشر را رعایت نمیکردند. ولی حالا همه حقوق بشری اند. هرکس هر شکوه ای دارد در چهارچوب حقوق بشر حرفش را میزند چون امروز میخواهند چهره انسانی به سرمایه داری بدهند. نه فقط هر بورژوازی ناراضی، بلکه قدرتهای غربی و دولتهایی که کرور کرور انسانها را میزنند و سرکوب میکنند، مدافع حقوق بشر شده اند. و هر امری را، از رقابت در تولید تا اعمال فشار سیاسی بر رقبا را بعنوان بخشی از جدال برسر حقوق بشر پیش میبرد.

مارکسیسم هم در همین وسعت و بیشتر برای سالهای طولانی مد شد. وقتی در روسیه انقلاب شد، تا اقصی نقاط دنیا این مارکسیسم و لنینیسم و عکس لنین و کار لنینی محبوب شد. ملک الشعراى بهار در مدح لنین شعر دارد. معلوم است جناح چپ بورژوازی

و روشنفکر ناراضی و بی‌بازی گرفته نشده چنین کشوری چه باید بگوید. فشار مارکسیسم و کمونیسم در مقیاس اجتماعی و در سطح جهانی، برای سالهای طولانی جنبشهای مختلف غیر کارگری را ناگزیر کرده است که به آن متوسل شوند و خود را سوسیالیست و مارکسیست بخوانند، بدون اینکه در اهداف و جهان‌نگری کمونیسم شریک باشند و یا بر طبقه کارگر بنا شده باشند.

بنابراین بنظر من این قابل فهم و قابل انتظار است که شاخه‌های مختلف سوسیالیسم و کمونیسم زمان ما خواهان سوسیالیسم به تعریف و تبیین مارکسی و مانیفستی آن نباشند. هرچند بسیاری از بخشهای سوسیالیسم بورژوازی از اسم مارکسیسم و کمونیسم استفاده میکنند اما رسماً می‌گویند که "دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌خواهیم"، "جامعه اشتراکی نمی‌خواهیم"، مالکیت اشتراکی نمی‌خواهیم، "کمونیسم با بازار و پول و بسیاری از مقولات اقتصاد سرمایه داری سازگاری دارد".

برای اینکه این انتقال به کمونیسم بورژوازی انجام شده باشد، یعنی به درجه ای که این انتقال انجام شده، میبایست در مارکسیسم بعنوان یک دیدگاه و تئوری و اندیشه دست می‌بردند. مارکسیسم به این دلیل تعریف شده که امرهای اجتماعی معینی بر امر اجتماعی طبقه کارگر در صحنه جهان مقدم شده. بورژوازی توانسته دستور و اولویتهای خودش را به صحنه سیاسی جامعه و حتی به اقشار و طبقات ناراضی تحمیل بکند. از یکطرف با سرکوب و از طرف دیگر با تحریف توانسته امر سوسیالیسم طبقه کارگر را به حاشیه براند. در کمونیسم بورژوازی مقوله مبارزه طبقاتی با اعمال فشار برای تغییراتی در راستائی که بخشهای مختلفی از بورژوازی پیشنهاد میکنند جایگزین شده است. در این شرایط سر و دم مارکسیسم هم باید چیده بشود تا بتواند بدر این کار بخورد. و اینجاست که من می‌گویم این پیش افتادن و دست بالا پیدا کردن جنبشهای اجتماعی دیگر است که باعث میشود در مارکسیسم تحریف بوجود بیاید و این تحریف و تجدید نظر در مارکسیسم تطبیق آن با استفاده جنبشهای اجتماعی دیگر از آن است. نه برعکس، یعنی به این صورت نیست که بدوا مارکسیسم از نظر تئوریک تحریف بشود و بعد جنبش پرولتری مربوطه بتدریج بورژوازی بشود. هیچوقت این چنین اتفاقی نمی‌افتد. جنبش پرولتری در آن کشمکش دائمی سر جای خودش هست، مساله این است که جنبش مدعی سوسیالیسم در کشورهای مختلف است که در آن مکان اجتماعی- طبقاتی نمانده است و در موضع اصلاح طلبی، موعظه خوانی برای جامعه سرمایه داری و تلاش برای ایجاد تغییرات موضعی در آن قرار گرفته و به جنبش جناح چپ بورژوازی تبدیل شده است. در رگه‌های مختلف کمونیسم بورژوازی مقولات مارکسیستی زیادی مورد تجدید نظر

قرار گرفته که من به برخی از آنها اشاره کوتاهی میکنم:

مبارزه طبقاتی. مبارزه طبقاتی به مقوله عجیب و غریب و اساطیری تبدیل شده است. در تئوریهای برخی جریانات مبارزه طبقاتی یک پدیده ایده آلیزه ای تصویر میشود که هرکسی نمیتواند به آن دست بزند. ظاهرا هر اعتراضی جزو مبارزه طبقاتی نیست. مبارزه طبقاتی باید این یا آن مشخصات را داشته باشد و به این یا آن حد نصابها رسیده باشد تا بتوان به آن مبارزه طبقاتی اطلاق کرد. از طرف دیگر وجود چنان درجه ای از عنصر آگاهی از "مبارزه طبقاتی" انتظار میرود که یک ماتریالیست دیگر نمیتواند آن را موتور محرکه تاریخ تعریف کند. میگویند مبارزه طبقاتی آن است که کارگر در آن از پیش بداند که هدف نهایی اش چیست، چه جامعه ای میخواهد بیاورد و چه ایسمی باید پشت آن باشد. اما اگر بنا باشد مبارزه طبقاتی این باشد، مارکس هیچوقت نمیتوانست بگوید این موتور محرکه تاریخ است. یا از مبارزه خلق و امپریالیسم، مبارزه بر سر استقلال و خود مختاری و علیه تبعیض نژادی یا اشغال خارجی و غیره بعنوان قلمروهایی صحبت میشود که گویا جای مبارزه طبقاتی نشسته است. بعضی تصور میکنند مبارزه طبقاتی صرفا در دوره های خاصی و با شرط تحقق ملزومات عقیدتی و سیاسی و حزبی معینی جریان پیدا میکند. اینگونه تبیین ها تماما ناظر بر انکار وجود یک مبارزه طبقاتی دائمی در جامعه میان طبقات اصلی، یعنی کارگر و بورژواست. اساس همه اینها باز بنحوی انکار طبقه و موجودیت و اعتراض جاری اش است. انکار جنبش سوسیالیستی کارگر بعنوان یک جریان اجتماعی است و لاجرم انکار تعلق مارکسیسم به جنبش سوسیالیستی و کمونیستی کارگری است. و تمام این تئوریهها برای اینست که این پرچم دست کس دیگری بماند. وقتی کسی که میگوید "اختناق نمیگذارد مبارزه طبقاتی به آنصورت جریان داشته باشد، فلان و بهمان مطلق را باید شکست و غیره" منظورش اینست که پرچم مارکسیسم باید دست من باشد تو (طبقه) نمیتوانی. الان فقط آن عده قلیل از انقلابیونی که چنین و چنان میکنند میتوانند پرچمدار کمونیسم در جامعه باشند این عملا مصادره ایدئولوژیکی طبقه کارگر است. با تبدیل کردن مارکسیسم به چیزی که از دسترس طبقه کارگر دور است و برای او بدون واسطگی این جنبشهای دیگر، دست نیافتنی است، کارگر از تئوری انقلابش محروم میشود.

پرولتاریا: خود مقوله پرولتاریا یکی از مقولات محوری ای است که در انواع کمونیسم بورژوایی مورد دست اندازی و تحریف قرار میگردد. پرولتاریا هم ایده آلیزه شده است.

برای مارکسیسم پرولتاریا یک پدیده عینی و یک محصول مادی پیدایش سرمایه داری است. وقتی اصول کمونیسم را میخوانید، می بینید انگلس در تعریف پرولتاریا دارد از یک موقعیت عینی اجتماعی حرف میزند، اشکال تولیدی ماقبل سرمایه داری را که میخوانید همین را میبینید. ایدئولوژی آلمانی و مانیفست کمونیست هم همینطور. پرولتاریا یک پدیده عینی است. آنجاست. پرولتاریا در دیدگاه چپ غیر کارگری به تجسم انسانی یک آگاهی تبدیل میشود. شاید ریشه این روش برخورد برمیگردد به مقوله خرد در فلسفه آلمانی که مورد نقد مارکس است. پرولتاریا به عامل انسانی اجرای طرحهای اجتماعی حکیمانه و خردمندانه ویژه ای بدل شده است. عنصر و عامل انسانی ای است با چهره نورانی که قرار است پیش بینی های تئوری را جامه عمل بپوشاند. اما پرولتاریایی که مارکس تعریف کرد یک پدیده عینی اجتماعی بود. در حقیقت مارکس پرولتاریا را تعریف نکرد، بلکه مشاهده کرد، از آن شروع کرد. اکنون در ادبیات این نوع چپ، پرولتاریا دیگر شباهتی به آن کارگر محصول تولید بزرگ ندارد. پرولتاریا به چیزی تبدیل شده که دیگر میتواند کارگر نباشد. میتواند هرکسی باشد، مشروط بر اینکه بخواهد عامل انسانی این تغییرات بشود. درست است که در احزاب پرولتری افراد از افشار مختلف عضو میشوند. درست است که هر کمونیستی با هر خاستگاه و موقعیت طبقاتی یک عنصر شرکت کننده در مبارزه طبقاتی پرولتری است. ولی باید بدوا تبیین اساسی و نظری ای از پرولتاریا داشت تا به اعتبار آن بتوان حزبی را حزبی درگیر در یک مبارزه پرولتری و مبارز راه انقلاب پرولتری خواند. خصلت ابژکتیو تعریف پرولتاریا، سنگ بنای درک مبارزه سوسیالیستی و اهداف بویژه اقتصادی مبارزه سوسیالیستی در جامعه است. اگر این مقوله تحریف شود، آنوقت راه برای تحریف کارآکتر اجتماعی مبارزه کمونیستی و بنیاد اقتصادی انقلاب کمونیستی هموار تر میشود

تاریخ: تاریخ در کمونیسم بورژوازی تحریف میشود. منظورم صرفا روایت های نادرست از رویدادها و اتفاقات گذشته نیست. منظورم تحریف دینامیسم تاریخ در جامعه معاصر است. اینکه تاریخ هر دوره را چه چیز دارد به جلو میراند. مثلا بحث تضاد عمده و اصلی در مائوئیسم نمونه این تحریفات است. بحث های مختلفی که تحت عنوان تئوری دوران و تعریف مشخصات عصر حاضر طرح میشود که بر آن مبنا، رشد نوع معینی از کاپیتالیزم، سازش معینی میان طبقات، قبول یک دستور بورژوازی برای توسعه اقتصاد و یا سیاست و فرهنگ در جامعه توصیه و توجیه میشود، همه اشکالی از تحریف تاریخ جاری اند. پیشبرنده تاریخ ایران، پیشبرنده تاریخ آفریقای جنوبی، پیشبرنده تاریخ شوروی

یا آمریکا و اروپا، پیشبرنده هر تاریخی مبارزه طبقات رودرروی هم است. اگر اینقدر را از مارکسیسم نخواهیم قبول کنیم پس دیگر چه چیزی از آنرا می‌خواهیم قبول کنیم؟ در عصر سرمایه داری هیچ چیز عمده تر از مبارزه طبقاتی نیست. کمونیسم بورژوایی این را از انسان مخفی میکنند. "حالا محور شد ساختن اقتصاد این کشور"، "حالا محور شد استقلال از امپریالیسم"، "حالا حلقه اصلی تاریخ شد مسابقه شرق و غرب، بلوک سوسیالیستی و بلوک سرمایه داری". همه اینها یعنی اینکه بورژوازی دارد دستور تاریخ را تعیین میکند. همه اینها یعنی تاریخ، تاریخ جدالهای درونی طبقه حاکم است نه تاریخ مبارزه طبقاتی. و همه اینها یعنی طبقه کارگر فعلا باید دنباله رو این جدالها باشد. و همه اینها یعنی ساختن احزاب چپی که طبقه کارگر را به دنباله روی از این جناحها و از این جدالها سازمان میدهد. و همه اینها یعنی چپ واقعا موجود.

کمونیسم و اصلاحات: یک تحریف دیگر رابطه ما کمونیستهاست با اصلاحات. رابطه کمونیسم با اصلاحات. ظاهرا چون ما انقلابی هستیم لاجرم دیگر نباید از اصلاحات خوشمان بیاید! و احزاب انقلابی و کمونیستی ای ساخته شده اند که در مبارزه برای اصلاح جامعه حضور ندارند! این یکی از مضرترین تحریفات و ضربه ها به مارکسیسم است. برای اینکه کسی که در مبارزه برای اصلاح جامعه حضور نداشته باشد، بنا به تعریف در صف مبارزه طبقه کارگر حضور ندارد. طبقه کارگر بنا به موقعیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود مجبور است مدام برای اصلاح جامعه تلاش کند. اصلا نقد مارکس از اقتصاد سرمایه داری اینرا نشان میدهد که کارگر بودن یعنی مبارزه روزمره بر سر بهبود اوضاع. چون این بهبود اوضاع، در شرایطی که تشدید استثمار بخش از دینامیسم سیستم است، شرط حفظ اوضاع و اجتناب از محروم تر شدن است. اگر کسی تئوری ارزش اضافه را قبول کرده و بحث ارزش نیروی کار را قبول کرده باید اینرا بفهمد که مبارزه برای افزایش دستمزد، مبارزه ای است دائمی برای گرفتن ارزش نیروی کار در این جامعه. و این چیزی جز این نیست که این مبارزه، مبارزه برای حفظ معیشت طبقه کارگر است. بنابراین مبارزه برای اصلاحات امر تعطیل ناپذیر و جز خواص وجودی طبقه کارگر است. و اگر کسی حزبی بسازد، یا خط مشی ای بسازد، یا ایدئولوژی ای بسازد که اصلاحات را - آنهم بصورت اشتقاقی و با هزار اما و اگر- باید در آن وارد کرد، بنظر من این حزب بنا به تعریف کارگری نیست. این آنارشیزم است. این آوانتوریسم است. حزب کارگری حزب اصلاحات و حزب انقلاب هردو است. حزب انقلاب اجتماعی نمیتواند در صحنه مبارزه برای تغییر جامعه، تغییر دائمی و روزمره جامعه، حضور نداشته باشد. حزب

کارگری نمیتواند چنین نباشد چون نمیتواند کارگری باشد. چون کارگران آنجا هستند. اگر نباشند نمیتوانند زندگی کنند. و اینجاست که مفهوم مبارزه اقتصادی و مفهوم اصلاحات بشدت در کمونیسم باصطلاح رادیکال زمان ما کمرنگ است و تازه همانهم یک جایی بعد تر و دور تر در تحلیل وارد میشود: حزبش را که تشکیل داد و دیدگاهش را که گفت و غیره به این سوال جواب میدهد که راجع به اصلاحات و مبارزه اقتصادی چه موضعی دارد؟ این سوال از یک حزب کمونیست کارگری پرسیدن ندارد، چون طبقه کارگر هر روز با این مساله سرو کله میزند. موجودیت کارگر بعنوان طبقه ای که میخواهد انقلاب خودش را سازمان بدهد درگرو بهبود دائمی اوضاع است. اما خیلی از احزابی که تحت نام کمونیسم ساخته شده اند نه فقط اصلاحات و مبارزه اقتصادی را تحقیر میکنند، بلکه اصلا آنها نمی شناسند. دیگر مدتهاست نمی فهمند چطور میشود در آن شرکت کرد. برای همین است که میگوییم تاریخ میاید و میگذرد، زنها یک جایی حق رای میگیرند، اتحادیه یک جایی میرود علنی و قانونی میشود، تحصیل رایگان دوره ابتدایی برقرار میشود، زمین ملاکین بزرگ تقسیم میشود و هیچ جایی در این قضایا نمیتوانید رد یک آدم کمونیست رادیکال طرفدار انقلاب کمونیستی را پیدا کنید! شخصیتها و نهادها و خیریه های طبقات حاکم و یا در بهترین حالت احزاب چپ بورژوازی میدان اصلاحات را بدست دارند. اما در همین ایام جنبش کمونیستی مربوطه مشغول یک کارهایی بوده در رابطه با "انقلاب کمونیستی"، که بنظر خودش اجازه نمیداده که در این تلاش برای اصلاحات شرکت کند و میداندار شود. برای اینها اصلاحات و انقلاب مانع الجمع هستند. در دیدگاه ما، که جای دیگری باید جداگانه و به تفصیل به آن پردازیم، نه فقط مانع الجمع نیستند، بلکه معتقدیم بدون داشتن افق انقلاب اجتماعی نمیتوان مدافع پیگیر اصلاحات بود و بدون حضور وسیع اجتماعی بمثابة مدافع دائمی بهبود اوضاع نمیتوان در جامعه نیروئی برای انقلاب اجتماعی بسیج کرد و به میدان آورد. تخطئه اصلاحات و مبارزه برای اصلاحات بنام انقلاب بنظر من اساسا کلام سکت های شبه سیاسی و ضداجتماعی مهجور، و روشنفکران شکم سیر جامعه در کشورهای مختلف است که انقلابیگری را از هرنوع ربط به رهایی و رفاه بشریت تهی کرده اند و به یک جهاد شبه مذهبی تبدیل کرده اند

کمونیسم، دمکراسی و اومانیسیم. از قرار معلوم مارکس سوسیالیسم را ناقص بیان کرده و حالا یک جماعتی باید بیایند اومانیسیم و دمکراتیسیم اش را زیاد کنند! دمکراسی را با آن تلفیق بدهند! به ما میگویند عیب کمونیسم اینست که این ماتریال دموکراتیک

و انسان‌گرایانه در آن کم بکار رفته و اگر ما این دمکراسی را با سوسیالیسم تلفیق کنیم سیستم بهتری برای رهایی و آزادی پیدا میشود. و این را در برابر جهان بینی ای میگویند که "رهایی" و "انسان" مفاهیم کلیدی آن است. تلاش برای دموکراتیزه کردن مارکسیسم یک رگه اصلی در تحریف کمونیسم است. اولاً مارکس برای مقوله دمکراسی قدوسیتهی قائل نیست. برای بورژوازی اینطوری است چرا که رابطه اش با انسان مجاور خود را فقط از طریق تناسب و مقایسه قوا میتواند بفهمد. برای بورژوا احترام هر انسان به اندازه سهامش در جامعه است. دموکراسی مقررات ناظر بر مناسبات این سهامداران است. ولی برای مارکسیسم نقطه عزیمت انسان و حرمت انسانی است. مارکسیسم احترام خود را به فرد انسانی از مقوله دمکراسی استخراج نکرده از انسانیت و انساندوستی اش استخراج کرده است. از اینجا استخراج کرده که تئوری ای برای رهایی انسان است. انسان فی نفسه برایش ارزشمند است. اگر مارکسیستها بر آزادی بیان انسانها اصرار دارند برای این است که انسان هستند و باید بتواند حرفشان را بزنند. مارکسیسم برابری انسانها را میخواهد. حال اگر اکثریتی پیدا شوند و بگویند برابری انسانها خوب نیست، مارکسیسم اینرا قبول نمیکند در صورتیکه دمکراسی باید اینرا قبول کند. اکثریت جامعه اسرائیل هر روز دارد رای میدهد که عربها باید شهروند درجه دوم باشند. این دموکراسی است! با همان تعریفی که تاریخا از دموکراسی شده است. هر چقدر هم چکش کاری اش کنید و تبصره هائی راجع به حقوق اقلیت در آن بگنجانید، تغییری در مقوله حاکمیت اکثریت آحاد نمیدهد. اما مارکسیسم از آحاد حرکت نمیکند، مارکسیسم از انسان حرکت میکند. راس شماری نمیکند، یک دانه انسان برایش مطرح است و صدهزار انسان هم برایش مطرح است. و مهمتر از همه چیز وجود یک جامعه انسانی برایش مطرح است. بنابراین مارکسیسم هیچ احتیاجی به دمکراتیزه شدن ندارد. اصلاً منتقد دمکراسی به معنی یک جریان محدودنگر در برخورد به خود بشر است. مارکسیسم طرفدار آزادی بشر است و تنها راه رهایی بشر برای رسیدن به حرمت انسانی اش است. این مانیفست کمونیست است. طبقه کارگر دقیقاً چون میخواست از این دمکراسی فراتر برود این حرفها را زده است. چون دمکراسی جواب مساله رهایی و برابری خودش و کل بشریت نبوده به مارکسیسم روی آورده است. حالا این طبقه در آخر قرن بیستم احتیاجی به تلفیق دمکراسی با سوسیالیسم خودش ندارد. قبول دارم، سوسیالیسم بورژوائی روسی و چینی و غیره ممکن است با افزودن دمکراسی بهبود پیدا کنند، ولی سوسیالیسم کارگری احتیاجی به دمکراتیزه شدن ندارد تا چه رسد به اینکه مقوله دمکراسی قرار باشد زیربنای سوسیالیسم تعریف شود. دمکراسی مقوله ای نیست که از آسمان به بشر هدیه داده شده باشد. طبقات ابداعش کرده اند. وقتی کسی

میگوید کارگران اکثریت جامعه نیستند پس انقلابشان برحق نیست دارد سوسیالیسم را با ملاک دموکراسی بورژوائی درک و نقد میکند. مارکس حقانیت انقلاب کارگری را از اکثریت بودن کارگران استخراج نکرده است. اگر مارکس به مقوله اکثریت جامعه استناد میکند از آنروست که دارد جواب دمکراتهای زمان خودش را میدهد که علیه چپ به ایده اکثریت متوسل میشوند. اینجاست که مارکسیسم میگوید تنها راه واقعی حاکمیت اکثریت، انقلاب کمونیستی است. انقلاب کمونیستی تنها راه آزادی بشر است. بنابراین مارکسیسم بدهکاری ای به دموکراسی بعنوان یک جریان اجتماعی، و بدهکاری به دموکراسی بعنوان یک نظام سیاسی، بدهکاری به دموکراسی بعنوان یک اخلاقیات اجتماعی حس نمیکند. انساندوستی کمونیسم کارگری، انساندوستی مارکسیسم بسیار فراتر از این مساله است و در آن حرمت انسانی شروع هر مباحثی است.

بگذارید با توجه به آنچه گفتیم به برخی مقولات کلیدی مارکسیسم اشاره کنم و بگویم ما چه تعریفی از این مقولات داریم.

رویزیونیسم: جنبش رادیکال کمونیستی و مارکسیستی انقلابی تاکنونی به مقوله رویزیونیسم بصورت یک کفر عقیدتی نگاه میکنند. گویی یک عده "ملحدند". "مرتدند". (راستش گاه دقیقاً همین الفاظ هم بکار برده میشود). انگار نجس هستند. اما رویزیونیست برای ما، در بحث کمونیسم کارگری، مثل هر جریان فکری و سیاسی دیگری با پایه و جایگاه و نقش اجتماعی اش درک میشود. مبارزه عقیدتی با هر جریانی سر جای خودش محفوظ است ولی روش برخورد ما به رویزیونیسم یک روش مکتبی-مذهبی نیست. جدال با هر جریان رویزیونیستی، مثل جدال ما با هر جریان بورژوائی دیگر است. با این تفاوت که در این مورد باید داعیه مارکسیست بودن طرف مقابل را نیز نقد و افشا کرد. در مواردی دیده ایم که فلان حزب رویزیونیست جلو افتاده و جایی رهبری اعتصابی را بدست گرفته. اما چپ ضد رویزیونیست و از جمله خود ما بعضاً، بخاطر آنکه رهبری اعتصاب دست رویزیونیستها قرار داشته، نفس اعتصاب و اعتصابیون را در تبلیغات خودمان ندیده گرفته ایم و حتی گاه مورد نقد قرار داده ایم. اما یک جای دیگر که اصلاً حزب رویزیونیستی ای در کار نیست که حتی عکس مارکس را یک جایی چسبانده باشد، و رهبری اعتصاب رسماً در دست یک اتحادیه راست است با آب و تاب حاضریم از آن حرف بزنیم. یعنی به یک حرکت "خودبخودی" قائل بوده ایم که به حرکات کارگری تحت رهبری "رویزیونیستها" ارجحیت دارد. غافل از اینکه آن "خودبخودی" را هم یک جناح معینی از بورژوازی دارد هدایت میکند و دنبال منافع خود میکشاند.

رویزیونیسم بهرحال یک جریان مادی در جامعه است، اصلا انعکاس جنبشهای اجتماعی معینی است که در راه تحقق این اهداف و منافع مادی اجتماعی شان به مارکسیسم هم چنگ انداخته اند. ما به این جنبشهای اجتماعی، از زاویه یک جنبش اجتماعی دیگر برخورد میکنیم، نه از زاویه یک دین و مکتب دیگر. دعوی تئوریک ما سرچای خودش هست.

دیکتاتوری پرولتاریا: در بولتن شوروی در این مورد بحث کرده ایم. من فکر میکنم حکومت کارگری باید برقرار بشود و کارگران وقتی حکومتشان را برقرار میکنند، ماتریال در دست را نگاه میکنند و از آن ماتریال حاکمیت خودشان را میسازند. حاکمیت طبقه کارگر هم چیزی است که باید عینی و اجتماعی راجع به آن قضاوت کرد نه بر مبنای الگوها - بخصوص الگوهای متأثر از مقوله دمکراسی نزد بورژوازی. و این یکی از نکات مورد اختلاف ماست با تبیینهای دیگری که از دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارد. بنظر من دیکتاتوری پرولتاریا حکومتی است که رهبران اعتراض طبقه را به رهبران دولت طبقاتی تبدیل میکند. رابطه دولت و توده ها کمابیش مطابق همان مکانیسمی تعیین میشود در جریان انقلاب و اعتراض رابطه میان رهبری و توده ها را تعیین میکرد. ولی بهرحال وقتی رهبران جنبش اعتراضی طبقه دولت را میسازند، این دولت کارگری است دولت کارگران است. همانطور که قبلا در بحث دولت دوره های انقلابی گفته ام، باید فرق گذاشت میان دیکتاتوری پرولتاریا وقتی از دل یک انقلاب و یک کشمکش حاد سیاسی ظهور میکنیکند، با وقتی که امکان پیدا کرده است مکانیسمهای دخالت توده ای در اداره جامعه را آنطور که باید و آنطور که ما معتقدیم برقرار کند. فقدان این مکانیسمها در ابتدای پیروزی انقلاب کارگری میتواند توجیهی برای نفی اصلت دیکتاتوری پرولتاریا باشد.

رابطه حزب و طبقه: حزب کمونیستی باید حزبی کارگری باشد. حزب کمونیست غیر کارگری بنظر من در بهترین حالت پدیده ای است گذرا و در حال گذار و باید قاعدتا به چیز دیگری تبدیل بشود. منتهی بگذارید بگویم وقتی من این حرف را میزنم، چه منظوری از "کارگری" در نظر دارم. قطعاً منظوم این نیست که حزب کارگری به اعتبار اینکه تئوری انقلاب طبقه کارگر را دست گرفته یا در جهت منافع طبقه کارگر پیکار میکند یا چیزی شبیه این کارگری محسوب میشود. منظوم اینست که کارگران عضو آن باشند. منتهی حزب توده ای کارگران، حزبی که کارگران در مقیاس وسیع در آن عضو باشند تنها

تحت شرایط معینی بدست میآید. تنها تحت شرایط خاصی احزاب کمونیستی امکان پیدا میکنند حزب توده ای کارگران باشند. پس بهرحال این حزب حزب بخشی از طبقه کارگر است. اینجا ما میرسیم به همان مقوله پیشاهنگ و غیره. و من میخواهم اظهار نظری راجع به این بکنم. تعبیر سنتی از کلمه پیشاهنگ، پیشاهنگ عقیدتی و تئوریکی است. کسی که از قرار نماینده آگاهی و انقلابیگری و تئوری و جهان بینی است و قرار است معمولاً از بیرون بیاید و جلوی طبقه کارگر بیافتد. من فکر میکنم حزب کمونیست قرار نیست به این معنی حزب پیشاهنگ ایدئولوژیکی و تئوریکی باشد. خود حزب، به اعتبار مارکسیسم و برنامه سوسیالیستی و سیاسی اش، به معنای سیاسی و فکری کلمه، پیشاهنگ طبقه است. اما پیشاهنگ، آنجا که نه از یک سازمان و گرایش، بلکه از افراد حرف میزنیم، باید یک پیشاهنگ اجتماعی و سیاسی باشد. کسی که در مبارزه کارگر عملاً جلوی صف قرار گرفته است. حزب کمونیست باید حزب متشکل کننده بخش پیشاهنگ سیاسی و اجتماعی طبقه باشد. حزب پیشاهنگ سوسیالیست طبقه باشد. ولی اینجا تاکید را میگذارم روی کلمه طبقه. و در همین رابطه است که در چند سال اخیر، مقوله رهبران کارگری و رهبران عملی را مورد بحث قرار داده ایم. یک مفهوم و برداشت سنتی از کلمه پیشاهنگ این بوده است که کسانی هستند که میروند سدها را بشکنند، انسانهای جان برکفی که به افکار درستی پی برده اند و در یک حزب جمع شده اند و غیره. همچون آدمهایی حتماً در حزب کمونیست وجود دارند ولی مسأله اساسی این است که حزب کمونیست خصلت کارگری اش را باید از رابطه اش با مبارزه کارگری گرفته باشد. در مبارزات کارگری دخیل باشد و یکی از شاخه های مبارزه کارگری باشد. وقتی مارکس و از این حرف میزند که کمونیستها چه هستند و چه نیستند، فوراً به رابطه کمونیستها با سایر بخشهای جنبش کارگری اشاره میکند. میگوید کمونیستها آن بخشی از طبقه کارگر هستند که در تمام دقایق این مبارزه و اعتراض طبقه حضور دارند اما آن بخشی از طبقه کارگرند که افق سراسری و فراگیر طبقه کارگر را گم نمیکند و در همه دقایق و مراحل مبارزه آنرا دنبال و نمایندگی میکنند. من قبلاً راجع به آن افق فراگیر و سراسری قبلاً صحبت کردم. راجع به این باید بنشینیم بحث کنیم که حزب کمونیستی که در تمام دقایق مبارزه کارگری حضور دارد کجاست؟ من حزب را اینطور می فهمم. بنظر من حزب کمونیست از نظر ترکیب انسانی اش باید حزب رهبران جنبش اعتراضی طبقه کارگر باشد. حزب سوسیالیست های جنبش اعتراضی طبقه باشد. و بحثهایی که در مقالات "سیاست سازماندهی" و "آزیتاتور کمونیست" و "عضویت کارگری" در مورد مقوله رهبران عملی و غیره در سالهای اخیر کرده ایم، بنظر من درافزوده مهمی در تعریف حزب

و رابطه حزب و طبقه است. تعریف حزب بعنوان پیشاهنگ عقیدتی، ایدئولوژیکی، تئوریک و غیره بنظر من یکی از ابداعاتی است که دقیقاً مصادف میشود با جدا شدن بستر رسمی مدعی مارکسیسم در صحنه جامعه از طبقه کارگر. حزب کمونیستی باید حزب رهبران و سوسیالیست طبقه باشد که مستقیماً در مبارزات جاری و اقتصادی درگیرند.

سوسیالیسم در یک کشور: در این مورد هم در بولتن شوروی نظرمان را گفته ایم. باید انقلاب کارگری به ساختن یک جامعه سوسیالیستی منجر بشود. باید به لغو مالکیت خصوصی و به لغو کار مزدی منجر بشود و این را ممکن میدانیم و بحثهایمان را ارائه کرده ایم.

بهرحال من اینها را بعنوان نمونه هائی گفتم از عرصه هائی که با حرکت از موضع جنبش اجتماعی طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگری، کمونیسم کارگری، نسبت به خیلی قلمروهای فکری و سیاسی کمونیسم، به نتایجی میرسیم که برای ما شسته رفته و معلوم است و ابهامی در مورد آنها نداریم و بر سر آنها موضع داریم. و فکر میکنیم این موضع جوابگوست.

وضعیت کنونی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و موقعیت کمونیسم کارگری

در صحبتهای قبلی ام از این صحبت کردم که مرکز ثقل کمونیسم از طبقه کارگر به طبقه بورژوا منتقل شده و چطور مارکسیسم در این پروسه تحریف شده است و جراحی شده برای اینکه با این وضعیت انطباق پیدا نکند. اما چه عواملی باعث این وضع شده و کمونیسم کارگری در کجای این جدال شکست خورده و عقب نشسته است. موقعیت جنبش سوسیالیستی طبقه چیست. بگذارید به اختصار به این نکات بپردازیم:

در کل تاریخ یک قرن و نیم گذشته بنظر من در چهارچوب عمومی "چپ" سه حرکت اساسی علیه سوسیالیسم کارگری، علیه کمونیسم کارگری، وجود داشته است. ناسیونالیسم، رفرمیسم و دمکراتیسم (دمکراسی). که اینها ارتباط نزدیکی با هم دارند. همه اجزاء تفکر بورژوازی اند. ناسیونالیسم، رفرمیسم و دمکراسی همه اشکالی از ایدئولوژی بورژوائی و افق و آرمان بورژوائی برای جامعه هستند. ولی این سه تا را بعنوان سه جریان اجتماعی قدرتمند علیه کمونیسم و کارگر می بینیم. اینجا البته درباره تقابل آشکار و رو در روی بورژوازی و سرمایه با طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگری صحبت نمیکنیم. از

این سه روند بعنوان گرایشاتی حرف میزنم که در رقابت با کمونیسم قدرت گرفتند، با کنار زدن کمونیسم، نیروی کمونیسم را بدنبال خود کشیدند. واضح است که پیشروی و پیروزی اینها، تفوق اینها بر کمونیسم کارگری، عقب رانده شدن جریان کمونیستی کارگری و اعتراض سوسیالیستی طبقه در کشورهای مختلف توسط این جریانات، نهایتا ناشی از زور عریان بورژوازی است. در موارد مختلف و کشورهای متعدد دقیقا بخاطر اینکه بورژوازی بطرق سیاسی و نظامی جنبش کارگری و کمونیسم کارگری را سرکوب میکند، جناح چپ ناسیونالیسم به جلوی صحنه میاید و جنبش رفرمیستی یا جنبش دمکراتیک ظرف و ابزاری میشود برای اینکه کارگر بالاخره بتواند برای تغییر اوضاعش به آن چنگ بیاندازد. قدرت و نفوذ سوسیالیسم و کمونیسم کارگری به نسبت این گرایشات دیگر نهایتا در تناسب کلی قوای طبقات تعیین میشود. وقتی فاشیستها کمونیستها را منهدم میکنند، واضح است که سوسیال دمکراسی تنها راهی میشود که کارگر بتواند به درجه ای برای اصلاحات تلاش کند. ولی بعنوان گرایشهای اجتماعی که در جوار کمونیسم رشد میکنند و توانسته اند نیروی واقعی کمونیسم را به نیروی ذخیره خودشان تبدیل بکنند، طبقه کارگر را دنباله رو جنبش خودشان بکنند، من روی این سه تا دست میگذارم و فکر میکنم در کشورهای مختلف، در مقاطع و دوره های مختلف، میشود کارکردشان را دید. بستر اصلی ناسیونالیسمی که در کشورهای مختلف صنعتی رشد میکند ناسیونالیسم امپریالیستی است. نقش و هدفش تخفیف بحران در بازار داخلی کشور مادر است. این ناسیونالیسم رگه های مختلفی را در درون سوسیالیسم و چپ بوجود آورده است. در انگلستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا و اسپانیا شاهد عروج و رشد آن بوده ایم. و این یک گرایش جدی ناسیونالیستی - چپ است که اوروکمونیسم فقط یک نمونه آن است. احزاب چپ متاثر از این ناسیونالیسم همه بر مبنای پلاتفرمهای ملی، و برای اصلاح اوضاع اقتصادی کشور مربوطه، یا اصلاح سرمایه داری موجود، کار میکنند. گرایش ناسیونالیستی و رفرمیستی را بنظر من در کشورهای تحت سلطه با وضوح خیلی بیشتری میشود دید. در موارد زیاد اینجا برخلاف اروپای غربی دیگر این گرایشات نه رقیب یک نوع کمونیسم رادیکال که ممکن است در همان مقطع کنار آنها وجود داشته باشد، بلکه عملا جانشین خود کمونیسم رادیکال این کشورهاست. وقتی به نیروهای چپ آمریکای لاتین و حرفها و مواضعشان نگاه میکنیم، وقتی به چپ ایران نگاه میکنیم، وقتی به ویتنام نگاه میکنیم، به چین نگاه میکنیم، دقیقا می بینیم که پشت تمام اینها ناسیونالیسم و رفرمیسم و دمکراتیسم بورژوازی نوحاسته این کشورها دیده میشود. بنظر من این را میشود گفت که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در سیر تکوین جامعه

سرمایه داری در طول قرن بیستم دست را به این نیروها باخته. بدلیل ناآمادگی خودش و مطرح بودن این جریانات و قابلیت بسیج شان، میدان را به این نیروها واگذاشته است. بهرحال من جدال را با این جریانات می بینم. کمونیسم کارگری در مقابل ناسیونالیسم، رفرمیسم و دمکراتیسم است که باید حدود و ثغور خودش را معلوم بکند و این گرایشات را از پشت کمونیسم عملا موجود و سوسیالیسم عملا موجود بیرون بکشد و نشان بدهد که این ترندهای به اصطلاح کمونیست و سوسیالیست فی الواقع اردوی ناسیونالیسم و رفرمیسم و دمکراتیسم در هر کشور هستند.

اینها چرا مطرح هستند، چرا چپ ناسیونالیست، چپ دموکرات و چپ رفرمیست قدرت اجتماعی بیشتری از کمونیسم کارگری دارد؟ بنظر من امپریالیسم پدیده ای است که بخصوص دمکراتیسم و رفرمیسم و ناسیونالیسم در کشور تحت سلطه را به یک امر اجتماعی تبدیل میکند. خیلی روشن است چرا. استبداد سیاسی، عقب ماندگی اقتصادی، شکاف عمیق اقتصادی بین اقشار اجتماعی مساله ملی و ستم ملی و پیشینه کولونیالیسم، همه اینها سرچشمه هایی هستند که باعث رشد این گرایشات میشوند. تا حدی که در کشورهای تحت سلطه اساسا آنچه بعنوان مارکسیسم رادیکال خود را عرضه میکند خود این گرایشات اند. در تجربه شوروی و شکل گیری سوسیالیسم بورژوایی این قطب ترکیب ناسیونالیسم و رفرمیسم را می بینم. اتفاقا شوروی تجربه ای است علیه دمکراتیسم. ناسیونالیسم و رفرمیسم مشخصا برای دوره طولانی مشخصه مدل روسی سوسیالیسم بوده است و این هم یک امر و آرمان واقعی بخشهایی از جامعه است. امری واقعی و مدلی است برای کشورهای عقب مانده ای که در تلاش برای توسعه اقتصادی کاپیتالیستی هستند.

بهرحال از نظر سیاسی و اجتماعی و از نظر ایدئولوژیکی بنظر من سوسیالیسم کارگری در مقابل این گرایشات عقب نشسته و من فکر میکنم اینها عناصر اصلی محتوای اقتصادی - اجتماعی سوسیالیسم غیر کارگری در دوره ما هستند. واضح است که پشت اینها رقابتهای بورژوازی و جناحهای مختلف بورژوازی قرار دارد. در غرب و کشورهای صنعتی، رقابت بر سر دفاع از بازار داخلی و سرمایه "خودی" در شرایط بحران اقتصادی و دشواری حفظ نرخ سود. در کشور تحت سلطه، رقابت بورژوازی نوحاسته این کشورها با بورژوازی کشورهای غربی و کشورهای امپریالیستی و آرمان ملی شکل دادن به یک بازار داخلی قوی. کمونیسم بلوک روسیه هم پرچم رقابت بورژوازی این قطب برای رساندن خودش به حد توسعه اقتصادی و فنی غرب و گسترش مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی خویش در سطح جهانی است.

کمونیسم کارگری و حزب

من تا اینجا سعی کردم کمونیسم کارگری را بعنوان یک واقعیت اجتماعی، بعنوان یک جهان‌نگری معین، یک دستگاه فکری، بعنوان یک انتقاد از سوسیالیسم‌های دیگر، بعنوان منتقد تاریخ سوسیالیسم و غیره، بحث کنم. میرسیم به بحث (کمونیسم کارگری) بعنوان رهنمود و نسخه‌ای برای نوع معینی از کمونیسم، برای ایجاد نوع معینی از کمونیسم در عمل. شکل دادن یک پراتیک متفاوت کمونیستی.

بگذارید برای اینکه زیاد وقت را نگرفته باشم، فقط تجسمی از نوع حزب و احزابی که میشود به آنها حزب کمونیست کارگری اطلاق کرد. بنظر من برای چنین حزبی جنبش اجتماعی، جنبش طبقاتی و مبارزه روزمره و دائمی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری در صدر اولویت قرار میگیرد. به این معنی که گفتم کانون تشکیل این حزب، کانون رشد این حزب، در درون طبقه است. بخش اعظم انرژی اش آنجا صرف میشود، به تمام مسائل این مبارزه محیط است. و فعالینش، فعالین این مبارزه تشکیل میدهد. رهبرانش، رهبران شناخته شده این مبارزه اند و هرقدر کوچک یا بزرگ باشد، در پیش و پس رفتن این مبارزه اجتماعی دخیل است. از نظر بافتش، حزبی است کارگری. دربرگیرنده عناصری از طبقه کارگر است. کارگر به معنی عینی و ابژکتیو کلمه. به این اعتبار برای اینکه یک چنین حزبی وجود داشته باشد، قاعدتا این حزب، باید حزبی باشد مناسب برای فعالیت کارگران. و این یک تفاوت اساسی است که وقتی به احزاب موجود نگاه میکنیم می‌بینیم. حزب ما (حزب کمونیست ایران) و صد حزب مثل ما جای مناسبی برای فعالیت کارگران نیست. اما حزب کمونیست کارگری، باید ظرف طبیعی و مناسبی برای فعالیت سیاسی کارگر باشد. و این یک بحث جدی اساسنامه‌ای، سبک کاری و روشی است. فقط بحث اخلاقیات نیست.

همانطور که گفتم، حزب کمونیست، حزبی است دخیل در مبارزه اقتصادی، در مبارزه برای اصلاحات. این معنی فوری اش اینست که حزبی است که این توانایی را بدست آورده است که دخیل باشد. قابلیت کار توده‌ای دارد. حزبی است که قابلیت کار علنی دارد. بنظر من حزبی که نتواند کار علنی-توده‌ای سازمان بدهد نمیتواند حزب کارگری بماند، حتی اگر به این عنوان شروع شده باشد. میشود گرایشاتی مثل "محافل فلسفی" در کارگران درست کرد و این شدنی است. کارگران هم بخشی از کارشان اینست. همان کارگری که به محافل فلسفی سمپاتی دارد، بالاخره فردا دنبال مسائلی در کارخانه است، دنبال طرح طبقه‌بندی اش است، دنبال قانون کار است و دنبال قانون اساسی مملکت که باید

راجع به کارگر در آن اظهار نظر بشود هم هست. رابطه اش را هم باید با ارتش تنظیم کند، رابطه اش با سپاه پاسداران برایش مساله است. حزب کمونیست همانطور که مارکس میگوید باید با این دقایق همراه باشد.

به این اعتبار طبقه کارگر باید برای حزب کمونیست پدیده معلومی باشد. حزب باید مکانیسم های مبارزه این طبقه را بشناسد. بنظر من احزاب کمونیستی فعلی، کارگر را از دریچه نگرش بورژوا در تولید نگاه میکنند. مکانیسم های زیست و سوخت و ساز درونی این طبقه برای احزاب کمونیست فعلی آشنا و روشن نیست. نه با ذهن کارگر و مشغله ذهنی اش آشناست و نه مشاهدات مشترکی با کارگر دارد که بتواند مبنای تبلیغات خود قرار دهد و نه فشارهای اجتماعی ای که به کارگر در هر مقطع وارد میاید را حس میکند. خیلی ها در این چپ میدانند بحال مثلا بر دانشجویان در ایران چه گذشته است، یا چه به روز کردها آمده است. اما اینکه بر کارگران در این شش سال چه گذشته است، حزب کمونیست حتی تلقی درستی از این مساله ندارد. خانواده کارگری دارد به چه روزی میافتد، شرایط کار به چه روزی درآمده، احترام اجتماعی کارگر الان در جامعه چگونه است؟ هزار و یک نکته است که میشود با کارگر حس کرد و اینها در این احزاب سیاسی محسوس نیست. تبلیغاتشان هنوز از روی کتاب درمیآید تا از زندگی واقعی. همانطور که گفتم حزب کمونیست نمیتواند به چیزی جز رهبر کارگری متکی باشد. یکی از رفقا از سر انتقاد اشاره کرد که در تبلیغات ما وقتی مبلغ میگوید "رهبر عملی" طبقه کارگر، معنی اش این است که خودم رهبر "نظری اش" هستم و دارم راجع به یک نوع رهبر دیگرش حرف میزنم. اما من فکر میکنم این بیان غلطی نیست. کارگر رهبر عملی دارد، رهبر روزمره دارد. کسانی هستند در محیط فعالیتشان عده ای از کارگران را بدور خود جمع میکنند. و اگر او به حکومت شوراهای آری بگوید، کارگران هم به حکومت شوراهای آری میگویند و اگر نه بگوید ممکن است آنها هم نه بگویند. هر چقدر هم ما کار کرده باشیم. بالاخره یک عده ای مخالفت میکنند، اینطوری مخالفت میکنند. یک عده ای موافقت میکنند، اینطوری موافقت میکنند. مقوله رهبر کارگری و کارگر دینفوذ، بنظر من باید در این احزاب جا باز کند و حزب، حزب شبکه کارگران دینفوذ باشد.

یک نکته دیگر اینست که تناقضی که ظاهرا بین تبلیغ بر سر مبارزه جاری و اصلاحات و غیره با تبلیغ بر سر سوسیالیسم وجود دارد، قاعدتا باید در این احزاب حل شده باشد. منظوم تبلیغ سوسیالیسم است و نه آموزش دادن آن. سوسیالیسم را تبلیغ کند. یعنی سوسیالیسم را بعنوان پاسخ مطرح کند، یا سوسیالیسم را منطقا بعنوان چاره

درد کسی نشان بدهد، سوسیالیسم را تبلیغ کند. همانطور و با همان روحی که معدنچی وقتی میگوید "من پول ذغال سنگها را داده ام" دارد سوسیالیسم را دارد تبلیغ میکند. اما این حزب سوسیالیسم را تبلیغ نمیکند. وقتی تبلیغ میکنند، مساله خرد است. وقتی ترویج میکنند، مساله وسیع و طبقاتی است. قرن بیستم دارد تمام میشود قاعدتا باید بشود سوسیالیسم را تهییج کرد. حزب کارگری سوسیالیستی را از روی این میشود شناخت که چه طور دارد سوسیالیسم را تهییج میکند و چطور این تهییج به خرج مردم میرود. به خرج آن طبقه اجتماعی ای که نماینده اش است میرود.

یک حزب کمونیست کارگری باید پیوندهای ارثی خودش را با چپ پیش از خودش واقعا و رسماً قطع کند. خیلی ها را دیده ام تاریخ مبارزات خودشان را میرسانند به وقتی که سه طبقه آنطرف تر داشته اند فعالیت سیاسی میکرده اند و هنوز اینها ظاهراً در وجود این شخص بهم پیوسته است. در حالی که باید بیاید علیه این میراث حرف بزند. همانطوریکه بلشویسم علیه میراث نارودنیسم حرف میزند. ما هم حرف زدیم. اما در اشکال مختلف این پیوستگی را همچنان نگه میداریم. به این معنی باید کمونیسم کارگری تبیین تاریخی خودش را بدهد. تبیین تاریخی خودش از تکامل چپ را بدهد و بر سر آن بایستد.

حزب کمونیست کارگری، آن حزبی است که در تبلیغاتش از انقلاب کارگری حرف میزند. مستقیماً برای انقلاب کمونیستی فراخوان میدهد. ما در این سمت قدم برداشته ایم، وقتی شعار حکومت کارگری را جای جمهوری انقلابی و غیره گذاشته ایم. در این جهت گام برداشته ایم. فراخوان به انقلاب کمونیستی باید یک امر معمول باشد و تاکتیک هم باید بعنوان تاکتیک سر جای خودش قرار بگیرد. حزب سوسیالیستی، حزب کمونیست کارگری قاعدتا باید اول فریاد بزند "زنده باد انقلاب کمونیستی" و اگر به او گفتند پس این یا آن مساله چه میشود؟ تاکتیکش را بگوید. حزبی که انقلاب کمونیستی اساس حرفش باشد و به همان شیوه ای که گفتیم، شیوه ای که به خرج مردم برود، در آنها رسوخ کند.

ولی انقلاب کمونیستی الان در تبلیغات ما چه جایگاهی دارد؟ من الان دقیقاً نمیدانم رادیو صدای حزب کمونیست و بویژه صدای انقلاب راجع به انقلاب کمونیستی چه میگویند. میدانم برنامه ای از صدای انقلاب ایران در مورد وضعیت کارگران کرد در جزیره تنب کوچک و بزرگ پخش شد، من وقتی شنیدم با خودم گفتم دیگر در تنب کوچک و بزرگ ملیت کارگر را ول کنید. از صبح تا شب چند بار لغت انقلاب کمونیستی و چند بار لغات ایران، کرد، جمهوری اسلامی و غیره به زبان ما میآید؟ دیگر باید حرف انقلاب

کمونیستی را زد. دیگر دارد قرن بیست و یکم میشود.

حزب کمونیستی کارگری باید برنامه روشنی برای تغییر فوری ساختار اقتصادی اجتماعی جامعه داشته باشد. مثل رهبر جامعه حرف بزند. بگوید "وقتی سر کار بیایم این وضعیت اقتصادی را با این برنامه های سیاسی برقرار میکنم." سوسیالیسم کارگری نمیتواند در موضع آژیتاسیونی صرف بماند، و درموضع ترویج صرف بماند. در موضع بیان نیات سوسیالیستی بماند. باید حزبی باشد که قصد دارد تغییر معینی را بوجود بیاورد و برای آن تغییر فراخوان میدهد.

بهرحال، از نظر عملی، تجسمی که از یک حزب کمونیستی کارگری میشود داد، بنظر من به بهترین وجهی میشود از مانیفست کمونیست پیدا کرد. من این جنبه صحبتیم را خلاصه میکنم. و بعد از آنجا رهسپار مقوله عرصه ها، تاکتیکها و غیره شد.

کمونیسم کارگری بعنوان یک کمپین مشخص در چهارچوب جامعه ایران

نکته آخری که اینجا باید راجع به آن صحبت کنم، کمونیسم کارگری بعنوان یک کمپین مشخص در چهارچوب جامعه ایران، در چهارچوب چپ ایران و در چهارچوب حزب کمونیست ایران است. منتهی برای اینکه اینرا بگویم، باید کلا چند کلمه ای راجع به چپ ایران اظهار نظر بکنم.

من تاریخ کمونیسم ایران را اینطور میبینم: آن اقدامات اولیه مقارن با انقلاب اکتبر را راستش هر قدر آدم بیشتر مطالعه میکند، می بیند سرش بیشتر در باکو است تا جای دیگری. پلی کپی قطعنامه های بین الملل را دست عده ای مثل ما دادند و اینها خواندند و رفتند آنطرف مرزها کار کنند. فعالیتهای آن دوره حزب کمونیست ایران، ادامه کمینترن و ادامه بلشویسم است در رابطه با یک کشور مجاور و کارگران آنجا. نشان عروج و ظهور جدی سوسیالیسم در ایران نیست. این کمونیسم اول قرن در ایران هم البته پایه مادی خودش را داشت. یعنی بالاخره وجود کارگر در آن جامعه، مطرح بودن انقلاب در این جامعه، کولونیالیسم، ضد امپریالیسم، دموکراسی و غیره، همه اینها پایه مادی برای ابراز وجود چپ در جامعه را میساخت. انقلاب مشروطیت یک انقلاب واقعی بود و جناح چپ آن هم میتواند سوسیالیست باشد. بنابراین اگر این را کنار بگذاریم، میرسیم به دکتر ارانی و ۵۳ نفر و حزب توده. از اینجا به بعد میتوانیم راجع به سوسیالیسم "داخلی" ایران حرف بزنیم. سوسیالیسمی که در ایران بدلیل فعل انفعالات و روندهای جامع تر اجتماعی و اقتصادی شکل میگیرد. اینجا دیگر من راجع به یک چپ پابرجائی حرف میزنم که

ظهور میکند و از آن بعد جناحی از اپوزیسیون ایران را تشکیل میدهد. سالها پیش کسی مثل دکتر ارانی برای من یک اسم بود. که میگفتند در زندان مقاومت کرده و پدر مارکسیسم ایران است و هرکس چیزی درباره اش میگفت. اما وقتی بروید و از نزدیک نگاه کنید می بینید یک انسان شریف اصلاح طلب "ایراندوستی" است که ایده های مارکسیستی را گرفته اما حرفش مثل خیلی کسان دیگر اینست که "نباید در جامعه اینقدر ظلم و جور باشد"، مارکسیسم برای او چیزی نیست جز اینکه "جامعه نباید به فقیر و غنی تقسیم بشود" و "بیاید مملکت را درست کنیم و ما از قافله تمدن عقب هستیم و یک کاری بکنیم"، هرچه دقیقتر نگاه میکنید بیشتر این تصویر را میگیرید. انور خامه ای راجع به دکتر ارانی نوشته که ایشان ناسیونالیست خیلی قوی ای بود که البته بعدها کمتر اینقدر ناسیونالیست بود. خودش در زندان گفته بود من خیلی ناسیونالیست بودم. اینجا از مارکس برایتان خواندم که در آلمان و در فرانسه، کمونیستها آن کارگران صنعتی و پرولترهایی بودند که حوصله آن سوسیالیسم را نداشتند و در کانونهایشان سوسیالیسم متفاوتی شکل میگیرد و حتی توسط خودشان تبیین میشود. و مارکس هم دارد در آن ظرف مینویسد. کمونیسمی که مانیفست به آن ارجاع میکند سوسیالیسمی است در میان کارگران در تقابل و تمایز از سوسیالیسم غیر کارگری شکل میگیرد. اما کمونیسم ایران در دور جدید (در دوری که با دکتر ارانی و ۵۳ نفر و غیره شروع میشود) از آن قطب سربلند نمیکند. از آن زاویه اجتماعی شروع به جوشیدن و بیرون زدن نمیکند، بلکه از بین روشنفکران و طبقات حاکم شروع میکنند. تحصیل کرده ها هستند، کسانی هستند که فرنگ رفته اند، دیده اند، آن تئوریا را خوانده اند و انقلاب روسیه بغل دستشان بوقوع پیوسته و اعلام کرده که "هیچ نوع رستم ملی را قبول ندارم، همه بدهکارهایتان را بخشیدم، به خاکتان هیچ طمعی ندارم، ایرانیتان را برسمیت می شناسم، فقر چیز بدی است" و میبینند مردم هم رفته اند و برای خودشان برنامه اقتصادی میریزند و یک لنینی هم آنجا هست که هر چه به او گوش میدهی میبینی آدم خوبیست. این قشر روشنفکر و تحصیلکرده ایرانی، کانون اولیه پیدایش عقاید سوسیالیستی در این روندی است که این چپ فعلی ادامه آنست. چپ فعلی ادامه آن حزب کمونیست اولیه نیست، هیچ ربطی به آن ندارد. از نظر پیوستگی تاریخی ادامه این روندی است که از اینجا شروع میشود. بروید خاطرات ایرج اسکندری را بخوانید، یک نمونه چنین چپی است. قبل از حزب توده عموی همین اسکندری، یعنی سلیمان میرزا، سوسیالیست است. ببینید عمویش چه جوری فکر میکرد. وقتی ایرج اسکندری، دکتر ارانی، انور خامه ای و کامبخش (حالا کامبخش یک مقدار اظهاراتش فرق میکند و سرش به رابطه جهانی بند

بوده و در یک قطب سیاسی کار میکرده)، اینها را کنار هم میگذارید، تصویری که میگیرید جز این نیست: این قشر روشنفکران و دانش آموختگان تحصیلکردگان کشور تحت سلطه ای است که واقعا آرمانهای قدیمی مشروطیت را حمل میکنند. از مدرنیته شدن ایران، سروسامان پیدا کردن اداری آن، کم شدن شکاف فقیر و غنی و حتی از بین رفتن استبداد عزیزت میکند (که هنوز البته به خودش جرات نمیدهد سلطنت را زیر سوال ببرد. یعنی جمهوریخواهی هم تازه یک پدیده ای است که بعدا یک جاهائی علنا وارد میشود).

بهرحال این مصلحین اجتماعی طبقات حاکم اند که اولین بحثهای سوسیالیستی را از آنها می شنویم. دهه بعد از آن، بعد از پایان جنگ دوم جهانی و تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد، مشخصا سنت جناح چپ اپوزیسیون تحت تاثیر حزب توده است. ولی در مجموع اپوزیسیون مخالف "دستگاه" را جبهه ملی و حزب توده میسازند که اینها هم بر مبنای آرمانهای قدیمی بورژوازی نواخته ایران دارند حرف میزنند: اصلاحات اجتماعی، استقلال سیاسی، و دمکراسی. که حزب توده دمکراسی اش کمتر است، اصلاحات اجتماعی اش بیشتر است، جبهه ملی اصلاحات اجتماعی اش کمتر است و دمکراسی اش بیشتر است ولی ناسیونالیسم هم جزو آن هست. حزب توده ملقمه ای است از ناسیونال - رفرمیسم ایرانی باضافه تعلق به آن اردوگاهی که آرام آرام در جهان شکل گرفته، یک اردوگاه بین المللی. اردوگاه شوروی. تا یک مقطع اینها واقعا بر همدیگر منطبق اند. یعنی همه روشنفکران ایرانی، روسیه شوروی را نماینده دفاع از ناسیونالیسم و اصلاح طلبی در کشورهای جهان سوم و تحت سلطه میدانند. منافع شوروی با منافع ملت این روشنفکران در تناقض قرار نگرفته. اما در یک دوره دیگری چنین میشود و از همان دوره هم انشعابات در حزب توده شروع میشود و طرد حزب توده بعنوان جریانی که "نوکر روسیه" است و غیره شروع میشود. جبهه ملی صاحب اصلی این انتقاد ملی به حزب توده است، ولی در خود حزب توده هم آدمهایش نظیر خلیل ملکی وجود دارند و به ترتیب جدا میشوند.

شکست تجربه حزب توده و جبهه ملی (که گفتم اینها احزاب ایران دوره قبل از اصلاحات ارضی اند، احزاب بورژوازی اند که دارند علیه سیستم قدیمی قد علم میکنند)، سرآغاز رشد چپ جدیدی میشود. که این دقیقا دیگر مقارن است با درجه ای از رشد سرمایه داری در ایران. در دوره بعد از ۲۸ مرداد و بخصوص پس از اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱، حزب توده دقیقا از موضع سرسپردگی اش، عدم دخالتش در دفاع از دمکراسی و از "حکومت ملی دکتر مصدق" مورد انتقاد قرار میگیرد و جبهه ملی هم

از موضع پاسیفیسم و دست روی دست گذاشتن و عدم اعتقادش به مبارزه قهرآمیز. بخاطر آنچه که "لیبرالیسم" آن خوانده میشود. چپی که از اینجا دیگر زیر فشار طبقه کارگر قرار دارد. اصلاحات ارضی این چپ را بیرون میآورد. اینجا دیگر پرچم ناسیونالیسم و رفرمیسم، دست آن قشر اجتماعی که سابق بود قرار نمیگیرد و به خرده بورژوازی ایران منتقل میشود و دمکراسی ای که این چپ میخواهد از لیبرالیسم تفکیک میشود، این دیگر یک دیگر "دمکراسی نوین" است از نوعی است که ناشی از رشد نیروهای مولده و توسعه کشور تحت سلطه است. در این دمکراسی دیگر مقوله حقوق فردی محور نیست. بلکه با مفهوم حکومت خلقی جوش میخورد. در تبیین لیبرالی از دموکراسی، حقوق فردی. یعنی فردیت فرد و حق رای اش، حقوق فردی و مدنی افراد، جای مهمی دارد. ولی در دمکراسی نوین، در دموکراسی خلق، معنی دموکراسی حاکمیت اقشار خلقی است. و در نتیجه در حکومت مورد نظر پیکار و چریک فدائی در اوان انقلاب، اینکه معنی عملی این دموکراسی برای فرد چیست و حقوق احزاب در این نظام چیست و آزادی مطبوعات چیست و غیره امری فرعی است.. مساله بر سر تحقق حاکمیت اقشار خلقی است. و این از نظر این جریان شاخص دمکراتیسم است. و اگر نگاه کنیم می بینیم این جریان، این چپ جدید، به حساسیت نسبت به "حقوق فردی" میگوید لیبرالیسم. مدعی است دمکراسی را یک پله فراتر برده است. میگوید در این دموکراسی خلقی واقعا حکومت اکثریت را برقرار میشود.

این جریان رادیکال تر که ناشی از فشار طبقه کارگر و موقعیت خرده بورژوازی و ناشی از موقعیت تحت سلطگی ایران است، بنظر من خمیره چپ رادیکال ایران بعد از اصلاحات ارضی را ساخت. واقعیت این است که انقلاب ۵۷، پرونده این چپ را می بندد. این چپ را بالاخره به کمال میرساند و به نقطه جوش میآورد و بالاخره هم تبخیرش میکند. این پروسه است که بنظر من باید راجع به آن باید حرف بزنیم تا بتوانیم از اینجا به بعد راجع به حزب کمونیست و فردای حزب کمونیست حرف بزنیم.

بهرحال من معتقدم چپ رادیکالی که وارد انقلاب ۵۷ شد، همان آرمانهای رفرمیسم، ناسیونالیسم، و دیگر حالا دمکراسی ولی به یک معنی متفاوت، دمکراسی به معنی خلق گرائی و حکومت خلق، را حمل میکرد و دقیقا با جبهه ملی مرزبندی داشت بخاطر تاکید آن یکی بر لیبرالیسم و روایت غربی آن از دمکراسی. این چپ وارد انقلاب شد. ولی فقط این جریان نبود که تاریخ چپ دوره ما را ساخت. رشد سریع طبقه کارگر پس از اصلاحات ارضی، آن واقعیتی را که در اول صحبتیم به آن اشاره کردم را به صحنه میآورد. بطور اجتماعی و وسیع به صحنه میآورد. طبقه کارگری که در مقابل و رودرروی سرمایه قرار

گرفته است.

سمپاتی طبقه کارگر به این چپ خلقی یک امر قابل انتظار بود. قبلا گفتم که مارکس میگوید که چگونه در کشورهای مختلف باید با رادیکالها و دموکراتها و غیره کار کرد و گفتم این شاخصی از کارگری بودن مارکس و تئوری اش است بخاطر اینکه در عین مبارزه انقلابی و مبارزه برای انقلاب، در هر حال برای مبارزه برای اصلاحات ارزش قائل است. برای مبارزه برای بهبود اوضاع ارزش قائل است. بنظر من رابطه طبقه کارگر ایران با این چپ از همین خصلت طبقه کارگر مایه میگرفت. این چپ هیچ وقت نیامد تبیینی از یک سوسیالیسم کارگری بدست بدهد و بگوید من اینرا میخواهم، انقلاب کارگری را میخواهم. (این دیگر خاطرات زنده خود ماست که داریم راجع به آن حرف میزنیم). این چپ از اصلاح جامعه ایران در جهت "رفع وابستگی"، حکومت خلق و این چیزها حرف زد. و کارگران گفتند، بسیار خوب، باشد. مارکس میگفت کارگران در فقدان حزب کارگری با دمکراتهای خرده بورژوا کار میکردند. این اتفاقی است که در ایران نیز افتاد. اما کنار این همسویی، بنظر من طبقه کارگر تجارب مستقل خودش را از سر گذراند. وقتی میگویم مستقل، باید توضیح بدهم، در جامعه جدایی مطلق گرایشهای اجتماعی از همدیگر ممکن نیست. یعنی بالاخره در هر جنبشی گرایشات و محافل و افراد گوناگون جذب میشوند. در شورای شرق، بالاخره هم پوپولیست وجود دارد هم کارگری که واقعا سرش برای انقلاب کمونیستی درد میکند و به کمک این شورا میخواهد آنرا تسهیل کند. اما بهر حال تجربه هائی هست که در آن حضور مستقل کارگر سوسیالیست و کمونیست را با کمی دقت میتوان دید. اعتصابی صورت میگیرد و اصلا این سنت خلقی نقشی در آن ندارد. اعتصاب صنعت نفت بنظر من نمونه این امر حتی قبل از سقوط شاه است. نفوذ این چپ خلقی، که تازه خود هنوز ابراز وجود وسیع اجتماعی نکرده است در جنبش صنعت نفت ناچیز است. اما این جنبش رهبری ای دارد که از همانجا آفریقای جنوبی و اسرائیل را تحریم کرد. از کجا این بحث را آورده بود؟ بنظر من این یک گرایش سوسیالیستی کارگری است با رهبری ای که جهان نگر میبینی در مورد طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی دارد. و این گرایش اجتماعی کارگری هیچوقت بطور قطعی و مطلق به این چپی که وارد صحنه انقلاب میشد، نپیوست. هیچوقت به آن نپیوست، بلکه با آن کار کرد. اصلا به اعتقاد من آن چپ نمیتوانست این گرایش کارگری را بخودش ملحق کند. سبک کار یکی از گره گاههای این جدایی غیر قابل عبور است. اما ایده ها چطور؟ شکاف در آرمانها و ایده ها به مراتب بارزتر است. آیا ما همه در جلساتی نبوده ایم که چپ مسلط آن روز هشدار میداد "شما اینجا شلوغ نکنید، این چاپخانه یک حاج آقای ملی است!، این

یک بورژوازی ملی است، اینجا شلوغ نکنید! اینجا این شعار درست نیست!" هیچ احدی نمیتواند با همچون موضعی کارگر را در یک دوره انقلابی بخودش ملحق کند. بهرحال آن چپ، که وارد انقلاب شد، خودش دستخوش انقلاب شد و آن کارگری که بدون پرچم وارد انقلاب شد، با این چپ برخورد کرد و با خودش برخورد کرد. بنظر من انقلاب یک اتفاق عظیم در تاریخ ایران است. یک مبدا است. بعضی ها، برای مثال از کسانی که قبلا چریک فدایی و یا از مجاهدین (م. ل) بودند، میگویند چرا سابقه ما را به انقلاب میرسانید؟ این بخاطر این است که انقلاب خیلی مهمتر از آن هشت سال قبلی است که رفیق ما مشی چریکی میکرد. انقلاب یک واقعیت اجتماعی عظیمی است که همان رفیق چریکی که همسایه اش هم از کارش خبر نداشت را به رهبر اجتماعی تبدیل کرد. وقتی در ابعاد اجتماعی داریم حرف میزنیم چریک فدائی هم اهمیتش بخاطر آن سیصدهزار نفر میدان شهیاد است تا سه سال و نیم قبلش که مشغول مبارزه مسلحانه بود. بنابراین چریک فدائی هم باید تاریخ واقعی اجتماعی خودش را بالاخره به انقلاب برساند. بنظر من این انقلاب یک نقطه عطف اساسی است، نقطه عطفی است که در آن، در ظرف چندین ماه این سوسیالیسم غیرکارگری خرده بورژوائی، چنان در همه اجزاء و عواملش بالغ میشود که به مرحله پیری و فرسودگی میرسد و از بین میرود و در مقابلش چیز دیگری قد علم میکند.

بنظر من فشار طبقه کارگر در این روند، توسط جریان مارکسیسم انقلابی نمایندگی شد. و تا آنجائی که به اعتقادات چپ نسبت به آن انقلاب برمبگشت، بنظرم پرچم طبقه کارگر توسط مارکسیسم انقلابی نمایندگی شد. به همین دلیل آن چپ به بن بست رسید، بخاطر اینکه نیروی اجتماعی کمونیسم برای آن چپ و دیدگاهها و مواضعش جائی باقی نمیگذاشت، حال آنکه مارکسیسم انقلابی را به میدان میطلبید. بنظر من جریان ما پشتش را به یک واقعیت عینی اجتماعی داد. حالا خودش از کجا به این نظرات رسیده بود این بحث دیگری است. ولی بالاخره ما جناح چپ این چپ بودیم و نقد سیاسی و نظری را مطرح کردیم، نقدی که واقعیات بیرون در صحنه انقلاب داشت روز بروز بر آنها صحنه میگذاشت و مبارزینی که در این روند به چپ متمایل میشدند فوراً پرچم پیدا میکردند. این مقطع را من مقطع شکست نهائی سوسیالیسم خرده بورژوائی میدانم که بنظر من تا سال ۶۱ تمام است. بحران این سازمانها از همان روز پنجم شروع شد. بنظر من وقتی جزوه "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" چاپ شد و آنها مجبور شدند پنهانش کنند و از دست فعالینشان درآورند، بحران شان شروع شده بود. اصلاً انقلاب بحران شان را شروع کرد. این بحران نشانه هایش را در جدائی از سیاسی تشکیلاتی ها از مشی چریکی از

قبل از آن گذاشته بود. رفتن به سمت مشی سیاسی - تشکیلاتی - توده ای، برسمیت شناختن توده ای بود که در خیابان بود. برسمیت شناسی جمعیتی بود که داشت مبارزه میکرد. حال با هر تبیین تئوریکی که میتوانست بخود بگیرد. بنظر من این چپ غیر پرولتری با تشکیل حزب کمونیست، تاریخش بطور قطع تمام میشود.

کمونیسم کارگری بعنوان یک کمپین مشخص در رابطه با چپ ایران و حزب کمونیست ایران

ما این چپ بورژوایی را در انقلاب ۵۷ نقد کردیم. مارکسیسم انقلابی ایران که این جریان انتقادی را نمایندگی میکرد توانست بسیار از این چپ بورژوایی فاصله بگیرد. ولی پیدایش کمونیسم کارگری بعنوان یک جریان حزبی فقط تازه از اینجا، بر دوش مارکسیسم انقلابی و با نقد محدودیتهای آن، میتوانست شروع بشود. بنظر من تشکیل حزب کمونیست نقطه آخر رادیکالیسم مارکسیسم روشنفکری ایران بوده است. نقطه رسیدن به یک سلسله سر نخ های تئوریک صحیح و مواضع سیاسی صحیح بوده است. ولی ابا بخودی خود انتقال اجتماعی کمونیسم در ایران را نمایندگی نمیکند. بنظر من حزب کمونیست ایران فقط میتواند شروع یک تحول باشد.

حزب کمونیست تمام ماتریال آن چپ را تحویل گرفت. یعنی خارج از خودش بجز طیف پروروس چیز زیادی باقی نگذاشت. جمهوری اسلامی ضربات سنگینی به چپ رادیکال ایران زد. اما آن را از بین نبرد و نمیتوانست از بین ببرد. و این چپ انقلابی که بعد از سرکوبهای سال ۶۰-۶۱ به مبارزه متشکل ادامه میدهد، دیگر دارد اساسا در چهارچوب داخلی حزب کمونیست ایران فعالیت میکند. این حزب بستر اصلی و فراگیر چپ رادیکال ایران شد. پیش بینی ما در بحث ها و اجلاسها و کنگره های قبل از تشکیل حزب، عملا بوقوع پیوسته است. آن اسناد را بخوانید. گفتیم با تشکیل این حزب، پرچم مارکسیسم انقلابی بلند میشود و بیرون از آن فقط کمونیسم بورژوایی طرفدار شوروی میماند و بس. از سوسیالیسم خرده بورژوائی چیزی باقی نمیماند. عینا همینطور شده. بهرحال چپ رادیکال ایران، در ظرفی به اسم حزب کمونیست ایران یک کاسه شد و حزب کمونیست ایران بستر اصلی کمونیسم رادیکال و مارکسیسم رادیکال و انقلابی در ایران شد. و این افتخار و موقعیتی است که هیچکس نمیتواند از آن بگیرد.

اما برای کسی که از زاویه جنبش اجتماعی طبقه کارگر نگاه میکند، هنوز اتفاق تعیین کننده ای که باید بیفتد، نیفتاده است. بالاخره قرار بود مرکز ثقل کمونیسم و

اعتراض کمونیسم به جامعه سرمایه داری، به درون طبقه کارگر منتقل بشود و حزب کارگری کمونیستها بوجود بیاید، حزب کمونیستی کارگران بوجود بیاید. قرار است سوسیالیسم و کمونیسم کارگری به حزبی برسد. این اتفاق بنظر من هنوز نیفتاده است. بنظر من حزب کمونیست متاسفانه با همه تلاشهایی که در آن میشود، همچنان حزب دانش آموختگان ایرانی است. امروز التفات و توجه کارگر به این حزب خیلی بیشتر از هر جریان دیگر است. بخش وسیعی از اعضایش کارگردانند. ولی سؤالی که من از شما میکنم اینست که کارگر در چه ظرفیتی وارد این حزب میشود و در چه ظرفیتی کار میکند؟ کارگر وقتی به این حزب میاید، موقعیت اجتماعی را رها میکند. یعنی برای اینکه به حزب ما بپیوندد، از آن جنبش اجتماعی اعتراضی جدا میشود. این علیرغم تلاش ما قاعده عمومی است، هرچند استثنائاتی هم هست. ولی وقتی یک کارگر به حزب کمونیست ایران می پیوندد، از انسان اجتماعی مارکس به انسان طبیعی فوئرباخ تبدیل میشود و وارد حزب میشود! خصلت اجتماعی او، کارگر بودنش و تعلقش به یک صف مبارزه و اعتراض جاری اجتماعی علیه سرمایه از او سلب میشود.

این شروع بحث کمونیسم کارگری در رابطه با ماست. من بحث اینست که هیچ قول و قرار تشکیلاتی و اساسنامه ای نمیتواند جلوی توسعه تاریخی را بگیرد. این توسعه اجتناب ناپذیر است. آخر ناسلامتی ایران سرمایه داری شده با میلیونها کارگر. میلیونها کارگر که راجع به دنیا اظهار نظر میکنند. میلیونها کارگری که دیگر در روستاهای اطراف فلان شهرستان قالیبافی نمیکند، بلکه وسط تهران دارند اتومبیل تولید میکنند، کامپیوتر مونتاژ میکنند، شب هم جلوی تلویزیون رنگی می نشینند و دنیا را نگاه میکنند. کارگر قرن بیستم، جامعه قرن بیستم، سرمایه داری قرن بیستم. و این کارگر دیگر آمده است. و می بیند حزبی هست که کارگر کارگر میگوید و بنام کارگر تشکیل شده است. این کارگر دیگر حزب را میقاید، به آن چنگ میاندازد. و این پروسه "چنگ انداختن" یک ضرورت اجتناب ناپذیر تاریخی است. (من بعدا اشاره خواهم کرد که این یک پروسه جهانی است. کارگر مجدداً به کمونیسم و تحزب کمونیستی دست میبرد. و این پرچم سوسیالیسم کارگری این بار به اسم مارکسیسم بلند میشود. این یک روند جهانی است.)

بحث کمونیسم کارگری در چهارچوب حزب بنابراین فراخوانی است به این. فراخوانی به این است که بحث کمونیسم کارگری در درون حزب کمونیست ایران، این روند تصرف حزب توسط طبقه کارگر ایران را نمایندگی میکند. باید کانون کمونیسم به آنجا منتقل بشود. باید بازتولید حزب کمونیست ایران، بازتولیدی باشد بر مبنای حیات اجتماعی یک طبقه

واقعی در جامعه. حزب کمونیست باید بعنوان بخشی از طبقه کارگر بازتولید بشود. بعنوان بخشی از اعتراض کارگری بازتولید بشود. اکنون اینطور نیست.

بهرحال تلاش ما برای بحث کمونیسم کارگری این است که حزب کمونیست ایران را نسبت به این تحولی که در جریان است آماده بکند. کاری بکند که واقعیت در مقابل آن تحول مقاومت نکند. بر سر راه تصرف این حزب توسط کارگران سنگ نیاندازد. سر راه تشکل کمونیسم کارگری ایران بعنوان یک حزب سنگ نیاندازد. ما میخواهیم کاری بکنیم که موجودیت تشکیلاتی این حزب، خود به مانعی بر سر رشد نیروهائی که پشت سر خود جمع کرده تبدیل نشود. بحث کمونیسم کارگری، بحث تغییر ماهیت و تغییر واقعیات وجودی حزب کمونیست ایران از یک حزبی در ادامه سنت رادیکالیزه شدن چپ غیرکارگری ایران، به یک حزب کارگری است.

بخش آخر صحبتیم در واقع تکرار بحثی است که در گزارش کمیته مرکزی به کنگره سوم آمده است. خلاصه این بحث من اینست: این روندهائی که در مورد تعرض کمونیسم کارگری شمردم بنا به موقعیت جهان امروز اجتناب ناپذیر است. و دهه های آینده، سالهای آینده، شاهد عروج کمونیسم کارگری بعنوان یک جریان حزبی و بازگشت پرچم مارکسیسم به کانونهای کارگری و تبدیل شدن آن فقط به پرچم کانونهای کارگری خواهیم بود. پیدایش سوسیالیسم کارگری تحت پرچم مارکسیسم. (حال اینجا به اینکه این چه وزنه اجتماعی و قدرت سیاسی ای پیدا میکنند، کاری ندارم.) ولی بهرحال میرویم تا کمونیسم را در قامت کارگری اش ببینیم. و کارگران را بعنوان نیروی مستقل کمونیسم و فقط کمونیسم ببینیم.

عواملی هستند که از یکسو این روند را تسهیل میکنند و از سوی دیگر و موانع جدیدی در برابر آن بوجود میآورند: اول توسعه شگرف سرمایه داری بعد از جنگ دوم. که امروز دیگر به اوج خودش رسیده است. هیچ گوشه ای در دنیا نیست که سرمایه در آن رسوخ نکرده باشد و حتی بر کوچکترین اشکال پروسه کار هم چنگ نیانداخته باشد. اوضاع امروز ابداء با سال ۱۹۵۰ قابل مقایسه نیست. امروز کامپیوتر سرهم کردن جزو کارهای شاق محسوب میشود. و در کشورهای دوردستی انجام میشود. صحبت قالیبافی و گلیم دوزی و امثالهم نیست. صحبت بر سر تولید وسائل صنعتی سطح بالا توسط بخش وسیعی از کارگران جهان، ارتباط تنگاتنگ این بخشها باهم، صحبت یک انقلاب انفورماتیک، یک انقلاب الکترونیک است. صحبت اتصال ارتباطاتی و مبادلاتی کل کشورهای جهان با همدیگر است. کار به جایی رسیده است که آیت الله ها میتوانند در کشورهای مختلف همزمان فتوای قتل بدهند! قبلا ششماه طول میکشید تا ده مجاور

بفهمد ایشان فتوا داده اند! این سرمایه داری کارگران را در همان مقیاس بعنوان آنتی تز خود بوجود آورده. پرولتاریایی که رشد ناکافی اش زمانی سن سیمون وائن را ناگزیر میکرد از سوسیالیسم بعنوان یک اتویی حرف بزنند، وجودش در یکی دو کشور اروپا به مارکس اجازه داده بود که مانیفست را بنویسد، اکنون در مقیاس هزاران برابر در اقصی نقاط جهان بوجود آمده و دارد سرنوشت جنبشها را تعیین میکند. و خود ما بعنوان حزب کمونیست بخشی از این عروج پرولتاریا هستیم و محصول آنیم. در کردستان یک نمونه اش را شاهدیم. افول حزب دمکرات و عروج کومه له بنظر من اساسا اگر بخاهد نمودار چیزی باشد، نمودار عروج کارگر کرد بعنوان یک وزنه در صحنه اجتماعی است. و کارگر در ایران بطور کلی. در جاهای دیگر، در آفریقای جنوبی و فلسطین و خاورمیانه و آسیای جنوب شرقی میبینیم که فشار اجتماعی و سیاسی کارگری دارد قیافه دنیا را مجددا تغییر میدهد.

عامل دیگر، بحران سوسیالیسم بورژوائی است. در آن گزارش نسبتا به تفصیل بحث شده است. این سوسیالیسم هائی که برشمردم، دارند همگی یکی پس از دیگری دود میشوند و به هوا میروند و آخرینش و بنظر من عظیم ترینش سوسیالیسم بورژوائی روسیه است، که در ظهور گورباچف می بینیم. (امروز میگویند که گورباچف حرفهایش پیش نمیرود، کارهایش پیش نمیرود، بعضی ها یکسال به او وقت میدهند. اما اگر در ظرف یکسال کاری نکند، دیگر چیزی برایش باقی نماند. اینطور نیست که با شکست گورباچف، برژنفی ها بیایند و ۱۵ سال دیگر به شکل سابق ادامه میدهند. خیر، هیچ چیز از مدل سوسیالیسم بورژوائی روسیه باقی نماند.) بحران چپ نو در اروپا، متعلق به دهه ای بود که سپری شده است. نشان جدی ای از اینها نمانده است. سیاسیون ایرانی که تازه بخارج آمده و زبان یاد گرفته اند فکر میکنند که تازه این مکتب بوجود آمده. تازه کشف کرده اند. میخوانند و تکرار میکنند. اما این مکتب یک مکتب سپری شده و قدیمی است با تاخیر و پس از انقضای تاریخش دارد به چپ ایران صادر میشود. اوروکمونیسم که می پنداشت با ناسیونالیسم به جایی میرسد، به هیچ جایی نرسیده است. پوپولیسم را که خودمان میدانیم چه بسرش آمده و آورده ایم. مائوئیسم را که اصلا کسی بهیچوجه حاضر نیست اسمش را بیاورد. تروتسکیسم هم که با بحران شوروی تکلیف تمام زندگیش نامعلوم میشود. میخوایم بگویم سوسیالیسم بورژوائی پرچمش را از دست داده و یک معنی آن اینست که بورژوازی میخواید بطور کلی از مارکس دست بکشد و رسما اینرا اعلام میکنند. نشریات رسمی بورژوائی اینرا میگویند که مارکس دوره اش سرآمده است. این یعنی اینکه بورژوازی میتواند این مقوله و این جهت گیری را کنار بگذارد.

این وضعیت، یعنی بحران سوسیالیسم بورژوائی و رشد سریع سرمایه داری، از یکسو نشاندهنده زمینه های بسیار مناسب برای رشد کمونیسم کارگری است. از سوی دیگر محدودیت های عملی و فشارهای ایدئولوژیکی ای را بر فعالیت کمونیستها و طبقه کارگر ببار میآورد. چه از نظر سیاسی با عقب رانده شدن جناح چپ بورژوازی و چه با ادغام اقتصادی بیشتر بخشهای سرمایه در یک بازار جهانی، تخاصمات میان بخشهای مختلف بورژوازی بر خلاف سالهای پس از جنگ دوم جهانی کمتر در ابعاد توده ای و قهرآمیز بروز میکند. آن ظرفهای متداولی که چپ رادیکال و جریانات موسوم به کمونیست سنتا در آنها پیشقدم میشدند، نظیر جنبشهای استقلال طلبانه، ضد امپریالیستی و غیره محدود تر میشود. از طرف دیگر از مد افتادن مارکس نزد بورژوازی به این معنی است که اقبال عمومی به مارکسیسم کم میشود. مارکس را متفکر قرن گذشته اعلام کرده اند. مارکسیست بودن و تبلیغ مارکسیستی کردن وقتی بخشهایی از خود بورژوازی و قطبهایی از خود جهان سرمایه داری خود را سوسیالیست و مارکس را چهره معتبری میدانستند، برای مبلغ مارکسیست به مراتب ساده تر از دوران حاضر بود که یک هیستری ضد مارکسیستی دارد اوج میگیرد و مارکس قدیمی و از مد افتاده اعلام میشود.

اینها موانع است، ولی عوامل مثبت خیلی برجسته تر هستند. در کنگره از این صحبت کردیم که استفاده از آن عوامل مثبت به پراتیک آگاهانه ای احتیاج دارد. اما عوامل منفی خودبخود فردا اتفاق میافتد. هر روز دارد اتفاق میافتد. ولی تبدیل کردن شکست سوسیالیسم بورژوائی به پیروزی مارکسیسم کارگری مبارزه میبرد، کار و فعالیت زیاد میخواهد. این دورنمایی است که کمونیسم کارگری در ایران و جهان دارد حتی طرح مبحث کمونیسم کارگری و پیدایشش در حزب ما، بنظر من انعکاس یک واقعیت اجتماعی بیرون از خودش است. فشار دیگری را دارد نمایندگی میکند. جنبش طبقه کارگر که تا امروز قدرتش را به بخشهای مختلف بورژوازی وام داده و دنبال امر اجتماعی بخشهایی از طبقه حاکم کشیده شده است، اکنون دارد میرود که قدرت مستقل خود را نشان بدهد. طرح پیشروی کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران، کمپینی است که بر مبنای این واقعیت اجتماعی دارد صورت میگیرد. و جلوی آن نمیشود ایستاد. از این روست که من فکر میکنم برای کمونیستی که ابتدای بحث گفتم، کمونیستی که خواهان پیروزی کمونیسم، کمونیسم مارکس، است و دنبال راه پیشروی میگردد، گریزی از پیوستن به کمونیسم کارگری نیست.

من در این جلسه سعی کردم حقانیت و حقیقی بودن این بحثها را توضیح بدهم. حقیقت تئوریکش را توضیح بدهم، حقیقت اجتماعی اش را توضیح بدهم، پشتوانه

اجتماعی و طبقاتی اش را توضیح بدهم. از آن دفاع ایدئولوژیکی و عملی بکنم. بگویم راه دارد و آلترناتیو نشان بدهم. و بگویم این آلترناتیو فرق دارد. این کاری است که بنظر من دیگر از این بعد فلسفه فعالیت سیاسی من و هر کسی که این بحثها را میکند را تشکیل میدهد. حزب کمونیست برای من موضوع کار است. حزب کمونیست به این ترتیب پدیده ای است که باید تغییر کند. و بحث کمونیسم کارگری کمپینی است برای تغییر حزب کمونیست. ولی به هیچ عنوان به این محدود نیست. مخاطبین این بحث فراتر از حزب کمونیست و فراتر از این جلسه است. مخاطبش همان کسانی اند که "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" مخاطب خودش قرار داده بود. مخاطبش همان کسانی هستند که مانیفست کمونیست آنها را مخاطب خود قرار داده بود. مخاطبش جنبش اجتماعی خارج از خودش است. خطاب من به آن جنبش عظیم است.

پاسخ به سوالات

(در پاسخ به رفیق ش): من نگفتم سرمایه داری به انتهای رشد خودش رسیده است. اصلا معتقد نیستم یک شیوه تولیدی همینطور خودبخودی به انتهای خود میرسد. فتودالیسم هم احتمالا وقتی از بین رفت هنوز هر سال از سال قبل بیشتر گندم تحویل میداد. ولی یک شیوه دیگری بوجود آمده بود که از آن قویتر بود و آثار و علائمش در جامعه کهنه پیدا شده بود. من نگفتم و تئوری ای بر این مینا ندادم که گویا چون سرمایه داری به نقطه پایانش رسیده، بنابراین من به انقلاب کارگری خوشبینم و غیره. و راجع به تئوری لنین دایر بر زوال و گنبدگی سرمایه داری هم اینطور فکر نمیکنم که گویا لنین گفته بود که از این به بعد سرمایه داری بیشتر از این رشد نمیکند. اصلا بحث او این بود که امپریالیسم دارد سرعت در مستعمرات نیروهای مولده را رشد میدهد و باز میگفت این عصر گنبدگی سرمایه است. اما راجع به خوشبینی. خیلی خوشبینم. کمونیسم کارگری یک جریان خوش بین را نمایندگی میکند. خوشبین به مبارزه در سالهای آتی و کلا وضعیت جنبش کارگری. ما برای کارمان احتیاجی به تئوری گنبدگی سرمایه داری نداریم. من فکر میکنم اتفاقا وقتی وضع کارگران بهتر است، انقلاب کمونیستی را بهتر میشود سازمان داد. وقتی میگویند سرمایه داری وضع کارگران را بهتر میکند من میگویم چه بهتر پس انقلاب کمونیستی را یک بهتر میشود سازمان داد. بحران بخودی خود خیری به سوسیالیسم نمیرساند و با آن خوانایی ندارد. برعکس. بنظر من کارگر سوسیالیست و کمونیست، در شرایط بحران اسیر تعرض جریاناتی میشود که میخواهند

بحران را یک جوری تخفیف بدهند و در اجحافات زیادی که به طبقه کارگر شده یک مقداری تعدیل کنند. و نه اینکه به امر اساسی طبقه پاسخ بدهند.

رفیق ش اظهار نگرانی کرد که مبادا "چوپان دروغگو" بشویم. یک بار اول قرن گفتیم زوال سرمایه داری، چنین نشد و حالا دوباره بگوئیم زوال. نه آن کسی که آنموقع گفت زوال، خوشبینی خودش را از آن درآورد و نه من امروز چنین نتیجه ای میخواهم از آن بگیرم. سرمایه داری رشد میکند و این شیوه تولیدی بالاخره باید توسط چیز دیگری جایگزین بشود و مبارزه برای شیوه نوین و مناسبات نوین باید شکل بگیرد. من میگویم این ماتریال نظام بعدی بشدت فراهم است و طبقه کارگر اگر بناست بتواند این نظام را بوجود بیاورد، باید در این جامعه موجود بار آمده باشد و آموزش دیده باشد.

در مورد سؤال رفیق ف که ما "چه تغییری باید بکنیم"؟ من انتظار ندارم کسی تغییر خاصی بکند. اصلاً بحث را اینطور نمی بینم که کسی در نتیجه اینها بصورت شخصی و فردی "تغییر" بکند. ببینید قبل از این وقتی ما حزب نداشتیم، چکار میکردیم؟ گروههای مختلفی بودیم و با اعتقادات مختلفی داشتیم بحث میکردیم تا برای این اعتقادات نیرو جمع کنیم. اینهم دیدگاهی است که امروز دارد بحث خود را مطرح میکند تا نیرو جمع کند. علت اینکه یک حرفی که باید در فلان عرصه تشکیلات پیش برود پیش نمیرود، اینست که این بحثی که من میکنم نیرو ندارد وگرنه اگر همه مثل من فکر میکردند این کار را میکردند. طرف میگوید من "قبول دارم". من هم میگویم این همان "قبول دارم"ی است که همه دارند راجع به مارکسیسم بطور کلی میگویند و در عمل چیز دیگری از آب در میآید. "قبول دارم" از زبان دیگران گرفتن هدف بحث من نیست. بحث بر سر نیرو جمع کردن برای پیاده کردن این سیاستهاست. هر جریانی برای اینکه بتواند سیاستی را پیش ببرد احتیاج به کادر و نیرو دارد، احتیاج به حمایت معنوی دارد، حمایت مادی میخواهد، امکانات فنی میخواهد، پاسخهای واقعی لازم دارد، مروج و مبلغ لازم دارد، آدم پرشور لازم دارد که از آن دفاع بکند، مفسر اوضاع لازم دارد که بفهمد در هر شرایط چه باید گفت و غیره. خیلی کارها هست که باید کرد و خیلی کارها هست که نباید کرد. در مورد ما این "قبول دارم" های اتوماتیک و سهل الوصول حاصل موقعیت خیلی ویژه ای است. اما اگر حزب ما یک حزب متعارف بود کسی به سادگی نمیگفت "قبول دارم" کارش را میکرد و سیاست رسمی تاکنونی را پیش میبرد. کاری که ما میکنیم، طرح یک سلسله دیدگاهها و سیاستهاست برای اینکه مثل هر جریان دیگری عده ای را به صحت خودش متقاعد بکند، عده ای را بخودش متعهد بکند و به یک نگرشی برساند که آنها هم بتوانند راساً محیط فعالیتشان را از این زاویه ببینند و کار بکنند.

تا برای این دیدگاه پرچمدار و مبلغ و مروج و مفسر پیدا بشود و کارها پیش برود. در حزب ما الان موقعیتی نیست که کسی بگوید قبول ندارم. اصلا هیچوقت در مبارزه ایدئولوژیکی، و نظری و عقیدتی بحث قبول دارم و قبول دارم نیست و گرفتن قبول دارم از زبان طرف نیست. بلکه بوجود آوردن اردوئی از آدمهائی است که واقعا اینطور فکر میکنند. اثباتا و راسا. احتیاجی نیست از کسی قبول کنند، خودشان اینطور فکر میکنند. بنابراین چه تغییری باید بکنیم، اگر منظورت تغییرات کنکرت در عرصه های تشکیلاتی است، بسیاری را بحث کرده ایم. مساله این نیست که بحث نکرده ایم، بلکه عملا پیش نمیروود. در مورد کردستان در جلسه بعدی رئوس استنتاجات خود را خواهم گفت. اینها را در جلسات حزبی گفته ایم و پیش نمیروود. در مورد خارج کشور که خیلی گفته ایم و پیش نمیروود. در مورد تشکیلات شهر هم همینطور. چکار باید کرد؟ باید برای جا انداختن این دیدگاهها برای جذب نیروهای جدیدی که این دیدگاهها برایشان غریزی تر و طبیعی تر است، یک مبارزه در سطح جامعه راه انداخت. باید مبارزه ای راه انداخت برای بسیج آن مابه ازاء اجتماعی واقعی و انسانی این دیدگاهها در جامعه تا این دیدگاهها بتواند عملی شود. من فکر نمیکنم قرار است این حزب با این بافتش تا انقلاب سوسیالیستی جلو برود و همین فعالین موجود به تناسب هر نیاز جنبش کمونیستی تغییر بکنند. یک عده تغییر نمیکنند، نمیخواهند تغییر کنند، اصلا عقیده شان چیز دیگری است میگویند اصلا غلط میگوئید و اینها کارگری و کمونیستی نیست. اکونومیسم است. مارتینف هم اینها را گفته. چنین کسی حزب خودش و گروه خودش را راه میاندازد و فعالیت خودش را سازمان میدهد. بهر حال جواب من به این بحث اینست که این یک سوال بر یک تبیین مادی و سیاسی از مساله متکی نیست. این میزها و میکروفونها برای اینست که این دیدگاه مطرح بشود و در عرصه های مختلف آلترناتیو سیاسی و عملی بدهد تا بتواند مثل هر جریان سیاسی نظرات خودش را اشاعه بدهد و برایش نیرو جمع کند. تنها این ضامن پیشرفت سیاستهای عملی اش است. درباره محتوای "چه تغییری باید بکنیم"، بنظرم خیلی حرف زده ایم. خیلی خیلی حرف زدیم. میپرسند در کردستان چه باید بکنیم، من میگویم همان قطعنامه های کنگره ششم. آیا شما میگوئید دارد اجرا میشود؟ کلاه خودتان را قاضی کنید، بنظر من نمیشود. پس این بحث باید نیرو جمع کند تا در محل این سیاستها را اجرا بکند. کادرها و فعالین این جنبش را به این اردوگاه و به این دیدگاه ببریم. و آن کسی هم که نگرش و جنبش متفاوت خودش را دارد بفرستیم در جنبش خودش کار بکند.

در جواب سوال رفیق ص که چرا فقط کمونیسم کارگری اقبال دارد، من اصلا اینرا

نگفتم. من راستش نمیخواهم برای کمونیسم کارگری فال بگیرم. من بحثم این بود که هرکسی بیاید و از یک فاصله ای به کره زمین نگاه بکند، میبیند از این ۵ میلیارد آدم دو میلیارد و خرده ای کارگر و مزدبگیر هستند. مزد بگیر هم به معنی مارکسی کلمه و نه به معنی عتیق کلمه. ایده های کمونیستی هم مطرح شده. یک عده ای هم که قبلا دست به تحریف آن میزدند اکنون در حال زوال و فرار هستند، جامعه هم همه ماتریال را دارد که خودش را به عالیترین شکلی با برنامه و مبتنی بر مالکیت اشتراکی سازمان بدهد. این موقعیت عینی برای این ایده های کمونیستی مناسب است. تاریخا مناسب است و نه بعنوان یک امر فوری و روزمره. تاریخا، دوره دوره ای است که انتظارات مارکس از مبارزه طبقاتی میتواند واقعا عملی بشود. این بحث تفاوت اساسی دارد با نظر بخش زیادی از چپ که اصلا معتقد است انقلاب کمونیستی به بن بست خورده است و این تحولات عینی انقلاب کمونیستی را دور تر و ناممکن تر کرده است. بخاطر همین گفتم خوشبین هستم. بخاطر اینکه فکر میکنم تحولات بعد از جنگ دوم جهانی، انقلاب کمونیستی را ممکن کرده است، بدون اینکه مارکسیسم از نظر ایدئولوژیکی پیشروی کرده باشد. کمونیستی که به نیروی صفش نگاه میکند، به موقعیت عینی طبقه اش در تولید نگاه میکند، به آن اهرمهایی که واقعا در دست دارد برای اینکه این جامعه را بخواباند، نگاه میکند، و به نوع برخورد بورژوازی به خودش نگاه میکند، باید بگوید یک جنبش کمونیستی کارگری را میتوانیم بسازیم.

آخرین ملاحظات

میخواهم در مورد رابطه بحث کمونیسم کارگری با حزب کمونیست کمی بیشتر حرف بزنم. اول بگذارید جایگاه این بحث را بگویم. دهسال پیش وقتی من و حمید تقوایی و رفقای دیگری به چپ ایران نگاه کردیم، این چپ را با آرمانها و تعابیر خود از کمونیسم سازگار ندیدیم. جزوه "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا، خطوط عمده" را منتشر کردیم. گفتیم که ما چطور فکر میکنیم. شروع کردیم که کسانی که با ما همفکر بودند را متحد کنیم و حول این نظرات یک جنبش سیاسی راه بیاندازیم. اکنون دهسال بعد به چپ ایران نگاه میکنم، شامل حزب کمونیست که خودم عضو هستم. بخش اعظم اسناد هویتی این حزب به قلم من است، همان اسناد را نگاه میکنم و هنوز راضی ام نمیکند. بحث کمونیسم کارگری را مطرح میکنم. من میگویم یک کمونیست راجع به کمونیسم اینطوری فکر میکند. و زنده باد جنبشی برمبنای این نظرات. و من خودم میروم دنبال این امر.

برای این امر نیرو جمع کردن و برای این امر فعالیت کردن. بحث کمونیسم کارگری، بحثی است از موضع جنبش اجتماعی کارگری. آئینموقع از موضع جنبش تئوریک سیاسی کمونیسم، و از موضع جنبش اپوزیسیون ضد استبدادی حرف زدیم و گفتیم انقلاب سوسیالیستی اینست و محتوای دمکراتیکش هم اینست. ایندفعه رفته ام آنطرف ایستاده ام و میگویم سوسیالیسم را باید اینجا درست کرد. در این جنبش باید سوسیالیسم را درست کرد. آن جنبش را درست کردیم و اینهم حاصلش که تا اینجا رسیده. دقیقاً همین پیشروی آن جنبش است که بما اجازه میدهد بگوئیم حال میشود و باید رفت و جنبش کمونیسم کارگری را در مکان اجتماعی- طبقاتی متفاوتی ساخت. به عبارت دیگر میخواهم بگویم که من اصلاً از پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران انتقادی ندارم. درست است که خیلی از لحظاتهست که میگوئیم سستی کردیم سخت گرفتیم، زود رفتیم، دیر آمدیم، ولی حزب کمونیست ایران باید تشکیل میشد. کاش با همین اعتقادات از اول تشکیل میشد. ولی بالاخره باید تشکیل میشد. و من از هیچ لحظه آن پشیمان نیستم. ولی کمونیست امروزی می نشیند و این حزب را میگذارد جزو داده های عینی اش و از خود میپرسد که آیا این برآستی جنبش من هست یا خیر؟ من بعد از دهسال تجربه انقلابی به این جا رسیده ام که میگویم این جنبش در همین قالبش نمیتواند جنبش من باشد. من کادر این جنبش در این قالب نمیتوانم باشم. جنبشی که من از آن حرف میزنم، پایش در کارخانه است، پاش در محله زحمتکش است. جنبشی که من از آن حرف میزنم، جنبش کارگر معترض است. جنبشی که من از آن حرف میزنم، فضائی که در آن تنفس میکند، فضای کارگری است. جنبشی که من از آن حرف میزنم، جنبش مشغله های مبارزاتی در برابر بورژوازی است. به آدمهای واقعی در مقاطع واقعی راه حل میدهد. جنبشی که من از آن حرف میزنم، میکوشد انقلاب کمونیستی برود توی کوچه ها، توی کارخانه ها، ایده اش، حرفش، شعارش و خواسته هایش. دیدگاه سنتی کمونیسم یک پروسه مرحله به مرحله از انقلاب کمونیستی بدست میداد. انقلاب کمونیستی آب نباتی بود که آخر مرحله آخر میگذاشتیم دهنمان. من میگویم انقلاب کمونیستی را امروز میخواهم. جنبشی را میخواهم که که کمونیسم را فوراً و الان بخواهد و بعنوان چاره مسائل جامعه کارگر تبلیغ کند. چاره همه مسائلش. هرزمان کارگر اراده کند کار بورژوازی تمام است. این حرف قدیمی سوسیالیسم است. اگر کارگر دست از کار بکشد جامعه بورژوایی از حرکت می ایستد. اما این کارگر دارد هرروز برای آن سرمایه کار میکند. با کار خود هیولای سرمایه را ساخته است که بر تمام هستی کارگر و کل جامعه حکومت میکند. اینها کاپیتال است. جنبش من باید این را به کارگر بگوید. و با این افق او را به

اعتراض و اعتصاب بکشاند. من می‌خواهم فعال جنبشی باشم که که چه آنجا که کارگر در سکوت و زیر اختناق و به محتاطانه ترین شکل مبارزه میکند و چه آنجایی که دست به اسلحه میبرد تا قیام کند حضور داشته باشد. کمونیسم کارگری، صدور بیانیه ای است علیه موقعیت امروز چپ. و همان شیوه مبارزه ای را ایجاب میکند که هر جنبشی وقتی علیه موقعیتی اعلام موجودیت میکند باید اتخاذ کند. منتهی حزب کمونیست ایران به بستر عروج اولیه این گرایش بدل شده است. حزب کمونیست ایران فقط یک سازمان نیست. ظرف تکامل چپ امروز ایران است. اگر حزب کمونیست ایران یکی از هزار و یک حزب بود، راستش من میرفتم هزار و دومی اش را درست میکردم و حرفم را می‌زدم. ولی این تمام چپ انقلابی ایران را در بر گرفته است. تاریخ بیرونی چپ انقلابی ایران، تاریخ درونی حزب کمونیست ایران شده است. و بعنوان یک کمونیست کارگری، من باید عضو یک حزب مارکسیستی باشم. دارم از همین حالا می‌گویم. عضو حزب مارکسیستی باقی میمانم، برای قدرت گیری اش تلاش میکنم، خطم را پیش میبرم. مانیفست این را به من می‌گوید. کارگر میاید عضو حزب سوسیالیستی میشود. عضو انقلابی ترین حزب سوسیالیست زمان خودش میشود که سر کوچه اش تابلو زده. ولی آیا معنی اش اینست که دنیا و آخرتم را به این حزب و برنامه و پلاتفرم و اساسنامه اش فروخته ام؟ اصلا اینطور نیست. می‌خواهم تغییرش بدهم. کمونیسم کارگری پلاتفرم این تغییر است. گفتم شما وقتی آنقدر یک جریان اجتماعی میشوید که بخشی از تاریخ بیرونی جامعه به تاریخ درونی حزب شما بدل میشود، باید انتظار داشته باشید که گرایشهای اجتماعی هم بصورت گرایشهای درونی این حزب شکل بگیرند و عمل کنند. تشکیل حزب کمونیست بنظر من به معنای پایان سنتهای قبلی چپ رادیکال ایران نیست. اینها وجود دارند. در پناه سایبانهای حزب کمونیست ایران زندگی میکنند. یکی از رفقا گفت این بحث در حزب قطبی میشود، بنظر من این بحث هیچوقت در حزب ما قطبی نمیشود. بخاطر اینکه تاریخا آن دیدگاه مقابل پرچم ندارد، توان و تمایل ایستادگی و نقد ندارد، تا وقتی جنبشها اوج بگیرند و یا اوضاع انقلابی بشود، آنوقت در حزب هم زبان پیدا میکنند. من نمیدانم چه کسانی خواهند بود. از پیش نمیتوان حدس زد. ولی گرایش چپ سنتی، چپ رادیکال سنتی در حزب کمونیست ایران وقتی حرف خواهد زد که انقلاب، خرده بورژوازی را بمیدان بکشد. مادام که او در خانه اش نشسته، بنظر من نماینده اش هم در حزب ساکت میشود. بنظر من این بحث در حزب کمونیست ایران قطبی نمیشود. حزب کمونیست یک گرایش دیگر را هم در خودش دارد که عینا عصر ما را منعکس میکند: پوچی! گرایشی که در قبال کمونیسم و سوسیالیسم به پوچی رسیده. می‌گوید

"معلوم نیست مارکسیسم به کجا رسیده است"، "تجارب باید جمع‌بندی بشود" میگوید اصلا مارکس را قبول ندارم. بیائید از نو فکری بکنیم. او میخواهد فکری بحال مارکس بکند! اینهم یک گرایش واقعی در حزب ماست. اگر نباشد من تعجب میکنم. چون هیچ واکنشی به کسی نزدیک در مقابل اینکه در مورد واقعیت عظیمی مثل سقوط شوروی، سقوط چین، بن بست تروتسکیسم و چپ نو و غیره، واکنسینه باشد.

و گرایش دیگر کمونیسم کارگری است که میخواهد به تحول طبقاتی سیاسی که در جامعه ایران از اصلاحات ارضی مشخصا و انقلاب مشروطیت بطور کلی وجود داشت، یعنی عروج سرمایه داری در ایران و ظهور پرولتاریا بعنوان طبقه اصلی استثمار شونده، معنایی جنبشی و حزبی بدهد. هنوز طبقه کارگر حزب خودش را ندارد. این تحول باید اتفاق بیافتد. و رادیکالترین حزب سیاسی ایران خواهد بود. من به این گرایش میگویم کمونیسم کارگری. این آینده دارد، زبان دارد، حرف دارد. بقیه نه آینده دارند، نه زبان دارند و نه حرف دارند. به این دلیل فکر میکنم بحث قطبی نمیشود. به این دلیل بنظر من همه یک حرف را قبول میکنند در صورتیکه پراتیکها قطبی و مختلف است. حرف معمولی پیش نمیرود. دل بکار ندادن و دلمردگی و همه عوارضی که هرکسی در عرصه کار خودش ممکنست از آن ناراحت باشد بخاطر این است که این دیدگاهها و گرایشات به سازش رسیده اند. دیدگاههای دیگر حرفی ندارند. اما کمونیسم کارگری در حزب ما حرف دارد. کار دارد، راه حل و اصلاحات پیشنهاد میکند. این دیدگاه به آدم احتیاج دارد. میخواهد منشاء اثری باشد. میخواهد یک چیزی را بوجود بیاورد. میخواهد سراغ یک کسی برود. ما جریانات دیگر داخل حزب کمونیست را از جامعه تحویل گرفتیم. خودمان خواستیم تحویل بگیریم. حزب برایش تشکیل دادیم و گفتیم بیائید. "رادیکال ترین چپهای ایران به این حزب بیائید" و الان پنج سال از آن قضیه میگذرد. آن جریان کار خاصی بنظرشان نمیرسد. من خصومتی با این گرایشات ندارم. اما یا آنقدر ابهام دارند که نمیتوانند کار خاصی را به خودشان و به بغل دستی شان پیشنهاد بکنند یا آن کاری که قلبا میل است در دستور حزب قرار بگیرد، نظیر یک سیاست ائتلافی. شرکت در یک روند "همه با هم" چپ، فاقد هرگونه اعتبار است. هر چه باشد این حزب از یک موضع دیگری ساخته شده که یک رادیکالیزم عمیق حتی در اساسنامه اش حک شده. بهرحال وجود گرایشات مختلف در حزب کمونیست ایران واقعی است بدون اینکه کسی لزوما بتواند روی کسی انگشت بگذارد و بگوید این متعلق به فلان گرایش است. این گرایشات بنظر من حتی در لحظات مختلف زندگی افراد هم دخالت میکنند. کسی برای یک دوره به یک حرکتی می پیوندد و بعد تاب نمیآورد و مقهور استدلالها یا بدبینی های دیگری میشود. هستند کسانی که

با این دیدگاهها اعلام همنظری میکنند اما در مقاطع تندی، مثل ضربه خوردن نیروی نظامی مان در کردستان و یا موج دستگیری در فلان شهر دستخوش ابهام و تجدید نظر میشوند. بما میگویند فلان ضربه نظامی یا سختی مادی باعث لغزش تشکیلات در کردستان به راست یا ناسیونالیسم شده است. من میپرسم چرا شکست کمون پاریس دلیل کافی برای فراموش کردن کمونیسم نیست؟ چرا پس از ضربه سنگین ۳۰ خرداد ۶۰ ما برعکس حزب تشکیل دادیم؟ رفقائی هستند که فکر میکنند که تازه الان ما داریم ضربه میخوریم. رفقائی هستند که فکر میکنند سختی های حزب امروز شروع شده. بنظر من از یک تجربه خیلی محدودی حرکت میکنند. جریان ما و حزب ما کادرهایی از دست داده است که هر کدام از ما صدها نفر از آنها را میشناسیم که اگر بودند لازم نبود من بیایم بنشینم و اینجا حرف بزنم. بنابراین چرا آنموقع توانستیم برویم حزب را تشکیل بدهیم، توانستیم سمینار شمال و جنوب را تشکیل بدهیم و از دنیا هم طلبکار باشیم؟ و حالا وقتی گردان مان ضربه میخورد یا رفیقمان را که از دست میدهیم، تشکیلات به یک درمان و یک مهندسی اجتماعی - روانی ویژه احتیاج پیدا میکند؟ برای اینست که گرایشات مختلف وجود دارد. گرایش بدبین وجود دارد، گرایش مستاصل وجود دارد و گرایش روشنفکرانه وجود دارد.

خلاصه حرف من اینست: بنظر من سه گرایش اساسی در حزب کمونیست هست: یک گرایش رزمنده مارکسیستی رادیکال است که حزب را هم دستآورد واقعی خودش میداند و به هیچ قیمت هم ولش نمیکند و من شخصا از این بابت خیلی خوشحالم. ولی روی اعتقادات مارکسیستی رادیکال خودش جا خوش کرده و حاضر نیست یک قدم دیگر در ادامه آن مسیر جلو بیاید. یکی گرایش روشنفکرانه ای است که گفتم در موضع یاس، پوچی، دلمردگی، بی افقی، بی آلترناتیوی است که در سطوح مختلف و اشکال مختلف می بینیم. و یکی گرایش کمونیسم کارگری است. بین اینها مبارزه واقعی در جریان است. من هیچ توهمی ندارم. ولی فکر میکنم یک مبارزه واقعی که همیشه در حزب های جدی در جریان بوده در میان ما هم در جریان است و هیچ ایرادی ندارد.

پیشروی خط ما خودش را باید در چه چیز نشان بدهد؟ در اتخاذ سیاستهایی جدا متفاوت که خیلی هایش را روی کاغذ آورده ایم. گفتیم رادیوی ما انقلاب کمونیستی را آژیتاسیون بکند، نمیتواند. اگر بتواند این خط پیش برود، میتواند. نمیتواند یعنی چی؟ دلیل دارد که نمیتواند. گفتیم در کردستان شهرها کانون مبارزه اند، طبقه کارگر نیروی محرکه حرکت اجتماعی و ضامن پیروزی ماست، اما هنوز هم مقدرات مبارزه مسلحانه

مشغله‌ها و سرنوشت ما را تعیین میکنند. اعلام کردیم که در خارج کشور ما حزب انقلاب اجتماعی کمونیسم کارگری هستیم، تنها چیزی که در خارج به کسی نمیگوئیم همین است. جنبه فراموش شده هویت ما رادیکالیزم عمیق زمانه ما، یعنی کمونیسم کارگری است. این یک حزب سیاسی است که میخواهد نفوذش در خارج زیاد بشود و بیشتر از این کاری نمیکند. رهبری ما در شرایطی که دنیا احتیاج به تغییر و تحولات جدی دارد، ساکت و خاموش است. اگر حرف داشت میزد دیگر. من میگویم کمونیسم کارگری حرف دارد. این خط حرف میزند. این آن گرایش است. خودش را در شادابی کادر و عضو، رشد حزب، کارگری شدن حزب، وسعت انتشارات، وسعت تبلیغ و ترویج اش نشان خواهد داد. خودش را در تغییر بافت داخلی اش نشان خواهد داد. خودش را در عضویت کارگری نشان خواهد داد. همه اینها را امر مقدوری میدانیم و برای همه اینها راه پیشنهاد میکنیم و فکر میکنیم جا دارد بشرطی که انجام دهنده اش را قبلاً بوجود آورده باشیم. مارکسیسم انقلابی هم یک شبه از زیر زمین سبز نشد، طی چند سال مبارزه همه جانبه سیاسی، نظری، تاکتیکی بالاخره کادراهایش از بخشهای مختلف جنبش چپ ایران توانستند به یک هویت مشترکی دست پیدا بکنند. با صرف طرح بحث معجزه نمیشود. اما وقتی تفاوتها را توضیح دادیم، استنتاجهای متفاوت را توضیح دادیم، و هرکس مستقلاً به این بحثها و به مارکسیسم رجوع کرد و دید اینها حرف خودش است، بنظر من آئینموقع این بحث کادر دارد. الان هرکس هم به من بگوید قبول دارم، خودش پا نمیشود برود کوچه بالاتر و یک چنین سمیناری بگذارد. لابد نمیتواند بگذارد. ولی دوره ای که ما علیه پوپولیسم مبارزه میکردیم، در هر کوچه ای، هر رفیق روزنامه بدست آن جریان، و هر فراکسیون طرفدار مارکسیسم انقلابی در سازمانهای دیگر، آژیتاتورهای پر حرارت آن دیدگاهها بودند. آژیتاتورهای بحثهای مارکسیسم انقلابی در سازمان پیکار، در سازمان رزمندگان، در هر محفل و کانون چپ سبز میشد و یک حرف را میزد. آیا کسی خبر داشت چطور سر این بحثها از کردستان باز شد؟ آژیتاتور و متفکر خودش را آنجا داشت. یک واقعیت اجتماعی پشتش بود. این واقعیت اجتماعی هم بنظر من آدم خودش را به صحنه میفرستد، بشرطی که از نظر سیاسی و فکری به اندازه کافی روی یک بحثی بکوییم.

به این نتیجه رسیدیم که برای انقلاب کمونیستی باید حزب ساخت، ساختیم. به این نتیجه رسیدیم که انقلاب کمونیستی به حزب کمونیستی خاصی نیاز دارد، داریم راجع به حزب طبقاتی حرف میزنیم. نمیتوانیم فقط یک حزب سیاسی مارکسیستی بسازیم. اینهم مثل جزوه "خطوط عمده..." بیانیه جدیدی است که صادر شده. آینده اش را کش

و قوسهای درون حزب و بیرون حزب تعیین میکند. فرق قضیه بنظر من اینست: در مقایسه با بحثی که امروز ما مطرح میکنیم، خطوط عمده فقط داشت به یک عرصه جزئی میپرداخت. از یک زاویه محدود چهره انسان مارکسیست رادیکال را ترسیم میکند. بحثی که ما در این مقطع داریم عرضه میکنیم میخواید مارکسیستها تجدیدنظرهای همه جانبه در تمام میراث کمونیسم بورژوایی، در تمام آنچه‌ای که بعد از تجربه شوروی و چین و اروکمونیسم و چپ نو و غیره آموخته اند بکنند. میخواید کمونیسم دوباره به خصلت طبقاتی کارگری و اهداف بنیادی کمونیستی خویش در ۱۸۴۸، در بدو اعلام مانیفست، برگردد و کمونیستها از آن موضع و با آن آرمانها و اهداف بی تخفیف این تاریخ ۱۳۰ ساله را نگاه بکنند و تصمیم شان را بگیرند.

Mansoor Hekmat

Collected Works

Volume 6

**Worker-communism 1
1985 - 1989**

**A Publication of
Mansoor Hekmat Foundation**